دران ترقی بدایجاد خود کرده باشند چنانچه عمده عبادات حق پرستان ذکر است و آنرا بذکر اسمائے و
قلبی وغیره منقسم کرده اند وحضرت مولانا میفرمودند که این همه ذکر خالی از شرک خفی نیست یعنی مادامیکه ذاکر
هستی خود را موجود داشته میداند که من بلسان یا بقلب خدا را ذکر میکنم هیچ ذاکر از شرک بیرون نیست
نزدیک ما ذکر عبارت از نسیان خود است و ذکر بیک از نسبت بآن اشعار دارد [illegible] مسالمت
آنچنان بود که بعد دریافت اختلافات و تنازع آرای مختلفه صوفیه کرام که مقلد مذهب [illegible] آنچنان
مسلک اختیار کردند که طریقت را بر عین شریعت منطبق یافتند و [illegible] مقلدین [illegible] تطبیق [illegible]
خود با قرآن و حدیث کردن نتوانسته عذر عدم توفیق نوشته آمده اند بانکه راه شریعت یکی است و راه
طریقت دیگر و عفت و ریاضت آنچنان بود که تمام عمر نفیس در مخالفت نفس گذشت با صفت
قوی بودن قوای شهوانی تا آخر عمر چنانچه حال قوت باه در سن هشتاد سالگی این بود که اگر [illegible] میفرمودند که
از سوزان شهوت مطلقه [illegible] میشود که کاسه سر خواهد شگافت اگر در شریعت ممانعت نمی بود فی الحال
قطع عضو رجولیت میکردم و برای ابطال قوت مذکوره [illegible] و استعمال [illegible] باقی نمانده بایستی اکتفا [illegible]
چنانچه در [illegible] وزد و ماشه کافور و حریره انداخته نوش فرمودند هیچ سود نبخشید آخر ترک غذای قلیل [illegible]
کرده بودند بدلیل قول مولانای روم قدس سره العزیز شعر شهوت از خوردن بود کم کن تو خور یا نکاحی کن
گریز از شور و شر بر حال سن شیخوخت این بود خدا داند در ایام جوانی چگونه مقاومت با نفس نموده باشند
صبر آنچنان بود که در مقاومت نفس با هوا برای ترک لذات مباحه نیز کرده اند چنانچه در ماکل دیده که همه
لذات شیرینی و نمکینی منحصر است [illegible] بربان و دال [illegible] شیرینیها [illegible] اکتفا کرده میفرمودند
که حق سبحانه تعالی عشق نفس بر گوشت بطریق آفریده است [illegible] اللحم
نفس من از اول مطلق آشنا نگردیده و ثانی را خود برخود حرام کرده ام مگر بضرورت و [illegible]
میخورده مانده ام مگر بقدر ضرورت و میفرمودند که بهتر از صبر عبادتی نیست چنانچه حضرت مولوی
معنوی قدس سره میفرمایند مثنوی صبر کردن جان تسبیحات تست صبر کن کان است تسبیح درست
هیچ تسبیحی ندارد آن درج صبر کن الصبر مفتاح الفرج قناعت آنچنان بود که نفس ایشان
[illegible] بود راست از آنچه پیش آید از ماکل و ملابس مناسب چنانچه در ایام صبی وقت [illegible]
در خانه میرفتند هر چه از قسم خوردنی پیش می آمد تناول میفرمودند و آن [illegible]

۳۱ بیان مسالمت چهارم عفت [illegible]

۳۲ بیان ورعت و ریاضت قسم پنجم عفت

بیان صبر [illegible]

باز تلاش آن نمی شوند و والدین ماجدین از گلنده و باریک هر چه میپوشانیدند میپوشیدند و در زمان شباب
و مشغولی علم نیز حال چنین بود که هر چه کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در هنگام شیخوخت اگرچه
عنایت الهی همه چیز از ماکل و ملابس میسر بود لیکن گاهی فرمایش هیچ خوردنی و پوشیدنی نکرده اند از خوردنی
سر پنجه مذکور شد اکتفا بود و از پوشیدنی هر چه کسی طیار کرده می آورد میپوشیدند گو مرغوب طبع نبوده باشد
چنانچه روزی خواص بادشاه بیگم یک فرد رزائی گوشه دار آورده عرض کرد که بیگم صاحب گفته اند که خوشے
من درین است که جناب عالی این را بپوشند و بمرضی او پوشیدند و بعد لحظه میان فتح علی صاحب خادم خاص
فرمودند که ازین رزائی وضع سوا حشو کلیم بالای آن بنهادند مشتری الیه کلیم صوف که از موی سیاه و سفید
مختلط بود و در موسم سرما اکثر حضرت قدس سره آنرا میپوشیدند بالای رزائی مذکور پوشانیدند تا دیرے سر دو را
پوشیده نشستند صباح آن سید از سادات پنجاب آمده رزائی مذکور پسند کرده برد و علی هذا القیاس
مسماة حیات ملقب بمولائی مریده میان نجابت علی شاه مجذوب قدس سره که حسب الامر مرشد خویش
عقیدت راسخه بجناب مولانا میداشت و هر روزه بلا ناغه برای زیارت حاضر میگردید بروز عید الفطر ۱۲۴۵ھ
کلاه گوشه دار و پاجامه شرعی و کرته گریبان چاک تیار کرده چهار گهری شب باقی مانده بحضور حضرت
مولانا قدس سره آورده عرض نمود که خانه زاد این پارچه ها بدست خود دوخته آورده است باسید اینکه حضور
بپوشند هر چند گاهی کلاه گوشه دار و پاجامه شرعی و باین وضع کرته سوائے پیراهن مسنون نپوشیده
بودند لیکن برای خوشدلی مولائی مذکوره همانوقت هر سه پارچه مذکوره مخالف وضع و عادت قدیم
پوشیده بعد نماز فجر کلاه مذکور بعنایت الله بلطف میان کریم بخش که او را عزیز میداشتند و کرته و پاجامه
بمیان [illegible] بخش عنایت فرمودند شعر غرض از جامه دفع حر و برد است ✽ ندارد میل زینتها که [illegible]
وقار ایشان بود که بسوی مطالبی که رغبت طبع میبود در تحصیل آن عجلت و شتاب زدگی نمیکردند اگر ایشان
تعویق و تاخیر پیش می آمد [illegible] آید درست آید چنانچه در سنه ۱۲۳۵ هجری که تجدید بنای مسجد که پیشتر
[illegible] زمین احاطه مملوکه منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان بهادر که نزدیک دیوار مسجد واقع بود و کمال میل
و رغبت داشتند با وصف تحریک و ترغیب مولانا [illegible] وقت بر دادن زمین بطور [illegible] راضی نشدند فرمودند
که اگر این زمین حق مسجد و آسائش گاه مومنین شود حق تعالی میل آن در خاطرش نهد آخر الامر بعد
ده سال ایشان خود زمین مذکور ببیع شرعی شامل صحن مسجد کرده داده در بقیه زمین مزار و خانقاه

۳۵
بیان وقار و فهم [illegible]

فہم و مراتب ظاہر بنیان ہست اما و پیشگاہ ہمت بلندش سخاوت عبارت ہست از اتفاق جان
در خوشنودی حق سبحانہ تعالی و ہمیشہ بر زبان مبارک میداشتند **شعر** تا نانی ہی بہر خدا نانت ہنبد
جان وہی بہر خدا جانت دہند **فضیلت** چہارم از عدالت او کہ عبارتست ازینکہ ہمہ قوای ثلاثہ
مذکورہ بایکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزہ را امتثال نمایند تا اختلاف ہواہا و تجاذب قوتہا صاحبش را
در ورطہ حیرت نیفگند و اثر انصاف و انتصاف در و ظاہر شود و انواع دوازدہ گانہ پیداست صداقت
الفت وفا شفقت صلہ رحم مکافات حسن شرکت حسن قضا تودد رضا و تسلیم توکل
عبادت و شکر **صداقت** کہ محبتی ہست صادق کہ باعث شود باہتمام جملگی اسباب فراغت
تصدیق و رسانیدن ہر خیری کہ ممکن باشد باو چنان بود کہ برای جذب منفعت و دفع مضرت
دوستان صادق و مریدان واثق تا جان خود دریغ نمیکردند چنانچہ رنجہای و رازروحانی و جسمانی
کہ در مقابلہ میان نجابت علی شاہ صاحب مجذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبد اللہ بیگ مرید
صادق کشیدند تفصیل شمہ ای ازان در اظہار مرزا مذکور در لمعۂ اخیر نور پنجم اندراج یافتہ خلاصہ
سوال شاہ صاحب ممدوح با جناب مولانا در باب مرزای مذکور ہمین بود کہ در باغ غیر چرا
دعوت انداز شدید و ملخص جواب مولانا ہمین کہ در لوح محفوظ بہ بینید کہ عبد اللہ بیگ نخل بوستان
تست یا گل گلستان من و علی ہذا القیاس نسبت میان عنایت احمد و حافظ امداد احمد و ہمراہان
چودہریان ردولی کہ صداقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند کہ باستماع مکروہی
مکروہات دنیاوی کہ لاحق حال شان میشد خواب و خور فراموش میکردند تا وقتیکہ حل مشکل ایشان
نمیشد اضطراب آنجناب رفع نمیگردید ہر چند آنحضرت رضی اللہ عنہ بجز خدا دیگری را دوست نمیگرفتند
و محبان و صداقان آنجناب بسیار بودند مگر اہتمامی بدیگری ندیدم بعد التفتیش سبب آن چنان
معلوم شد کہ حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام در عالم
معاملہ چودہری عنایت احمد را در بردی حضرت مولانا کردہ حفاظت و حراست او و فریادرسی ہمہ
خاندانش سپرد کردہ بودند و چودہری مذکور را ارشاد کردند کہ عرض مطلب خود بخدمت مولوی
عبد الرحمن کردہ باشی صرف بنابر امتثال ارشاد حضرت سلطان المشائخ نسبت صداقت باین مرتبہ
بکمال آن شاہ مبذول بود **الفت** کہ عبارت است از اتفاق آرای و اعتقادات

سوم بیان تفصیلات چہارم از عدالت

دوم تعریف صداقت قسم دوم عبادت

سبب صداقت حضرت مولانا با عنایت احمد

الفت

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روز دوشنبه خلائق برای زیارت و بیعت و رخصت هجوم داشتند بعد ازان
بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی از سر نو یافتند صلهٔ رحم در طبیعت شریف آنجناب بود که همیشه
احسان شماری والدین اندر نصیحتی میکردند که اگر والدین مرا اجازت سفر نمیدادند هرگز سفر نمیکردم و بمراتب عظیم
به آنچه رسیده‌ام و هر چند از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خویشان و اقربا که با ایشان مراتب صلهٔ رحمی بعمل آید
نمانده مگر به کدام که از قرب و جوار وطن بلکه از ممالک سند پیش حضرت رسیده هرگونه خدمت او بر ذمه
خود واجب شمردند اما مکافات احسان آنجناب بود که از هر کسیکه در مدت العمر اندک سلوک احسان
دیده بودند مکافات خیر انواع ظاهر و باطن تا آخر با ملحوظ میداشتند چنانچه وقت سیاحت سه ماه در سیلون
اقامت داشته از سرکار حضرت شاه کریم عطا صاحب زادگی الهم هر قسم آسایش و راحت یافته بودند
لهذا باداء شکر آن همیشه میپرداختند و برای بقا و ارتقای جاه و حشمت ایشان داعی و بنابر درستی
مقدمات مرجوعه شان در سرکار ساعی میبودند اما حسن شرکت آنجناب بود که هر چند ضرورت برای
مصارف خود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کارروائی کرده شود و برای دادن قرض صد روپیه
مردمان تمنا میداشتند لیکن آنجناب گاهی بگرفتن یک فلوس از کسی روادار نشدند مگر از سودی مرقوم الصدر
بمقداری که در هر ماه باو میرسید میگرفتند و اگرچه برداشت ماه گذشته او نمیشد در ماه آینده از گرفتن بسبب
معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در انجمنی حکایت میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار بر باتخلیف خرچ
بسیار بود شخصی بر این حال واقف شده گفت که نخرو پیه سیصد هرگاه نزد شما خواهد بود خواهید داد و اگر
نخواهید داد در آنجهان و هم در آنجهان طلب نخواهم کرد من گرفتن قرض قبول نکردم او گفت اگر این طور
نیز نمیگیرید بخواهم دید که آسمان شگافته خواهد رسید اتفاقا همان روز شخصی آمده نخرو پیه نذر کرد اما حسن تقاضا
آنجناب بود که با هر کسیکه سلوک و احسان میکردند اگر از طرف آنکس کلمات شکرگذاری یا احسانمندی
بگوش میرسید نهایت ناگوار میگذشت و میفرمودند که خیر آنکه از آن چرا یاد میکنی که این چیز را خدا داده
من خود محتاج هستم بدیگری چه خواهم داد و همیشه موعظت اینمعنی میکردند که هر چیز که از خود کنار کردن
بدتر است از کردار بد و اثر خیرات [illegible] آن از اثر چشم بد خود است لو و امانو آنجناب بود
که عزت و حرمت سادات و خانواده‌های بزرگان بکمال خوش دلی و شیرین زبانی و عطای چیزی
بسوی چه و که [illegible] رتبت هر کس پاس شد ملحوظ میداشتند چنانچه هرگاه شاه قطب صاحب صاحبزاده حضرت

صلهٔ رحم

مکافات احسان

حسن شرکت

حسن تقاضا

غوث الثقلین علی نبینا وعلیه السلام برای ملاقات می آمدند مصلی برای نشان خالی میکردند وروپیه طلبیده
نذر میدادند وهمچنین برای شاه فقیر احمد صاحب سجاده حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره
که شاگرد مولانا بودند وشاه هدایت احمد صاحب ودیگر صاحبزاده هاے اولاد حضرت مخدوم هرگاه آمده
لفظ بندگی وسلام میگفتند بجواب میفرمودند که سراپا سعادت ونهایت شادان وفرحان میشدند وعلی
هذا القیاس تعظیم وتکریم سید شاه سلطان الدین صاحب سجاده شاه عنایت الدین صاحب خواجه محمد [illegible]
صاحب واولاد شان از صاحبزاده هاے خواجه خواجگان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی قدس سره
الاقدس بجا می آوردند اما رضا وتسلیم آنچنان بود که با اوامر وافعال فرموده خدا ورسول خدا
صلی الله علیه وسلم هر وقت مستعد بوده بکمال تازه روئی وخوشش منشی ادا میفرمودند [illegible] عذر که
رخصت شرعی باشد قضا کردن آن برای محافظت جان خود روا نمیداشتند چنانچه در ماه رمضان المبارک
موسم گرما از شدت صفرای طبعی تمام روز تشنگی وتلخی دهن ضعف وکرب وغیره انواع تکالیف لاحق
میماند وحاضرین مشاهده آن حالت گمان میبردند که امروز تا شام نخواهند گرفت لیکن وی رضی الله عنه شاکر و
راضی بوده میفرمودند که این تکلیف بر من باغ وبهار است لذت آن در بیان نمی آید وهر رنج و
بلا که از خدا بر ما [illegible] ملایم طبع بود وعین لطف احسان حق می پنداشتند ومیفرمودند شعر ناخوش تو خوش بود
بر جان من * جان فدای یار دل رنجان من * اما توکل آنچنان بود که خود را بجمیع وجوه حواله
اراده الهی نموده تماشا کن کارخانه تقدیر میبودند وسواے انچه در کلام واحادیث وادعیه ماثوره
نبوی بر زبان مبارک میگذرد گاهی طلب جنت یا نجات از نار تمنا نمیکردند وانچه از غیب پیش می آمد
بران شاد بودند [illegible] نقصان وتعجیل تاخیر خواهش نمی بود ودر هر امر [illegible] مبنای آیه کریمه وافوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد ورد زبان میداشتند ومیفرمودند [illegible] توکل خدا [illegible]
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ومن یتوکل علی الله فهو حسبه اما عبادت وشکر آنچنان بود [illegible] تعظیم
[illegible] مقربان بعالم انبیا واولیا [illegible] متابعت والتزام [illegible]
[illegible] حقیقت طاعات رسیده بودند [illegible]
[illegible]
[illegible]

مسح ربع راس فرود مذهب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذهب بودند
معهذا اینا بر مزید احتیاط در مسح سر بمذهب امام مالک عامل بودند تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و منبعد فرمودند
که نیت طهارت باطنی آنست که چون دست بشوید باید که دل از دوستی دنیا بشوید و چون استنجا کند
از دوستی غیر نجاست باطن جوید و چون مضمضه کند دهان از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کند بوی شهوت
بر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اعراض نماید و بحق تعالی روی آورد
و چون ساعد و دستها بشوید باید که از جمله اشیا خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخدا
تسلیم کند و چون پا بشوید باید که جز فرمان خدا تعالی اقامت نکند هرگاه باین نیت طهارت باطنی به تکمیل
رسانیده به تکبیر نماز هر خیر و خود را مذبوح و مقتول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله
ارکان عبادت الصلوة توان نمود و اجمال بملاحظه نور اوقات شبانه روزی منکشف خواهد شد

از آنجا که بر دانشوران اهل بصیرت مخفی و محتجب نیست که اتصاف بفضائل ربه اصالة و فرعا که ترتیب
یافته بغیر از انعدام و انمحاک رزائل نفسانی که عبارت از بلاهت و گربزی و جبن و تهور و خمود و
شره و انظلام و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل حرص و طمع و کبر و نخوت و حسد و رشک و غضب
و شهوت ناشی صورت نمی بندد لهذا به تشریح و تفصیل رزائل معدوده پرداختن فضولی مینماید
علاوه بر فضائل مرقومة الصدر بعضی صفات تصوف اند که بوراثت انبیا بعلمای بواطن میرسد
چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که التصوف مبنی علی ثمان خصال
السخا و الرضا و الصبر و لبس الصوف و السیاحة و الاشارة و الغربة و الفقر و هر یک ازین خصال
به پیغمبری مخصوص است چنانچه سخا به ابراهیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس صوف به موسی
و سیاحت بعیسی و اشاره به زکریا و غربت به یحیی و فقر به محمد مصطفی علیه و علیهم الصلوة و السلام انتهی
مگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم جامع کل صفات مذکوره بل متمم و مکمل خصائل مرقومة الصدر
بودند و نیز بزرگان گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم یکی از انبیا و مرسلین میباشد و صفت
مختصه نبی مقتدای خویش رشد آن ولی جلوه ظهور مییابد پس باید دانست که جناب مولانا قدس سره
الاقدس حسب پیروی حضرت قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ سید ابو محمد عبد القادر
جیلانی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بر قدم نبی آخر الزمان بودند و بسبب فنا رنگی در ذات وی

مسکین فقیر و سرگردان کشیده محنت ایام و دردهای فراق حضرت مولانا قدس سره باستماع آن پشیم
پرآب شدند و اقم اتم فهمید که اینحال مولاناست آزین سخن بدل کمترین رسید آنچه رسید فقط اما

بیان فقر و زهد پس اندک بسطی میخواهد حجة الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت
فقر و زهد میفرماید که فقر آن بود که چیزی که ویرا بدان حاجت بود آنچیز بدست وی نبود و آدمی را اول
بوجود خود حاجت است انگاه بغذا و بمال و بچیزهای دیگر و اینهمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه
نیازمند است و غنی آن بود که بغیر از خود بی نیاز بود و این جز یکی نیست جل جلاله و دیگری هر که در وجود
آید از جن و انس و ملائکه و شیاطین همه را هستی ایشان و بقای ایشان با ایشان نیست پس بحقیقت
همه فقیر اند و برای این گفت جل وعلا والله الغنی وانتم الفقراء بنیاز حق تعالی است و شما همه درویش
ولیکن نام فقر در زبان اهل تصوف کسی افتد که او خود را بدین صفت ببیند و اینحالت بروی غالب باشد
که بداند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست در جهان و در آنجهان نه در اصل آفرینش و نه در دوام
آفرینش بالجمله فقیر را سه حالت است یکی آنکه مال ندارد ولیکن چنانکه تواند طلب کند این را فقیر حریص گویند
دوم آنکه طلب نکند و اگر بوی بدهند بستاند و آنرا کاره نباشد این را زاهد گویند سوم آنکه نه طلب کند
و نه رد کند اگر بدهند بستاند و اگر نه خرسند بود و این را فقیر قانع گویند انتهی ملخص کلامه پس حضرت
مولانا رضی الله عنه هم درویش زاهد بودند و هم فقیر قانع **حال فقر** این بود
که هیچ چیز از متاع دنیا بملک خود نداشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف وغیره محتاج الیه هرگاه خدا
عنایت میکرد آنرا همانوقت بخادم و خانسامان حواله میکردند و مملوک خود نمیداشتند چنانچه از زمان
طالب علمی الغایت ۱۲۳۵ هجری هر قدر کتب و اسباب وغیره که بود بتحویل مولوی رحمت بخش خانسامان
سابق بود بوقت رخصتش بوی فرمودند که اینهمه از آن تست هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ارشاد
حضرت مولوی مذکور همه کتب وغیره برداشته برده مگر بخوشی خود یک مثنوی شریف مولوی معنوی یک
جلد کلام الله و مجموعه شرح قصیده برده وغیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بود گذاشته رفت آن متروکه
رحمت بخش را و هرچه بعد از وی رسید مملوک میان فتح علی صاحب قائم مقام رحمت بخش مذکور
فرمودند و هرگاه چیزی فتوح میرسید نگاه داشتن آن یکساعت گوارا نکرده فوراً به مستحقین آن
تقسیم میکنانیدند و روز یکه هیچ آمد نمیرسید و بشاش می بودند و افلاس و تنگدستی و عسرت و ناداری

آنقدر عزیز میداشتند که اهل دنیا گنج و خزائن او میفرمودند + جمله نازو نعیم این جهان + پس خوشست
از دو ریش از امتحان + مینماید در نظر از دور آب + چون روی نزدیک آن باشد سراب + مال و ملک
و اطلس این مرحله + هست بر جان سکر و سلسله + مین بدار از مصرای فرعون و ست + در میان
مصر جان صد مصر هست + گر تو ترک این نجس خرقه کنی + نیل را در نیل جان غرقه کنی + مال چون
مار است و آن جاه اژدهاست + سایه مردان زهر و مهره راست + زان زهر و مار را دیده جهید
کور گردد مار و زهر و وارهد + حال زهد اینکه از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کراهیت جبلی
بود و الا بسیار کسان از ارکان دار السلطنت لکهنؤ و هم بعضے معتقدان سرکار نظام الملک حیدر آبادی
و نیز برخی از مریدان متوسلین سرکار انگریزی تمنا داشتند که وجهی برای مصارف حضرت معین شود
گوارا نداشتند و همچنین از اسباب مایحتاج با وصف تیسر اعلی اکتفا بر ادنی کرده بودند چنانچه همیشه
از آفتابه گلی و طشت گلی وضو میکردند و پیاله گلی بجای اوگالدان میداشتند بعضے مریدان بگمان
اینکه شاید اختیار ظروف گلی از باعث ناداری است سلفچی و آفتابه ها و اوگالدان مسی و برنجی
آورده نذر کردند لیکن حضرت آن ظروف را باستعمال خود نیاوردند و گفتند که ٹھیکره گلی پسندید است
مگر در وقت اخیر بعضے خدام بجای پیاله اوگالدان مسی یا چینی می نهادند و امام بخش برادر شیخ خان
خواص بادشاهی یک طشت مسی آورده الحاح کرد که برائے خوشی غلام درین طشت وضو میکرده
باشند بپاس خاطر آنها چند ایام دران استعمال کردند لیکن گاهی بزبان خود طشت یا اوگالدان
نمیگفتند بلکه بلفظ ٹھیکره نام آن میگرفتند فقط ذکر این قدر صفات مشهوره بقدر فهم ناقص خود
و استعداد ناتمام عوام است و الا مقامات فقر و ترک و تجرید آن وحید زمان و فرید دوران نه
چنان است که در حیطه تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد اشعار گر بگویم وصف آن عالی مقام
صد قیامت بگذرد وین ناتمام + زین صفات اندر فروع و در اصول + جمله آن است گر هست قبول
در قبول آرند شاهان نیک و بد + چون قبول آرند نبود بد بدید + خضم هم از الفاظ این راز تو است
خضم هم از آشنائی آواز تو است + این بیان را هیچ شرح و د و صوت و شال و اروح
تا حد شکن جمله عقل و جان شوند + سوی خلدستان جان پران شوند + گفتمی اطلت توجیهی

گفته آمد سه طبقات پنجم +

[illegible]

نور اول مشتمل بر دو لمعه لمعهٔ اول در ذکر میلاد و نسب و وطن و اختیار غربت و کربت برای تحصیل علوم ظاهری

به اظهار مولوی غلام احمد سندهی ابن ملا حاجی ساکن محال لیل پور که سابق مضاف صوبه قندهار بوده بدریافت رسید که وطن مالوف قطب زمان حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره العزیز کوٹ مخدوم مولانای عبدالحکیم قدس سره متعلقه مبارک پور محال و باره متعلقه شکارپور بود که اسحال در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب نبیرهٔ جدی حضرت مولانا که بعد وصال حضرت در لاهور و بمجهر اوان تشریف آورده بودند حال نسب مشروحا دریافت گردید که مورث اعلی حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شیوخ قصبه روپاه منسوب شدند از سید عرب شاه دو فرزند بوجود آمدند یکی سید محمد که لاولد فوت کرد دوم دین محمد جد اعلی آمد از سید دین محمد سه فرزند بوجود آمدند اول سید حسن محمد دوم سید یار محمد سوم سید حسین محمد در اولاد پسر دوم ست محمد اکرم سیتم و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی دو فرزند ذی اولاد شدند چنانچه از شیخ محمد مخدوم مولانا عبدالحکیم مرشد و استاد مولانا پیدا شدند و از مخدوم عبدالحکیم ... بوجود آمدند چنانچه محمد هاشم ابن حبیب جانشین حضرت مخدوم اند و از سید علم الهدی مولوی محمد حسن صاحب والد ماجد حضرت مولانای شاه عبدالرحمن قدس سره و سوای مولانا یک پسر دیگر پیدا شده بود باسم سید محمد حسین که از محسن شاه بوجود آمده لاولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا باسم فاطمه بود که به یار محمد ساکن شهر وهم کتخدا شد چنانچه مخدوم مولانای عبدالحکیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا هم عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات ظاهری و باطنی و مقتدا و پیشوای خاندان آن دیار و مخدوم ... امرای کبار کابل و دیگر رؤسای نامدار بودند حتی که زمان شاه پادشاه کابل سند قضا و افتاء کل علاقه شکارپور مع پنج دیهات معافی آلتمغا بنام نامی مخدوم ممدوح فرستاده بود جناب شان از راه زهد و توکل آن را قبول نکردند و قطعه زمین در ان قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است از محاصل کشتکاران گذران طلبه مخصه میشد و مخدوم مغفور را سه برادر حقیقی بودند یکی مخدوم اسمعیل دوم شیخ پیر محمد سوم شیخ محمد صالح همه برادران عنوان علم و فقر میداشتند و جناب مخدوم مرحوم در ... تحصیل علوم کرده بودند و نسبت فقر باطنی ظاهر نمیکردند مگر مشهور و معروف بود که حضرت مخدوم مرحوم

بلا واسطه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبت اویسیه دارند فیض نسبت اوشان را کسی متحمل نمیشد
راوی مذکور میگوید که دو کس بشرف بیعت مشرف شده بودند یکی را سینه شگافت دوم ساکت وصامت
گردید از مخدوم ممدوح دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دوم طیب الحرام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الهدی
والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز و میان نور محمد دو عم محترم صاحب میشدند از مولوی
سید محمد حسن دو پسر بوجود آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبد الرحمن که صاحب تحفه و تواریخ
سیاحت بارشاد حضرت سنه ولادت شریف یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری تحقیق گردید سید محمد حسین
مجذوب صفت کناره کش از دنیا بود و اکثر ساکت و صامت میماند و مولانا شاه عبد الرحمن از بدو شعور
ذهن ثاقب و رای صائب داشتند و عفیف النفس جبلی بودند راوی مذکور نقل میکند که مخدوم سابق
الاوصاف میفرمودند که چشم بد دور این طفل علم لدنی دارد پیش من آمده بی مطالعه کتاب کشاده میخواند
مشغول میباشم که اگر جائی در فهم مطلب غلطی نماید رفع غلطی او نمایم لیکن گاهی غلطی از و نشنیدم عبد الخالق
وغیره دیگر طلبه هم سبق بسیار محنت و مشقت در مطالعه میکنند تا هم استفاده از عبد الرحمن مینمایند و آثار صلاح
و تقوی در ایام صبی ظاهر بود چنانچه والده ماجده جناب مولانا حکایت میکردند که هرگاه عبد الرحمن بخانه
می آید اگر طعام بر وقت تیار می یابد میخورد والا بر میرود و باز وقت شب آمده چیزی طعام تناول میکنند
مانند اطفال دیگر وقت و ناوقت نمیخوردند و در زمان صبی از آخوند هدایت الله ماموی خود قرآن خوانده بودند
وکتب صرف و نحو و فقه و عقائد بخدمت مخدوم صاحب ممدوح خواندند و نیز از زبانی مولوی غلام احمد ممدوح
معلوم شد که سه منزل از مکان مولانا موضع لوئی محسن شاه است در آنجا سادات اولاد حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیه السلام میباشند بزرگان مولانا را بیعت در آن خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود
که مولانای شاه عبد الرحمن صاحب را نیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صالح نبیره شیخ حبیب شاه
بوده است و بعد بلوغ از مولانا مخدوم عبد الحکیم نسبت آبائیه محمدیه حاصل شد چون جناب ایشان را
شوق علم معقول و حکمت غالب شد از جناب مخدوم و خدمت والدین خود رضا گرفته بنا بر تحصیل تکمیل علم
سفر را بندند در آن وقت عمر شریف نوزده سال بود فقط آینده کیفیت حال بارشاد فیض بنیاد حضرت
مولانا قدس سره العزیز بدینطور مسموع گردید که از وطن برآمده اول در شهر خیرپور [illegible] پیش
حافظ محمد فاضل که عالم بزرگ بودند تا یکسال تحصیل کتب متوسطات کردند از آنجا در قصبه بهارون

ذکر قیام مولوی سید محمد حسن والد ماجد مولانا

سنه ۱۱۶۱ هجری ولادت حضرت مولانا

تحصیل علوم مولانا

نسبت [illegible]

که از قصبه بورسه منزل است بخدمت مولوی اسد الله صاحب مقیم مهارون ساکن پنجاب رفتند و مولوی اسد الله
صاحب شاگرد مولوی برکت صاحب بودند که در عهد حافظ رحمت خان در ملک کتیهر آمده تحصیل علوم ساخته
در مهارون پیش صوفی نور محمد صاحب خلیفه مولانای فخر الدین محب قدس سره العزیز اقامت ورزیده بودند یکسال
بخدمت مولوی اسد الله صاحب ماندند تا شرح سلم تحصیل نمودند از آنجا در قصبه تنگه شاه بلاول متعلقه سون
وغیره محالات که زیر دامن کوه سلیمان واقع است بخدمت مولوی کلیم الله صاحب که عالم بزرگ و متوکل
بودند رسیده چهار سال اقامت کردند تا مطول و شرح عضدی از مولوی کلیم الله صاحب خواندند چونکه
جودت طبع و ذکاوت ذهن بنداهت داشتند تا شوق تکمیل علمای فحول در خاطر افتاد و شهرت بخارا شریف که دار العلم
مشهور است تقسیم یافته در قصبه مهارون نزد شاه محمد نظیر ملقب برای عبد الله دستگیر که در فضل و کمال و تقوی
و اعمال شریعت یگانه بی نظیر بودند استفسار شد بمیان آمد شاه محمد نظیر ارشاد کردند که ترا برای قطع طریق و یکسر
حکم بیت الشاهجهان آباد برو که آنجا استاد خاطر خواه میسر نباید در رامپور افغانان مجمع علما ست
آنجا تحصیل و تکمیل علم باید ساخت حسب الحکم شاه محمد نظیر از مهارون بشاهجهان آباد رسیده اول
در مدرسه حضرت مولانای فخر الدین محمد قدس سره العزیز وارد گشته با حضرت مفخر الیهم ملاقی شده استدعای
سلم ظاهر نمودند حضرت ممدوح فرمودند که بیت سپهر ساینده بقیه کتب را بخوانید علم بخوبی خواهد شد چونکه بآنجا
درس و تدریس سلوک و علم باطن بیشتر بود و در آن وقت خاطر حضرت مولانا بعلم ظاهر زیاده رغبت
داشت بعد نوزده مقام بطرف رامپور راهی شدند در عهد نواب فیض الله خان مرحوم رامپور مجمع علما
و مرجع طلبه بود در آنجا رسیده بخدمت مولوی محمود صاحب جامع معقول و منقول که مدرس مشهور بودند
چهار سال و شش ماه اقامت نمودند کتب معقول تا صدرا و شمس بازغه از مولوی محمود صاحب و شرح
از مولوی شیر محمد صاحب خواندند و سند حدیث نیز در رامپور گرفتند و رحمت بخش طالب علم در آنجا رفیق
شد بعده شهرت علم و تبحر مولانای عبد العلی محمد قدس سره شنیده عازم بنگاله شدند در آن زمان مولانای
ممدوح در قصبه بهار متصل کلکته بمدرسه منشی صدر الدین میر منشی کونسل رونق افروز تدریس بودند
حضرت مولانا در ماه صفر سنه ۱۱۹۹ هجری بخدمت بابرکت مولانا عبد العلی محمد قدس سره رسیده یکسال
قیام کرده مسلم و حاشیه قدیمه و بیضاوی که باقی مانده بود تکمیل ساختند مولانا صاحب معظم الیه خواستند
که بطور دیگر علما رسم فراغ بعمل آرند مستفسر شدند که من قبول نکرده بسبب ... در مدرسه مذکور ... ستا

۴۸ بخدمت مولوی اسد الله صاحب استاد مولانا در مهارون

۴۹ ذکر مولوی کلیم الله صاحب استاد مولانا در سون ...

۵۰ ذکر ملاقات مولانا با مولانا فخر الدین محمد قدس سره

۵۱ ذکر تحصیل علم در رامپور

۵۲ ...

بسبب نبودن با همراه و چهل و دو روز بمقام مکلا آبندر رسیدند و انجا هم چند ماه توقف کردیا بعد رمضان
بر جهاز سوار شده بعرصه هفت روز در بندر کچ بهوج که در عین سرحد ملک سنده است از جهاز فرود آمده
بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد و مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانه دریافتند که
ماجده حضرت برحمت حق پیوسته و والد ماجدش تلاش حضرت ایشان بطرف ملک هندوستان
تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن بخدمت بابرکت مولانا عبد الحکیم سابق الا وصاف
شش ماه مستفید ماندند و اکتساب نسبت آویسیه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة از مخدوم ممدوح
کرده استجازت استفاده از خدمت دیگر بزرگان از مخدوم نمودند از انجا که جناب مخدوم ممدوح بر استعداد
اصلی و ملکه جبلی و علو فطرتی ایشان آگاه بودند و در همه امور رضای ایشان مقدم میداشتند چاروناچار
اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت سفر نمودند که از وطن برامده اول در پاک پتن رسیده بر مزار فائض الانوار
حضرت شیخ المشائخ والاولیا قطب الاقطاب حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره الاکبر رسیده
پنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندوختم و بسعادت داخلی از بهشتی دروازه مکرر گذر کردم مراد از داخلی
اینکه دروازه بهشتی در هر سال دو بار وا میشود یکی بروز عید دوم بروز عرس که پنجم محرم مقرر است
از انجا در جوده پور وارد گشتم بمقتضی طلب علم در انجا هم فراهم گشته تحصیل علم شروع کردند مدت ده ماه
بشغل درس و تدریس اتفاق اقامت جوده پور افتاد چنانچه امان الله طالب علم از انجا رفیق شد
بعده بعزم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثانی سنه ۱۲ در اجمیر شریف رسیده در مسجدیکه بیرون
احاطه درگاه عالم پناه قطب الاقطاب و خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الحق و الملة و الدین حسن سنجری علی نبینا و
علیه الصلوة و السلام واقع هست فرود آمدند مسفر نمودند که بعد رسیدن آنجا هیچ خرچ نمانده بود وقت شب
چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صباح چون بوقت چاشت چیزی نیافتم نیت صوم کردم شب دوم نیز
چیزی نیافتم روز دوم باز نیت صوم کردم شب سوم نیز بفاقه گذشت روز سوم باز نیت صوم کردم وقت
افطار خرمهره چند از کسی قرض گرفته دانه بریان خریده افطار نمودم میفرمودند اگر آن روز هم صبر میشد خوبی بود
بعد از آن همراهیان از لنگر حضوری ولیای معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا یکبار انگشت تر کرده
ولیای لنگر تبرکا چشیده بودند بعد چند روز طعام غیر مقرر هم میرسید لیکن اکثر بفاقه گذشتی نماز صبح بمسجد
مذکور گزارده تا نماز عشا در خانقاه و مسجد خاص حضور پرنور حاضر میماندند سوای اوقات مراقبه پیش دروازه

ذکر داخلی پاک پتن

ذکر اقامت در جوده پور در رفاقت شاه امان الله طالب علم

جنوبی نشسته اکثر مثنوی معنوی وگاه نفحات الانس میخواندند با اکثر فقرا و درویشان کاملین را انجا مواصلت
بهم رسید یکی سه ماه و دو روز اقامت اجمیر اتفاق افتاد و بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض معمور بتاریخ
هفتم رجب سنه الیه از اجمیر شریف رخصت شده یازدهم ماه مذکور در جی پور رسیده مشغولی در قبل رسی
سه ماه در انجا مقام فرمودند دران زمان صاحب شد در جی پور مولوی ضیاء الدین صاحب خلیفه
حضرت مولانا محمد فخر الدین محمد صاحب قدس سره بودند روزی با اوشان ملاقات شده مگر هیچ استفاده
نکردند از انجا در ماه شوال سنه الیه در تجاره آمده دو ماه مقام کردند در انجا بدریافت رسید که در الور محمد حنیف
نامی رسول شاهی درویش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در الور رسیده دیدند که مردی
بی قید شرع و برهنه تن غرقی بند نیک نوش بود با سگ مصاحبت داشت معهذا عالم متبحر و عارف
کامل بود مردم صدها کرامت و خرق عادات از و میدیدند حضرت مولانا نیز بنیت استفاده تا یکماه در الور
مقام کرده بخدمت شان حاضر میشدند مجذوب موصوف عزت می نشانید وگاه بعنایت شربت و غیره
تواضع میکردند روزی التماس کردند که چیزی حصه ما نیز پیش شماست انگشت بر لب نهاده اشاره خاموشی
کردند بعد چند روز باز مستدعی شدند مجذوب ممدوح این شعر بر زبان راند شعر دست از طلب ندارم
تا کام من برآید ✢ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ✢ از الور در ریواری آمده چهار ماه مشغولی
در ریس اتفاق اقامت افتاد و از انجا بشاهجهان آباد تشریف آوردند سه ماه در درگاه قطب الاقطاب حضرت
خواجه قطب الدین بختیار کاکی و ده یوم بدرگاه حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلوی و یکسال و چهار ماه
بر مزار فائض الانوار حضرت محبوب الهی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و ده روز بر قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شاهجهان آباد با شاه نظام صاحب خلیفه
حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرهما استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله چشتیه نظامیه یافتند
از شاهجهان آباد در گنگوه شریف رفته در مسجد و مزار فائض الانوار حضرت قطب العالم مولانا شیخ عبد القدوس
رکن الدین ابن قطب العالم که در یک روضه آسوده اند و از روح مقدس بندگی شیخ محمد
بن شیخ محمد نبیره قطب العالم و بندگی شیخ داود و بندگی شیخ محمد پیران حضرت شاه محمد
که هر سه در روضه جداگانه در گنگوه فیض بخش عالم هستند و از مزار پر انوار بندگی ...
ابن شیخ علی ابن حضرت قطب العالم قدس الله سرهم که متصل روضه حضرت قطب ...

وہم از مرقد شاہ شرف الدین مرید و خلیفہ شاہ علی اکبر خلیفہ خاص شاہ محمد شریف نیاولی خلیفہ شاہ ابراہیم
رامپوری فیوض گوناگون برداشتند تا زمان قیام آنجا شاہ عماد الاسلام سجادہ نشین آنجا و شاہ قطب الدین علی
نبیرہ حضرت قطب العالم با جناب مولانا اخلاص و محبت ہا داشتند و شاہ قطب الدین علی صاحب
استفادہ علمی نیز از جناب ایشان کردند بعد پنجاہ روز از گنگوہ بعزیمت زیارت بزرگان کہ در گرد و پیش
آن قصبہ متبرکہ واقع ہستند برخاستند چنانچہ در انبہٹہ کہ پنج کروہ از گنگوہ است بزیارت شاہ ابو المعالی خلیفہ
شیخ محمد صادق محبوب الہی و در دائرہ کرتا ہم و پھکہ بزیارت سید ابو سعید عرف سید شاہ بھیک
و در نیاول بزیارت حاجی محمد شریف نیاولی خلیفہ خواجہ ابراہیم رامپوری و در کرنال بزیارت حضرت شاہ
شرف الدین بو علی قلندر و سالار خان محبوب شان قدس اسرارہم فیضہا برداشتند مگر اقامت طولانی
در مقامات مذکورہ اتفاق نیفتاد جائی دو روز و جائی سہ چہار روز حاضر ماندہ اخذ برکات کردند مگر در
تھانیسر کہ بیست و دو کروہ از گنگوہ است بر مرقد حضرت قطب جلال الدین تھانیسری قدس سرہ العزیز
بیست پنج روز مقام نمودہ مقتبس انوار شدند زیرا کہ قطب جلال الدین تھانیسری گل سر سبد خلفای
قطب العالم فیض بخش و منیر سان بنی آدم چشم و چراغ خاندان چشتیہ صابریہ بودند از تھانیسر قصبہ
منگلور متعلقہ ضلع سہارنپور رسیدہ خدمت کثیر الفیض والبرکت ذبیح خنجر رضا و تسلیم جریح سکین
من اللہ آفتاب تسلیم حضرت مولوی شاہ نور الہدی خلف حضرت مولانا مفتی محمد سلیم قدس سرہما
دریافتند و در حضوری شان چہل روز بکسب فیض و برکت و اجازت و خلافت سلسلہ قادریہ چشتیہ صابریہ
ذخیرہ اندوز فیوض گوناگون شدند از انجا در دیوبند آمدہ قریب یکماہ قیام پذیرفتند و در دیوبند با مجذوبی ملاقات شد کہ مرحلہ از مرتبت
عادات بسیار رسیدہ بود روزی روبروی حضرت مولانا مجذوب مذکور در پیالہ آب نوشی بول کردہ گفت
کہ من بدل خود اندیشناک شدم مبادا مجذوب مذکور مرا بگوید کہ بنوش من نخواہم نوشید و عدول حکمی
درویش نیز ناگوار خواہد شد باری او پیالہ بول بدست گرفتہ در بول نگاہ کردہ با نفس خود گفت تہار کسی کام کا ہے
تہارے ہی کو پینا ہوگا یعنی کہ این آب از تو برآمدہ ترا خوردن خواہد شد چنانچہ بول خود را نوشید
در سہارنپور نیز قریب یکماہ اتفاق اقامت افتاد و زیارات بسیار از بزرگان آنجا کردند از سہارنپور
در پیران کلیر آمدہ بر مزار فائض الانوار قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید علاء الدین علی احمد صابر
قدس سرہ چہل روز اقامت ساختند و ازیشان گرد نواح پیران کلیر و بیابان لود خصوصاً مقام مزار کہ در صحرا

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصبه کلیر از انجا بفاصله قریب واقع است سپرده بودند
که روزیکه بر مزار حضرت مخدوم رسیدم هیچ چیز از نقد و جنس نداشتم بجز یک گلیم یعنی لوئی سفید آنرا بر آستانه
مبارک نذر نهادم سه روز متواتر گذشت که هیچ چیز از خوردنی بهم نرسید روز چهارم شخصی قدری شکر آورده
بر مزار مقدس نیاز کرد و عند التقسیم بقدر یک چٹکی بدست من نیز نهاد آن روز از ان افطار شد بعد از ان
تا بست پنج روز کم و بیش وقت شام به آب چاه افطار میشد دیگر هیچ نه هرگاه دیدم که حالت رحمت بخش
و امان الله هم راهیان از فاقه های متواتر قریب بهلاکت رسیده اجازت دادم که شما را برای حفاظت جان
در آبادی قریب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنها نیز نرفتند آخر روزی وقت شام
شخصی از طرف وی آمده پرسید که مولوی عبد الرحمن کدام است مردم نشان دادند بر سر دیگری نان معه
نان خورش بقدر سه آدم آورده بود پیش ما نهاد سیر خوردیم و به آدم مذکور گفت که هر روز همین طور خواهی شد
شخص مذکور تا سیزده روز دیگر همانقدر طعام بوقت شام آورده میخورانید دانستم که این دعوت از طرف
حضرت مخدوم است بروز سیزدهم آرنده طعام مذکور گفته رفت که حسب مفوضه دعوت کننده امروز تمام شد
فردا نخواهم آمد از قیاس فهمیدیم که این پیام رخصت است لیکن چونکه یک روز در چله باقی بود یک مقام دیگر
نموده عازم پانی پت شدم در پانی پت نیز چهار روز قیام نمودند از مزار پر انوار حضرت خواجه جلال الدین کبیر الاولیا
و حضرت خواجه شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بو علی قلندر قدست اسرارهم و دیگر بزرگان مستفیض پر
انوار شدم و از انجا براه نجیب آباد در قصبه بهتور رسیده بر مزار حافظ محمد امین صاحب قادری خلیفه شاه محمد بن
صاحب دآبادی قدس سرها باخلاص و محبت شاه غلام احمد صاحب خاص و جانشین حافظ صاحب
ممدوح زیاده از یکماه اقامت نموده در امروهه آمده در خانقاه شاه عبد الباری صاحب قریب شش ماه قیام
نمودند اکثر از ارواح بزرگان امروهه اتفاق استفاده شده منجمله احیا در ان زمانه خلیفه غلام غوث صاحب
قادری حال خوش داشتند با وشان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگرچه نا خوانده بودند مگر نسبت توحیدی
داشتند و حرف موحدانه بسیار میگفتند تا تالیف این کتاب بقید حیات هستند سلمه الله تعالی و با مولوی
حفیظ الله صاحب نقشبندی نیز در انجا ملاقات شده بود شخص با نسبت و متقی بودند عرصه سه سال است
که در امروهه انتقال کردند و از امروهه براه مراد آباد و کاشی پور و عیره در بهرائچ رسیده بر مزار فائض الانوار
حضرت سید مسعود سالار غازی قدس سره العزیز سه ماه استفاده نمودند از بهرائچ در بانسه آمده بمزار

لهذا چند روز همان حال ماند روزی با اطلاب قریب پنجاه کسان بیلدار آمدم هر سه بر وجیعه دیوار ها
بیخ و بنیاد برکنده با زمین برابر کردند عند التحقیق معلوم شد که داروغه حسین خان فرستاده بود و هکذا تپه
که بر آن سایبان کاهی افتاده بود بحال گذاشتند در همان سایبان نماز پنجگانه میشد و سکونت‌گاه بود برای
حضرت مولانا و اتباع شان بود هر چند مردم معتبرین همچو سید شاه سلطان صاحب و دیگر همچنان باعث
شدند که در کدام مسجد و خانقاه منجمله مساجد شهر که پخته باشد نقل مکان فرموده شود هرگز مقبول نیفتاد و فرمودند
که با مرضی او اینجا نشسته‌ام هرگاه امر حق سبحانه خواهد شد بیرون لکهنو خواهم رفت هر جا که مرضی او باشد تعالی
مولوی رحمت بخش رفیق قدیم که خانسامان حضرت بودند بحضور عرض نمودند که در اینجا میان لب مسجد اگر
تنگ داشتن اسباب بود یا نشستن امکان ندارد اگر حضرت نقل مکان نمیفرمایند من سیوم در مسجد نو کوتی
جای محفوظ مقرر کرده آمده‌ام فرمودند اگر رفاقت من منظور است درین ویرانه باش والا اختیار دارد
گفتا ناچار ترک رفاقت کردم عند الاستفسار اسباب که تحویل خانسامان مرحوم بود فرمودند ما را اسباب
نیست همه مال همت بیرالکلام الله مجید و مثنوی شریف و شرح قصیده که اکثر مشغول میباشم اگر ضرور
بود آنرا بگذارد چنانچه مولوی رحمت بخش مرحوم سوای کلام الله و مثنوی معنوی و شرح قصیده قریب
دو صد جلد کتابهای هر یک فن و بالکل ظروف و پارچه وغیره فراهم ساخته بر سر مزدوران برداشته
شمس الدین برادر زاده اش مرید و خادم حضرت مولانا که در آن وقت خدمتگار بود نیز همراهی چچا
خود ترک رفاقت کرد میان فتح علی صاحب و حاجی غلام محمد بخدمت حضرت قیام نمودند مسکنگاه
مسجد همان حال بود که موسم برشکال رسید کاتب الحروف بچشم خود دید که در سایبان مسجد آب باران
میرسید حضرت در آن حال تکیه کلان صابری بر آستانه مسجد نهاده بالای آن نشسته تا با مدت نماز
خشک ماند و هنگام رسیدن وقت نماز مصلیان آب از دست دور کرده فرش بوریا گسترده نماز میگذاردند
کمترین و حمایت الله خان مرحوم و دیگر خدام هر چند با اصرار گذارش کردیم که برای شب خوابی حضرت
فرش تخت یا چارپائی گسترده شود تا بستر از سیلاب محفوظ ماند فرمودند من تمام عمر خود پشت بر چارپائی
پا ننهاده‌ام چه ضرور است که برای رفع تکلیف چند روزه تغیر وضع تمام حیاتی باید کرد و صاف برای
نمازی باید که برای خفتن نباشد تمام موسم برشکال بر همین منوال گذشت در سال تنگسالی گی بود
مسجد بتاریخ هشتم محرم سنه ۱۲۷۳ هجری سانحه بلوای روافض پیش آمد تفصیلش این بود که حضرت مولانا

بعد از نماز ظهر حسب معمول در سائبان مسجد مراقب نشسته بودند پیش دروازهٔ مسجد که شارع عام است از این
راه علماهی میرفتند از همراهیان علم قریب دو صد کس مسلح در احاطهٔ مسجد بر اراده بزن بزن گویان سائبان
مسجد را محاصره کردند و شمشیرها کشیده بقصد قتل حضرت مولانا نمودند مرزا کلن بیگ و میان فتح علی صاحب
نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بندوق یا تپانچه سر کرد و بالای دوش حضرت گذشته
بر دیوار مسجد رسید و دیگران حربهٔ شمشیر بسیار راندند مگر بر جسم مبارک حضرت مولانا نمیرسید مرزا موصوف
سپر و بند کرک که امر غیبی حائل بود که حفظ از حربهٔ آنها میکرد چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضای مرزا کلن بیگ چند
ضرب شمشیر زدند که کارگر نشد و همان حال میان فتح علی و مرزا مذکور دست گرفته حضرت را از مراقبه بردن شتافتند
و در مکان حفاظت غیبی در یافته متفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خادم حسین و پتو خان
و عبد الرزاق وغیره که بیرون سائبان شده بودند دست تعدی دراز کردند چنانچه بر سر میان عبد الرزاق
زخم شمشیر زدند و کلاه آنها و شمشیر و پارچه وغیره اسباب شان بغارت بردند و بر سر پتو خان صاحب نیز
ضربت قبضهٔ شمشیر رسید که بخون آلوده گردید بعد رفتن آنها حضرت مولانا مجروحان مذکوران را بخون آلوده
دیده فرمودند که اگر بیرون چهار نفر فتند مجروح نمیشدند و در حق ظالمه مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند مگر اینکه
آنها را سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدر نبود و اگر دیگری در حق آنها بد میگفت
منع کنیف میفرمودند بعد وقوع اینواقعه در سنه ۱۲۳۳ هجری در عهد ابو المظفر معز الدین غازی الدین حیدر شاه جنت
خلد مکان بحکم جناب عالیه پادشاه بیگم صاحبه محل خلد مکان باهتمام سید فضل علی خان بهادر داروغه
سرکار بیگم صاحبه مسجد مذکور از سر نو تعمیر گردیده در سنه ۱۲۳۹ هجری مسجد مسقف دالان در دالان مرتب گشت
در همان سال کاتب الحروف از سرکار شاه زمن رخصت یافته بوطن خود رفته پنج سال آنجا گذرانیده
بر احوال و اقوال حضرت که درین پنجسال بظهور رسیده باشد مشاهدهٔ آگهی نیافته لهذا در نور هذا همین
قدر اکتفا نموده از تاریخ شرفیابی حضور پر نور بعد از مراجعت وطن در نور ثانی اندراج خواهد نمود ان شاء الله الودود

نور ثانی مشتمل بر سه لمعه لمعهٔ اول در اوقات شبانه روزی معمولا وی رضی الله عنه وان

حضرت مولانا هر شب تا بعد نصف اللیل از استراحت برخاسته پس از فراغ طهارت وغیره ضروریات دو
دو رکعت نفل میگزاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعده سر بزانو نشسته و چادر مطوی
بر پشت و زانو انداخته بترتیبی که در اجابات قصیدهٔ برده علیحده رقم می آید قصیدهٔ شریفه شروع میکردند

بعد ختم قصیده بمیونه اکثر شب و گاهی بیشتر رکعات تهجد و سه رکعت وتر میخوانند در شفعهٔ اولی بعد فاتحه
والضحی والم نشرح و در شفعهٔ ثانیه آیة الکرسی و آمن الرسول و در شفعهٔ ثالثه قل یا ایها الکافرون و
قل هو الله احد و در شفعهٔ رابعه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میخوانند و در وتر سبح اسم
و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و گاه گاه بجای سبح اسم انا انزلناه میخوانند و بعد تهجد سجدهٔ طولانی
میکردند و آنچه در سجدهٔ طولانی معامله با خدا و رسول بوده باشد کسی را ازان آگاهی نیست مگر عند الاستفسا
فرمودند که معمول خواندنی هر شب در سجده مختلف است چنانچه تفصیل آن بدین طور است شب پنجشنبه
اول یکصد بار خواه بست یکبار خواه یازده بار درود بدا میخوانند اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل
محمد بعدد کل معلوم لک بعده در یک تسبیح اول صد دانه یا رب یا رب یا رباه و اغوثاه و در تسبیح دوم اللهم
فرج عن امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم اصلح امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم ارحم امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم
اغفر امت محمد علیه الصلوة والسلام اللهم انصر امت محمد علیه الصلوة والسلام و در تسبیح سوم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در تسبیح چهارم فکشفنا
عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و در تسبیح پنجم ما زاغ البصر وما طغی و در تسبیح ششم این شعر صد بار
میخوانند شعر گفت ما زاغیم چون زاغ نے * مست صباغیم مست باغ نے * و در تسبیح هفتم
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین صد بار میخوانند شب جمعه اول یازده بار اللهم صل وسلم علی محمد و
علی آل محمد بعدد کل معلوم لک خوانده یکهزار و یکصد بار درمیان سجده درود بدا میخوانند بدین صفت
صلی الله علی حبیبه محمد و آله وصحبه وسلم بعده صد بار شعر بدا شعر یا حبیب الاله خذ بیدی * ما لعجزی سوای
مستندی * من بعد همین شش تسبیحات که در شب پنجشنبه نوشته شد بدستور مرقوم الصدر میخوانند شب شنبه
بعد آغاز درود مذکور یعنی اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک در تسبیح اول صد بار
یا دافع البلایا یا شافی الامراض یا واسع العطایا یا رازق العباد
خوانده شش تسبیح از اللهم فرج تا وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
بدستور سابق میخوانند شب یکشنبه بعد آغاز بدرود مذکور یکصد بار این رباعی میخوانند رباعی ای
در صفت ذات تو حیران که و مه * وز مهر و جهان خدمت درگاه تو به * علت تو ستانی و شفا هم تو دهی
یا رب تو بفضل خویش بستان و بده * بعده در شش تسبیح همون اللهم فرج تا وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین بدستور صد بار میخوانند شب دوشنبه اول یازده مرتبه درود مذکور خوانده

صد بار این دو بیت بخوانند ؎ عقوبت مکن عذر خواه آمدم ٭ بدرگاه تو روسیاه آمدم ٭ سیاه مرا هم
تو گردان سپید ٭ نگردانم از درگهت ناامید ٭ بعده هر شش تسبیحات مذکوره بخوانند **شب شنبه** اول
یازده مرتبه درود مذکور خوانده صد بار یا عِبَادَ اللّٰهِ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ اَعِینُوْنِیْ یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ قَدَّسَ
اللّٰهُ اَسْرَارَكُمْ اَغِیْثُوْنِیْ و اسم مبارک فرید الدین گنج شکر قدست اسراره بعد نهصد و هشتاد و دو
بعده هر شش تسبیحات مذکوره بخوانند **شب چهارشنبه** اول یازده بار درود خوانده صد بار یَا دَلِیْلَ
الْمُتَحَیِّرِیْنَ وَیَا مُجِیْبَ الْمُضْطَرِّیْنَ وَیَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ وَیَا كَاشِفَ الْمَكْرُوْبِیْنَ ۞
بخوانند بعده تسبیحات مرقوم الصدر و نماز تهجد معمول حضرت بود که فاتحه بنام بزرگان
بخوانند و فقیر اَلْفَاتِحَةُ بِكَلَامِ مُحَمَّدٍ وَاصِلًا اِلٰی اَرْوَاحِ رِجَالِ اللّٰهِ فِی الْعَالَمِ خُصُوْصًا مِنَ الشَّیْخِ شِهَابِ
الدِّیْنِ السُّهْرَوَرْدِیْ قُدِّسَ سِرُّهُ تحفهٔ **فاتحه** اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ یَا اَهْلَ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مِنْ اَهْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یَا اَهْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كَیْفَ وَجَدْتُّمْ قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا تَسْلُبْنَا قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
رَّسُوْلُ اللّٰهِ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ۝ ترکیب فاتحه
معمول این بود اکثر اوقات اول سوره **وَالضُّحٰی** و **اَلَمْ نَشْرَحْ** و بعض اوقات بعد
اخلاص سه کرت معوذتین و فاتحه خوانده در فاتحه مختصر این عبارت میخوانند اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاَوْصِلْ
ثَوَابَ هٰذِهِ الْخَتْمَةِ هٰذِهِ التُّحْفَةِ اِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ مَخْصُوْصًا اِلٰی رُوْحِ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِیْعِنَا وَمَلَاذِنَا وَمَلْجَانَا وَقُرَّةِ اَعْیُنِنَا وَ
شِفَاءِ صُدُوْرِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّیَّاتِهٖ
اَهْلِ بَیْتِهٖ وَخُدَّامِهٖ وَمَوَالِیْهِ وَاُمِّهٖ وَاَبِیْهِ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰی رُوْحِ
وَالِدَتِهٖ مَا سِوٰی كُبَرَیْهِ وَمُرَبِّیْهِمْ سَیِّدَتِنَا حَلِیْمَةَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ پنجتن پاک و دوازده امام و چهارده
معصوم و خلفاء الراشدین المهدیین وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ اَهْلِ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اَوْلِیَاءِ
اُمَّتِهٖ فِیْ جَمِیْعِ اَقْطَارِ الْاَرْضِ مِنْ مَغَارِبِهَا وَمَشَارِقِهَا عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ وَ
السَّلَامُ مَخْصُوْصًا مِنْهُمْ مَحْبُوْبِ سُبْحَانِیْ قُطْبِ رَبَّانِیْ غَوْثِ صَمَدَانِیْ شَیْخِ سَیِّدِ مَحْبُوْبِ
مُحْیِ الدِّیْنِ عَبْدِ الْقَادِرِ جِیْلَانِیْ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰی

اَرْوَاحِ مَشَائِخِ قَادِرِیَّہ چِشْتِیَّہ نَقْشْبَنْدِیَّہ سُہْرَوَرْدِیَّہ مُجَدِّدِیَّہ کُبْرَوِیَّہ شَطَّارِیَّہ
جَبَّارِیَّہ طَیْفُورِیَّہ طَبَقَاتِیَّہ اَدَادِیَّہ مَدَارِیَّہ قَلَنْدَرِیَّہ جَلَالِیَّہ اُوَیْسِیَّہ وَاِلٰی اَرْوَاحِ
یکصد تن سہ تن چہار تن ہفت تن چہل تن سیصد تن چہار ہزار تن عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ
وَالسَّلَامُ وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ مَنْ ذَکَرْتُہُمْ مُفَصَّلَۃً وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْہُمْ وَالْاَمْوَاتِ
رَبَّنَا اِنَّکَ مُجِیْبُ الدَّعَوَاتِ اَجِبْ دَعَوَاتِنَا یَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ اِرْفَعْ دَرَجَاتِنَا
یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ اِقْضِ حَاجَاتِنَا یَا کَافِیَ الْمُہِمَّاتِ اِکْفِ مُہِمَّاتِنَا یَا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ
اِدْفَعْ بَلِیَّاتِنَا فِی الدَّارَیْنِ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ اَجْمَعِیْنَ
بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ٭ و در فاتحہ مفصل اسمای پیران ہر یک سلسلہ بترتیب شجرہ از مرشد خود تا
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تمام کردہ اسمای دیگر سلاسل فروع وغیرہ مفصلاً ذکر نمودہ نام اولیای کبار که دران روز یا شب وصال آنہا
بنیابت ذکر میکردند علی الخصوص اِلٰی رُوْحِ مُطَہَّرِ مُنَوَّرِ شیخ ... وَوَالِدَیْہِ مَاجِدَیْہِ وَصَاحِبَتِہٖ وَاَہْلِ بَیْتِہٖ
مِنْ اُصُوْلِہٖ وَفُرُوْعِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَاَحْبَابِہٖ وَخُدَّامِہٖ وَصَادِرِیْہِ وَوَارِدِیْہِ وَسَائِرِیْہِ
وَزَائِرِیْہِ وَاَہْلِ بَلْدَتِہٖ وَسَائِرِ سِلْسِلَتِہٖ وَاِلٰی مُنْتَہَاءِ رِضَائِہٖ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ
وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ٭ و این عبارت سہ بار تکرار میفرمودند جدہ نام از مرشد آن بزرگ گرفتہ
تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتب اسما ذکر میکردند و از آنحضرت شروع نمودہ تا نام صاحب عرس ترتیب
اسامی پیران سلسلہ را تکرار میفرمودند بعد از فراغ تہجد و فاتحہ باداے شانزدہ تسبیح ذکر معمولی خواجگان
چشت بجہر متوسط مشغول میشدند بدین ترتیب لا الٰہ الا اللہ دو صد بار الا اللہ چہار صد بار اللہ اللہ ششصد بار
اللہ صد بار آل صد بار ال صد بار حق حق چہار ضربی صد بار بعد فراغ ذکر و ولہ عشق و محبت اشعار
مناجاتی مثنوی شریف و کثرت درود و کلام توحیدی تا نماز صبح بر زبان جاری میماندند و بعض اوقات
مراقب می نشستند اشعار مثنوی اینست ای کریمی وی رحیمی سرمدی ٭ در گذار از بدسگالان این بدی ٭ ای رسیدہ دست تو در بحر و بر ٭ خوش سلامت مان بساحل باز بر ٭ وقت تنگ آمد
بیا و یک نفس ٭ پادشاہی کن مرا فریاد رس ٭ ای عظیم از ما گناہان عظیم ٭ تو توانی عفو کردن
ما ز آز و حرص خود را سوختیم ٭ وین دعا را ہم ز تو آموختیم ٭ حرمت آن کہ دعا آموختی ٭ در چنین ظلمت چراغ افروختی

رسول الله آخر انا فتحنا و گاہی ان الذین امنوا وعملوا الصلحت کہف اخیر سورہ کہف میخوانند و در آخر
المنفقین بعد الیس الله باحکم الحاکمین وانا علی ذلک من الشاهدین و در آخر سورہ تبارک
بعد فمن یاتیکم بماء معین الله رب العلمین چنانکہ در حدیث وارد است در نماز باواز بلند میخوانند و در بعض
سنن روایت سورہ اخلاص حرف میخوانند تعقیبات پنجگانہ نماز در فجر بعد سلام اللهم صل
وسلم علی محمد وعلی ال محمد بعدد کل معلوم لک یکبار خوانده آیہ لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رءوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیہ توکلت وهو رب العرش العظیم یکبار و استغفر الله سہ بار و رضینا بالله ربا
وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیہ وسلم رسولا ونبیا سہ بار خوانده دست بر دو چشم در روز جمعہ و دو شنبہ و بعد نماز
عیدین نیز دعا باین عبارت مے کردند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل وسلم وعظم
ومجد وشرف وکرم وبارک وزد وادم علی سیدنا ومولانا وشفیعنا وملاذنا وملجانا وقرة اعیننا وشفاء
صدورنا محمد وعلی ال سیدنا ومولانا وشفیعنا وملاذنا وملجانا وقرة اعیننا وشفاء صدورنا محمد صلوة تنجینا
بها من جمیع الاهوال والافات وتقضی لنا بها جمیع الحاجات وتطهرنا بها من جمیع السیات وترفعنا
بها عندک اعلی الدرجات وتبلغنا بها اقصی الغایات من جمیع الخیرات فی الحیات وبعد
الممات انک علی کل شیء قدیر وهو المیسر لکل عسیر وبالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر
والمیسر لکل عسیر وبالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر والمیسر لکل عسیر وبالاجابة جدیر
سہ تمام باش و دیوانہ شو + و ز دو عالم تختہ جانم بشو + پرده ای ستار از ما وا مکن + باش تو
در امتحان ما را مجیر + اللهم وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وصلی الله علی خیر خلقه
ونور عرشہ ومظہر لطفہ وم‍ر کز کرمہ ومعدن جودہ ومنبع احسانہ سیدنا ومولانا محمد
واله واصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد عاشورا اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک
من شرورهم وسید الاستغفار یکبار میخوانند بعد فجر شنبہ و یکشنبہ و دوشنبہ و چہارشنبہ و پنجشنبہ بعد عصر
بدستور سابق دعا بدین عبارت میکردند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل وسلم علی محمد وعلی ال محمد بعدد
کل معلوم لک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من
الخاسرین اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار اللهم

شمشیرها گرفته حاضر میشوند و هر که از سر اخلاص اعتقاد میکند پنج ایمان و پیرا و شاهنشاهی دین و پیرا برکنده
کنعان کشان بمستقر سقر میبرند خدمت مولانا فرموده که چنانست که دیدی ـــ منکرا سخن این هم در نظر
شد مثل سرنگون اندر سقر ای حسام الدین تو دیدی حال او + حق نموده است پاسخ افعال او ++
دیگر میفرمودند که خواننده مثنوی باد امام القراءة ولی میباشد فقط و بروز تعطیلین بجای مثنوی درس نفحات الانس
وغیره کتب از جنس تذکرة الاولیا معمول بود بعد یکپاس و زبر آمده چیزی تناول فرموده چهار پنج گهڑی بستر
استراحت میکردند و دو گهڑی پیشتر از دوپهر بیدار شده از بیت الخلا و طهارت فراغت کرده چهار رکعت
نماز چاشت خوانده باستقبال نماز می نشستند و در استقبال ظهر تسبیح گرفته
هزار بار نام حضرت اویس قرنی قدس سره و اسمائیکه در شجرهٔ قادریه و چشتیه می خوانند و در روز
سه شنبه اسم مبارک فریدالدین گنج شکر بقدر عدد نام که نهصد و هشتاد و دو میشود و هر روز نام مقدس شیخ العالم
قدس سره بدین عبارت پیر کبیر شیر گیر و دستگیر بیکسیان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق علی نبینا و علیه السلام
لااقل یازده مرتبه و اکثر احدی معین نیست میخواندند و برسیدن آفتاب بر نصف النهار که از روی دائره
هندی که در صحن مسجد کشیده شده است معلوم میشود اذان میشد بلا توقف برخاسته چهار رکعت سنت ادا
کرده امامت ظهر میکردند و بر فور دادن سلام اندرون مسجد رفته دو رکعت سنت و بست پنج بار اللهم
انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم خوانده بر مصلی رو بقبله مراقب می نشستند و دیگر هر کدام که میخواست
شریک مراقبه میشد و دروازهای مسجد بند میشدند اکثر تا یکپاس روز باقیمانده و گاهی یک دو گهڑی کم و بیش
این جلسه میکردند بعده برخاسته در حجرهٔ شریف برده هر چیز خوردنی میبود تناول میفرمودند ازان بعد اگر در نماز
عصر وقفه یک دو گهڑی میبود پیش رو مصلی سجاده نشسته پاس تمام کو میبودند و قریب وقت عصر برخاسته
بعد فراغ استنجا و وضو انتظار اذان میکردند بعد اذان بقدر چهار رکعت وقفه ساخته ادای عصر میفرمودند
و بعد فراغ آن دست برداشته دعا میکردند و بست پنج بار دعای مذکوره میخواندند من بعد تا مغرب منتظر نماز
فارغ می نشستند اگر مردم آمده حاجت خود ظاهر میکردند و سوالها از هر یک باب میشود حضرت جواب
شافی هر یک میدادند و بعضی کسان سبق رسالهٔ آنحضرت میگرفتند بعد نماز مغرب دو رکعت سنت خوانده
و بست پنج بار دعای مذکوره خوانده بر مصلی مراقب رو بقبله می نشستند و دیگر هر کدام که میخواست درین جلسه
هم شریک میشد بعد ازان دو گهڑی شب گذشته اذان عشا میشد درانوقت سر از مراقبه بر میداشتند بعده

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سوره ملک و یکصد و بست پنج بار اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم و چند بار یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع خوانده بر بستر استراحت در آمیشدند و مشتاقان خدمت فراهم شده بمالیدن دست و پا و چپی بدن مصروف میگشتند و مقتبسان انوار و مستمعان کلام گهربار مانند پروانه تا بر گرد شمع هدایت فراهم می شدند و اینوقت حرف و حکایات بیرخواند بود اگر مخاطب صحیح می بود و دقائق سلوک و تصوف و معانی آیات و احادیث مشکله و حل شبهات علماء می فرمودند و الا سماعت اخبار و اسما که همنشینان ذکر میکردند متوجه میماندند تا آنکه میان اسد الله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکوبی بالتخصیص سرفراز بودند حاضر آیند همین که میان اسد الله صاحب آمده حاضر گردیده قدمبوس میشدند ارشاد میشد که آب بدهیم یعنی دیگر خدمت کنندگان دست بردارند پس حاضرین رخصت میشدند و بعد صحه اکثر یکپاس شب سپری گشت اندرون پاس ثانی که برای خواب مقرر بود چند بار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که تهجد و بهر برخاسته به بیت الخلا رفته و طهارت نموده موافق معمول که بالا گذشت مصروف میشدند در آخر سوای نمازهای مذکوره دیگر نوافل نمیگذاردند مگر چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین بجماعت گزاردن اقرأة مترتبه معمول بود در رکعت اول سبح اسم و در ثانی والشمس و در ثالث والضحی و در رابع قل هو الله احد و بعد تهجد یک رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگرچه بیان آن بزبان مبارک نفرمودند که چنان میکنیم مگر مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة و اعمال کچکول و مرقع که کمترین را حرف بحرف تلقین فرمودند طریق آن بدینطور دریافت شد که بنیت نماز تکبیر گفته سبحانک اللهم خوانده سوره فاتحه شروع نموده هرگاه بر اهدنا الصراط المستقیم رسید تکرار اهدنا الصراط المستقیم یا تعین نماید که تاب ایستادن نماند و بزمین بیفتد بعد افاقه باز ایستاده از صراط الذین انعمت علیهم شروع نموده فاتحه تمام کرده سوره انا انزلنا ضم سازد بعد تمام رکعت بنشیند و التحیات و درود خوانده سلام دهد معمول حضرت والا این بود که مابین عصر و مغرب امساک اکل و شرب و مابین مغرب و عشا امساک کلام میفرمودند و بعد الاستفسار فوائد آن ارشاد نموده اجازت دادند که هر که بران عمل کند لطف بسیار خواهد برداشت یکی از فوائد امساک بین العصر والمغرب آنست که تمام عمر انسان بمنزله یک روز است و اینوقت اخیر خاتمه روز گویا خاتمه عمر وی است و هنگام نزع هرکدام وقت که باشد مختصر آنرا وقت عصر رسیده اند پس اگر عادت ... وقت عصر به ترک اکل و شرب

چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین

بیان صلوة العشق

امساک بین العصر والمغرب

خواهد بود وقت نزع بر زبان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت از همین است
زیرا که در آنوقت بر چهار فرشته آب و دانه و قدم و دم الوداع میگویند و در آنوقت گرسنگی و تشنگی که در تمام عمر
ندیده بود پیش می آید آنوقت ابلیس قابو یافته جام شراب و طعام حرام موجود میکند و میگوید که اگر کلمهٔ کفر
قبول کنی جوع و عطش تو بنشانم پس کسانیکه عادت ایشان امساک بین العصر و المغرب باشد در نظر ایشان
همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت که اینوقت زمان خوردن آب و طعام نیست و شام قریب است
واگر همراه امساک اکل و شرب امساک کلام هم باشد نوراً علی نور روز جمعه خطبه تصنیف آنحضرت رضی الله عنه
که همیشه میخواندند اینست خطبهٔ اولی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ
لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى الَّذِيْ بَارَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِيَهٗ مِنْ اٰيٰتِنَا
اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ هُوَ اللهُ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ
الرَّحِيْمُ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ وَاَشْهَدُ اَنْ لَّا
اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ شَهِدَ لِيْ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَلَكَ بِالرِّسَالَةِ
دَخَلَ الْجَنَّةَ عَلٰى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمَلِ اِنَّهٗ تَعَالٰى جَوَادٌ كَرِيْمٌ مَلِكٌ بَرٌّ رَؤُوْفٌ رَحِيْمٌ
و در جلسه بین الخطبتین که محل اجابت است بر انگشتان شمار کرده ده بار می خوانند اَللّٰهُمَّ اٰمِنَّا قَبْلَ
مَوْتِنَا خطبهٔ ثانی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ
مُحَمَّدٍ ذِي الْمَقَامِ الْاَسْنٰى قَالَ اللهُ تَعَالٰى اِنَّ اللهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَنْ صَلّٰى وَ
صَامَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ وَعَلٰى اٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ
وَاَصْحَابِهِ الطَّاهِرِيْنَ خُصُوْصًا عَلٰى اَوَّلِهِمْ وَاَفْضَلِهِمْ بِالتَّصْدِيْقِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ
اَبِيْ بَكْرِنِ الصِّدِّيْقِ وَعَلَى الشَّيْخِ النَّاطِقِ بِالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ الَّذِيْ كَانَ رَأْيُهٗ مُوَافِقًا
بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَلٰى كَامِلِ الْحَيَاءِ وَالْاِيْمَانِ
جَامِعِ اٰيٰتِ الْقُرْاٰنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ وَعَلٰى مَظْهَرِ الْعَجَائِبِ وَ
الْغَرَائِبِ اَسَدِ اللهِ الْغَالِبِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ وَعَلَى الْاِمَامَيْنِ الْهُمَامَيْنِ

السَّعِيدِ بْنِ الشَّهِيدِ بْنِ اَبِي مُحَمَّدِ نِ الْحَسَنِ وَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ وَعَلٰی اُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاۤءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاۤءِ وَعَلٰی عَمَّيْهِ الشَّرِيْفَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ الْحَمْزَةِ وَ الْعَبَّاسِ وَعَلَی السِّتَّةِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشَرَةِ الْمُبَشَّرَةِ وَسَاۤئِرِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِيْنَ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِيْنَ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ عِبَادَ اللّٰهِ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ وَاِيْتَاۤءِ ذِي الْقُرْبٰی وَيَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ اُذْكُرُوا اللّٰهَ يَذْكُرْكُمْ وَادْعُوْهُ يَسْتَجِبْ لَكُمْ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ تَعَالٰی اَعْلٰی وَاَوْلٰی وَاَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَتَمُّ وَاَهَمُّ وَاَكْبَرُ

ذکر جلسه بروز تعطیل

بروز جمعه تعطیل مراقبه ظهر میشد و بروز سه شنبه نیز نسبت دیگر ایام تقلیل در جلسه مراقبه میگشت و بعد فراغ نماز جمعه طبع شریف متوجه سماع میگردید در محراب مسجد منتظر قوالان می نشستند اگر در رسیدن آنها تاخیر میشد شیخ مظفر علی یا منهی خان وغیره مریدین خوش الحان با سر خوانند حافظ الوقت بی مزامیر چیزی می سرائیدند همین که حضرت را اندک ذوق میشد حالت اہل لان حضار تغیر میگشت در مسجد باشند تحمل عالی وطپان میگشتند و هرگاه قوالان میرسیدند در مسجد نشسته با مزامیر می سرائیدند بعضے علمای قشر مسجد را محل اعتراض و سوی ظن پیدا شد باین معنی که مزامیر حرام اتفاقی است و مولانا با این تشرع و تقوی ارتکاب مزامیر در مسجد روا میدارند و مستعد این معنی شدند که از طرف حاکم ممانعت رسانند چنانچه بعضے کسان نزد نواب معتمد الدوله بهادر وزیر پنجاب استدادی کردند پذیرا نشد باز خواستند که بقوالان ضرری رسانند باستماع این معنی حضرت مولانا فرمودند که اگرچه در اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر نزد محققین علما اشتباهی نیست و نزد من اگر سرود مطلقه حرمت می بود گاهی نزدیک آن نمیگردیدم با آنرا فعل پیغمبر و خلفای راشدین و سنت پیران طریقت خود دانسته و از روے فائده باطن مفید تر از نوافل انگاشته میشنوم و هرگاه چنین شد وجهی برای امتناع آن در مسجد هم نیست لیکن چون مردم از نافهمی بگناه غیبت و سوی ظن مبتلا میشوند نمیخواهم که من موجب معصیت کسی باشم یا بجهت من بقوالان کسی ایذا رساند لهذا ترک کردم چنانچه در یک جمعه اول عرس ای وغیره قوالان را رخصت کرده ملول نشسته بودند در همین مولوی یعقوب صاحب رودولوی چشتی صابری که بجناب مولانا عقیدت زیاده از ارادت میدارند بحضور ایشان حاضر شده پرسیدند که آیا حضرت ترک سماع فرمودند که امروز جمعه خالیست حضرت فرمودند چه کرده آید که سواے مسجد دیگر

در اینجا مکانی نیست و از صحبت سماع در مسجد مردمان غیبت میکنند و اراده ایذا رسانی بقوالان میدارند
و الا من زیاده از سماع در هیچ مشغولی فائده نمی یابم قهر درویش بر جان درویش بنا برین جزا است مردمان
از گناه و حفاظت قوالان از رنج نخواهم شنید مولوی صاحب موصوف عرض کردند که نسبت حضرت را
کسی نخواهد دانست و مردم منکرین خواهند گفت که در آخر کار حرمت سماع بر مولانا متحقق شد که ترک آن
گفته اند و درین امر دو قباحت عمده پیدا خواهد شد یکی مظنه اینکه خواجگان چشت علیهم الرحمة بهوای نفس
مرتکب فعل مشتبه میشدند که مولانا طریقه آنها گذاشتند دوم اینکه از ترک سماع یقینا رنج بر دل حضرت
خواهد رسید و از رنجش دل کامل غیرت الهی بجوش می آید که ضرر آن بعام و خاص میرسد الغرض چنان
است زیر مسجد نشسته استماع غنا فرمایند جناب مولانا بعد تامل بر بیعتی راضی شدند قاسم علی و کاظم علی
و غیره برادرزاده های سعدو قوال که معه ساز حاضر بودند بر فرش زیر چبوتره نشسته شروع سرود خوانی
نمودند و حضرت نیز در اینجا نشستند و باستماع کلام حافظ غفر الله له ؎ بر زمینیکه نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود + آنقدر رقت گردید که کیفیت آن حضار مجلس میدانند و پس
از آن روز معمول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت در صحن مسجد بدیوار تکیه زده می نشستند و قوالان را
بر چبوتره وضو که خارج از مسجد و متصل چاه واقع است می نشانیدند از آنجا که سماع با شرائط مستجاب است
و بفضله تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن از زمان و مکان و اجتماع اخوان و نبودن مسموع از جنس
منهی عنه و بودن قوالان نماز گذار و آمدن آنها بلا طلب تکرار و خالی بودن محفل از شور و شغب و
کلام دنیاوی و متوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفریدگار و رعایت اکرام و احترام صوفیان
صاحب حال و متمتع شدن هریک قوال بلا طلب سوال با دیگر آداب مشروطه شریعت و طریقت
که تشریح آن در نغمه عشاق مندرج است قرار واقعی یافته میشد لهذا تاثیر این صحبت با برکت مخصوص
بید و بیشان ارادت مند و مریدان عقیدت پیوند نبود بلکه عوام و خواص از اهل اسلام سنی و شیعه و هنود
و جهود حظ وافر و نصیب متکاثر برمیداشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت نیز هست مجلس آن قرار
که بود + هست مطربیان ترانه سنوز مه منجمله قوالان سه چوکی که اکثر آنها مرید هستند مقبول و مطبوع
خاطر حضرت بودند و حاضر باش الحال هستند یکی چوکی محبوب بخش و حسین خان و حسین بخش دوم چوکی
لطف الله نابینا معه مرزائی و متعلقه و غیره پسرانش سوم چوکی مهتاب خان و نور خان و مداری خان

توهم در تصور همین شغل ماند و در مزاولت چند روز اثر آن نادر خواهد بود و انشاء الله تعالی برای چیز مفقود یعنی بجرد
شنیدن خبر گم شده یحبس التقس سیزده بار آیه کریمه واذکر ربک اذا نسیت اول و آخر درود سه بار بخوانند
و دستک زند لیکن شرط اینست که بجرد گم شدن چیز صاحب مال خبر کند هر قدر که دیر خواهد گذشت تاثیر
کم خواهد شد شفاء لکل داء اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل داء ودواء وبعدد کل علة وشفاء وبالحق انزلناه وبالحق نزل سه بار خوانده
بر مریض بدمد نقش تعویذ برای جمله حاجات و امراض شفاست این نقش

٤	١٠	٢	٠	٨	٠
٥	٠	١٠	٤	٣	١
٣		٥	٠	٢	٠
٢	٠	٢	٠	٣	٠٠

بدست مبارک عنایت فرموده برای دوام اذن و اجازت فرموده اند
که نقش را نوشته در گلو یا بازو بندد و شکرانه بنام حضرت گنج شکر تقسیم
و نیت نماید که بعد حصول مراد حلوا بحسب مقدور
تیار کرده لله تقسیم خواهم کرد برای استدراک حال غائب و خبر یافتن خبر مجهول و پیدا شدن رهبر در
صحرا و بادیه که راه گم شده باشد عمل اذان مجرب است کمتر تعداد آن سه و اکثر یازده است و اگر بنیت رسیدن
خبر غائب یا صحت مریض باشد بعد عشا التزام نماید هر قدر کثرت اذان خواهد کرد زود خبر او خواهد رسید انشاء الله
عمل سوره والضحی والم نشرح اگر سوره والضحی والم نشرح را در کل صلوة فرائض و واجبات و نوافل ادا کند میخوانده باشد
برای محبت و عشق نبوی صلعم مجرب است و اگر عامل این عمل بصدق دل مداومت نماید و با خفای آن بکوشد
که احدی را بران اطلاع ندهد برای جمله حاجات دینی و دنیوی محتاج نخواهد ماند انشاء الله تعالی دیگر اینکه
آیه کریمه آخر سوره کهف از ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات تا آخر سوره برای دو امر تاثیر بلا تخلف دارد
یکی برای درد سر هر قسم که باشد دوم برای بیدار کردن هر وقت که خواهش باشد اجازت حضرت برای درد
سر بدینطور است که در وقت طلوع یا غروب آفتاب که تحقیقی باشد صاحب صداع خود را پیر و دست خویش
محکم بگیرد اول و آخر درود و آیه مذکوره خوانده بر سرش بدمد بعده بگذارد اگر درد باقی باشد مرتبه دوم والا
مرتبه سوم نیز همین طور سر را محکم بگیرد و بخواند بعونه تعالی رفع خواهد شد و برای ایقاظ بدینطور که بوقت
خفتن آیه مذکوره خوانده بر خود بدمد و بعده کلام نکند و بدل خود بگوید که مرا فلان وقت بیدار کن انشاء الله تعالی
همانوقت بیدار خواهد شد و اگر بعد خفتن و پیش از خفتن کلام کند باز اعاده آیه نماید تا درمیان خواندن و خفتن
کلام فاصل نبود و دیگر اینکه اگر خواسته باشد که در شب هر گاه صبح باشد بر خیزد و در بیداری آنوقت کاهل نشود
درمیان مغرب و عشا خاموشی گیرد و همین نیت کلام نکند و مشغول بیاد خدا باشد فقط و من حق الله عجل

یافته بودند مگر التفات خاطر لطیف اوراد و عزائم خوانی اصلا نداشتند بایکه سالکان طریقت را اینچنین

اشتغال که ظاهرا مانع استغراق و مشغولی باطن است ممانعت میفرمودند آلا زبان مبارک اعتراف اینمعنی

داشتند که عامل قصیدهٔ برده و سورهٔ یسین هستم لیکن بحمد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود نخوانده‌ام

مگر لاسترضاء الله ولاسترضاء الرسول صلعم اجازت سورهٔ یسین حضرت پیر و مرشد قدست اسرارهم را از

بدا شاه سهارنپوری رسیده خواندن آن بسه طریق است زکوة سورهٔ یسین بدین ترتیب است که یک

علالی جمالی ساعت تحتانی ناشر نطرا و آداب بالای داب وعا نوشته اند نیست که فقند بخواند طریق اول بدینطور که یکبار سورهٔ یسین آن

یکبار بخواند روز دوم همانوقت دوبار هر روز یکبار بعد سابق زیاده کرده باشند تا چهل یکبار رسانیده باز تنقیص یک یک کند

تا آنکه روز هشتادم نوبت یکبار خواهد رسید بعده هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بلا عذر ناغه نکند

عامل خواهد شد من بعد اجازت همین طور بخواند طریق دوم آنکه هرگاه برای مهم خود یا دیگری خواندن

منظور باشد در یکشب یا بیشب شصت و یکبار یا دو روز یازده گانه اول و آخر بخواند انشاء الله تعالی تیر بهدف

مراد خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لسن و غیر مننتنات واجب است

و در اثناء خواندن کلام نکند و بکار دیگر سوای فرض و تر متوجه نشود مگر بضرورت بول و براز و وضو وغیره

اگر میسر شود مضائقه نیست حتی الامکان در جلسهٔ واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر دریا نباشد

طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در اثنای قرائت حضوری آنحضرت صلعم را پیش نظر

دارد صفای باطن و فتوح ظاهر ببرکت دولت این عمل میسر خواهد آمد و انشاء الله تعالی آنحضرت صلعم زیارت

مقدس خود و کفیل حوائج عاملش خواهند بود طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده

تا مبین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا مبین دوم بخواند و سوم بار از اول تا مبین ثالث

برساند باز رجوع کرده تا مبین رابعه علی هذا القیاس تا مبین هفتم تکرار نموده ختم کند و هم کردن یسین

بترتیب مذکوره برای هر غرض شفاست لیکن درین طریق احتراز گوشت و ماهی و پیاز و لسن و دیگر

شرائط چنانچه سابق نوشته شده واجب است اجازت قصیدهٔ برده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد

کل معلوم لک اجازت قصیدهٔ بردهٔ شریفه مسطوره آنجناب را از شاه محمد نظیر برادر عبد الله دستگیر قدس سره

که در پنجاب عدیم النظیر بودند رسیده مقتضای ترتیب دعوة آن و ترکیب زکوة و کیفیت و کمیت قراة آن بدینطور

است بر طالب صادق واجب است که اول به تصحیح نظم و معنی قصیدهٔ میمونه پرداخته حفظ نماید بعده

عمل سورهٔ یسین

اجازت قصیدهٔ برده

غسل شب چهارشنبه اولی است و در دیگر لیالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تاهم بنیت مدح خوانی
پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام وضو تازه کند و اگر هر شب اتفاق غسل در اثنای زکوٰة و لیده شده باشد بسیار
اولی و انسب است و اگر ادای زکوٰة مذکور بر لب آب میسر آید سبحان الله و الا بامکان قرأت وقت خواندن
یک طشت پر آب پیش نظر دارد و بعد ادای زکوٰة حتی الامکان در قصیده طیبه یکبار ناغه نکند و اگر بعذر
بیماری وغیره ناغه شود بعده تا ناغه قضا نماید و اگر بلا عذر و رو خواهد گذاشت و یکبار هم نخواهد خواند تا تاثیر خواندن فوت
باید که تجدید زکوٰة نموده باز التزام قرأت نماید تفصیل اعتصام اینکه ۵ الصلوٰة علیک یا خیر الوری
السلام علیک یا نور الهدی ◦ یا حبیبی سید در ماندهام ◦ هر کجا نادر حضور و عصیان راندهام رحمة للعالمین
یا رسول ◦ هم شفیع المذنبین یا رسول ◦ مشکلم پیش است و من در بیکسی ◦ یا رسول الله مارا تو بسی ◦
یا محمد لطف آمد عام تو ◦ بس بود مارا محمد نام تو ◦ احمد احمد تو شفیع بیکس ◦ یا رسول الله بفریادم برس ◦
الصلوٰة والسلام تا قیام ◦ بر محمد آل و اصحابش تمام ◦ سه بار بخواند و بجای لفظ تمام در مرتبه ثانی کرام و در مرتبه
ثالث عظام تکرار نماید بعده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید
بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید یازده بار بخواند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
غفار الذنوب و اتوب الیه هفت بار یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله هفت بار لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اللهم اجعلنی
من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیه الصلوٰة والسلام اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم
لک یکبار خوانده بار حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم هفت بار و یک بار در اول
خوانده و بار دیگر هفت بار حسبی الله مذکور الی آخره بخواند بعده هفت بار درود خوانده قصیده شریفه شروع نماید
تفصیل خواندن باعی مرقوم الصدر که در نوزده ابیات بعد هر شعر خواندن می باید یک یک مصرع اشعار
مذکور نوشته می آید و آن اینست مصرع ۱ مدتک حالی لا سری بمستتر ◦ ۲ من لی برد جماح من غوایتها
۳ یا خیر من یمم العافون ساحته ◦ ۴ و من هو الآیة الکبری لمعتبر ◦ ۵ سریت من حرم لیلا الی حرم ◦ ۶ و بت ترقی
۷ الی ان نلت منزلة ◦ ۸ و قدمتک جمیع الانبیاء بها ◦ ۹ و انت تخترق السبع الطباق بهم ◦ ۱۰ حتی اذا لم تدع
شأوا لمستبق ◦ ۱۱ خفضت کل مقام بالاضافة اذ ◦ ۱۲ کیما تفوز بوصل ای مستتر ◦ ۱۳ فحزت کل فخار غیر مشترک
۱۴ وجل مقدار ما ولیت من رتب ◦ ۱۵ بشری لنا معشر الاسلام ان لنا ◦ ۱۶ لما دعی الله داعینا لطاعته ◦

تفصیل اعتصام

تفصیل قصیده برده

ان اتت ذنبا فما عهدی بمنتقض ٭ فان لی ذمة منه بتسمیتی ٭ ان لم یکن فی معادی اخذا بیدی ٭ یا اکرم الخلق

مالی الوذ به ٭ **تفصیل محل تکرار ابیات** مقامات اجابت دعا و تبدیل اسما و صفات ہو الحبیب الذی

ترجی شفاعته ٭ فمبلغ العلم فیه انه بشر ٭ کم ابرأت وصبا باللمس راحته ٭ ومن یکن برسول الله نصرته ٭

یا اکرم الخلق مالی من الوذ به ٭ کیفیت تکرار اشعار محل اجابت به تبدیل اسما و صفات بدین طور است

مثلا در مصراعه ہو الحبیب الذی ترجی شفاعته ہو الرسول الذی ترجی شفاعته ہو النبی الذی ہو النبی الذی

ہو الحمول الذی ہو الغفور الذی ہو الشریف الذی ہو الکریم الذی ہو الرحیم الذی ہو الرشید الذی ہو

النجیب الذی ہو الشفیع الذی ہو العظیم الذی ہو الرؤف الذی ہو العزیز الذی ہو الولی الذی ہو العلی الذی ہو المصطفی الذی

ہو الحکیم الذی ہو العلیم الذی ہو الحلیم الذی ہو السمیع الذی ہو البصیر الذی ہو السلیم الذی ہو الصبور الذی

ہو الشکور الذی ہو الحمید الذی ہو السراج الذی ہو المنیر الذی ہو اللطیف الذی ہو الخلیل الذی

ہو الکلیم الذی ہو المسیح الذی وغیر ذالک الی غیر النهایت ہمچنین در مصراع ومن یکن برسول الله

نصرته ومن یکن بحبیب الله نصرته ومن یکن بخلیل الله نصرته ومن یکن بکلیم الله نصرته

ومن یکن بمسیح الله نصرته و بعد ہر شعر استنصر بک یا رسول الله استنصر بک یا نبی الله استنصر بک یا خلیل الله

واستنصر بک یا کلیم الله مع اختلاف لفظ اسم شریف بگوید و بعد یا اکرم الخلق مالی من الوذ به یا اشرف الخلق

یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احسن الخلق یا افضل الخلق یا اعظم الخلق یا اجمع الخلق یا اکمل الخلق یا اسعد الخلق

یا ازہد الخلق یا انجب الخلق یا اصبر الخلق یا اشکر الخلق یا احلم الخلق یا اعلم الخلق یا اسمع الخلق یا

انصر الخلق یا اعلم الخلق یا احمد الخلق یا امجد الخلق یا اسلم الخلق یا انور الخلق یا اغوث الخلق یا اجمل الخلق

یا اعز الخلق یا اجل الخلق یا اولی الخلق یا اعلی الخلق یا اشفع الخلق وغیر ذالک بخواند. **اختتام** بعد ختم

شعبا اعاده الصلوة علیک یا خیر الوری تا آخر سه بار درود مذکور بخواند بعده دعا و مناجات که

مابعد این دعا مناجاتی مسطور است بخواند دعای مناجاتی انت الهی وسیدی ومولای ضاقت المذاہب

الا الیک وخابت الآمال الا لدیک وانقطع الرجاء الا منک وبطل التوکل الا علیک لا ملجا و

لا منجا الا الیک لا مناص ولا مفر منک الا الیک رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین یا حق از الهامات

یا حق نزل ... ... وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین ... یا ...

بعده مناجات کند مناجات یا اله العالمین ... ...

تفصیل محل تکرار ابیات

تفصیل محل تکرار اشعار محل اجابت به تبدیل اسما و صفات

درمیان راه تنها مانده ام ٭ کس ندارم بیسر و پا مانده ام ٭ دست من گیر و مرا فریاد رس + دست بر سر
چند مالم چون مگس + از در خویشم مگردان ناامید ٭ ور ز لطفم سیاهم کن سفید ٭ ور سیاه آمد مرا رنگ گنهم
تو سپیدم کن چو موی ای کریم + رهنمایم باش و دیوانم بشو + روز و عالم گفته بیانم بشو + پرده ای ستار از ما برمگیر + باش تو در امتحان یار نجیر
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط اجازت درود ملوة تنجینا برای
رویت النبی صلی الله علیه وسلم و برای جمله حاجات دینی و دنیوی بدینطور فرموده اند که بعد عشا و در جلسه واحد
یکهزار مرتبه خوانده شخصی بحساب قرأت تا دوازده هزار است اگر بعذری در دوازده روز در جلسه واحد خوانده
نتواند در شبانه روز یکهزار تمام کند و اگر اینهم متعذر باشد سه صد و سیزده بار هر روز بخواند تا که نصاب مذکور پیدا
ارشاد شد که در حدیث صحیح آمده است هر که بعد نماز فرض آیه کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف الرحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اللهم
اجعلنا من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیه الصلوة والسلام خوانده تعبد ختم درود یکبار هفت بار
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت تا آخر بخواند و در روایتی هفتاد بار بخواند الله تعالی خواسته باشد صدق
توکل نصیب میگرداند و فقیر برای جمع بین الروایتین حسبی الله تا آخر هفتاد و هفت بار بعد نماز فجر میخواند
چنانچه بکثرت را روزی بعد نماز فجر یاد فرموده حکم دادند که آیه مذکوره را بعد نماز فجر و بعد مغرب همیشه میخوانده
باشی و نیز ارشاد کردند که حفظ و قرأت آیات مفصله ذیل همواره مفید توکل خواهد بود قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المتوکلون + ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء قدرا ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین + وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها + لا تقتلوا
اولادکم خشیة املاق نحن نرزقکم و ایاهم + والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون + برای دنبل و ثبور وغیره
افسون مجرب است که در فی تر بر وی بدون شو جدای ما نه برگ است تو بزرگ مشو مجق لا اله
الا الله محمد رسول الله سه بار خوانده بر گرد دنبل دم میکرده باشد. عمل بسم الله الرحمن الرحیم که از قدیم معمول
خاندان چشت اهل بهشت است ارشاد حضرت مولانا قدس سره العزیز چنین شده است که بوقت طلوع
با طهارت نشسته بعد رعد و بسم الله که هفت صد و هشتاد و شش است خواندن مفید باطن و هم مقتضی
حاجت است اجازت خواندن حروف تهجی نیز میان غلام علی باورچی که مرید حاضر باش است داده
گرفته اند و آن را هفتاد و هفت بار خوانده داشته اند برای خلاصی از قید مولوی سید امانت علی صاحب

عمل برای خلاصی از قید

مرید سید شاه تراب علی خلیفه بلاواسطه حضرت شاه سید عبدالرزاق قدس سره که هم اجازت وخلافت
از حضرت مولانا دارند و در ضلع حمیرپور [illegible] نوشته بودند که لفظ آج کل چون ده بار خوانده سه بیر
شش جهات محبس دم کرده باشند بروز شروع یا فردا یا پس فردا رهائی خواهند یافت مولوی ضیا حسن
موصوف میگویند که همچنان کردم از آغاز بروز سوم صاحب جج خود بخود مرا طلبیده حکم داد که از کلکته
حکم خلاصی شما رسید غرض از تحریر این چنین اجازتها همین است که حضرت مولانا مقید کدام عمل و عزیمت
نبودند هرچه عند السوال سائل ارشاد میکردند که چنین کن همان سخن تیر بهدف بود ولله سوم از نوبت

در اسامی پیران اجازت

ثانی در اسامی بزرگان و پیران هر یک خانواده که حضرت مولانا قدس سره العزیز

را اجازت وخلافت از ایشان رسیده سلسله عالیه قادریه اللهم صل وسلم علی محمد وعلی
آل محمد وبارک وسلم اجازت وخلافت رسید حضرت سلطان العارفین زبدة الکاملین قدوة السالکین
مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت سید شاه غلام علی قدس سره وی را از حضرت سید شاه
غلام دوست قدس سره وی را از قطب الاقطاب حضرت سید شاه عبدالرزاق بانسوی قدس سره
وی را از حضرت شاه عبدالصمد حق نما قدس سره وی را از حضرت شاه هدایت قدس سره وی را از حضرت
شاه حسین قدس سره وی را از حضرت شاه امان الله قدس سره وی را از حضرت شاه ابراهیم بهکری
قدس سره وی را از حضرت شاه ابراهیم ملتانی قدس سره وی را از حضرت شاه فرید قدس سره وی را از حضرت
شاه جلال قدس سره وی را از حضرت شاه سید محمد قدس سره وی را از حضرت شاه بهاؤالدین قدس سره
وی را از حضرت شاه ابوالعباس قدس سره وی را از حضرت شاه حسن قدس سره وی را از حضرت شاه موسی
قدس سره وی را از حضرت شاه سید علی قدس سره وی را از حضرت شاه سید احمد قدس سره وی را از حضرت
شاه سید محمد بغدادی قدس سره وی را از حضرت شاه سید عبدالرزاق ابن حضرت غوث الاعظم
قدس سرهما وی را از حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی میر سید محی الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی
قدس سره وی را از حضرت شاه ابوسعید المبارک مخزومی قدس سره وی را از حضرت شیخ ابوالحسن
علی الهکاری قدس سره وی را از حضرت ابوالفرح طرطوسی قدس سره وی را از حضرت شیخ عبدالواحد عبدالعزیز
تمیمی قدس سره وی را از حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره وی را از حضرت شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی قدس سره وی را از حضرت خواجه
سری سقطی قدس سره وی را از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره وی را از حضرت خواجه داود طائی قدس سره

وبرا از خواجه حبیب عجمی قدس سره وبرا از حضرت خواجه حسن بصری قدس سره وبرا از حضرت امیرالمومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام بنسبت دیگر به توسط دوازده امام علیهم السلام حضرت خواجه
معروف کرخی قدس سره را از حضرت امام موسی علی رضا علیه السلام وبرا از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام وبرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وبرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وبرا از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام وبرا از حضرت امام حسین شهید دشت کربلا علیه السلام وبرا از حضرت
امیرالمومنین علی سلام الله علیه وبرا از حضرت سرور سروران سلطان زمین و زمان خواجه خواجگان
احمد مجتبی محمد مصطفی شفیع الوری محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین و نیز
سلسله علیه قادریه بواسطه حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی
بحضرت مولانا قدس سره میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت
مولوی شاه نور الهدی قدس سره وبرا از حضرت مفتی محمد سلیم قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سره وبرا از حضرت
شیخ محمد یابین قدس سره وبرا از حضرت شیخ ابراهیم رامپوری قدس سره وبرا از حضرت بندگی شیخ
ابوسعید قدس سره وبرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره وبرا از حضرت جلال الدین تهانیسری
قدس سره وبرا از حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوهی قدس سره وبرا از حضرت شیخ درویش قدس سره وبرا از حضرت
قاسم اوده قدس سره وبرا از حضرت شیخ بڈهن بهرایچی قدس سره وبرا از حضرت سید اجمل جونپوری قدس سره وبرا از
حضرت مخدوم جلال الدین جهانیان جهانگشت قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد بن عبد الغیث قدس سره
وبرا از حضرت شمس الدین عیسی قدس سره وبرا از حضرت شیخ ابو المکارم قدس سره وبرا از حضرت قطب الدین ابو الغیث قدس سره
وبرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الافلح قدس سره وبرا از حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سره وبرا از حضرت
قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه علیهم الصلوٰة
والسلام باقی اسما بدستور مندرجه شجره سابق که نوشته شد سلسله علیه چشتیه صابریه اجازت
و خلافت رسید بحضرت مولانای شاه عبد الرحمن قدس سره العزیز را از حضرت مولوی شاه نور الهدی
قدس سره وبرا از مولوی محمد سلیم قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سره وبرا از حضرت
شیخ محمد یابین قدس سره وبرا از حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره وبرا از حضرت بندگی ابوسعید قدس سره
وبرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره وبرا از حضرت جلال الدین تهانیسری قدس سره وبرا از حضرت

قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ العزیز و ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ و ویرا از
حضرت مخدوم عارف احمد قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سرہ و ویرا از
حضرت جلال الدین پانی پتی قدس سرہ و ویرا از حضرت شمس الدین ترک صاحب ولایت پانی پتی قدس سرہ
و ویرا از حضرت مخدوم سید علاؤ الدین احمد علی صابر قدس سرہ و ویرا از حضرت فرید الدین گنج شکر قدس سرہ
و ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ
و ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہرونی قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ حاجی سید شریف زندنی قدس سرہ
و ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ
و ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو اسحٰق شامی چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت علو
دینوری قدس سرہ و ویرا از حضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ ابو حذیفۃ المرعشی قدس سرہ
و ویرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سرہ و ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ و ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ و ویرا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سرہ و ویرا از حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ علیہ السلام و ویرا از حضرت سلطان
زمین و زمان خواجہ خواجگان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا شفیع المذنبین محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فقط سلسلہ عالیہ نظامیہ فخریہ اجازت و نیابت سید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ و ویرا از حضرت مولانا محمد
فخر الدین قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ
کلیم اللہ شاہجہان آبادی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ یحییٰ مدنی قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ
و ویرا از حضرت شاہ حسن قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ جلال الدین قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ علیم الدین قدس سرہ و ویرا از حضرت
شاہ محمود معروف شیخ راجن قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ سراج الدین قدس سرہ و ویرا از حضرت
شاہ کمال الدین قدس سرہ و ویرا از حضرت شاہ نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ و ویرا از حضرت
سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ و ویرا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ معین الدین
چشتی حسن سنجری قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ
حاجی شریف زندنی قدس سرہ و ویرا از حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ و ویرا از حضرت ناصر الدین

سلسلہ عالیہ نظامیہ فخریہ

یوسف چشتی قدس سرہ وبرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سرہ وبرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سرہ
وبرا از حضرت ابو اسحق شامی عکی قدس سرہ وبرا از حضرت علو ممشاد دینوری قدس سرہ وبرا از حضرت
ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ وبرا از حضرت ابو حذیفۃ المرعشی قدس سرہ وبرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سرہ
وبرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ وبرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ وبرا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سرہ وبرا از حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام وبرا از حضرت سید المرسلین
خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ علیہ قلندریہ** اجازت وخلافت رسید
• حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت شاہ فرزند علی رضی وبرا از حضرت حاجی الحرمین
قاضی محمد تقی مهونوی رض وبرا از حضرت قاضی مینا قلندر رض وبرا از حضرت شاہ مجتبی عرف شاہ مجبا
قلندر رض وبرا از حضرت عبد القدوس قلندر جونپوری رض وبرا از حضرت عبد السلام قلندر رض
وبرا از حضرت شاہ قطب محمد قلندر رض وبرا از حضرت قطب الدین بینا دل قلندر رض وبرا از حضرت
شاہ نجم الدین قلندر رض وبرا از حضرت میر خضر رومی قلندر رض وبرا از حضرت عبد العزیز مکی عرف عبد اللہ
علمبردار رض وبرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ علیہ اویسیہ**
• اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت شاہ محمد علی رض وبرا
از حضرت محمد سعید خان ابن ابراہیم خان رض وبرا از حضرت ابراہیم خان والد خود رض وبرا از حضرت
حسین رسول نما رض وبرا از حضرت اویس قرنی رض وبرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ
علیہ وسلم **سلسلہ اویسیہ** بواسطہ دیگر اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن
قدس سرہ را از حضرت حاجی یحیی رض وبرا از حضرت محکم الدین اجمیری رض وبرا از حضرت عبد الکریم
رض وبرا از حضرت اویس قرنی رض وبرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینائیہ** اجازت وخلافت رسید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت پیر بخش صفی پوری رض وبرا از حضرت شاہ قادر بخش
رض وبرا از حضرت شاہ عبد اللہ رض وبرا از حضرت شاہ بهولن رض وبرا از حضرت شاہ زاہد رض
وبرا از حضرت شاہ عبد الواحد رض وبرا از حضرت شاہ عبد الرحمن رض وبرا از حضرت شاہ بندگی
شیخ اکرم رض وبرا از حضرت شاہ مبارک رض وبرا از حضرت مخدوم عبد الصمد عرف شیخ صفی وبرا از حضرت مخدوم شیخ سعد خیرآبادی رض وبرا

از حضرت مخدوم شیخ محمد عرف شیخ مینا رض و یرا از حضرت مخدوم شیخ سارنگ جھگوان والہ رض
و یرا از حضرت سید راجو قتال رض و یرا از حضرت مخدوم جہانیان جہانگشت رض و یرا از حضرت نصیر الدین
چراغ دہلوی رض و یرا از حضرت نظام الدین اولیا رض و یرا از حضرت فرید الدین گنجشکر رض و یرا از حضرت
قطب الدین بختیار کاکی رض و یرا از حضرت خواجہ معین الدین چشتی رض و یرا از حضرت خواجہ عثمان ہارونی
رض و یرا از حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رض و یرا از حضرت قطب الدین مودود چشتی رض و یرا از حضرت
ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ و یرا از ابو محمد چشتی رض و یرا از ابو احمد ابدال چشتی رض و یرا از حضرت ابو اسحق شامی سے علے رض
و یرا از حضرت علو ممشاد دینوری رض و یرا از حضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ و یرا از حضرت ابو حذیفۃ
المرعشی قدس سرہ و یرا از حضرت ابراہیم بن ادہم قدس سرہ و یرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ
و یرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ و یرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علی نبینا
وعلیہ السلام و یرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ قادریہ فخریہ
بواسطہ دوازدہ امام اجازت وخلافت رسید حضرت مولانای شاہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ
والغفران از حضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ و یرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ
و یرا از حضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی
قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ محمد یحیٰ مدنی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ و یرا از حضرت
شیخ محمد حسن قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ محمد غیاث نوربخش قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ محمد علی
نوربخش قدس سرہ و یرا از حضرت سید محمد نوربخش قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ خواجہ ابو اسحق
جیلانی قدس سرہ و یرا از حضرت سید علی ہمدانی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ محمود قدس سرہ
و یرا از حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ نور الدین المشہور بہ پالکینی
قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ احمد جوزقانی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لالا قدس
قدس سرہ و یرا از حضرت مجد الدین بغدادی قدس سرہ و یرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سرہ
و یرا از حضرت شیخ عمار بن یاسر قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ ابو نجیب عبد القاہر قدس سرہ و یرا از حضرت
محبوب سبحانی غوث صمدانی میران سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیہ السلام
و یرا از حضرت ابو سعید المبارک مخزومی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ ابو الحسن علی الہنکاری

سلسلہ قادریہ فخریہ بواسطہ دوازدہ امام علیہم السلام

قدس سره وبرا از حضرت شیخ ابو الفرح طرطوسی قدس سره وبرا از حضرت عبد الواحد بن عبد العزیز قدس سره
وبرا از حضرت ابو بکر شبلی قدس سره وبرا از حضرت ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره وبرا از حضرت
خواجه سری سقطی قدس سره وبرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره وبرا از حضرت امام علی موسی
رضا علیه السلام وبرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وبرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
وبرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وبرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام وبرا از حضرت
امام حسین علیه السلام وبرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وبرا از حضرت خاتم النبیین
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله چشتیه قدوسیه بواسطه شاه عبید بهیک قدس سره
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا علیه الرحمه والغفران را از حضرت سید امیر الله تهانیسری قدس سره
وبرا از حضرت شاه فاضل قدس سره وبرا از حضرت شاه محمد حیات قدس سره وبرا از حضرت شاه
امان الله قدس سره وبرا از حضرت سید شاه بهیک قدس سره وبرا از حضرت شاه ابو المعالی قدس سره
وبرا از حضرت شیخ داؤد قدس سره وبرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الهی قدس سره وبرا از حضرت
قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره باقی بدستور سابق سلسله علیه قلندریه
اویسیه اجازت وخلافت رسید حضرت مولانای شاه عبد الرحمن علیه الرحمه والغفران را از حضرت
مولوی شاه نور الهدی قدس سره وبرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره وبرا از حضرت شیخ
محمد شریف نیاولی قدس سره وبرا از حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره وبرا از حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وبرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم
سلسله علیه شطاریه اجازت وخلافت رسید قطب زمان حضرت شاه عبد الرحمن علیه الرحمه
والغفران را از حضرت شیخ بابا الله میدنی پوری قدس سره وبرا از حضرت شیخ باکو قدس سره
وبرا از حضرت شیخ بدیع الدین میدنی پوری قدس سره وبرا از حضرت سید دیوان راجه میدنی پوری
قدس سره وبرا از حضرت مولانا شاه بازپیا گل پوری قدس سره وبرا از حضرت سید یسین جونگیری
قدس سره وبرا از حضرت محمد غوث گوالیاری قدس سره باقی بدستور سلسله علیه نقشبندیه
اجازت وخلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن علیه الرحمة والغفران را از حضرت شاه غلام علی
امروهوی سلمه الله تعالی وبرا از حضرت شاه ابو القاسم قدس سره وبرا از حضرت مرزا مظهر جان جانان

قدس سره و یرا از حضرت شاہ حاجی محمد عابد قدس سرہ و یرا از حضرت محمد زبیر قدس سرہ و یرا از حضرت
خواجہ محمد نقشبند قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ معصوم قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی
قدس سرہ و یرا از حضرت فانی فی اللہ خواجہ باقی باللہ قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ امکنگی قدس سرہ
و یرا از حضرت خواجہ درویش قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ زاہد ولی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ
ناصر الدین عبید اللہ احرار قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ یعقوب چرخی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ
بہاء الدین نقشبند قدس سرہ و یرا از حضرت سید امیر کلال قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ بابا سماسی
قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ علی رامیتنی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ محمود فغنوی قدس سرہ
و یرا از حضرت خواجہ عارف ریوگری قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی قدس سرہ
و یرا از حضرت ابو یوسف ہمدانی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ علی فارمدی قدس سرہ و یرا از
حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی قدس سرہ و یرا از حضرت سلطان العارفین حضرت بایزید بسطامی
قدس سرہ و یرا از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام و یرا از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سرہ
و یرا از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ و یرا از حضرت سلمان فارسی قدس سرہ صاحب
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و یرا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق علی نبینا وعلیہ السلام و یرا
از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمعہ چہارم در ذکر بیعت
و فوائد متعلقہ آن باید دانست کہ ارادت منشاء دوستی عظیم و تخم سعادت رجوع بحضرت کریم
است تا حقتعالی بدین صفت بر روح بندہ تجلی نمیکند ارادت نمی آرد و در ائمہ دین و مشائخ اہل یقین
اختلاف است در بیکہ بیعت فرض است یا واجب یا سنت یا مستحب کسانیکہ فرض گفتہ اند
بران دلیل ہی آرند دو آیہ کریمہ را یکی اینکہ یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ
دوم اینکہ اتبع سبیل من اناب الی میگویند کہ ابتغاء وسیلہ و اتباع سبیل کسیکہ انابت بخدا
آوردہ است امر بیعت است مومنان را با رسول خدا صلعم و اصل صیغہ امر برای ثبات فرضیت
است و ما دامیکہ دلیل بر نفی ارادہ فرضیت ازان امر قائم نشود صرف کردن ... یرا از حقیقت جائز
نباشد و اینجا ہیچ دلیلی بر نفی این ارادہ یافتہ نمیشود چنانچہ بعضے مفسرین ... ہر دو آیہ کریمہ را
بہمین تفسیر کردہ اند و کسانیکہ قائل بوجوب بیعت اند صیغہ امر را درین ہر دو ... بوجوب حمل میکنند

ومیگویند که اگر بیعت فرض بودی منکر آن کافر شدی و جاحد بیعت بالاتفاق کافر نیست و کسانیکه
مستحب میگویند صیغهٔ امر را بر استحباب حمل کرده میگویند که اگر بیعت فرض یا واجب بودی بر ترک
آن از جانب شارع وعیدی وارد شدے و تارک آن فاسق بودے و حال آنکه چنین نیست انتهی مختصرا
المنقد منه حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد کردند که بیعت در زمان رسول صلی الله علیه وسلم بنیات
مختلفه بوده است اول بیعت برای اسلام دوم بیعت برای جهاد سوم بیعت برای ترک معاصی
و استقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ
اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا
عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا و ذکر ثانی در قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ
الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ
عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و ذکر سوم
در قوله سبحانه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ
شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ
بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ واقع است لهذا بعد آنحضرت صلعم از زمان خلفای راشدین و ائمه هادین المهدیین الی الآن این
سنت سنیه فیما بین مشائخ جاری و رائج بوده است و در حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة وعیدی نیز بر ترک آن وارد شده که در صحت معنی حدیث لیکن محدثین کسی را
سخن باشد و در صورت بیعت برای مردان و زنان بموجب امر الله و سنت رسول الله از ضروریات
دین است اما طالب خدا را بیعت ارادت بلا شبه واجب است زیرا که چنانکه بی اتصال زن
با مرد طفل پیدا نمیشود مگر نادرا چو آدم و حوا و عیسی علیهم السلام همچنان طالب بے ارادت و شیخ بخدا
نمیرسد مگر نادرا چو اویس قرنی و بعضی دیگر بلکه ایشان هم بهمت باطنی پیران رسیده اند بقول مولوی
معنوی قدس سره العزیز شعر پیر را بگزین که بی پیر این سفر * هست بس پر آفت و خوف و خطر *
هر که او بی مرشدی در راه شد * او ز غولان گمره و در چاه شد * هر که تنها نادرا این ره برید * هم بعون
همت پیران رسید * فقط اکنون باید دانست که علمای صوفیه را در بیعت و ارادت اختلاف است

بیان اختلاف علمای صوفیه در بیعت و ارادت

صاحب اقتباس الانوار مینویسد معنی بیعت دست مرید گرفتن و مراورا پند و نصیحت فرمودن و مریدرا اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و بر گفته وی عمل کردنست و ارادت از عادت قدیم اعراض نمودن و نصیحت پیر و مرشد از گوش دل و جان شنیدن و قبول کردن و دریا دحق بودن است و بیعت و بیعت نمیشود تا دست بدست پیر ندهد و پیر بر سر مرید مقراض نراند و ویرا خرقه ندهد مراد از خرقه پارچه جامه یا خرقه ارادت و کلاه است و بعضی خرقه و مقراض از شرائط لازمی نشمرده اند اما و استعمال بجائی رسیده که ترک آن هیچکس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لا یکون مریدا حتی لا یاخذ الشیخ شعر امنه و لا یعطی له خرقه و در زمان حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز فتوی شده بود که بی بیعت ارادت درست نبود انتهی

دستور حضرت مولانا در بیعت

دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز در بیعت همین قدر بود که در روز و شب کدام وقت که کسی درخواست بیعت میکرد اورا روبروی نشانیده اول فاتحه موافق معمول سند چه نوبتانی خوانده مهر دو دست مرید بهر دو دست خود گرفته میفرمودند که انچه مارا از بزرگان رسیده است قبول کردی میگفت قبول کردم دفعه دوم میفرمودند که انچه خدای سبحانه تعالی مارا به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردید میگفت قبول کردم دفعه سوم میفرمودند انچه بطفیل بزرگان متاع فاخر مارا حاصل و واصل گشته شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعده میفرمودند مبارکباد من بعد شیرینی اگر میبود ازان بدست راست برداشته بمرید میدادند اگر او نذر گذرانید آنرا قبول کرده لفظ شاباش میگفتند و دیگر هیچ تعلیم و تلقین عند البیعه معمول نبود و در بیعت اناث حاضرات دستور این بود که گوشه چادر یا رومال کلان بهر دو دست خود می گرفتند و گوشه دیگر آن مریده بهر دو دست خود میگرفت و ایجاب و قبول بیعت بطریق مرقوم الصدر میشد و برای اناث غائبات برداشته نشان پنجه دست از صندل ثبت کرده میفرستادند و شخص متوسط و کالة ایجاب قبول بیعت مینا... تا صحت بحضور خود آمدن مستورات جائز نداشتند بعد صحت بعض مستورات بحضور آمده بزیارت حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصدا برانها نمی انداختند هرگاه مرید درخواست شجره میکرد میپرسیدند که شجره کدام سلسله میخواهی اگر او تعین آن برای حضور میگذاشت حضور برای نوشته دادن شجره قادریه و الا هر کدام سلسله را که او مستدعی میشد بشاه تاج الدین احمد صاحب یا میان عزیز الله صاحب خواه نویسنده دیگر ارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آن بدست مبارک خود دستخط ثبت

دستخط فرمودند اجازت این سلسله عالیه بفلان صاحب او فقیر عبد الرحمن را بعد تصنیف بعبارت
مذکور بقلم دیگری نوشته میشد حکایت درینمقام روزی کمترین را ملحوظ شد که حضرت مولانا دائم
مجرد درخواست طالب را مشرف بقبول بیعت میفرمایند و بملاحظه حال بزرگان سلسله چنین معلوم
میشود که بعد امتحان صداقت ارادت و دریافت استعداد مریدی دست یا میدادند سوجبش حیثیت
حضرت مولانا بخطره مشرف گشته بضمن دیگر حکایات ارشاد کردند که سلطان المشایخ قدس سره
بلا تامل تاخیر مرید میکردند حال آنکه طریقه حضرت شیخ المشایخ فرید الدین گنج شکر قدس سره چنین نبود
و در سبب آن سلطان المشایخ قدس سره بدینطور ارشاد فرمودند که ازا و من برای عزلت بوده
پیر دستگیر من برای نوشتن تعویذ و اعطاء آن بحاجتمندان امر کردند حسب الحکم میکردم لیکن خلاف
طبع خود مییافتم حضرت گنجشکر قدس سره فرمودند که ترا اندر میان خلق میباید بود و تسکین بخلق میباید داد
بدل خود متامل شدم فرمودند ترا درینباب تامل چیست اگر فرید را حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا
و تمامی مریدان سلسله خود را همراه نخواهم گرفت در بهشت نخواهم رفت والا مرحج تو در روز حشر [illegible]
آنزمان که پیر من صادق القول است پس از آنوقت هرکه درخواست بیعت میکند بیطلبی آید که مرید و
این را بیعت کنم بعده فرمودند که در سیر الاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کمترین عبارت
سیر الاولیا را درینمقام ثبت مینماید۔ در سیر الاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاء الدین برنی در
حسرت نامه خود آورده که من وقتی بخدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراق تا چاشت بسجادهٔ
شیخ مشغول را ان روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آوردند در اثناء اینحال بخاطر
گذشت که مشائخ سلف در گرفتن مرید احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم عام خود عام و خاص را
دستگیری مینمایند و دست بیعت میدهند خواستم که درینباب سوال کنم شیخ نظام الدین از انجا
که بکاشف عالمست بر خطره من واقف شد و فرمود که هر چیز را از من سوال میکنی و این نمیپرسی که
من بی تفتیش آن بندگان را چرا دست بیعت میدهم فرمود که حقتعالی در هر عصری بحکمت بالغه خود
نهاده است تا در هر دوم آن عصر رسم و عادتی پیدا می آید که با طبیعت و مزاج اهل عصر دیگر نمی ماند
اصل را ارادت انقطاع مرید از غیر حق است و شغل مع الله و سلف تا انقطاع کلی نمیدیدند
نمیدادند اما از عصر شیخ ابو الخیر ابو سعید که آیتی بود از آیات حق تا عصر شیخ سعد الدین باخرزی

و از عهد شیخ شهاب الدین سهروردی تا عهد دولت شیخ فرید الدین بر درهای این پادشاهان دین
هجوم خلائق میشد و از هر طائفه از ملوک و امرا و معارف و مشاهیر و طوائف دیگر می آمدند و خود را از خوف
بی نهایت آخرت در پناه این عاشقان خدا می انداختند و این مشائخ دست بیعت بخاص و عام میدادند
و هیچکس نخوانده که معاملات محبوبان خدا را مقیس علیه سازد که ایشان هم مریدان میگرفتند من هم
بگیرم آمدم در جواب سوال تو که در گرفتن بیعت احتیاط و دلاسا نمیکنم یکی آنست که بتواتر میشنوم
که بسیاران از ارادت من دست از معاصی باز میدارند و نماز جماعت میگذارند و به اوراد و نوافل
مشغول میباشند اگر من هم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از همین قدر خیر که از ایشان
در وجود می آید محروم شوند دیگر بی آنکه در خاطر بگذرانم یا التماس و وسیلتی انگیزم یا شفیعی در میان
آرم شیخ کامل مکمل در دادن دست بیعت مرا اجازت داده است و می بینم که مسلمانی بعجز و اضطرار
و مسکینیت پیش من می آید و میگوید که از جمله گناهان توبه کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن او درست
باشد دست بیعت میدهم خاصه زبانی صادقان میشنوم که ارادت من اهل بیعت را از معاصی باز میدارد
و سبب دیگر که اقوی اسباب است آنست که روزی شیخ فرید الحق والدین دوات و قلم از پیش
خود مرا داده فرمودند که تعویذ بنویس بحاجتمندان بده چون در من اثر ملالتی مشاهده کردند فرمودند که
تو همین زمان از نوشتن دعا ملول شدی در آن زمان که حاجتمندان بسیار بر در تو خواهند آمد حال تو
چه خواهد شد من در پای شیخ افتادم و گریه کردم که مخدوم مرا بزرگ گردانیده و خلافت خود فرموده
و من مردی حلیم از اختلاط خلق متنفر بودم این کار بزرگ است اندازه من نیست پس همین اجازت
مخدوم و نظر شفقت در کار من کافیست چون عرضداشت من شنیدند فرمودند اینجا از تو نیکو خواهد بود
من در این باب الحاح کردم و خواجه را از عذر خواستن من حالتی پیدا شده است بنشست و مرا نزدیک
طلبید و پیش خود نشستن فرمود و گفت نظام بدانکه فردا مسعود بنده را در درگاه بی نیازی آبرویی بود
یا نه اگر خواهد بود من با تو عهد میکنم که پای در بهشت ننهم تا ایشان را که تو دست داده باشی در بهشت
ننهم بر زبان مبارک سلطان المشائخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافت همچنین داده اند و اینجا گاهی نیکو می آید
نمیدانم آنکه همه عمر در طلب این کار اند بغلبه و چاره و در ورع و نعیم دست در نیاز نکنند از ایشان
چگونه خواهد آمد و من بارها بالعین مشاهده کرده ام که شیخ مریدان و اصحاب را در نگاه الهی سپرد و از تزکیه

که بایزید وجنید ودیگر مستان عشق الهی جامها نوشیده اند او هم نوشیده بود در باب کسانیکه من
الله بانزا وست بیعت میدهم آنچنان سخن گفته باشد وعهد شده من نتوانم که از بیعت مانع شوم فائده
جلیله در منافع بیعت ارشاد میکردند اول فائده بیعت اینکه نزد صوفیه کرام مرید بمجرد بیعت از
گناهان ماضی پاک وصاف میشود همچو طفلی که از شکم مادر پاک از معصیت پیدا میشود چنانچه در حدیث
آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له ومثال مرید تائب در محو سیات ماسبق مثل آنکس است که از کفر
در اسلام داخل میشود دوم اینکه حفاظت وحراست مرید خود بر مرشد لازم میشود و در دنیا نیز بعض المصائب
بمددگاری او میرسد بشرطیکه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوم اینکه وقت رسیدن آثار موت
گرسنگی آنچنان میباشد که محتضر یعنی صاحب نزع میخواهد که اگر تمام جهان را در دهن من اندازند یک لقمه
وتشنگی آنچنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یکجرعه نمایم در آنوقت شخت ابلیس لعین شراب وطعام نهاده
کلمه کفر تلقین میکند ومیگوید که اگر کفر اختیار میکنی شراب وطعام بدهم در آنوقت بر گرسنگی وتشنگی صبر کردن
واز مکر شیطان ایمان بسلامت بردن دشوار میباشد در همچو وقت مرشد در میان شیطان ومرید خود
حائل میشود وشیطان را نزدیک وی رفتن نمی دهد بفضله تعالی ایمان بسلامت میبرد چهارم اینکه
امداد مرشد در عالم برزخ نیز بمرید میرسد وشفاعت پیر مرید را در آخرت مشهور ومعروف است این
فوائد در حق عامه مریدین است وبرای طالب صادق واراده تمند واثق که بخلوص محبت وتصدیق نسبت
فانی فی الشیخ شده باشد فائده جلیله اینست که بهمه احوال وکمال شیخ در ذات شیخ فانی پیدا میشود وبعد
فناء خود اولا بدولت فنا فی الرسول وثانیا بعظمت فنا فی اللهی میرسد وبرای توضیح وتوثیق همین مضامین
چند حکایت مناسب بمقام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد حکایت شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده
مرید گردید وبخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از هم اکنده آن
چگونه پاک شوم پیر امر کرد که سقائی مردم اختیار کن الله تعالی سبیلی برای توخواهد کشاد چنانچه شخص
مذکور حسب الامر مرشد خود پیشه خدمت سقائی مردم اختیار کرد روزی بر چاه در صحرا آب میکشید
یک کس اسپ سوار در آنجا رسیده آب بزودی طلب کرد در نوشانیدن آب اندک تاخیر شد سوار یکدو
ضرب تازیانه بر وی زد سقای مذکور ضرب تازیانه خورده آب نوشانید همینکه برای نوشیدن آب سر فرو کرد
شمشیری بر فرق سوار مذکور زد که سرش از تن جدا گردید بمجرد کشتن او حجاب از چشم قاتل برداشته

وولی گردید و بمرتبهٔ عالی رسید شادان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و شکر گذاری کرد
عند الاستفسار مرحوم مرشد او ظاهر کرد که سبب این بود که آن سوار بارادهٔ قتل یک قطب ما بحیثیت
الله تعالی این معامله در میان آورده و کشتن او سبب عفو خونهای سابق و حال که ذمهٔ اینکس بود گردید
و علاوه بران از عنایت الهی بدرجهٔ ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیر پرستی بود ارشاد شد
که حضرت سلطان المشائخ قدس سره با پیر خود آنقدر تعشق داشتند که روزی با خواص خلفاء
خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود خواهد نمود اگر بصورت شیخ فرید گنج شکر تجلی خواهد شد
خواهم دید و الا نخواهم دید فقط این لفظ اگرچه در ملفوظات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده ام
و مثل اینکه از دیگر بزرگان در پیر پرستی کم صادر شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود او را
بچیزی احتیاج افتاد و بطرف شیخ پیر خود متوجه شد آنحضرت صلعم مع چیز مطلوبش تشریف آورده فرمودند
که اینک مطلوب تو حاضر است بگیر عرض کرد که من از دست حضور نمیگیرم از دست پیر خود خواهم گرفت
حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیر تو تا اینجا نیست اگر از دست او بخواهی دو منزل آنطرف او رسیده
میتواند عرض کرد که همونجا رفته از دست پیر خود خواهم گرفت از دست حضور نمیگیرم چنانچه از مکه
کوچ کرده دو منزل آنطرف رفت و عند الرجوع از دست پیر خود یافت فقط از شنیدن اینجا راقم عرض
خانصاحب پرسیدند که بنظر علماء ظاهر درین مقام اعتراض پیدا میشود زیرا که هرگاه مرید کو خاطر پیر خود
زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس اسلام او کجا باقی ماند حضرت مولانا ارشاد کردند که اعتراض علماء
ظواهر بدین سبب است که آنها شیشهٔ کبود بر چشم خود نهاده تمام جهان را کبود می بینند فی الحقیقت
آنست که آن شخص بدولت پیر این مرتبه یافته بود که بجهت خواهش او پیغمبر صلعم مع مطلوبش تشریف
آوردند و انکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود از حضور عتاب میشد بلکه عین منشاء
خاطر اقدس صلعم افتاده سخن درین بود که شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره را
اجازت خلافت از کدام شده است ارشاد شد که در کتاب فوائد سلوک است
دیده ام که حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس الله سره بکنارهٔ چشمه یا جوی
نشسته بودند ناگاه از میان آب پنجهٔ دست نمودار شد حضرت سلطان المشائخ کلاه خود بران دست
نهادند پنجهٔ دست کلاه را گرفته غائب شد مرحوم حضرت استفسار از این سر کرده فرمودند که این

بوعلی قلندر است که او با وصف استعداد عالی نسبت بیعت ظاهری نداشت بنا بر بیعت پیش من آمده
بودند من او را خلعت خلافت دادم از این حکایت معلوم میشود که حضرت شرف الدین بوعلی قلندر
نسبت چشتیه نظامیه از سلطان المشائخ و نسبت کبرویه از حضرت شمس تبریز قدس سره داشتند
حکایت فرمودند که درویشی بخدمت عبد الله شطار اراده حضوری داشت چون بر دروازه رسید
حاجبان در ممانعت کردند و نگذاشتند که اندرون برود آن درویش گستاخی کرده در حضور حضرت عبد الله
رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بجناب رسیده آن درویش عرض کرد که هیچ با ادبی بجناب رسیده
یعنی اگر او سب میکرد مرا اندرون کی راه میداد بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط مولوی
ابو الحسن استفسار کردند که بیعت حضوری مرید شرط است یا نه فرمودند که حضور مرید در خدمت پیر شرط
بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مریدان از بزرگی دارد اعتقاد کافی در بیعت است
اگرچه در ظاهر ملاقات فیما بین نگردیده باشد چنانچه نجم الدین کبری ابوبکر سله باف را که مرید حضرت
بودند در شهرے بنا بر ارشاد و هدایت خلق فرستادند و کدام پارچه مبارک خود هم دادند که طفلی بلا واسطه
از این فقیر ارادت دارد بدو تسلیم کن چون حضرت ابوبکر سله باف دران شهر رسیدند چه می بینند
که چند طفلان لعب و بازی میکنند و یک طفل پارچه طفلان جمع کرده نگاهبانی میکند چون آن طفل
ابوبکر سله باف را دید گفت تا کی نگاهبانی پارچه طفلان کنم آنچه پارچه ما امانت آورده اید ما را بدهید
جناب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که با خدا باید
شاید مشغول گردید فقط یا اینکه کسی دیگر که حاضر است وکالتاً بیعت از طرف غائب کند بعد ازان ابو الحسن
بدو بیعت کند درست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معائنه کرده میشد که مریدان آنحضرت
از طرف زوجه و مادر و همشیره غائبات خود ها دست بیع شده در وطن خویش رفتند و بیعت از متعلقان
خود ها میگرفتند فقط بشارت در ماه شوال ۱۲۴۵ هجری یوم جمعه محفل سماع بود و حضرت مولانا قدس سره
در صحن مسجد جانب حجره و قوالان بر چبوتره ملحقه مسجد جانب شرق نشسته بودند و اهل محفل و دیگر شرفا
و غربا قائماً و قاعداً تماشای تجلیات ربانی مینمودند و این کمترین خدام ادبا بر اندک فاصله بمواجهه شریف
وی رضی الله عنه مستعد بود و جناب خان قوال بهان وقت مشرف بشرف بیعت گشته این بدها وا
حضرت امیر خسرو علیه الرحمه میسرائید آج رنگ ہی ای ما رنگ ہی آنند بدھاوا موری گھر پیر آیا ہے

نسبت حضرت شرف الدین بوعلی قلندر از سلطان المشائخ [?]

حضوری مرید در بیعت شرط نیست [?]

بیعت غائبانه [?]

تو کامل باشد و مرا بران آگاهی نشود یا بالعکس آن پس از ان مطلب بعمل آید او تعالی اجابت کرده مرا تشرف
ملاقات مولوی عبد الحکیم صاحب که از بزرگان من بودند مشرف ساخت سخن در فوائد
درود و حصول فیض از آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بود فرمودند که فوائد و نتائج درود از حد
حصر و احصا متجاوز است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث از جمله فوائد که باحادیث صحیحه و روایات
ثبوت یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبد الحق دہلوی در رساله خود نوشته اند که اول از فوائد صلوٰة بر سید
کائنات صلی اللہ علیه وسلم امتثال امر الٰهی و موافقت او سبحانه تعالی و ملائکه او عز اسمه بمنطوق آیه کریمه
ان اللہ وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما دوم حصول عشر صلوٰة و
رفع عشر درجات و ثبت عشر حسنات و محو عشر سیئات از جانب خدای سبحانه بعوض فرستادن یکبار
سوم اجابت دعا که اول و آخر آن درود باشد چهارم وجوب شفاعت سید انبیا صلی اللہ علیه وسلم
در حق مصلی پنجم شهادت آنحضرت صلعم مصلی را ششم قربت نبوی و مزاحمت دوش شریف وے
بر باب جنت هفتم لحوق مصلی با آنحضرت پیشتر از دیگران روز قیامت هشتم متولی گشتن آنحضرت جمیع امور
مصلی را در روز قیامت نهم کفالت جمیع مهمات و قضاء حوائج مصلی و مغفرت جمیع ذنوب دهم کفارت
جمیع سیئات یازدهم محسوب شدن درود بجای افضل صدقات دوازدهم تفریح کرب و شفای سقم
و دفع خوف و جزع سیزدهم اظهار برات منهم و تقرر اعدا چهاردهم حصول رضای الٰهی و محبت وی تعالی
و رسیدن رحمت از خدا و ملائکه او بر مصلی پانزدهم پاکی و تنمیه در عمل و مال شانزدهم طهارت ذات و صفای
قلب هفدهم فراخت مال و حصول برکت اسباب اموال و اولاد و اولاد اولاد هیجدهم نجات از اهوال قیامت
نوزدهم آسانی سکرات موت بستم خلاص از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر آخرت بست یکم
نفی فقر و اعدام حاجت بست دوم سلامتی از التسام بخل و جفا که در حق تارک صلوة آمده است بست سیوم
تطییب مجالس به نزول رحمت بر جلسای محفل صلوة بست چهارم توفیر نور نزد مرور بر پل صراط و ثبات
قدم و انتقال بر آفات و نجات ازان در طرفة العین برخلاف حال تارک صلوة بست پنجم عرض اسم
مصلی بعینه و لذت در حضور فائض النور صلی اللہ علیه وسلم بست ششم ازدیاد محبت حضرت سید الانام
علیه الصلوة والسلام و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثیل خیال وی علیه السلام در چشم مصلی است
انتهی من بعد فرمودند که کثرت درود بلا شبه موصل بحضور آنحضرت است صلی اللہ علیه وسلم چنانچه

در سفر مدینه منوره که اکثر در رود بودم سواری شتر میرفتم در اثنای راه دولت حضوری وی علیه الصلوة والسلام بار بار حاصل میگشت و بعد رسیدن مدینه طیبه زاده مزید عنایت والتفات که بحال این ضعیف مبذول بود اشارت شد که قریب تر با عقیدت و کدورت خود عرض کردم ارشاد شد فبانکاس ؟ حضار بملاحظه مزید عنایت شناسند بود و گفتند که بحال هندی اینچنین التفات عجیب است چون التفات حضور یافتم عرض داشتم که به برکت حضور علم ظاهری از معقول و منقول و حدیث و تفسیر نصیب من گردید امیدوارم که بعلم حقیقت و تسلی هم بهره مند شوم الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه که مقرون باجابت گردید چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لسانی و اشتمه از دست مبارک خود مرا مطالعه کنانید و من بمطالب آن رسیدم اللهم صل وسلم علی محمد و آله بقدر احسانه بعده ارشاد کردند که هر که با خلاص و خضوع و خشوع بار درود تمسک کرده است بمراد رسیده است برای تصدیق این معنی چند حکایت که دیده ام و شنیده ام نقل میکنم از انجمله چهار حکایت شیخ عبدالحق نوشته اند **حکایت اولی** مردی را دیدند که در طواف و سعی و سایر مواقف و مناسک بجز درود و دعاهای دیگر نمی پرداخت گفتند چرا از ادعیه ماثوره نخواندی گفت من عهد کرده ام که شریک مناسک ام با درود و چیزی دیگر را سببش آنست که چون والد من وفات یافت روی وی را دیدم که بشکل حمار شده است از مشاهده این حال اندوه بر من غلبه کرد پس بخواب رفتم و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم و دست بدامن او زدم و شفاعت والد کردم از حقیقت این حال پرسیدم فرمود وی آکل ربا بود و هر که آکل ربا باشد جزای وی در دنیا و آخرت این باشد ولیکن والد تو هر شب نزدیک خواب صد بار بر من درود میفرستاد بدان جهت او را شفاعت کردم قبول افتاد پس بیدار شدم و روی پدر دیدم مثل ماه شب چهارده شده در وقت دفن نیز از ما شنیدم که میگوید بسبب عنایت و آمرزش الهی جل وعلا بود الدتو صلوة و سلام فرستادن او شد بر رسول صلی الله علیه وسلم **حکایت دوم** جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در دیباچه جمع الجوامع آورده است که ابن عساکر در تاریخ خود از حفص ابن عبدالله روایت میکند که ابو ذرعه را بعد از مرگ در خواب دیدم که در سما دنیا با ملائکه امامت نماز میکند گفتم این درجه بچه یافتی گفت بدست خود هزار هزار حدیث نبوی نوشته ام و بر نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینوشتم **حکایت سوم** بروز سه شنبه ... شهزاده بیاد قرض بود صاحب دین ما را بر آن تقاضی بر قاضی ... تکلیف

در اثنای راه سواری شتر بار بار حضوری میشد

خطاب مقبولیت نبی صلی الله علیه وسلم

ذکر عنایت کتاب مبارک صلی الله علیه وسلم

روی پدر بلوا رسا که بصورت شکل حمار شده بود و شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... و ... درود باشد و ... بحال ... شد

مهلت داد آمد و صالح از پیش قاضی برآمده در محراب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بدرود خوانی
بر سید ابرار صلی الله علیه وسلم مشغول نشست در شب بیست و هفتم از ماه در خواب دید که قائلی میگوید
حقتعالی قضای دین ترا میکند نزد علی ابن عیسی وزیری برو و او را بگو که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید
تا سه هزار دینار در قضای دین بدهی مرد صالح میگوید که چون بیدار شدم از خوشحالی بخود نیافتم لیکن بدل گفتم اگر
او علامت صدق اینواقعه پرسد چه گویم آنروز نرفتم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم که امر
میفرماید مرا باینچه شب اول فرموده بود بمقتضای بشریت آنروز نیز نرفتم شب سوم باز می بینم که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از سبب نرفتن من میپرسیدند گفتم یا رسول الله صلی الله علیک وسلم علامت صدق
اینواقعه میخواهم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا باین سخن تحسین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو هر روز بعد
از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجهزار بار پیش از آنکه سخن گوئی تحفه درود بمن میفرستی و این از تو هیچکس نمیداند
غیر خداوند تعالی و کراماً کاتبین چون پیش وزیری رفتم و قصه خواب و علامت برگفتم خوشحال شد و گفت
مرحبا برسول رسول صلی الله علیه وسلم حقاً بعد از آن سه هزار دینار بمن بیاورد که در وجه قضای دین
خود کن و سه هزار دیگر بداد که نفقه عیال خود کن و سه هزار دیگر بداد که این ا مایه تجارت خود کن و مرا سوگند
داد که رابطه مودت از من قطع نکنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار پیش قاضی بردم
تا در حضرت او بصاحب دین ادا کنم صاحب دین را دیدم که ملهوف و مبهوت پیش قاضی درآمد و تا نیز را
شمردم و قصه را باز بایشان برگفتم قاضی گفت اینهمه کرامت ابن وزیری را چرا باشد من متولی قضای
این دین تو شدم پس صاحب دین گفت اینهمه کرامت شما را چیست من سزاوارترم به برات آن
از ذمه تو از دین خود درگذشتم لله و لرسوله صلی الله علیه وسلم پس قاضی گفت لیکن من از جهت خدا و رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با اینهمه اموال بیرون آمدم و شکر مزید نعمت حق گذاردم
فلله المنت و علی رسوله الصلوة والتحیة حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلبه علم حدیث را
در خواب دیدند که میگوید خدا رب العزت جل جلاله مرا بیامرزید و تمام اهل مجلس را که در وی استماع
حدیث میکردند بجهت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم که از لوازم قرائت این علم شریف است
حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود در نگارزا نابینا شخص شده التزام درود کرد و بکثرت خواندنش بحضوری
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شده و درخواست بصارت کرد فوراً بینا گشت آنکس با فقیر ملاقات داشت

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس بتنگ آمده بود مصلا گرفته در حجره نشست و نیت کرد که تا کلید رو
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نگیرم از حجره برنخواهم آمد و شب روز به قرأت درود مشغول بود شب پنجشنبه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد او تشریف فرما شده فرمودند که اگر خواهی لکه روپیه بگیر و اگر خواهی حفظ کلام الله
آنشخص گفت که حفظ کلام الله عنایت شود حکم شد که یک سیپاره یا و بالا ببر و در قرآن دیده بخوان بعد
در تراویح همین طور خواهی شنوانید چون رمضان شریف رسیده بود آنشخص ختم قرآن در تراویح تمام کرده
حافظ کلام الله شد حکایت هفتم شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله رفته توبه نماید باتفاق
پسر خود روانه کعبه گردید در اثنای راه آنشخص بمرض بیمار شده بمرد و رویش سیاه گردید پسرش متحیر شد
که بنظر مردم سخت رسوائی گشت ناگاه شخصی آمده رویش کشاده دست خود را بر روی سیاهش مالید
همچو ماه شب چهاردهم درخشان شد پسرش دامن آن بزرگ گرفته پرسید کیستی که با چنین مجرم غریب
احسان کردی فرمود من رسول الله صلی الله علیه وسلم اینکس اگرچه شراب خوار بود لیکن هر روز یکهزار
درود تحفه من میفرستاد رسوائی او گوارا نکردم اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت هشتم
شخصی در حالت نزع بود و بخندید امام ابوحنیفه رضی الله عنه دیده گفت چرا که یکهزار درود التزام داشته باتفی
جواب داد که راست است اللهم صل علی محمد و آله بقدر حسنه و کماله حکایت نهم در کتابی دیده ام که اهل جنت
بجزای اعمال حسنه خود درجات عالیه خواهند یافت و حسرت خواهند کرد که کاش زیاده ازین عبادت
میکردیم تا زیاده ازین می یافتیم الا خوانندگان درود آنچنان جزا خواهند یافت که ایشان را طمع و حسرت
نخواهد بود حکایت دهم میفرمودند در پنجاب معلمی یک طفل را تختی زد بمقتضای طفلی طفل که از سبب تختی بمرد
معلم را کمال ندامت شد بعد چند ماه روح طفل بتسلی او آمد که آنچه مقدر بود شد تو غم مخور لیکن معلم مذکور
از راه خجالت آفتابه وضو گرفته بحجره خلوت نشست و گفت تا وقتیکه حضور این طفل تدارک نخواهد و
بعد طفل مشوق نخواهد شد من از خلوت برنخواهم آمد بنابرآن در حجره بدرود خوانی مشغول شد بنا بر آن شب
بخانه شخص مذکور فرزندی متولد شد هرگاه پرورش آن طفل نمود او را پیش معلم آورد و آنچه بود حکایت یازدهم
میفرمودند که پدر رابعه بصری رضی الله عنها مبتلای افلاس بود چنین که شب تولد حضرت رابعه چراغ
در خانه نداشت مگر [illegible] بود بهمین ولادت آن سعیده از لیف حضرت صلی الله علیه وسلم خانه اش
تشریف آورده تهنیت کرده فرمودند که این سیاره است فلان [illegible] تو رسول الله

علیه و سلم یکهزار دینار مرا تنخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو شصت هزار درود بر
پیغمبر فرستی و بران کسی را اطلاع نیست تاجر مذکور هزار دینار حسب برات حضور و دو هزار دینار علاوه بران از طرف
خود لوالد رابعه بصری نذر کرد اللهم صل وسلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت دوازدهم میفرمودند
شخصی از قوم بنجاره مداولت درود داشت روزی همراه قافله خود با رگاوان محموله غله میرفت اتفاقاً او دیگر
همراهیانش پیشتر رفتند آن شخص معه رگاو عقب ماند در اثنای راه که آنجا آبادی نبود پای رگاوش شکست
در چاره سازی آن بحالت تنهائی مضطر شد و نزدیک گاو نشست و درود خوانی مشغول گشت بعد ساعتی
سه کسان از غیب پیدا شدند یکی بفاصله استاده ماند و دو کسان نزدیک آمده پای شکسته رگاو بدست خود
مالیدند که رگاو برپا ایستاد و روان شد بنجاره مذکور از انها پرسید که شما کیستید و آن بزرگ سوم کیست
گفتند نام ما حسن و حسین است و آنکه دور استاده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم است ما را برای
فریادرسی تو فرستاده بود بنجاره مذکور با آواز بلند عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیک بجمال عنایت
فرمودند ما را از قدمبوس چرا محروم داشتند و نزدیک نیامدند ارشاد شد که در دهن تو بوی تماکو از حقه کشی می آید
لهذا نزدیک نیامدم بعده حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از بوی لهسن و پیاز
تمام و دیگر منتنات نفرت است همچنان از بوی حقه حکایت سیزدهم میفرمودند زنی را پسری
حسین و جمیل بود خود برو عاشق گردیده میخواست که پسرش باوی صحبت نماید او قبول نمیکرد روزی
اورا شراب خورانیده بحالت بدمستی و بیهوشی مباشرت کنانید و همان وقت حامله گردید هرگاه پسرش
بهوش آمده از انحال آگاه شد بکمال ندامت کشیده برای کفارت آن گناه راهی بیت الله گردید
در غیبت او مادرش که از نطفه او حامله بود دختری زائیده بنابر کتمان زنا بدایه حواله کرد و تقرر پرورشش
او کرده دختر را جوان ساخت و از اتفاقات آن دختر را نادانسته همان جوان که بحج رفته بود نکاح کرده
داد وقتی که آنجوان را عند التحقیق دریافت شد که منکوحه از نطفه اوست فوراً اورا طلاق داده چون
از فرط غضب قبر مادر خودش برکند تا استخوانش پراگنده سازد و در گور لاش و استخوان هیچ نیافت
باطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر دریچه است از آن دریچه نظر کرده دید که مادرش در بستان باغی
که نهایت سبز و شاداب است بر تختی نشسته تلاوت قرآن میکند انکس حیران اینمعامله شده پرسید
که تو با آنچنان گناه چگونه باین درجه رسیدی مادرش گفت که شخصی درود اکبر ورد میداشت و شت

خواندش من گوش نهاده می شنیدم به برکت سماعت ورود اکبر حضرت ارحم الراحمین باین درجه رسانید

لمعه دوم نور ثالث در حصول فیوض و برکات از اولیای احیا و اموات حکایت اول

چون تصور کردم که به نسبت احیا اهل قبور بیشک از نفسانیت پاک هستند لهذا رجوع به اهل قبور بیشتر
افتاد و بارها حضرت خدا عنایت کرد بیشتر از اهل قبور عنایت کرد چنانچه در ابتدای حال از روی کلام بزرگان
همچو جنید و شبلی و مولانا جلال الدین رومی و فرید الدین عطار و غیرهم معلوم داشتم که اینها عقیده وحدت وجود
داشتند و طبیعت ما نیز مایل این عقیده بود ولیکن از کلام علمای ظواهر عدم مطابقت آن با قرآن و حدیث
مفهوم میشد لهذا تردد داشتم که اینچنین اولیا چگونه عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز
در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از معتقد خود تائب شده باشند مبادا این اعتقاد خلاف مرضی خدا
و رسول خدا صلی الله علیه وسلم باشد و خاتمه ما بران گردد چنانچه بخوبی یاد دارم که هرگاه ابتدا در خانقاه
حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدم اولا به همت
روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمای توحید شد بدینطور که میان محب الدین نامی طالب علم از خدمه
درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخر الدین محمد قدس سره بودند ایشان شاگرد من شدند
روزی یک رساله ده ورقی مسمی بمقصد الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا
فخر الدین محمد صاحب روزی این رساله باین خادم سپرده فرمودند که هرگاه کدام طالب علم ذی صفت
و بخانقاه بیاید او را مطالعه خواهی کنانید دانستم آن درویش شما هستید پس آن رساله را دیدم
در مقدمه رساله تمهید بدینطور بود که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم
چون موضوع علم معرفت ذات سبحانه تعالی است و غایت آن نجات از شرک خفی و جلی است پس علم
سلوک اشرف علوم باشد بنظر موضوع و غایت بعد غور آن رساله مطلب موحدین دریافتم مگر در بود آن
خلاف عقل و نقل متحیر بودم به دروازه مسجد مقابل مرقد منور حضرت محبوب الهی نشسته آن رساله می دیدم
که در خاطرم افتاد که معنی کلمه طیبه نیز همین است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا و غیره خوانده بودم
غور کردم در نفی وجود اله مطلق کذب لازم می آید نعوذ بالله منه بعده در قدح تقدیر غیر اله بجای خبر
بخاطر گذشت اما ان معنی توحید به نفی غیریت و ثبوت عینیت بخاطر نشست آخر رفته رفته نوبت تحقیقات
و تصنیفات ان باب تا کاسرة الاسنان رسید فالحمد لله علی احسانه و امتنانه حق حمده والصلوة

علی رسوله محمد و اولیائه بقدر نعمائه و آلائه و نیز میفرمودند که روزی حضرت محبوب الٰهی نورانی تر از آفتاب [illegible]
جلوه افروز شده دست من گرفته در مقابر بدوان آورده و بزبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا
سیفت نظام الدین خفته اند فقط حکایت دوم سخن در نسبت اویسیه بود فرمودند که از من
تا حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه السلام صرف سه واسطه درمیان اند بدینطور که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی بودند و برادر زاده شان شیخ محکم الدین قدس سره مرید و خلیفه
عبد الخالق بودند و حاجی لچی خلیفه محکم الدین قدس سرهما ام اگرچه ملاقات اینجانب و شیخ محکم الدین نیز احمد
شریفت بسیار شده بود و او شان شفقت میفرمودند لیکن مرا در آنوقت شفقت خاطر نظر بر علم ظاهر بود
عند الاستدعای علم ظاهر شاه محکم الدین فرمودند که بمراد خواهی رسید بعد رفتن شیخ محکم الدین حاجی لچی
ملقب بشیخ صاحب اجمیر شریف ماندند و مشهور بود که ایشان بحضور حضرت خواجه معین الحق والدین
قدس سره در سموع و رسائی بسیار دارند لهذا من نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدولت
اذن حضرت خواجه مرید نخواهم کرد گفتم که استجازت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواهم داد بروقت معهود
که از اندرون روضه منوره برآمدند حال پرسیدم فرمودند که عند الاستیذان حضرت خواجه طمانچه بر روی من زده
فرمودند که عبد الرحمن لائق آنست که تو او را مرید کنی فقط بعد از آن حاجی ممدوح گفتند از نسبت اویسیه
حصه شما نزد من است اجازت آن بدهم چنانچه اجازت دادند فقط کمترین پرسید که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اویس قرنی صدها سال متقدم بود
فرمودند که این معنی از شیخ محکم الدین سابق الاوصاف پرسیده بودم بجوابش گفتند که شیخ عبد الخالق
عم من در پنجاب بفقر و زهد و تقوی مشهور بودند و خدمتگذاری درویشان و مسافران شعار خود داشتند روزی
درویشی طویل القامت گلیم از پشم پوشیده در مسجد شان وارد گشته دراز کشید شیخ عبد الخالق
حسب معمول پاکوبی آغاز و تیلش شروع کرد درویش مذکور دست عبد الخالق گرفته ایجاب و قبول
بیعت کنانید بعد آن عبد الخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چیزی بیارم گفتا احتیاج نیست
شیخ عبد الخالق اصرار نموده برای آوردن طعام بخانه خود رفت درویش مذکور غائب شد عند الاقتضا
من محکم الدین شیخ عبد الخالق ظاهر کردند که ایشان حضرت اویس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم الدین
حالات بزرگی و کمالات شیخ عبد الخالق بسیار مسموع شده از آنجمله حکایت میکردند که عم من استماع

مرشدش او را در کنار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید. دوم اینکه شاه نور محمد قدس سره با قافلهٔ مریدان
در سفر بودند در سواد موضع خورد رسیدند وقت طعام آمد هیچ در آنجا میسر نشد ایشان از همراهیان خود فرمودند
که هر کدام را بچیزی که رغبت باشد نام مرغوب خود بگیرد و مگر دو کس از طرف یکچیز رغبت کنند چنانچه هر یک مرغوبات
خود جدا جداگانه بیان کردند و حضرت ایشان انگشت بر داشته یک نقش نوشتند بعد ساعتی از همسایگان دهقانی آن
جمیع اقسام طعام نفیس همه آورده حکم کردند که هر یک مرغوب خود گرفته تناول نماید. حکایت میفرمودند در زمانیکه
بعد مراجعت کعبه شریفه تا ثانیا سفر اختیار کردم و تلاش درویشان به نیت استفاده باطن میکردم در نواح
شاهجهان آباد با درویشی ابو الخیر نامی ملاقی شدم پیش او شان مراقب می نشستم تا عرصه سه روز تا همین
نشسته بر سه چهار یعنی تاثیر قوی بر قلب پیدا گردید که در تعبیر نمی آید مگر اینقدر چنانکه چغزها از خشکی مثل مرده پژمرده باشند
و در موسم برشکال باران آب باران میرسد یکبار آن چغزهای مرده زنده میشوند و تر و تازه گردیده بجوش
و خروش بر لب آب مینمایند یا درختان خشک خزان رسیده پژمرده از رسیدن موسم بهار سرسبز گشته
برگ و شاخ بر می آرند همچنان حال قلب خود یافتم و در او آن کیفیت آنچنان حالت طاری میشد
که هیچ پاهی بر زمین ملیان و غلطان می بودم و تا یک دو ده پاس حالت و کیفیت مستولی میماند تا عرصه
چند روز در خدمت شان ماندم بعده او شان گفتند که نسبت که مقصد ما است به ایشان بخوبی حاصل شد
حالا شما را احتیاج استفاده نیست بدیگران افاده نمایند و مرضی آن بزرگ چنان دریافتم که بدیگری
القای نسبت کرده ببینم که تاثیر میشود یا نه توجه خاطر به جهت بخشش رفیق قدیم بود او را گفته شد که پیش من
بنشین او قبول نکرد من بعد از انجا رخصت شدم بعد رسیدن لکهنؤ شخصی امامیه مذهب پیش من آمده
مراقب میشد روزی القای نسبت بر او کردم میگفت از سر تا پا مالا مال شدم فقط. حکایت میفرمودند
در شهری با درویشی تماکو فروش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر کلی را با صورت انسان نمی بینم
کسانی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی از آنها بصورت سگ و بعضی را بصورت خوک می بینم
مگر یک کس از قوم هنود انسان بنظر می آید صدای که او را آدم کرده است بجان هم خواهد داد. حکایت
در سبب اعراض از شغل علم ظاهر میفرمودند که حضرت مولانای جلال الدین روم قدس سره العزیز نوشته اند
که من خود در تحصیل و درس و تدریس و مواعظ علم ظاهری بسیار صرف کردم روزی حکایتی بنظر آمد از ان روز
دل من از علوم ظاهری سرد شد و آن حکایت اینست که شخصی مال دار بود و پسرش جوان بود و مال

اسباب متروکه پدرش یافته بود یکی عاشق شد مشتاهره پانصد روپیه نوکر داشت و داد عیاشی داد و در عرصه قلیل مفلس و نادار محض گردید محبوبه او بعد از افلاس از عیاش مذکور کناره گرفت هر چند از جانب عاشق الحاح شد معشوقه مائل نشد آخر عاشق مذکور مبالغه کرد که یکشب دیگر پیش من باش چون محبوبه نزد او شب باش کردید جوان مذبور انگشتان خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سوراخ انداختم و هیچ لذت نیافتم فقط حضرت مولانا نیز میفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرد شد خلاصه ارشاد اینکه اسباب عزت نفس خواه مال و جاه دنیا باشد خواه علم و فضل ظاهری هیچ محض نه سود بخشت است انجام کار بجز ندامت حاصل نخواهد شد فاعتبروا یا اولی الابصار حکایت میفرمودند که در ایام سیاحت شهره خاکی شاه درویش مدار به شنیده قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن و ماوای او معلوم نشود هر چند که می پرسیدم کسی نشانات نمیداد آخر چوپان چوپان زیر دامن کوهی رسیده بر جوی وضو کردم و معمول مجرب است که از گفتن اذان راه گم گشته پیدا میشود لهذا اذان گفتم در همان عرصه از بالای کوه شخصی سبوچه گرفته برای پر کردن آب از آن جو آمد از وی پرسیدم که مکان خاکی شاه کجاست او گفت که برای نشان دادن مکان حکم نیست لیکن اگر شما را رفتن است بدنبال من بیائید چنانکه من بدنبال شخص مذکور بالای کوه رفته دیدم که از پرهای طاؤس نگاره ساخته اندرونش خاکی شاه جبه از پر طاؤس پوشیده نشسته است و نزدیک وی شخصی دیگر حاضر است آنکس مرا از دور دیده با خاکی شاه گفت که ایشانند که دشمن رو شانند یعنی علما خاکی شاه تبسم شد پس نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد لمعه سوم نور ثالث در ذکر رحمت کاملین که را و اصلین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات سید عبد القادر که مرده را زنده و خاک را زر میکرد و در زمان طالب علمی بقبال موضع که پیچ مشش کرده از جنگ سیال متعلقه پنجاب واقع است گذر افتاده دران نواح پیر عبد القادر نامی شهرت تمام داشت با اشتیاق او قصد آنجا کردم در جنگ سیاله حافظ رحمت الله نامی مرید پیش بود اول با او ملاقی شدم عند الذکر گفت که شما آنجا خواهید رسید لیکن از پیر عبد القادر هیچ فیض نخواهید یافت سخن او را ورنکرده از آنجا برخاسته در موضع که بر لب دریای چناب واقع است رسیدم در آنجا اسلام نامی جوان بود مرا دعوت کرد بعد فراغ طعام رسید که کجا میروی گفتم ارادهٔ ملاقات پیر عبد القادر قصد کرده ام این سخن بزبانی خود نسبت پیر موصوف لعنت از نیک ... و اعتقادی که با ... و صفات آن بزرگ بدل داشتم سرد گردید لیکن فسخ عزیمت نکردم هرگاه که عبور دریای مذکور کردیم

چنان دریاست در پنجاب ... از دریاهای راوی واقع است

دیدم شخصی اشتر سواری گرفته استاده است مرا پرسید کجا خواهی رفت گفتم در فلان جا پیش فلان کس گفت
بر شتر سوار شو من آنجا میرسانم چنانچه سوار شدم در آنوقت بزرگی پیر عبد القادر دیدم رجحان یافت زیرا که تجربه
و امتحان خودم چنین است که هرگاه قصد زیارت ولی میکنم سواری خواه نخواه بدست می آید آخر بسواری اشتر
در آن موضع رسیدیم عند التحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای اولاد در بغداد شریف رفته
بحضور حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی علی نبینا و علیه السلام استدعاء فرزند کرده بود حکم شد که تو پشت خود را
بر تربت ما مس نموده یک پسر بگیر هرگاه پیدا شود او را عبد القادر نام نهی همچنان کرد و بخانه آمده با زوجه
خود صحبت نمود فوراً حامله گردید و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند بوجود آمد حال قوت ولایتش
این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه مفلسی و حاجتمندی پیش پیر عبد القادر احتیاج خود ظاهر میکند
بالتکلف ولی پرده او را میگوید که کلوخ بر داشته بیار بر آن کلوخ نظر کرده زر خالص مینماید چنانچه روزی یک امیر
ذی مقدور شیعه مذهب امتحاناً کلوخی برد او شان بر آن چیزی دم کردند زر شد امیر مذکور زرگران را جمع کرده بمحک
امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاهور که سیرگاه ماست اینچنین زر خالص گاهی ندیده ایم امیر مذکور از آن
طلا قبضه شمشیر خود تیار کرده داشت و در همان عرصه پیش از رسیدن ما پیر موصوف مرده را زنده کرده بود
چنانچه آن شخص زنده شده را بچشم خود دیدم رنگ زرد مردگی بر چهره او در آنوقت نیز موجود بود و کیفیت احیاء
آن مرده بدینطور شنیدیم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت قضاءً پسرش فوت کرد
چنانچه جنازه او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنا بر نماز جنازه در انجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی
من هستی و خدای قدیر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسرم را زنده گردان هرچند پیر موصوف
مجبوری البشر از تقدیر بیان کرد نه شنید بعده او را وضو کرده دو رکعت نفل خوانده در سجده رفته دعا کرد
پسرش زنده شد پیر قدس سره گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در مرضی که عنقریب پیدا میشود و از آن
خواهم مرد چنانچه در سرین آن بزرگ دنبل پیدا شد در همان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت
با پیر عبد القادر سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول حافظ رحمت الله مذکور چون فیض
از آن بزرگ مقدر نبود صورت یکبار از دور دیدم متقرب بنگه پسر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده بود
و برای نماز جنازه او مرا نیز طلب کرده بودند در انجا آن بزرگ بسواری رتهه استاده بود من و او چار چشم
شدیم مگر هیچ گفتگو میان نیامد سخن در احوال شهدا بود فرمودند که شهید دو قسم است یکی شهید مقتول

مخدوم هاشم شریف کعبه و دیگر اعیان و ارکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان وقت داخلی حرم
به موجب فتنه است این را موقوف کرده یکروز برای داخلی مردان و روز دیگر برای داخلی زنان معین
باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از عهد رسول صلی الله علیه وسلم و خلفا راشدین بسته آمده است
آنرا مرو سندی تبدیل یکبار نداشتن نگاهی نخواهد شد مخدوم خاموش ماند وقت شب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم شریعت را حکم محکم کردند که آنچه هاشم میگوید پسندیده من است همچنان بکنند تا آنچه موافق گفته مخدوم هاشم
تفریق یوم داخلی زنانه و مردانه از آنروز جاری شد الی الآن همان رائج است و دیگر رکن مقرر کرده مخدوم
ممدوح در حرم اینست که بیشتر مردم آنجا شافعی مذهب اند در طهارت بر حوض قلتین اکتفا میکنند و حنفی
و مالکی وغیره نیز باتباع الاقل للاکثر از آبی که نزد امام ابوحنیفه مکروه و غیر طاهر است اکتفا میکردند مخدوم
بر همه مردم را متنبه ساخته حوض ده در ده تیار کنانید بعد از آن مقامهای دیگر نیز حوضهای کبیر
مرتب شدند فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری حنفی نوشته اند که
یهودی پیش ابراهیم آجری خشت میزد آمده گفت مرا چیزی بنمائی که بآن شرف اسلام و فضل آن دین
بدانم تا ایمان آرم گفت راست میگوئی گفت آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن ده ردای وی را
بستد و در میان ردای خود پیچیده در آتش انداخت و در عقب آن درآمد و آنرا برگرفت ردای خود را
از آن بگشاد ردای یهودی در میان آن سوخته بود و ردای او برگرد آن سلامت ماند یهودی ایمان آورد
فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمة الله علیه حکایت
میکنند که وی گفته است وقتیکه بعمل آجر مشغول بودم و میان خشت گذرده بودند میرفتم ناگاه شنیدم
خشتی مر خشتی دیگر را گفت که سلام بر تو باد که امشب با آتش در میآییم و در آن وقت را منع کردم از آنکه
خشتها با آتش درآرند همه را بدان حال بگذاشتند بعد از آن دیگر خشت نپختم فقط تحقیق این بود
که با محبت خدا نسبت خود گنجایش ندارد ارشاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام حضور والد
ماجد خود علی نبینا و علیه السلام نشسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چیزی محبت من دل جناب است
یا نه حضرت امیر فرمودند انت نور عینی و راحة قلبی باز پرسیدند که محبت خدا نیز هست یا نه فرمودند
محبت خدا چرا نباشد محبت خدا که جان و ایمان من است امام علیه السلام گفت ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه یعنی دل یکیست دران دو محبت چگونه گنجایش دارد که محبت من و محبت خدا

دائما همین حالت آنرا رغبت باشد مرشد درویشیں ممدوح در ملتان بود شاه فتح محمد بسرگاه وفات یافت وصیت
کرد که از اینجا سمت جنوب ملتان است مرا در قبر بدین طور خسپانید تا سرم سمت جنوب پایم جانب شمال باشد
وقبل دفن من علما را از این مضمون آگاه نسازند والا مانع خواهند آمد همچنان کردند بعد دریافت علمای آنجا
خواستند که قبر او اگرچه موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر نعره زد که همه بگریختند فقط حکایت
در همین معنی دیگر میفرمودند که مولوی نور الله ابو العلائی در اکبرآباد بودند بر یک گاو نظر تصوف انداخته
بودند آن گاو بطور سگ اصحاب کهف کامل گردید آثار کرامت وانسانیت از آن گاو مشاهده میشد چنانچه
این حکایت در کتاب منقول است وهمچنین جناب نجم الدین کبری نوشته اند که بر یک سگ نظر انداخته
بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره در مثنوی شریف بسوی این قصه
ایما فرموده اند حکایت سخن در بی نیازی خداوند سبحانه تعالی بود فرمودند که مرشد قصبان
موصلی ولی کامل بود ایمانش مقهور بقهر الهی گردید طرفه اینکه بشیخ آگاهی داده بودند که مرگ تو مرگ
فلان کافر یکروز اتفاق خواهد شد بمنت ایمان تو به آن کافر و کفر او به تو داده خواهد شد چنانچه آن شیخ
بر وقت وفات به قصبان موصلی مریدان خود فرمود که جنازه من تیار کرده بطرف کوه در فلان میدان خواهند برد
از آنطرف مردمان جنازه دیگر خواهند آورد آن جنازه را تمام مسلمین گرفته با عزاز و احترام دفن نمایند
و جنازه مرا حواله آنقوم گردانند تا هرچه مرسوم آنها باشد همچنان عمل آید نعوذ بالله من غضبه وسخطه
واسئله الایمان والامان والسلامه وبعد نقل اینحکایت چشم پر آب شده میفرمودند که کم شکن ما
همین حکایت است سخن در احیای اموات از اولیای این زمانه بود ارشاد شد که در
زمان تحصیل علم در رامپور حافظ محمد امین صاحب بهوری آمده بودند حال زندگی ایشان شنیده
ملاقات کردم همراه شان سید طفیل علی که در موضع متصل بهوبهی باشند نیز مرید ایشان بودند
عند الاستفسار از حال خود حکایت کردند که من معه زن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در
فلان روز و تاریخ بخانه خود مستقیم الحال بودم ناگاه زوجه ام دید که قریب بهلاکت رسیدم وقت
شب در بهور رسیده بخدمت حضرت اطلاع کرده درخواست قدم رنجه نمود حافظ صاحب فرمودند
وقت شب همراه زن نخواهم رفت لیکن فردا صباح خواهم رسید زوجه ام بازگردیده مرا در حالت
نزع یافت آخر در همان شب روح من از قالب پرواز کرد هم در خانه ماتم و گریه کردند در تکفین

وتکفین شدند وقت صباح حافظ صاحب سید مرا زنده کردند فقط غالباً سید طفیل علی مذکور زنده
باشد قصه کرامت مخنث در سیتاپور و بهاول پور را ارشاد میفرمودند در سیتاپور که از مضافات بهاول پور
است در زمان طالب علمی وارد شده بودم در خانه راجپوت مسلمان که به وصیر مشهور اند زنی مبتلای
ضیق النفس بود چنانکه دهن بند کردن نمیتوانست عند الاستفسار سبب آن معلوم شد که درین خانه
شخصی که شبان خران مخنثان بود میماند همراه مخنثان دهل مینواخت وقت شب وضو میساخت
درینجا آمده وضو میکرد و تهجد میگذارد و هنگام صاف کردن حلق آواز تنحنح گلویش شنیده این زن نقل
آوازش میساخت لهذا زن مذکوره باینحالت مبتلا گشت از انوقت معلوم گشت که آنکس ولی
کامل بود چنانچه کرامت ظاهری هم واقع گردید و آن اینست که در انزمان جهانخان میرباشی احمدشاه
درانی برهم یک راجه بطرف هند آمده بود و عند المراجعت فوج او از راه سیتاپور مذکور عبور کرد سوارے
از فوج همراهی او زن یک راجپوت وصیر را که خوبصورت بود گرفته بر اسپ خود سوار کرده برد شوهر
در فراق زن خود بیقرار بود مدتی بگذشت پیش هر درویش و فقیر بنا بر چاره سازی او التجا میبرد آخر درویشے
او را گفت که مطلب تو از فلان ملازم مخنث که خران آنها میچراند خواهد بر آمد بشرطیکه ابا و انکارش را
باور نکرده در پی شوی او بیچان کرد هر چند او پهلوتهی کرد عقب او نگذاشت آخر الامر شخص مذکور او را
گفت که چهار گهڑی شب گذشته خواهی آمد چنانچه بوقت موعود رفت گفت چشم خود بند کن بند کردم
گفت بکشا بکشادم خود را در شهرے که تختگاه ایران است یافتم درانجا محفل رقص بود و اجتماع مردم
درویشی بود در ان محفل چند زنان حلقه کرده میرقصیدند مشغول آنها زوجه وصیر مذکور نیز میرقصید آن
درویش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوجه خود را شناخته در بغل بردار و چشم بند کرده از
محفل بیرون شو او بیچان کرد گفت چشم بکشا چون کشادم معه زوجه بخانه خویش در سیتاپور حاضر بود
این ماجرا از زبانی وصیر مذکور بسمع من سید فقط رسید سخن در ذکر سمت حضرت شاه شرف بو علی قلندر
قدس سره ارشاد شد حضرت بوعلی قلندر عالم متبحر بودند در ابتدای حال متوجه مطالعه کتب بودند
بادشاه دهلی در انوقت نکاح جدید با عروسی جمیله که نظیر خود نداشت کرده بود لیکن واقعه این بود که
هرگاه باراده صحبت نزدیک منکوحه میرفت از ذکر و فرج طرفین خون جاری میشد که نوبت صحبت نمیرسید
حکما و عقلا اندرین معامله حیران بودند آخر الامر بادشاه بر علما قدغن نمود که ایشان سببها او را [illegible]

صد ۸۶ قبل یک ورق

از مسجد برخاسته وضو کرده اذان گفت انگس زیاده تر متحیر گردید از مقتول پرسید که تو بچه طور زنده شدی
گفت تو خائف مشو ترا کسی نخواهد کشت و بعد زر سالم بخانه خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل من ملامت
هرگاه لفظ انا الحق از من شنود مرا سر از تن جدا میکنند لیکن باز زنده میشوم بارها مقتول شده ام و باز زنده
می شوم فقط حکایت در زمان میر قصبه دیوبند و منگلور متعلقه ضلع سهارنپور روزی در دیوبند یک مجذوب را
دیدم محمد عظیم نامی درویش سالک با او اخلاص داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه سگ مرده را برداشته
آنرا از آلایش وغیره صاف نموده در دیگ گلی برای پختن نهاد شخص دیگر دوست محمد عظیم او را گفت که امروز
مجذوب شما گوشت می پزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه سگ را صاف نموده میپزد محمد عظیم سر دیگ
وا کرده دید برنج باریک در دیگ بود چنانچه بعد پختن برنج خودش خورد و بدیگران نیز داد فقط حکایت
فرمودند که قافله حاجیان [illegible] در اثنای راه بوزینه ها پیش آمدند یک کس از اهل قافله بضرب گولی بندوق
یک بوزینه را کشت ناگاه صدها بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه رهائی از آنها ممکن نبود همه بکر صلاح
کردند که قاتل بوزینه را از قافله علیحده نمایند اگر مقصود بوزینه ها جان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان
کردند و از دست بوزینه ها تاب گریز نیافته در میان شان نشست و بوزینه ها گرد او صف زده ساعتی
بطور مراقبت نشستند شخص مذکور فوراً بمرد و بوزینه ها او را گذاشته راه خود گرفتند دیگر حاجیان او را تجهیز و تکفین
کرده دفن نمودند کمترین بندگان محمد نور الله پرسید که آن بوزینه ها در حقیقت قرده بودند یا دیگر ارواح متمثل
بوزینه بجواب ارشاد شد که همین بوزینه های ظاهری بودند و بالاتفاق همت کرده قاتل بوزینه را هلاک کردند
هرگاه اراده خدا متوجه میشود از هر چوب و خشت وغیره جمادات اینچنین افعال عدل و انصاف می گیرد و بوزینه
که حیوان ذی هوش و اقرب بمزاج انسانی است از وجه بعید است فقط سخن در ذکر همت و طاقت
اولیا بود فرمودند که در پنجاب بعلاقه جنگ سیاله که مشهور است موضعی است معروف باستانه بابا
شاه فتح محمد درویشی بود لقبش فتح محمد چیله حسب کا الله کی ساتهه بیله موجب لقب چیله اینکه آن بزرگ را
نسبت اویسی بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام لهذا چیله اویسی
میگویانند درویش مذکور بر درخت گز یعنی جهاؤ که متصل حجره او در آستانه واقع است نظر کرده بود درخت
مذکور نسبت عشقیه آنچنان سیاه گردید که هر برگ او که بر زمین می افتاد چون مرغ نیم بسمل طپیدن و غلطیدن
چنانچه تا وقتیکه من بچشم دیدم هرگاه برگ آن درخت بر زمین می افتاد سه چهار حرکت بسملی میکند و بعضی

هر دو در دل باشد حضرت امیر علیه السلام ازین سخن متحیر شده متامل گشتند شهزاده عالی تبار باز پرسید
که اگر حقتعالی در میان محبت خود و محبت من جناب را مخیر گرداند که یکی را اختیار کن جناب محبت کدام
یک از هر دو اختیار خواهند کرد فرمودند که محبت خدا بر محبت شما اختیار خواهم کرد صاحبزاده عرض کرد
که الحکم للغالب پس معلوم شد که اصل محبت که در دل جناب است خدای را است و با من شفقت
پدری است محبت نیست حضرت مرتضی علی علیه السلام بشنیدن این کلام تحسین کردند و گفتند که این
نور عقل تو از جزئیت رسول صلی الله علیه وسلم است که برمن سبق بردی الحمد لله علی ذلک
لمعه چهارم نور ثالث در نکات تصوف و فوائد فقر و سلوک تحصیل مجد و شرف سخن در حقیقت لا ایت بود
ارشاد شد که ارکان فقر سه چیز است اول توحید دوم نسبت سوم تبدیل صفات ذمیمه بحمیده که عبارت
است از تبدیل هستی مقیده موهوم بهستی مطلق در کسیکه هر سه رکن جمع میشوند او کامل و مکمل میباشد
بعضی کسان بحصول یکی از هر سه قناعت کرده اند لیکن تلازم در میان یکدیگر البته هست یعنی هرگاه
یک صفت بوجه کمال در سالک می آید بصفت دیگر بالاضطرار راه می یابد و نزد اینجانب ثمره اهم
ارکان کسر نفس و انهماک در هستی محض است اللهم ارزقنا میفرمودند که در تحصیل مجد و شرف صاحب نفحات
از ابراهیم ستنبه نقل میکنند که او ان یبلغ الشرف کل الشرف فلیختر سبعا علی سبع الفقر علی الغنی
والجوع علی الشبع والدون علی المرتفع والذل علی العز والتواضع علی الکبر والحزن علی الفرح والموت
علی الحیات فقط حکایت شخصی از احمد خضرویه طلب وصیت کرد گفت امت نفسک حتی تحییها فقط
حکایت میفرمودند که در نفحات الانس یحیی بن معاذ رحمة الله گفته انکسار العاصین احب الی
من صولة المطیعین هم وی گفته صدق المحبة العمل لطاعة المحبوب هم وی گفته حقیقت محبت آنست
که به بر نیفزاید و بجفا نکاهد فقط حکایت میفرمودند یکی از بزرگان مشائخ عبدالله ابن محمد بود
لیکن خود را ظالم نام گفته میگفت که از من بندگی حق سر نیاید پس من ظالم باشم وی گفته هر که
راه بروی گشاده شود این سه کار را ملازمت باید کرد آرام گرفتن با ذکر حق و از خلق گریختن و کم خوردن
حکایت میفرمودند مریدی پیش ابو محمد حداد آمد وی را گفت اگر قصد این طریق داری اول برو جفا
بیاموز تا نام حجامی بر تو بنهند نه از ابتدا از عارف خوانند آنگاه اگر خواهی بکن و اگر خواهی مکن فقط
حکایت از ابو الحسین قرشی قدس سره منقول است من نزل فی نفسه رفع الله قدره و

ومن يخرج فی نفسه اذا الله فی امین عباده ابو بکر وراق گوید اینکار کسی است که برای خدایتعالی خبر باهای جان
رو فته است حکایت از محمد منصور پرسیدند حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل
وجود یعنی حقیقت فقر آنست که آرام گیرد و اضطراب نکند در هیچ ناداری و ببخشد و صرف کند در هر داری فقط
حکایت از حاتم بن اصم منقول ست که هر که درین طریق در می آید باید که چهار موت را بر خود گیرد موت ابیض
و آن گرسنگی است و موت اسود و آن صبر کردن است بر ایذای مردم و موت احمر و آن مخالفت نفس است
و موت اخضر و آن پاره بر هم دوختن است پوشش او هم وی گفته هر بامداد شیطان میگوید چه خواهی خورد و
میگویم مرگ او میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن او میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور فقط حکایت
جنید قدس سره گفته که از حسن مسوحی چیزی گفتم ور اش گفت اگر تمام خلق یکبار بمیرد مرا ملالت نیاید و وحشت
نگیرد الیست انس با خدا حکایت از نفحات نقل میفرمودند که ابو شعیب المقفع رحمة الله علیه هفتاد حج
پیاده گذارده بود و در هر حجے از صخرهٔ بیت المقدس احرام بستے بیادیه تبوک در آمدے بر توکل گویند
در آخر حج سگے را دید در بادیه که از تشنگی زبانش از دهان برآمده بود بانگ زد کیست که هفتاد حج بیک شربت
آب بخرد شخصے یک شربت آب بوے داد او آب را بسگ داد و گفت که این بهتر است مرا از
حجهاے من زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است فی کل ذات کبد حری اجر یعنے در تفقد حال
هر صاحب جگرے که وے تشنگی گرفته باشد مزد هست فقط سخن در معجزه و کرامت خرق عادت
بود ارشاد کردند که معجزه آنست که خلاف عادت از نبی بوجود آید و اگر خلاف عادت از ولے
بوجود آید کرامت گویند و خرق عادت عام است معجزه و کرامت را استدراج را نیز که از جوگیان
وغیره کفار صادر میشود لیکن کرامت اولیا دو قسم است یکے عام پسند که خلاف قیاس و وهم
عوام چیزے از تقلیل و تکثیر یا بالعکس صادر گردد یا کشف ما فی الضمیر یا خبر مستقبل و ماضی
نشان دهد ازین کرامت اهل کمال را ننگ می آید و از مقتضاے نفس می شمارند دوم
کرامت خواص است و آن عبارت است از قدرت بر تبدیل صفات از ین طاقت بشرا ملک
ملک را چیز دیگر میگردانید فقط اللهم ارزقنا از نفحات الانس نقل میفرمودند که سری سقطی
طرطوس بیمار بودند جماعتی بعیادت وی رضی الله عنه آمدند و چندان نشستند که سری سقطی از یشان
ملول شد وقت جاست استدعای دعا کردند سری قدس سره دست برداشت و دعا کرد اللهم علمنا کیف نعود المرضی

حضرت مولانا حال خود نقل میکردند که بنا بر عیادت مولوی شاه عبد العزیز صاحب قدس سره و بعد جلسه خفیفه بر خاستم او ایشان فرمودند که دیگر چرا نمی نشینید گفتم علمنی الله کیف نعود المرضی فقط **حکایت** روزی رسول صلی الله علیه وسلم بجمیع صوفیان یعنی اصحاب صفه رضی الله عنهم بودند تعلیم با یشان کردند اللهم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی لا اعود اللهم حبب الی الطاعات وکره الی الخطیئات هر درویش را ورد آن می باید سخن در **قرب فرائض و قرب نوافل** بود ارشاد شد که واسجد واقترب یعنی سجده نماز خواه فرض باشد خواه نفل موجب قرب حق است لیکن فرق است میان هر دو قسم قرب فرائض عبارت است ازانکه حق تعالی فعل بنده را بخود نسبت کند گویا فاعل آن فعل خدا است و بنده آله اوست چنانچه قوله تعالی ما رمیت اذ رمیت ولاکن الله رمی و قرب نوافل عبارت است ازانکه فاعل فعل بنده باشد و الله تعالی خود را آله فعل عبد کرده اند چنانچه در حدیث آمده العبد یتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش بها ورجله الذی یمشی بها فبی یسمع وبی یبصر وبی یبطش وبی یمشی یعنی حضرت مولانای روم قدس سره میفرماید؎ علم حق در علم صوفی گم شود * این سخن کی باور مردم شود * یعنی صوفی بقرب نوافل بجایی که رسیده است که علم حق در علم او گم شده ای دانست او بدانست خدا است آن علم وی علم حق گردیده ظهور علم صوفی به علم حق میشود چنانچه عارفی گفته است؎ علم صوفی خط و علم حق نقطه * از و نبود نقطه باشد بود خط * سخن در **مراتب صوفیان** بود ارشاد شد که صوفی دو قسم است یکی ابن الوقت که تابع وقت باشد یعنی بمقتضای وقت کار بند باشد و خلاف آن کردن نتواند گویا وقت بر وی چو پدر غالب آمده است دوم ابو الوقت که وقت تابع او باشد یعنی اوقات لیل و نهار بحکم مرضی او باشد یعنی هر چه میخواهد میگرداند کذالک ابن الحال ابو الحال لیکن ابن الوقت و ابن الحال ضعیف و کم مرتبه است و آنرا صوفی صفا میگویند و ابو الوقت و ابو الحال عالی مرتبه است که آنرا صافی میگویند چنانچه حضرت مولوی روم میفرماید مثنوی؎ باشد ابن الوقت صوفی در مثال * لیک صافی فارغ است از وقت و حال * حالها موقوف عزم و رای او * زنده از نفخ مسیح آسای او * میر حالست نی موقوف حال * بنده آنگاه باشد ماه و سال * چون بگوید حال را فرمان کند * چون بخواهد جسم را جان کند * کیمیائی حال باشد دست او * چون بجنباند بود پیوست او * هست صوفی صفا چون ابن وقت * وقت را همچون پدر بگرفت سخت * هست صافی غرق عشق ذو الجلال * ابن کس نی فارغ از اوقات و حال * **حکایت** سخن صحابه

آداب بود ارشاد شد که حقتعالی خواص بندگان خود را بهر زمان و مکان ناظر میباشد تا کدام امری بادبی از ایشان
سرزد نشود چنانچه در وجه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد پا مقدم
کرده بود ناتف غیب ندا کرد که ای ثور یعنی ای گاو اول پای چپ در مسجد نهادی سفیان رضی الله عنه
از آن روز خود را بثوری ملقب کرد با وصف اینکه سفیان روبروی امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه ما بین صحبت
بود بل امام با وجود اصابت رای و حذاقت ذهن روبروی سفیان فتوی نمیداد مگر بضرورت چنانچه روزی
عجب اتفاق افتاد که شخصی در ولیمه شادی امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را بالاتفاق دعوت
کرده بود در آن صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهران حقیقی آن صاحب ولیمه را با دو برادران حقیقی دوست او نکاح
کرده بودند بعده هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقاً زوجه هر یک بدست دیگری افتاد
و هر یک با منکوحه غیر صحبت کرد بعده معلوم شد که بالعکس نکاح دختر دوم بسته بودند که با وی برادرش
صحبت کرد سفیان ثوری فتوی داد که بسبب شبهه از زنا محفوظ ماندند مگر هر یک را باید که مدخوله خود را طلاق
بدهد و در عده بنشاند و بعد انقضای عده تجدید نکاح کند بر اولیای طرفین این امر بسیار شاق گذشت و همه
متحیر بودند امام اعظم رضی الله عنه سر بزمین خاموش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمائید که این
ماجرای عجیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زوجان را پیش من بیارند تا سخنی پرسم بعد از این
ترا چه میخواهم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جداگانه پرسید که از مدخوله خود راضی هستی یا نه هر یک
گفت که از مدخوله خود راضی هستم بعده هر یک را گفت که منکوحه خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکوحه خویش را
طلاق دادند فوراً حکم کردند که اکنون بلا انتظار عده نکاح هر یک با مدخوله او کرده دهند زیرا که طلاق قبل
دخول منکوحه هر یک را اتفاق افتاد و همچنین طلاق بلا انتظار عده نکاح درست است یعنی هر که مدخوله
زید بود مثلاً منکوحه او نبود بل منکوحه برادرش عمرو بود و بالعکس هر یک طلاق مدخوله خود ندادند آمده
بلکه منکوحه غیر مدخوله شوهر را و اگرچه او مدخوله برادر دیگر بود فقط تحقیق سیاسات بود ارشاد شد
که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل ماحی سیئات شمشیر است حتی که از
حقوق عباد نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهید شود یا مظلوما بسلاح کشته شود گناهان
او محو شوند و حقتعالی ذوی الحقوق او را بعنایت درجات جنت که مخصوص شهید است حقوق آنها معاف
خواهد کنانید و هم همچنین حکم حج مبرور است در حج مبرور نیز حقتعالی حقوق بندگان را معاف خواهد کنانید

آمده که در حجة الوداع آنحضرت صلی الله علیه وسلم متبسم بودند صحابه رضی خوشنود یافته معروض داشتند که اضحک الله سنک یا رسول الله یعنی خندان دارد خداوند دندان ترا یا رسول الله کدام چیز متبسم ساخت ترا فرمودند می بینم شیطان را خاک بر سر کنان واثبورا واثبورا گویان میگوید که خداوند اگر با امت محمدی اینچنین عنایت و رحمت است که در حج مبرور تا حقوق عباد مغفور میشوند زندگی من حیف است هلاک من بهتر سوم توبه مقبول نیز بکفر گناهان از قسم حقوق الله بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له مگر از حقوق عباد پرسش خواهد بود و علامت قبول توبه ندامت و آب چشم است وقت توبه و بطلان غیبت گناه است اللهم اغفرنا **حکایت** روزی ارشاد شد که در نفحات الانس مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد حنبل رضی الله عنه که قبر وی در بغداد و بر لب دجله واقع است رفته بود بر دجله کشتی نبود او پای در آب نهاد و دجله خشک شد و بزیارت رفت و باز بهمین طور راجع گردید شخصی اینحال دیده از آن ابدال پرسید که کیستی گفت کمترین حنفیانم شخص مذکور بارادهٔ اظهار اینحال بحضور غوث الاعظم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام رفت دید که حضرت بر منبر نشسته اند جسارت اظهار ما فی الضمیر نیافت و آنحضرت رضی الله عنه بضمیرش آگاه شده فرمودند که یا هذا مذهب حنفی همین یک ولی است که تو دیدی فقط اینچنین شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره فرمودند که از مشغر تا پنجاه گروه یک نیم مسلمان که او هم بچه گوجر بود بنظر آمد پس برای تصدیق و تطبیق اینچنین کلام بزرگان که سوهم نقصی ماسوای المذکور است تاویل بهتر است که مراد هر یک حسب فهم اوست یعنی اوصاف ولایت که در یک حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بوده باشد منجمله اولیای مذهب حنفی در بیان وی یافته باشند و علی هذا القیاس معنی اسلام که در زعم حضرت شیخ العالم بوده باشد در بیان طفل دیده باشند معنی قول مشهور که خدا را طلب نباید مگر طالب باید در نقول ناقص است و در دفع تناقض بدین وجه توان گفت که خدا را بجز طالب نباید لیکن وقتی باید که طلب در وی باقی نماند یعنی خواهش و آرزوی کم ولیکن هستی طالب موهم غیریت و جدائی مطلوب است بالکلیه از دل بدر رود و بیان وجدان مطلوبیت بل ثابت خواهد شد که طالب خود مطلوب بوده است با همینی مولانا اشاره فرماید ع آرزو بگذار تا رحم آیدش • آزمودی کاینچنین میبایدش • فقط

کلام لالی نظام در تاویل اقوال شیخ مجدد الف ثانی علیه الرحمه ارشاد شد که مردمان را در بعضی اقوال مجدد الف ثانی رضی الله عنه اشتباه در زیادتی وی رضی الله عنه بجناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام پیدا میشود

عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیدم بی‌واسطه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دوم اینکه در معراج ولایت که اولیا را میشود اسپ من و اسپ پیغمبر علیه الصلوة برابر بود مگر گوش
اسپ من پیش گوش اسپ نبی بود صلی الله علیه وسلم تاویلش اینکه شیخ رضی الله عنه بکمال تقوی و اتباع
سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت نه پنداشت پس آنچه از
خواص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود لامحاله در ذات فانی ظاهر گردد و از جمله صفات نبوی رسیدن بخدا
بی‌واسطه و همین حال هر ولی است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا و طالب مرشد او واسطه است
مادامیکه هستی طالب باقی است هرگاه که هستی خود را در هستی شیخ خود فنا کرد و هستی شیخ در خدا فنا
گشته واصل خدا شد وصل او عین وصل فانی اوست هرگاه شیخ مجدد قدس سره بدین مرتبه فانی
فی الرسول شده باشد در پیش قدمی اسپ هیچ محذوری لازم نمی‌آید که آن اسپ از رسول صلی الله
علیه وسلم یافته باشند بعد ذکر بدا فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ مجدد قدس سره سنت رسول صلی الله
علیه وسلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا و علیه السلام را که بچه
بودند در کنار مبارک خود داشتند اتفاقاً پیشاب امام موصوف بر پارچه مطهر آنحضرت افتاد و ام حضرت ام فضل
کردند که جامه را بشوییم فرمودند که آب بریزید که بول طفل است فقط بعد مطالعه این حدیث شیخ رضی الله عنه
گفت که بجز این سنت هیچ یک سنت از من ترک نشده است هرچند مرگ بر سر رسید مگر چون دختر حامله
هرگاه نواسه من پیدا شود و بعمر چند ماه و چند روز یعنی مطابق ایام طفلی امام حسین علیه السلام رسیده او را
بر قبر من خواهند نشانید تا بول کند و این سنت هم ادا شود هرگاه نواسه شیخ پیدا شد همچنان کردند از قدرت
خدا بجبر و نشانیدن بر قبر نواسه شیخ بر قبر نشانید و بر آن آب ریختند فقط در ضمن این حکایت مسطور [illegible]
که از مضمون حدیث مرقوم الصدر ایهام این معنی میشود که در بول صبی و بالغ فرقی باشد بجواب ارشاد شد
که البته ایهام بعلما هم شده است لیکن محققین فتوی به نجاست بول صبی و بالغ برابر داده گفته اند که حدیث
مذکور خبر احاد است بیان بخفت نجاست بول صبی فتوی بمضمون او داده فقط حکایت معامله حضرت
شمس تبریز با مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما ارشاد شد که ابوبکر سله باف
علیه الرحمه مرشد مولانا فخرالدین عراقی و حضرت شمس الدین عرف شمس تبریز قدس سرهما بودند
سیر مقامات سلوک آنچه بر مولانا فخرالدین عراقی وارد میشد آنرا نظم کرده بحضور مرشد خود

میخواندند و شمس تبریز حال خود صریح ظاهر نمیکردند روزی ابوبکر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود
نمیگوئی عرض کرد که عراقی عالم است و طلاقت لسانی دارد من اینچنین زبان ندارم پیر فرمود که اسرار تو
بر زبان شخصی از مریدانت ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند از آنوقت شمس تبریز را
تلاش و جستجوی اینچنین مرید و طالب پیدا شد شهر بشهر و دیه بدیه میگردیدند آخر بتقریب سیر بشهر قونیه
وطلوع حضرت مولانای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز در بازار سوداگران فرود آمده
بودند و حضرت مولانا در آنزمان مدرس علوم ظاهری و واعظ احکام بودند و علم و فضل و زهد و تقوی شان
ضرب المثل بود روزی بتقریب ضیافت بر خچر سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبه و رفقا بسیار همراه
رکاب بودند نظر حضرت شمس تبریز بر ایشان افتاد از فرودگاه خود دویده عنان مرکب مولانا گرفته استاده
کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب دادند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر گفته است ما عرفناک حق معرفتک و بایزید نعره سبحانی
ما اعظم شانی میزد پس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا جواب گفتند
که بل عرفان پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوصله بلند
وظرف عالی داشت که باوجود اینچنین عرفان ما عرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون دل تنگ
وظرف تنگ داشت که بجوش آمده نعره سبحانی ما اعظم شانی زد که چه نسبت خاک را با عالم پاک حضرت
شمس تبریز به شنیدن این جواب بیهوش شد و بر زمین افتاد مولانا بخدام خویش فرمود که شمس تبریز را
برداشته بمدرسه برند بعد فراغ از دعوت که بمدرسه رسیدند ملاقات متصل شد و روز بروز محبت و اخلاص
در ترقی و تزاید بود روزی حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی بدست
داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه خبر حضرت شمس تبریز
کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آب انداخت مولانا متالم و متاسف شده گفتند این نسخه تصنیف
پدرم بود نقل نداشت شمس تبریز [illegible] دست در آب کرده [illegible] آن کتاب خشک [illegible]
بدست مولانا داد مولانا این حال دیده پرسیدند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه خبر از آنوقت
مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاده شد حتی که روزی شمس تبریز گفت که شراب میخواهم
[illegible]

در محله سیفروشان که از مدرسه دور بود رفته شراب خریده سبوی آن بر عمامه مبارک خود نهاده آوردند خوش شده
گفتند که شراب آب حالا معشوق میباید حضرت مولانا حرم محترم خود را که نهایت حسینه و جمیله بود پیش کردند گفت
زن خوب است لیکن معشوق نمیخواهم حضرت پسر خود سلطان ولد را که کمال حسین و نازنین بود دست
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یافتم بعده شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند
و حضرت مولانا از فراق شان بیقرار شدند بعد چندی روز مولانا از روی مکاشفه دریافتند که شمس تبریز
بر فرنگی بچه عاشق شده در صفاهان بجا نشسته با وی نرد شطرنج میبازد و بازی چنین قرار یافته که اگر معشوق
مات کند طپانچه بر روی مبارک شمس تبریز زند و اگر حضرت مات کنند بوسه بروی ستانند بعده دریافت
اینحال مولانا سلطان ولد را بیعنا ماهیه آگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فرنگی بچه آشکار نما
غالب که مشرف باسلام شود حسب الحکم مولانا سلطان ولد در آنجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول
همان بازی اند سلطان ولد در پاپوش حضرت شمس تبریز اشرفی و روپیه را از نظر دیگران پوشیده پر کرد
هرگاه برخاستند از کفش حضرت اشرفی و روپیه ریزان شد فرنگی بچه دیده معتقد گردیده تائب گشت و مسلمان
شده همراه شد بعد چندگاه بقونیه آمدند و فیمابین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در اقبال
کسر نفس آنچنان کوشیدند که فرزندان و خویشاوندان را ذلت و خواری حضرت مولانا بسبب ایشان شاق گذشت
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که اینحال بدولت این فقیر یعنی شمس تبریز است در پی قتل حضرت
شمس تبریز شدند آخر کار علاء الدین پسر دوم مولانا شمشیر گرفته
با چند کسان دیگر هنگامیکه مولانا و شمس تبریز در حجره نشسته بودند رسید و آواز داد که ای شمس بیرون آ
حضرت با مولانا گفتند که مرا برای قتل میخواهد مولانا گفتند که چون شما با خدای سبحانه عهد کرده بودید که
در عوض یافتن پیر رومی سر دهید خواهم کرد الحال وقت ایفای وعده است شمس تبریز خوش شده برخاسته
و بیرون آمد علاء الدین ولد سرش بریده لاشش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از حقیقت آگاه بودند
علاء الدین را قصاص نکردند مگر رویش باز ندیدند و هرگاه که مرده تجهیز او نخواندند و نیز ارشاد میکردند
که در ابتدای حال مدرس و موعظ مولانا بلخ بوده است و در بلخ آنچنان شده و جمعیت قاضی و اداری
داشتند که فخرالدین رازی که مقرب سلطان بلخ بود بحضور سلطان عرض کرد که مولانا آنچنان تالیف
خلائق و تسخیر امرا نموده است که اگر خواهد در یک ساعت شما را معطل گرداند پادشاه پرسید که تدبیر چیست

شهادت حضرت شمس تبریز

گفت کلیدهای خزائن سلطنت را پیش او بنهاد و درخواست تعطل نمود باید کرد تا حال او منکشف شود
پادشاه همچنان کرد مولانا بر خطره او آگاه شده رخت اقامت از بلخ بر داشته بقونیه رسیدند سلطان
محزون ازین برغلطه خود نادم شده بسیار مبالغه در اقامت آنجا کردند حضرت مولانا قبول نساختند حکایت
سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا
وعلیه السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقبة کل ولی معلوم میشود که آنحضرت
از همه اولیای امت افضل باشند حال آنکه در خاندان چشتیه و قادریه و دیگران غوث و قطب شدند حضرت
مولانا بعد تامل جواب دادند که هر ولی بر قدم یکی از انبیا میباشد و حضرت شیخ قدس سره بقدم پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه وسلم هستند هرگاه نبی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی نبینا
وعلیه السلام بهتر از همه اولیا باشند فقط حکایت ارشاد شد که یکی از خواص مریدان حضرت غوث الثقلین
علی نبینا وعلیه السلام در خواب محتلم گشته چون بیدار شد فوراً غسل کرد و باز خسپید باز محتلم شد باز غسل کرد
همین طور در تمام شب هفتاد بار محتلم شد و غسل کرد از همه حالت متحیر شده صباح بحضور پرنور آنحضرت حاضر شده
ماجرای شبینه بعرض رسانید ارشاد شد که در لوح محفوظ دیده بودم که از تو هفتاد بار عمل زنا صادر شود از
خداوند سبحانه تعالی خواستم که آن جرائم تو بخواب مبدل شود الحمد لله که از زنا محفوظ ماندی فقط حکایت
شخصی تاجر بخدمت شیخ حماد که معاصر حضرت غوث الثقلین بودند عقیدت داشت و بحضور غوث پاک
نیز حاضر میشد روزی تاجر مذکور با شیخ حماد مشوره کرد که اراده سفر دارم شیخ حماد رضی الله عنه
گفت که درین سفر مال تو خواهد رفت و سر ترا خواهند برید بعد ازان بحضور حضرت غوث الثقلین نیز همین مقصود ادا
کرد حضرت فرمودند مبارک است نفع در تجارت خواهی یافت و بسلامت خواهی آمد تاجر مذکور حسب الارشاد
غوث پاک سفر کرده مسرور شد مگر روزی در سفر تاجر مذکور بحمام رفته بود و در آنجا صره دینار که همراه داشت
سهواً گذاشته آمده در فرودگاه خسپید در خواب دید که قزاقان تاخته مال او بغارت بردند و سر بشمشیر جدا
کردند در همان حال بیدار شده و دست بر گردن مالید که سرش هست یا نه سرش موجود بود مگر اثر خون بر
گردن نمایان دید همان وقت یادش آمد که صره هزار دینار در حمام فراموش کردم دوان رفت بجنسه
همان را یافت بعد مراجعت سفر بخدمت شیخ حماد حاضر گشته عرض نمود که من بر گفته شیخ عبد القادر قدس سره
عمل کردم مسرور شدم و بسلامت آمدم شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که من گفته بودم لیکن شیخ

برای تو بجناب الهی دو بار عرض نمود آنواقعه را بسهو و خواب تبدیل کنانید من بعد آن شخص بحضور حضرت
شیخ عبد القادر رضی الله عنه رفته ماجرا بعرض رسانید فرمودند که من برای تو هفتاد بار بجناب کبریا عرض
کرده سلامتی جان و مال تو خواستم الحمد لله که مستجاب شد فقط ذکر یازدهم حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیه السلام بود ارشاد شد که اصل یازدهم اینست که حضرت قطب ربانی غوث صمدانی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بتاریخ یازدهم ربیع الآخر فاتحه چهلم پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده بودند آن نیاز
آنچنان مقبول و مطبوع افتاد که در هر ماه بتاریخ یازدهم فاتحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقرر فرمودند و دیگر
اتباع حضرت غوث پاک بتقلید وی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام یازدهم میکردند آخر رفته رفته یازدهم
حضرت محبوب سبحانی مشهور شد الحال مردم فاتحه حضرت شان در یازدهم میکنند و تاریخ وصال غوث الاعظم
هفتدهم ربیع الثانی است بالاتفاق سخن در فضائل امت محمدی بود ارشاد شد که فضیل ابن عیاض
رضی الله عنه در ابتدای حال قزاقی میکردند چون تائب شدند مال مغروقه هر کس که موجود بود واپس دادند
و از متصرفه خود پیش مغروت منهم عذر خواهی مینمودند چنانچه از مال یک یهود هزار دینار صرف کرده بودند
پیشش او حاضر شده گفتند که دینار مغروقه تو باقی نمانده که مسترد سازم اگر عفو کنی احسان است والا عوض
دینار چیزی خدمت از من بگیر یهود گفت که عفو نمیکنم مگر یکسال در خدمت من باشی بعد از آن هر چه مصلحت
باشد حضرت فضیل قبول فرمودند تا یکسال بخدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از یهود مذکور گفتند
یهود گفت سوگند خورده ام که عفو نخواهم کرد بدون گرفتن زر و برای دفع حنثیت قسم خود حیله ساخته ام که
ترا هزار دینار بدهم و از تو مسترد سازم برو بخانه من بر بستر خواب زیر تکیه صره هزار دینار نهاده ام بگیر و بیار و حواله
تا من حانث نشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیل امتثال آن ورزیدند یهود گفت که دهن صره را کشاده شمار
کرده بده چون دهن صره وا کرده اشرفیها خالص زر بود یهودی مذکور قسم یاد کرده گفت که من در این
شرایط خدمت پاره ها پر کرده بودم با قلندین تو حق است و تو در توبه خود صادقی که من در توریت خوانده ام
که در امت نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواهند شد که اگر خاک را در دست گیرند زر گردد پس
تو منجمله همان کسانی این بگفت و بر دست حضرت ایمان آورد فقط حکایت احمد شاه کمبل پوش
بتاریخ یازدهم شهر محرم سنه ۱۲۴۵ هجری حکایة ارشاد کردند که در حیدرآباد با احمد شاه کمبل پوش قلندریه
مشرب ملاقات شده بود لیکن مرا آنوقت نشه علم ظاهر چنان بود که قدر آن درویش کامل ندانستم و از

استفاده بحیره ماندم والا خرق عادات و کرامات آن بزرگ در صد برتبا و برملا بود از انجمله یکی اینست که
شخصی دیگ پا پخته بود و نمک فراموش کرده احمد شاه خاک زمین از زیر و دست برداشته در آن انداختند
طعام نمکین بکمال خوشی فراخی شد دیگر اینکه روزی مهمان نزد شان رسید خادم گفت که چیزی خوردنی
نیست فرمودند که برگ املی شکسته بطور ساگ بپزید طیار کرده حضرت برگ املی باتفاق مهمان مذکور خوردند
مهمان شناختن نتوانست که چه نعمت است دیگر اینکه خواهرزاده نواب نظام الملک معتقد شان بود اکثر
برای ملاقات میرفت روزی بخدمت شاه موصوف وقتی رسید که در آنوقت شاه صاحب پاره های
نان شب مانده در آب تر نموده میخوردند امیر در دل خود اندیشید که اگر مرا تواضع خواهند فرمود این نان خشک
خوردن نخواهد افتاد بمجرد این خطره شاه صاحب اشاره فرمودند که بخور بیچاره ناچار شریک شد بعد برخاست
امیر بارکان خود گفت که این لذت در هیچ نعمتی از نعمتهای خانه خود نمی یابم تصرف و طاقت آن بزرگ
زیاده ازین بود که مذکور شد اللهم اغفر له فقط نکته عجیبه ارشاد شد که هرگاه عمر آدم علیه السلام بنهصد سال
رسید ملک الموت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو باین زودی چرا آمدی
عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم مثال داود پیغمبر خود را دیده بودی و عمر شش
چهار صد سال دریافتی یکصد سال از عمر خود بوی دادی آدم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر
من باقیست عزرائیل عرض این حال بحضرت حق سبحانه تعالی کرد حکم شد که اگرچه آدم یکصد سال از عمر خود
بداود داده بود مگر چون الحال منکر شد صد سال دیگر دادند همین سبب زیادتی عمر بسبب سرفرازی [illegible]
فقط سخن در حال محی الدین ابن علی العربی قدس سره بود فرمودند که شخصی بمضمون کلام شیخ اکبر
اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب دادند که چون مضمون مخصوص را بجناب رسالتمآب
صلوات الله علیه وسلم نسبت میکنند و میگویند که آنحضرت در خواب فرمودند که آنرا باست برسانم و نصیحت
اگر معترض شیخ را در منقول راست گو میداند اعتراض بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم میشود و اگر افترا میداند
نسبت افترای شیخ بر پیغمبر چه کم است که تلاش عیب دیگر در کلام شیخ میکند محمد حسین خان یکی از خدام
کرام بعد استماع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طیبه که آنحضرت کرده اند نیز باقوال شیخ اکبر مخالفت
است پس این شبهه بآنحضرت هم وارد میشود جواب چیست فرمودند که شبهه بیجا است زیرا که معنی مراد
کلمه فیما بین من و او توافق است گو در تشریح و تفسیر و ترکیب معنی کلمه و دلائل آن تفاوت و تخالف

من بعد ارشاد کردند که در رویا دیدن پیغمبر علیه الصلوة والسلام را موافق استعداد و صفای هر کس تفاوت است
زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام او را
شیر نوشانیده اند بعد بیداری بقصد امتحان و آزمایش قی نمود شیر برآمد شیخ اکبر قدس سره فرمودند که آن شخص
بسبب کمی استعداد در تعبیر خواب نقصان کرد اگر شیر را بعلم تعبیر میکرد علم کامل حاصل میشد حکایت ابتدا که
مرقوم الصدر فرمودند که این تاویل کلام شیخ بدان ماند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب
دیده بودند که کعبه بخشت های نقره تعمیر شده است و درانجای یک خشت خالی مانده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشت نقره شده درانجای خالی خود را داشته اند پس خود آنحضرت تکمیل کعبه
کرده و شیخ اکبر خواب دیدند که کعبه را بخشت های طلائی تیار کرده اند و جای یک خشت خالی ماند خود شیخ خشت طلا شده
درانجای خالی نشست و مکمل بناشد بعضی نافهمان اعتراض میکنند که پیغمبر خود را خشت نقره دیدند و این شیخ
خود را خشت طلا این تفضیل او بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم می آید جوابش اینکه خشت نقرئی عبارت از
شریعت آنحضرت و خشت طلائی طریقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد اگر طریقت نبی را بر شریعت وی
تفضیل باشد قباحتی نیست و ازهمین جاست آنچه مشهور گشته که الولایت افضل من النبوة یعنی ولایت
النبی افضل من نبوته حکایت روزی شخصی سوال کرد که چه سبب بود که بر حضرت بایزید علیه الرحمه
شمشیر کسی کار نکرد بل زنندگان خود مجروح شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از بایزید بیشتر از
غرق توحید بود فرق مبارکش از شمشیر یزید پلید مجروح شد جواب ارشاد شد که سر در آن این بود که بایزید علیه الرحمه
هستی خود را فنا کرده بتدریج در مرتبه بقا بالله رسیده درانجا صفت سبحانی یافت که از آن جسم وی
قدس سره از زخم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام در مرتبه بودند که حق سبحانه بذات پاک خویش
برایشان نزول فرمود حضرت امام را واجب افتاد که در نثار قدوم سلطان مطلق قادر برحق تن و
جان ظاهری خود را نثار کنند همچنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال بالکمال و
موجودیت و هستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاس ادب مرشد بود ارشاد شد
که حضرت شیخ المشائخ والاولیا شیخ فریدالدین گنجشکر در اجودهن عرف پاک پتن بدرس عوارف مشغول
بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا نسخه عوارف را دیده عرض کردند که این کتاب غلط
بسیار است کاش نسخه صحیح بودی حضرت گنجشکر روی درهم کشیده فرمودند که آیا ما خود صحیح کردن نتوانیم

یعنی نزول علم لدنی سلطان المشایخ خاموش شدند برانیقدر سخن چند روز در معرض عتاب ماندند و این معنی
کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشایخ بلطف و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو
بمقتضای همان حکمت است که پیغمبر علیه السلام وحی چند روز بند شده بود و خود را ہلاک کردن میخواستند
و میگفتند یالیت رب محمد لم یخلق محمدا فقط سخن در خوردن طعام بازاری بود ارشاد شد که حتی الامکان
از طعام پخته و غیره چیزها که در مد نظر هر کس نهاده باشد پرهیز باید کرد که مانع برکت و تاثیر زبان است چنانچه
نقل است که بخانه بزرگی طفلی ولی مادرزاد پیدا شده بود بعد چند روز زبان به بیان اسرار گشاد و مثل مردم
عاقل و بالغ کلام آغاز نهاد هرگاه والدش برین حال مطلع شد حکم کرد تا شوربای بازاری طلب فرا داشته
بدهن او انداختند از تاثیر آن زبانش بند شد فقط در وجه ابتدای تقرر بسنت فرمودند که خواجه
تقی و خواجه برهان همشیره زاده حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا بودند و فیما بین هر دو بسیار
محبت بود چنانچه خواجه تقی اکثر صائم میبودند حضرت محبوب الهی پرسیدند که تو صوم دائمی چرا میداری
عرض کرد به نیت اینکه عمر حضرت دراز شود ناگاه خواجه تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشایخ
نهایت اندوهگین شدند بعد سوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو روز بسنت برای رفع اندوه جناب شان
کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان ناگاه سرود کنان اندر درآمدند همینکه دیدند آن
حضرت محبوب الهی بی اختیار متبسم شدند چنانچه آن دروازه احاطه بدروازه بسنتی مشهور گشت تمام سال
بند میماند بروز بسنت در سال یکبار وا میشود از آنوقت مشائخ رسم بسنت را بنظر خوشنودی محبوب الهی
از آن معمول گرفتند هر چند وین امر فی الجمله تشبه بهنود است لیکن نزد من این بسنت جز سبب سلطان
بپسند و منبر است هرگاه شعار دین نگردانند و بطور رسوم و عادت کنند عیب نیست فقط چونکه حضرت
مرشدی را پیروی و تقلید پیران خود محبوب و مطبوع گشته بود در تنخ سجاده سال دیدم که هرگاه قوالان اتفاقا
فراهم شده بسنت سرایان می آمدند و گلدسته ها یعنی که آنها را گروه میگویند بحضور والا می نهادند بالا
ایستاده مبارکباد می سرائیدند دیگر مشائخ و اهل محفل نیز ایستاده میشدند و جناب مولانا نشسته میماندند
و بروفق سنت سلطان المشایخ قدس سره متبسم شده گروه ها را بروی خود میگذاشتند و در آنوقت
بانعام قوالان همت می گماشتند مریدان و معتقدان حضار محفل نذر میگذرانیدند و در آن نان
از یک تا صد پیسه نذر میگذشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ درمیان همه گویای قوالان تقسیم

مساوی تقسیم میشد بعده همه یکسان می نشستند و مجای یک یک چوکی جداگانه میشد یاد آن صحبت
هوش با هوش از سر میرباید الحال نیز بر مزار فائض الانوار آن برگزیده آفرید گار همان رویه باقی است
ع هست مجلس بر آن قرار که بود ؛ هست مطرب بران ترانه سرود ؛ فالحمد لله بقدر نعمائه
والصلوة علی رسوله و اولیائه ذکر منصور حلاج بود فرمودند که سبب در قتل منصور این بود که روزے
منصور در حالت مستی قرب حق چنانکه مبارز جهت سقایه پهلوانی رامی طلبد گفت این محمد این محمد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آورده فرمودند انا محمد انا محمد منصور گفت رحمة للعالمین چگونه
هستی که در معراج شفاعت الکفار نه کنانیدی چرا به شفاعت مومنین اکتفا کردے
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که ما ینطق عن الهوی یعنی مرا اذن شفاعت مومنین حاصل است
نه شفاعت کافرین اینقدر گستاخی که از منصور در معامله نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمیان آمد مستوجب
آن شد که جان و ایمانش برباد رود لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای رحمت کامله ایمانش
محفوظ داشتند آفت بر سر افتاد که در دعوی انا الحق علما کشتند اگرچه علما در تجویز قتل او خطا کردند زیرا که
در شرح حکم اینست که اگر اسمی از اسمای مخصوصه الهی بر خود اطلاق ساخته دعوی نماید انا الله یا انا
الرحمان بگوید بر گوینده قتل لازم می آید بخلاف انا الحق چه حق مقابل باطل است از اسمای مخصوصه
نیست پس در لفظ انا الحق قتل شرعا لازم نمی آید بهذا حضرت مولانا قدس سره بر علمای مجوزین قتل منصور
لفظ غدار اطلاق کرده اند حیث قال ع چون قلم در دست غداری بود ؛ لاجرم منصور بر دار بود شے
غدار صیغه مبالغه است از غدر انا بجا که در اطلاق اسمای مخصوصه نیز اگر گنجایش تاویل باشد
علمای محققین قتل نمیکنند لان الحدود والقصاص تندرئ بالشبهات گفته اند اولا حق از اسمای
مخصوصه نیست بر هر چیز واقعی و حقیقی اطلاق حق میتوان کرد و ثانیا اگر حق را از اسماء الهی گیرند تاهم
گنجایش تاویل دارد یعنی انا لیس بباطل با وجود اینهمه که علما بلا تامل و توقف حکم قتل منصور کردند
در غدر مبالغه گشتند و آن مظلوم را بناحق کشتند و ما نقموا منهم الا ان یومن بالله العزیز الحمید اللهم
اغفر له و تجاوز عنه و عنهم اجمعین در ضمن همین تذکره یکی از حضار پرسید که جنید قدس سره نیز فتوی
بقتل منصور داده بودند ارشاد شد که از روی تاریخ جنید در عهد منصور نبود پس فتوی چگونه داد فقط
حکایت روزی محمد حسین خان صاحب استفسار کردند سبب چیست که فیما بین انبیا خلافت و

تفاحش میباشد و درمیان اولیا باهم یکی خلاف میباشد جواب این هر دو حکایت ارشاد شد اول آنکه
در بیت المقدس حمالی بود پسران نشن با او میگفتند که فلان قسم حلوا ما را بخوران او وعده میکرد روزی که
مزدوری زیاده حاصل خواهد شد خواهم خورانید یکروز مزد حمالی زیاده از دیگر ایام یافت پس آمد تا میوه اسباب
حلوا آورده بزن خود داد و گفت که برای طفلان حلوا تیار بکن زن به تیاری حلوا مشغول شد حمال
مذکور بسبب ماندگی بربستر دراز شد اتفاقاً بخفت درانثنا هاتف غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو نیست
برای مهمان ما ست که در مسجد بیت المقدس است حلوا را اول پیش او ببر هرچه پس خورده باشد آنرا مختار
هر کس خواهی بده بدیدن این خواب بیدار شده دید که حلوا تیار است آنرا در رومال بسته در مسجد
بیت المقدس برد و تلاش میکرد که مهمان کدام است بعد جستجو دید که شخصی مراقب نشسته
و دانست که این شخص همانست که برای او هاتف خبر داده بود حلوا را پیش او نهاد آن شخص بی تکلف
و بدون گفتگو از آن حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و بحمال مذکور داد و نامبرده بقیه را در رومال
بسته روانه شد سرگاه از اندرون مسجد برآمد شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود دست حمال
مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میپرسی گفت سبب پرسیدن من
اینست که من درین مسجد از پیشتر بوده ام و آنکس وبروی من درین مسجد رسیده بطرف قنادیل مسجد
نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخوران والا این همه قنادیل خواهم شکست من متعجب بودم که با کدام
کس کلام میکند چندان عرصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش او نهادی و او بی تکلف
خورد لهذا می پرسم که ترا چگونه بر حال آنکس یافت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین زودی
حاضر کردی او هیچ پیش حال خود گفت وجه آنکه در مدینه منوره دوکانداری بود صاحب نسبت او دید
در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد شد که در مسجد ما مهمانی بدخو وارد شده است
در روزانه [illegible] طعام طیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بدر رود دوکاندار مذکور حسب الارشاد همان قسم
طعام تیار کرده در مسجد نبوی آمده دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست که آنکس
خواهد بود پیش او رفته التماس کرد که حسب الارشاد رسول صلی الله علیه وسلم فلان قسم طعام تیار است
در خانه ما بیا تا بخورانم درویش مذکور همراهش رفت چون طعام خورانید بعد فراغ گفت حضور
صلی الله علیه وسلم ترا المهمان بدخو بزبان رانده سبب آن چیست بگو درویش گفت که سرگاه در مسجد

نبوی رسیدیم قنادیل را دیده گفتیم که مرا فلان قسم طعام بخوران والا اینهمه قنادیل مسجد ترا خواهم شکست آنقدر
گستاخی از من البته شده است بعد از ان گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفت حکم است که از شهر من بدر شوید
فوراً بدر رفتند بعد نقل سیر و حکایت مرقوم الصدر حضرت مولانا ارشاد کردند که آن مهمان خدا و این
مهمان نبوی کلام یکسان گفته بودند از جناب الهی در حق مهمان بیت المقدس هیچ عتاب نشده از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با وصف اینکه رحمت بودند نسبت بمهمان مسجد نبوی عتاب صادر گشت سر آن همین بود
که ترحم آنحضرت صلعم با رحمت الهی برابری نکند محض بنابر نگهداشت ادب با لغزت عتاب فرمودند همین
حال فرق میان اولیا و انبیاست یعنی درمیان اولیا اگر اینقدر خلافت هم شود ولی در صفت تقابل
با انبیا مساوات می شدند اولیا را از مرتبه انبیا فروتر داشته اند فقط از همین جا گفته اند بع با خدا دیوانه
باشی و با محمد صلعم هوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار سخن درآن بود که کامل را معصیت ضرر نمیکند
روزی محمد حسین جان صاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی بخانه شخصی مهمان وارد شد صاحب خانه
بضرورت کاری جایی رفت و با اهل خانه خود گفته که هرگونه خدمت مهمان خواهی کرد که او ناراض نشود بعده
اهل خانه او طعام خوانید و خدمت کرد آن بزرگ با اهل خانه مذکوره گفت که با من صحبت کن او انکار کرد مهمان
مذکور به جبر با وی جماع کرد و بعد فراغ بطرف آسمان پرید زن مذکوره متحیر شد بعد چندی که شوهرش آمد
حال مهمان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال در مکه معظمه آمد در طواف کعبه این شخص با وی مذکور
ملاقات گردید آنکس پرسید که تو در خانه من مهمان بودی و باز وجه من فعل بد کرده رفتی جواب داد
که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق اراده الهی کردم فقط بعده حضرت فرمودند که اگر این فعل شنیعه
با وضر نمیکرد او بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که در صورت بقای هستی اگر از سالک ترک گناه شود
آنچنان خالی میگردد که سبو پر آب را سرنگون سازند و خالی شود سخن در جلال مرشدان بود فرمودند که
در زمان حیات حضرت مولانای فخرالدین محمد قدس سره بمحفلی شخصی در حالت بود که ادام مرید حضرت مولانا
دریافت که حالت آنشخص آن نسبت ملکیت آورده است مرید مذکور آنشخص را درکنار گرفته بیرون محفل رسانید
و گفت که بحال در جوع چرا صعوبتان را بد نام میکنی آنخبر بخدمت مولانای ممدوح رسانیدند مولانا گفتند
که اگرچه او تکلف حال آورده آخر نقل درویشان بود چرا کشتند آزاد و کرد باری رحمت برغضب غالب آمد
که او را همراه خود بدرگاه حضرت محبوب الهی قدس سره الاقدس برده حکم دادند که این جا باش میگویند

که در هفته عشره انتقال کردند بفضله تعالی ایمان بسلامت بردند سخن در آداب صحبت بود فرمودند
که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد دیگر روز مذهب میگرداند پرسیده شد که اخلاص
صحبت چیست فرمودند باعتقاد آمدن که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش بنشیند و طمع و
آرزوی خود بالکل بگذارد یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان هرچه مرضی او باشد
بدل و جان مستعد گردد موافق و ملائم طبع آنکس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی معنوی فرماید
ابیات سایهٔ رهبر به است از ذکر حق ؛ یک قناعت به که صد لوت و طبق ؛ دل بدزد از وا بای
نوربخش ؛ کان سوارست و کند پشت رخش ؛ سر مدزد از سر فراز تاج ده ؛ کان ز پای دل گشاید
صد گره ؛ سایهٔ او چونکه سایه ایزدست ؛ سایه چه خورشید هیچ سرمدست ؛ دل نگهدارید ای بی حاصلان
در حضور حضرت صاحبدلان ؛ پیش اهل تن ادب بر ظاهر است ؛ کای خدا از ایشان نهان را
سائر است ؛ پیش اهل دل ادب بر باطن است ؛ زانکه دل شان بر سرائر فاطن است ؛ بی ادب
گفتن سخن با خاص حق ؛ دل بمیراند سیه دارد ورق ؛ حکایت در نفحات است که خلیفهٔ بغداد
رویم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و نیم روز با جنید صحبت داشتم یعنی
هر کس با وی نیم روز صحبت داشته از وی بی ادبی نیاید فکیف که بیشتر حکایت میفرمودند چون
شنیده بودم که عمارت مزار خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس سره در رفعت
و وسعت بی نظیر است و سقف روضه مقدسه نهایت دلپذیر و لعل درخشان از بس کلان و مجره
منوره نصب است مرکوز خاطر بود که بعد رسیدن در انجامی مبارک دیده خواهد شد چون بمشیت ایزدی
بزیارت اکسیر تربیت مستفیض سعادت سرمدی شدم از فور ادب نظری بر طراحی سقف مکانات
نینداختم که چون است و تلاشش که هر ان بهانه پرداختم که چگونه است تا اقامت آنجا که سه ماه
دو روز بود نیز انداخته میسر نشد فقط پوشیده نماند که هر انسان تماشای اشیای غریبه مشهوره الحال
میکشد لیکن جناب مولانا پیرو ما زاغ البصر و ما طغی بودند و رعایت مزید آداب علاوه بر آن بود
که بسیر عمارت عالیه و نظاره گوهر گرانبها توجه ننمودند حکایت از همین قبیل است که میفرمودند که در ایام
زمان اقامت بحضور قطب یگانه حضرت سید شاه عبدالرزاق قدس سره در گوشه بیابانی هم در گوشه
دیگر سگی سکونت میداشت ما در بیگه آنجا ماندم از حال آن سگ متعرض نشدم مرا چه طاقت بود

که سنگ آن آستانه را بد بسیار دیدم لمعهٔ پنجم نور ثالث در ذکر صدق مقال و اکل حلال و نتایج
عمل و محبت صادقه و ذکر کسر نفسی و مساوات پرستی مولانا المعنوی نبوی علیه الصلوة
والسلام سخن در اجابت دعا بود ارشاد شد که صدق مقال و اکل حلال هر دو پر اجابت اند
مولف کتاب هدایة العمی که او سیاح بود بطور مخدوم جهانیان جهانگشت تاثیر صدق مقال باینطور
نقل میکند که در زمان سیاحت بموضعی رسیدیم که مسکن هنود بود در آن موضع یک بیراگی سکونت
میداشت در شبانروز تمام دیه از صغیر و کبیر پیش او رجوع میکردند همینکه دم میکرد صحت می یافتند در آن قصص
کمال او و بودیم که ناگاه آن کس مرد هنود و جمع شده او را سوختند و خاکستر او را برداشته در حجره اش نگاه داشته
قفل بنا کردند بعده هر که مریض میشد از خاکستر او بر پیشانی میمالیدند صحت می یافت مرا زیاده تر حیرت شد
از خواص ایدوم آن موضع استفسار کردم که در شکیس چه کمال بود که اینچنین کمال دارد گفتند راست گفتار
بود و عهد بسته که گاهی دروغ نگوید فقط سخن و عمل صالح بود ارشاد شد که عمل صالح اگر محض شد
و باخلاص ل بود موجب نجات در دنیا و آخرت هر دو میکرد و در صداقت آنچنین بسیار اخبار و آثار
وارد است فقط حکایت از حدیث در صحیح بخاری حدیثی در قصه بنی اسرائیل مذکور است خلاصه
آن حکایت اینکه از قوم بنی اسرائیل سه کسان در کوهی رفته بودند ناگاه باران آمد آن سه کسان
در غار کوه متواری گردیدند بانتظار اینکه باران بگذرد اتفاقا از بالای کوه سنگی کلان بر در آن غار
افتاده راه ایشان بسته شد تحریک سنگ و انفتاح در از قوت آنها بیرون بود متحیر شده گفتند که نجات
ازین قید بجز لطف خدا که به برکت اعمال بی ریا باری تعالی حاصل نیست از هر یکی هم که کار نیکی باخلاص
عمل آمده باشد بذریعه آن استعانت از خدا باید کرد یکی از انها گفت خداوندا تو خوب میدانی که من
بر فلان زن جمیله که خواهر عم زاد بود عاشق بودم وصل او دست نداد آخر کار از محنت و مشقت
در مدتی صد دینار و چند سهم سازیده پیش او رفتم صید گرفتن دینار مذکور زن در دو هرگاه پایش بسوی تا
بر داشتم زن مذکوره گفت اتق الله ولا تفض الخاتم الا بحقه یعنی بترس از خدا و مهر عصمت خدا را بی اذن
خدا شکن من صرف بخوف تو دست بردار شدم اگر این سخن راست است مرا ازین قید نجات شود
همچو گفتن انشکام در سنگ مذکور سوراخی گردید مگر لائق رهائی هنوز نشد دوم گفت که خداوندا تو
دانا و بینا هستی که من چند سال پیشتر از این شخصی را مزدوری مقرر کرده کار خود از و گرفتم وقت شام

او را دو اجرت غله بسیار دادم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گرفت
چند روز بگذشت که آن مزدور نگرفت بعده در موسم تخم ریزی من غله را در زمین کاشتم هر چه ازان پیدا
شد برداشتم باز در فصل دیگر همان غله کاشتم و محاصل آن برداشتم در چند سال که انبارها پر شد فروخته
بزها خریدم و آن بزها از توالد و تناسل آنقدر افزونی گرفتند که ازان فلان وادی پر شد در مدت چهل سال
آن مزدور آمد گفت یاد داری که مزدوری یکروزه پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر
بدهی احسان است گفتم گله بزها که در فلان وادی است آنها ازان تست ببر گفت تمسخر میکنی گفتم تمسخر
نیست والله راست میگویم اینها ازان غله تو پیدا شده است نزد من و امانت داشتم خداوندا اگر محض بنظر
تقوی تو آنهمه مال و مواشی و بزها بوی حواله کردم اگر این سخن راست است مارا نجات ده پاره دیگر ازان
سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فراخ ساخت شخص سوم گفت خداوندا تو دانا و بینا هستی که من
خدمت مادر و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزندان خود مقدم داشته ام چنانچه شیر گوسفندان
دوشیده اول مادر و پدر را میخورانیدم بعد آنها بفرزندان فلان روز که من مشغول کاری چند گهری
شب گذشته بخانه رسیدم و شیر گوسفندان در محلب دوشیده بر بالین والدین بردم آنها خفته بودند
[illegible] از خواب بیدار کردن نتوانستم شیر بر دست گرفته بر بالین ایستاده ماندم و فرزندان صغیر من از
گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را هرگز ندادم تا که والدین من از خواب بیدار شدند و آنها
را سیر کردم بقیه را بفرزندان دادم اگر این سخن راست است مارا ازین قید نجات ده بمجرد اتمام این سخن
از سنگ مذکوره پاره کلان جدا شد که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر رفتند خلوص نیت
در اعمال اینچنین اثر دارد فقط حکایت حضرت شیخی ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان شخصی
بود مسمی به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در همان موضع دختر مقدم و بهمه تمیز جمیله و حسینه
بود اتفاقا نظر دختر بر یوسف افتاد چون زلیخا بهزار جان عاشق او گردید هر چند رسل و رسائل و
پیغام کرد که یوسف بوی متوجه گردد او هرگز متوجه نشد دختر مردم خود مقرر کرد که هرگاه او بمکانی تنها
باشد خبر دهند تا آنکه روزی خبر را رسانیدند که یوسف در باغ [illegible] تنها نشسته است آن نافهم
زلیخا فورا دران باغ رسید دروازه باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده صحبت کند
یوسف انکار کرد دختر ناگزیر گفت ترا میکشم هم یوسف از وی گریخته بالای دیوار باغ که نهایت بلند بود

برامد بدل خود گفت که اگر مرتکب زنا میشوم عفت میرود و در نار دوزخ خواهم افتاد و اگر از این دیوار جست
میکنم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان میرود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داده از دیوار جست
در انحالت روح حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنار گرفت و آسیبی نرسید
و جبینش بوسید و گفت صد آفرین بر تو باد که برمن سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او دست بردار
نشد تا اینکه یوسف علیه الرحمه پیر گردید حال محبت و سوز و گداز عاشقه مذکوره شنیده در تنهائی بی اختیار
میگریست و بدل میگفت که بسبب تو آن مظلومه بسیار رنج و تعب کشید اگر یار و زوجش خود شود
میکردی چه بودی از گناه توبه ممکن بود و باز متنبه شده گفت که ای نفس در جوانی از تو رهائی یافتم و
در پیری خلاص نیافتم که خطره زنا هم مرتبه زناست و بر خطره هم بسیار میگریست ناگاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کالشمس فی نصف اللیل بر وطالع گردید فرمود اندیشه مکن بر تو مواخذه نیست موجب آمدن
خطره بعد چندین سال اینست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود نسبت این زمان بعید
گشت و کل یوم بتر حکایت عجیب در قرب و بعد زمان از عهد نبوت علی صاحبها التحیة انقدر تاثیر است
که در جوار وطن ما در قصبه مسافری وارد شد از دکان بقالی آرد خرید و متصل دکانش خانه بهٹیاری
بود آنرا آرد داد تا نان تیار کرده دهد نزد بهٹیاری زن دیگر نشسته بود بهٹیاری زن مذکوره را گفت
که آرد را بیخته دهی تا خمیر کنیم چون آرد بغربال انداخته بیختن آغاز نهاد در میان آرد یکروپیه برآمد زن
آرد بیزنده بهٹیاری گفت و بهٹیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد برآمد مسافر گفت از آن من نیست
از آن بقال بوده باشد روپیه پیش بقال برد بقال گفت که از آن من نیست الحاصل هر چهار
کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر لاچار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت
داشت که شاید هر و مالک آن پیدا شود و آن روز یوم آخر سال یکهزار و یکصد هجری بود وقت
شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دوازدهم شد وقت شب نیت هر یک تبدیل شد صباح آن
هر یک از آنچهار کس باهم منازعت برخاستند که روپیه ماست مسافر گفت غلط میگوئید روپیه ما بود
چنانچه مسافر بکسی نداد و خود گرفت و حالانکه مالش نبود فقط حکایت ابراهیم ابن ادهم در اکل
حلال مفید بود که در اثنای راه کعبه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره خرما خرید کرده بود بوقت
گرفتن خرما یک خرما از سبد خرما فروش افتاده بود و ایشان گمان کردند که از خرماهای من در افتاد

آنرا برداشته در خرمای خود آمیخته از آنجا بطرف بیت المقدس روانه شدند. اثنای راه از خرمای مذکور غذا کردند
هرگاه در مسجد بیت المقدس رسیدند در آن مسجد وقت شب کسی ماندن نمی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس سره العزیز
بطور نهفته ماندند و خدام مسجد مقفل کرده رفتند هنگام آخر شب چند تن از ابدالان در آنجا رسیده بنماز مشغول شدند
و با همدیگر گفتند که موجب چیست که امروز لذت عبادت نمی یابیم یکی از ایشان گفت که امشب درین مسجد ابراهیم
بن ادهم مخفی است و او لقمهٔ شبهه ناک خورده است بجهت آن لذت عبادت نمی یابیم و کیفیت لقمهٔ شبهه ناک
بدینطور بیان کردند که خرمای از آن خرما فروش بود و از آن خود دانسته برداشته بود که از خوردن آن
برکت و لذت از عبادتش رفت حضرت ابراهیم برین حال متنبه گشته بعد طی مسافت را چند با پیش آن
خرما فروش آمده از و استغفار نمودند بخشید و خود نیز فقیر گردید فقط **حکایت حداد در اکل حلال**
میفرمودند که حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره العزیز در اثنای سفر بر دکان حدادی وارد شدند حداد
مذکور بکار خود مشغول بود در آنوقت جناب ابراهیم قدس سره سلام علیک یاد کردند او بعد دیری علیکم
السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفتا که من بکار شخصی مشغول بودم
اگر در اثنای آن کار بسلام علیک شما متوجه می شدم اجرت من شبهه ناک میشد حضرت ابراهیم حال او
دریافته بادا استدعای دعای خیر نمودند گفتا که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مرا در اکل خود شبهه
معلوم میشود زیرا که از مدت دعا میکنم که با ابراهیم ملاقات شود و قبول نمیشود ایشان فرمودند ابراهیم منم
آنوقت حداد مذکور بغل گیر شد و بسیار عظمت کرد فقط **حکایت در اکل حلال** در نفحات است
ابراهیم بن ادهم و شقیق بلخی یکبار و حذیفه مرعشی و سلم خواص یاران با یکدیگر بودند با یکدیگر عهد کردند که هر چه خوریم
نخوریم که از حلال است چون در ماندند از یافتن حلال بی شبهه با اندک خوردن آمدند گفتند چندان
خوریم که از آن چاره نبود و باری شبه اندک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه منقول است که سبب که نشان
معارفت از میان مردم کم شدن حلال است از میان ایشان فقط حکایت از زبانی شیخ مظفر علی
در اکل حلال میفرمودند که اجابت دعا و تاثیر قول منحصر بر اکل حلال [illegible] مقال است بزرگان ما را
حق تعالی سر و داده بود ما را اکل حلال لائق نیست صوفیان میسر نیاید کسی گفت طعامی که از حلال
توکل در مسجد می رسد اینرا الحلال الطیب فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجاست که صوفیان برا
گشتن باطن شرط است [illegible] نقل کرده اند یکی آنکه شخصی بقصد اکل حلال [illegible]

نشسته توکل کرد که آنچه از غیب خدا خواهد داد خواهم خورد والا فلا روزی یک نان ماش یا مونگ بسر آب
روان پیش وی گذشت و دانست که فتوح غیبی است آن را برداشته خورد هر روز بوقت معین بهمان قسم
نان می رسید و می خورد مدتی گذشت که کشف باطن نشد صوفی را شبهه در نان مذکور پیدا شد برخاست
تا تحقیق نماید که از کجا می آید کناره کناره قریب آبادی رسید و آنجا دید که زنی همان قسم نان بدریا انداخت
پرسیدش که چه قسم نان است و برای چه می اندازی زن مذکوره گفت که من کنیزم که در فوج بی بی من
مرض کرم است نان گرم وقت شام می بندم کرمها در نان جمع می شوند صباح نانی دیگر می بندم و نان شبینه
را بدریا می اندازم چنانچه دوازده سال برین معامله گذشت بعده فرمودند که مال مفت متوکلین را همین قسم
باید دانست مگر آنچه از قوت بازوی خود پیدا کند و در آن هم گنجایش شبهات بسیار است بنده عرض کرد
که نزد حضرت برای لقمه حلال کدام سبیل است که مفید کشف باطن باشد فرمودند که نزد من یک طریق است
اگر کسی کند و در حصول کشف باطن نگردد دامن من گیرد و آن اینست که از وجه حلال یک شست ماهی
و دور و لکی هم ساینده بر کناره دریا که در ملک کسی نباشد رفته نشیند و نیت کند که هرگاه حق تعالی ماهی بشست من
خواهد انداخت خواهم خورد و بوقت صید مشغول و متوکل بخدا باشد آب دریا نوشد هر روز خواهد رسید روزه هر یا
نسوم که ماهی بگیرد بخورد و غافل از حق نباشد تا چهل روز همین عمل نماید حکایت شیخ مظفر علی موصوف نقل
میکنند که روزی تحقیق دفن حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره الاقدس از جناب سید الانام فرمودند که ابراهیم بن
ادهم علی نبینا و علیه السلام در کسر نفس آنچنان مرتبه داشتند که کمتر کسی بآن مرتبه رسیده باشد چنانچه روایت است
که روزی با نفس خود خطاب کردند که چه خواهش داری نفس ایشان فریاد برآورده گفت که تو مرا آنچنان
ذلیل و خوار کردی که کسی نکرده باشد سلطنت را گذاشته درویشی اختیار کردی جامه را گذاشته جامه پشمینه
فرشی را گذاشته اغر شاهی سیری را گذاشته گرسنگی ورزیدی هر چه خواستم بخلاف آن کردی لیکن از
خواهش من چیزی بپذیری فرمودند آخر خیال تو چیزی است بگو که امید باقیست گفتا که در زندگی از شما توقع
ندارم الا بعد انتقال شما از دنیا توقع دارم که قبر تن مرجع خلائق و منبع اهل حاجات خواهد شد آن زمان البته
خوش خواهم شد حضرت ابراهیم این آرزوی نفس بخاطر داشتند هرگاه زمان وصال قریب رسید با پنج کس
و یک خادم همراه گرفته بالای جهاز سوار شدند و در میان سمندر زمین یک جزیره بنظر آمد در آنجا فرود شده فرمودند
که کفن پوشیده بنشینم رفیق گفتند که مرا درین قبر دفن نموده زمین برابر کنی بعد این وصیت جان بحق تسلیم کردند

رفیق مطابق وصیت در قبر انداختند زمین برابر کرد بعد چندگاه موج سمندر آمد و آن تخته زمین را غائب کرد و حفظ

ذکر فضیلت توکل و حکایات متعلقهٔ آن میفرمودند که توکل از جملهٔ مقامات مقربان است
و درجهٔ آن بس عالی است و عمل بران بنهایت دشوار و الله تعالی بنای کمال ایمان بر صفت توکل نهاده
چنانچه میفرماید و علی الله فلیتوکل المومنون و نیز فرمود فتوکلوا ان کنتم مومنین متوکلین را محبوب خود گردانیده
چنانچه میفرماید ان الله یحب المتوکلین بجمیع امور خود را کفیل متوکلین گردانیده میفرماید و من یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا امام محمد غزالی رحمة الله علیه نوشته اند بدانکه توکل حالتی است
از احوال دل و آن ثمرهٔ ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است و لیکن توکل از جملهٔ آن اهم بود بنای
ایمان بر دو چیز است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آن حالت دل اعتماد دل است
بر وکیل و استقرار وی و آرام گرفتن بوی تا دل در روزی نه بندد و بسبب تخلل شدن اسباب ظاهر
شکسته دل نگردد بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی روزی رساند و توکل را سه درجه است
درجهٔ اول آنکه حال وی چون حال آنکس باشد که در خصومت وکیل فرا کند جلد و هادی و فصیح و دلیر
و مشفق که امین باشد بوی درجهٔ دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرا وی رسد
جز مادر را نداند اگر گرسنه شود ویرا خواند و اگر بترسد ویرا بخواند و در وی آویزد و آن طبع وی باشد نه
به تکلف و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرقی که باشد بوکیل اما آن اول
از توکل خویش خبر بود و بتکلف و اختیار خویشتن را فا توکل آورده بود درجهٔ سوم آنکه حال وی چون حال
مرده باشد پیش مرده شو خویشتن را مرده بیند متحرک بقدر ازل نه بخود چنانکه مرده متحرک بحرکت غاسل
باشد اگر کاری پیش آید دعا نیز نکند چون کودک که مادر را خواند بلکه چون کودکی بود که داند که اگر چه
مادر را نخواند مادر خود داند و تدبیر وی کند پس در مقام بازپسین هیچ اختیار نبود و در مقام دوم هیچ اختیار
نبود مگر ابتهال و دعا و دست در وکیل زدن و در مقام اول اختیار بود و لیکن تدبیر اسباب اینکه از سبب
عادت وکیل معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را بگرفتند تا در منجنیق نهند و در آتش
اندازند گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسیده گفت هیچ حاجت داری گفت
اما الیک فلا یعنی بتو حاجت ندارم بعده جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت علمه بحالی
حسبی عن سوالی اینست صفت رسوخ توکل حکایت و چها و همت آن زن میفرمودند که بزرگی

متوکل بود بعسرت میگذرانید. بادشاه خبر عسرت او شنیده چند دیهات بنامش فرمود و فرمان معافی پیش
آن درویش فرستاد درویش در اقبال معاش بزوجه خود استصواب نمود او گفت اگر معاش قبول میکنی
مرا طلاق بده احتیاج معاش ما را چیست زیرا که از چرخه زنی یک چادر تیار میکنم و در آن تمام شهر و کسان
شدن میتواند آن درویش را از تائید زوجه همت قوی شد فرمان و دیهات قبول نکرد حکایت در بهشت زن
میفرمودند که شخصی مفلس دختر کتخدا داشت رضای دختر خود دیده بمفلسی متوکل نکاح کرده داد هرگاه زن در خانه
شوهر رفت دید که در بعضی ظروف گلی دانه غله و در بعضی پاره نان شب مانده افتاده است منکوحه مذکوره
گفت که سیله چیزی برای فردا نگاه دارد متوکل نیست پس من با غیر متوکل راضی نیستم آخر معهد است که آینده
گاهی هیچ اتفاق نخواهد شد صحبت شوهر موافق افتاد هر دو ولی شدند حکایت در اخلاص عمل میفرمودند
که بزرگی متوکل بود از سه روز فاقه داشت درین حالت یک لی مهمان وارد شد در خانه رفت فکر مهمانداری
کند هیچ چیز نیافت مگر دامنی اهلیه خود آن دامنی را در بازار فروخته چیزی چنین خوردنی آورده طعام تیار کرده
پیش مهمان نهاد بعد طعام مهمان شخصی چند هزار اشرفی آورده که فتوحی برای شما آورده ام زوجه اش از
دروازه می دید آن بزرگ خریطه اشرفی مسترد کرد که من نخواهم گرفت زوجه اش فریاد برآورد که ببینید این ظالم را
که من از فاقه کشی هلاک میشوم و چادر ما فروخته مهمان را خورانیده است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است
آنهم نمیگیرد درویش مذکور بگفتن زن التفات نکرد و زر مذکور هرگز قبول نساخت مهمان بدریافت این حال
متحیر شده رفت این حکایت بحضور حضرت جنید بغدادی قدس سره العزیز رسید حضرت جنید نزد متوکل مذکور آمد
و سبب رد فتوح در چنین حالت بیکسی از آن درویش پرسیدند که الهدیة لا ترد تو چرا رد هدیه کردی بجواب گفت
که هرگاه برای ضیافت مهمان دامنی زوجه خود میفروختم هاتف غیب ندا داده بود که عوض این احسان هیچ داده هم
گفتم عوض نمیگیرم پس دانستم که عوض آن هزار اشرفی خدا فرستاده است گفتم من کار خیر قصد کرده بودم نه
بطمع عوض لهذا استرداد کردم حضرت جنید بر همتش تحسین گفت و آفرین کرد حکایت مولوی جامی قدس سره
السامی در احوال شفیق ابن ابراهیم بلخی حکایت میکنند که روزی شفیق با ابراهیم ادهم گفت که شما در معاش
چگونه میکنند گفت چون می یابیم شکر می کنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شفیق گفت سگان خراسان هم چنین
میکنند ابراهیم گفت که شما چون میکنید گفت ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم ابراهیم بوسه بر سر وی داد
گفت استاد تو ئی حکایت در نفحات است که احمد بن عاصم انطاکی را از اخلاص پرسیدند گفت

عملی صالح کنی و نخواهی که ترا بآن یاد کنند و از برای آن ترا بزرگ دارند و ثواب آن از غیر حق طلبی آن اخلاص است
و هم وی گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک ولا فی السماء احد غیره حکایت میفرمودند وقتی
در بصره قحطی عظیم افتاد رابعه قدس سرها از اشتغال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بیخودی است و اگر
یک دانه مثقال زر نبود در باطنم هرگز اضطراب و اضطرار راه نیابد فان علینا ان نعبده کما امرنا و علیه ان
یرزقنا کما وعدنا بر ما لازم است آنکه بپرستیم و بجا آریم آنچه را فرموده است و بر وی است آنکه روزی رساند
چنانچه وعده کرده است همین پس اضطرار از حماقت و اضطراب از حرافت باشد حکایت میفرمودند که چون
مالک دینار قدس سره ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار بگریستی پس گفتی اگر این آیت از کتاب
خدا نبودی و حق بدین گفتن امر نفرمودی هرگز نخواندمی یعنی میگویم که ترا میپرستم و خود بنفس پرستی مشغولم
و میگویم که از تو یاری میخواهم و بدر این و آن میگردم و از هر کس شکر و شکایت میکنم حکایت نقل
میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه در بادیه میرفت و تشنگی بر وی مستولی شد بر لب چاهی
رسید بغایت عمیق گفت اگر کاشکی با من دلو و رسن بودی تا قدری آب کشیدمی و این نفس معطش را
پاره تسکین بخشیدمی وی در همین فکر بود که ناگاه آهوان چند تفسیده و عطشان بسر چاه رسیدند و نظر برآب
کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لبریز شد آهوان آب بخوردند و سیراب شدند و باز رفتند ابراهیم خواست
که مثل آن آهوان قدری آب بکار برد آب باز بقعر چاه فرو رفت ابراهیم فریاد کرد و گفت که ما عاجز و فقیریم
و درین بادیه بی تدبیریم و از غایت تشنگی میمیریم چه نکته است که برای حیوانی چند آب بجوش آمد و چون
من قصد کردم آب باز بقعر چاه فرو بردی از هوا آوازی شنید که ای ابراهیم این مسکینان نظر بدلو و رسن
نداشتند و تو بدلو و رسن نظر داشتی چون ایشان نظر بما کردند آب رسانیدم و تو نظر بر دلو و رسن
داشتی حکایت میفرمودند که ابراهیم ادهم قدس سره گوید وقتی در بادیه بتوکل میرفتم سه روز هیچ
نیافتم ابلیس بیامد و گفت پادشاهی و آن نعمت بگذاشتی تا گرسنه بیرون روی با توکل هم میتوان رفت این
گفتن او در دلم شورش آمد گفتم الهی دشمن را بر دوست گماری تا مرا بشوراند این بادیه بی مدد تو قطع
نتوان کرد آوازی شنیدم یا ابراهیم آنچه در جیب داری بیرون آر تا آنچه در غیب است بیرون آرم دست
در جیب کردم چهار دانگ نقره فراموشی در وی مانده بود بیاوردم بینداختم چون بینداختم ابلیس از من برمید
و قوتی در من پدید آمد که باز دلم بر گرسنگی [illegible] حکایت عند الذکر محمد حنیف شاه مرید سوال شاه میفرمودند

که رسول شاه درویش کامل بود چنانچه شنیده ام که یک درویش باسم اشرفی شاه مشهور بود وجه تسمیه اش
اینکه هر کس که تماکو در چلم نهاده او را قلیان میکشانید کل تماکو را در چلم اشرفی میکرد اشرفی شاه مذکور برای
ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه بدریافت تصرف درویش مذکور حکم شود تا قلیان تیار کرده پیش او
نهادند چون قلیان کشید و تماکو را اشرفی کرده داد رسول شاه گفت چلم دیگر بیارید خدام چلم دیگر آوردند
مرتبه دوم اشرفی گردید باز چلم تیار کرده بود او در مرتبه سوم نیز اشرفی شد باز گفتند که یک چلم دیگر بیارید مرتبه چهارم
اشرفی نشد اشرفی شاه متامل گشت رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که ببین چه رنگ دارد
که کوه زر خالص گردیده بود اشرفی شاه این حال دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه بر گردن او انگشت زده
گفت که برین قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از امروز آن درویش اظهار تصرف خود گذاشته نام
یکا شاه نهاد فقط خلاصه ارشاد اینکه کامل را هر گونه قدرت میباشد مگر اظهار کرامت بی امر خدا عیب است اند

ذکر کسر نفسی و سادات پروری حضرت مولانا عشق وی علیه الصلوة والسلام

اگرچه خود حضرت مولانا از سادات بنی فاطمه بودند رضی الله عنها لیکن از باعث عشق رسول الله صلی الله
علیه وسلم آنقدر پاس و ادب سادات میکردند که گاهی از کسی خواص و عوام نشنیده باشند چنانچه صدها سادات
پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب چهل و پنجاه کس اکثر استقامت میداشتند درانها آنچه فتوح و نذر
مریدین و معتقدین پیش آنحضرت می آمد آنرا همه میگرفتند و کسی از مرید وغیره در مقدمه اوشان دخلی نبود
صدها روپیه بذریعه رقعجات آنحضرت حاصل میکردند و هر گاهی که فتوح وغیره نمی آمد سادات مذکورین از نزد
خود حضرت قرض داده یا از وقت آمدن وعده ادا می گرفتند و اگر کسی از مریدان عرض میکرد که اینقدر ندور
و زیادتی سادات بر آنحضرت از ما دیده نمیشود میفرمودند که جور و ستم اینها مرا سر بسر معلوم میشود
اگر از شما دیده نمیشود از اینجا بروید من برای همین کار مخلوق شده ام و در ابتدا این دستور بود که آنچه فتوح
وغیره نزد آنحضرت می آمد آنرا بحسب حصه هر یک حصار مسجد و حصه سادات هم باوشان میدادند باوجود
اینهمه باز سادات مذکور آنقدر زیادتی کردند که آنچه فتوح وغیره پیش آنحضرت می آمد جمله بتصرف خودها می آوردند
و ساکنان خانقاه آنحضرت محروم میماندند سکنه مسجد از خطره اینهمه گذشت که حضرت بخاطر سادات حق تلفی
ما میفرمایند جناب مولانا برین خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که سادات مذکور حقوق
دیگران بزبردستی از من میگیرند لیکن جوابدهی حقوق دیگران پیش خدا گردن منست و هوا نیا خوشی

سادات پیش رسول گفتن نمی توانم **حکایت** در همین شبی ایام سرما پنج چهار سادات تکلیف ما
برخود گوارا کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور گرد آنحضرت حلقه بسته
نشستند و گفتند که مایان تمام شب در خانقاه تو تکلیف سرما کشیدیم و تو اینقدر اسباب سرمائی پیش
خود داری جمله پارچهای که خود پوشیدی بمایان ده چنانچه بسخت کلامی پیش آمده یکی رضائی و
دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت ستده گرفتند حتی که بر بدن آنحضرت بجز کرته تن زیب
دیگر پارچه باقی نمانده از معائنه این حال شخصی از مریدان رضائی کهنه خود پوشانید از معائنه این حال
پیر خانصاحب که یکی از مریدان و عاشقان آنحضرت اند سحاف و رضائی و قبای وغیره نهایت
معقول طیار کنانیده زیب قامت با کرامت کردند بدینگونه معامله اکثر از سادات مذکور واقع میشد
و آنحضرت بخوشی تمام متحمل آن میشدند و اگر گاهی کسی از روی اهانت اینگونه کلمات در حق سادات
مذکور میگفت که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکنند اینمصرعه ارشاد میشد مصراع حاجت مشاطه
نیست روی دلارام را ؛ میفرمودند هر کس که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه الصلوة
والسلام را ندیده باشد این صاحبزادهها را معائنه نماید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصورت همین صاحبزادهها
در دنیا تشریف می آرند و اگر کسی میگفت که این سادات وغیره از باعث طمع نفسانی در امام باڑه ها
شهر رفته تبرا گوئی مینمایند ارشاد میشد که مرا از افعال ایشان چه سرو کار بر من ادب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است ادا مینمایم **حکایت** روزی یکی از مریدان حضرت که سید بود گذارش نمود که
آنحضرت فقط پاس و آداب سادات پنجاب میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن
ارشاد شد اول آنکه سادات پنجاب بعید مسافت صدها کروه طی کرده برای ما سید می آیند دوم آنکه
این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در پنجاب گذشته اند هستند تا حال قرابت
و یگانگت آنها بغیر کفو نگردیده و سادات اینجا را می بینیم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ
و مغل و افغان هم میشود از برای این سادات پنجاب را به نسبت سادات اینجا معتبر میدانیم و اگر
کسی عرض کرد که آنحضرت هم سید اند ارشاد میشد که ذات خود را نمی شناسیم اینقدر میدانیم که خاک پای
آل رسول صلی الله علیه وسلم ام **حکایت** حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بنی فاطمه
رضی الله عنها را آتش دوزخ حرام گردیده است اگرچه آنها در تمامی عمر بفسق و فجور اوقات

خود را گذرانیده باشند لیکن از دنیا با ایمان خواهند رفت چراکه رسول صلی الله علیه وسلم برای
آن خود دعا فرموده و الله تعالی در آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر بشارت داده حکایت
حضرت مولانا در عشره محرم الحرام از استماع مصائب امامین علیهما السلام رغبت بسیار داشتند چنانچه اکثر شیخ
غضنفر علی اکثر مرثیه خوانی می‌نمودند و از مولوی محمد نور الله کتاب مجالس و دیگر روایات سماعت فرموده
و آبدیده میشدند و میفرمودند که آنچه مصائب برای امتحان بر هر انبیا علیه الصلوة حق تعالی نازل کرده
در معرکه کربلا جمله مصائب جمع کرده بر امام علیه السلام پیش آمدند از فضل الهی آنحضرت بخوبی تحمل و
شکر گذاری تمام متحمل بر هر یک مصائب گشتند و سبب آنکه حضرت امام علیه السلام معشوق الهی بود
و الله تعالی خود بر آنحضرت نزول فرمود و حضرت امام علیه السلام بشکرانه آن بجز سر خود دیگر چیز قابل نذر
ندیده سر خود را نذر نمودند حکایت زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاده نشین تبدیل پوشاک
روز جمعه معمول حضرت بود مگر در عشره محرم الحرام روز جمعه تبدیل پوشاک نمیکردند صرف بغسل پارچه
مستعمل می‌پوشیدند چنانچه در سنه وفات بعیادت معهود بعد غسل نماز جمعه گذارده از میان فتح علی
شاه صاحب ارشاد شد که پارچه‌هائی که تبدیل نموده‌ام اگر بجا به نگاه داشته باشند آورده مرا پوشانیده
شوند چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعده فرمودند که گویا همین قدر تجهیز ما شده
حکایت روزی محمد حسین خان صاحب در باب رفتن بزیارت تعزیه و غیره از حضرت مولانا
گذارش نمودند ارشاد شد که این تعزیه داری اگرچه از روی شرع شریعت ناروا است لیکن در
هندوستان شعار اعظم دین است چراکه نام نواسه رسول صلی الله علیه وسلم بلند گردیدن گویا
نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلند شدن است و علاوه بر آن نفع رسانی خلائق بر نوع میشود
ازین سبب علمای حق بین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن برای زیارت تعزیه‌ها
ارشاد فرمودند که اگر تعزیه یا ضریح مبارک تصور بده بهمان آداب روند مضائقه ندارد و اگر بالش
و کاغذ فقط خیال کرده برای سیر روند نباید و مقام زیارت را سیر گفتن موجب خطا است در میان
همین گفتگو شخصی عرض نمود ضریح مبارک خاص یکی است و این تعزیه‌ها هزاران اند تعظیم و ادب آنها
چگونه شود فرمودند که در کعبه شریفه خانه خدا یکی است و نقل آن هزارها مسجد اند چگونه تعظیم آنها میباید
حکایت در مراتب تفضیل صحابه کرام هر کس که میپرسید بعضی را ارشاد میشد که نزد ما همه اصحاب

دلی های مصری اند در مراتب اعلی و ادنی اصحاب مراتب هم بسیست و اینهم ارشاد میشد که از فرقه ثانیه
درین باب هرگز هرگز گفتگو نباید ساخت چراکه بوقت گفتگو سنی در پی اینمعنی خواهد بود که آن کلام بحکم
که فضیلت خلفای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب امیر را بیان نماید [illegible]
قباحات اهلسنت که هرگاه بیکه سنی نام صحابه کرام برو بر شیعه برزبان خود آورد فورا بمذمت و در حق اصحاب تبرا خواهد گفت
گویا باعث تبرا سنی شده علاوه بر آن از مخالفت این و آن هرگز حصول نخواهد گردید لهذا امر مسلم را
باید که درین باب اصلا گفتگو نکند فقط حکایت در سال آخر عمر شریف بیست و هشتم محرم الحرام بروز جمعه [illegible] بود
بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر بستر مبارک دراز شده از مریدین و معتقدین حاضرین [illegible]
[illegible] که کربلا بیان میفرمودند چنانچه مولوی محمد نور الله کاتب مجالس و دیگر آنحضرت میخواندند و
آنحضرت بگوش حق نیوش بسماعت فرموده آبدیده میشدند درین اثنا مولوی محمد الدین [illegible]
مرید خاص را ارشاد فرمودند که از کی خاک بیار عرض نمود که در اینجا خاکی [illegible] نباید فرمودند که [illegible]
گل ریحان بسیار اند یک کلوخ را سائیده زود تر نزد من آرد آنحضرت برای حاجت آنجا تشریف میبردند
چنانچه مولوی مذکور زود کلوخی را سائیده قریب زینه مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت [illegible]
خاک را از دست مبارک گرفته بر سر مبارک که برهنه بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین صاحب
و محمد حسین خان صاحب که از مریدان خاص بودند عرض نمودند که امروز که از آنحضرت حرکتی بوقوع آمد
مایان را خیلی تعجب رو نمود فرمودند که بروز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه در مدینه
منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه وسلم شیشه خون در دست و برهنه سر و ریش مبارک گرد آلود
می آیند حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من در دنیا باین صورت
آنحضرت صلعم را گاهی ندیده بودم امروز چه واقعه پیش آمد فرمودند که اینوقت من در کربلا در مقتل
حسین بوده بودم هرگاه که خبر شهادت در مدینه منوره رسید همان وقت بود که در خواب دیده بودند
در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله خواب است سنت پیغمبر توان گفت
فرمودند که نزد ما خواب حضرت ام سلمه همین مشابه است این سنت که از من باقی بود ادا کردم
و آنهم دستور حضرت مولانا بود تذکره‌ی از ثناهای لنگر حسینی جلد [illegible] فرموده تبرکا می‌نویسد حکایت
شب عاشوره بعد نماز تهجد که درانوقت آواز نوحه‌ها بگوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه [illegible]

حاضرین عرض نمودند که صبح یوم عاشورا است این نوحه مومنین شیعه است ارشاد گردید که اگر حقتعالی نوحه
اینها را قبول فرموده بهشت را بر گریه امام حسین علیه السلام موقوف داشته شیعه ها از سنیان بازی بردند
حاضرین باز عرض نمودند که نوحه اینها خلوص دل نیست فرمودند که از سنیان اینقدر هم نمیشود حکایت
روزی ارشاد گردید که علمای ظواهر را عجب دین اسلام است که هر کس را که میخواهند کافر میسازند و هر کرا میخواهند
مومن چنانچه اگر کسی این لفظ بجانب عالم بگوید که حق تی اوتی قائل این قول را کافر نوشته اند چرا که عالم
وارث النبی است در حق او این کلمه اهانت آمیز است و شمر ملعون که نواسه رسول صلی الله علیه
وسلم را ناحق ذبح کرده اطلاق کفر بر و کردن نمی توانند در همین تذکره میفرمودند که هر گاهی که شمر ملعون
بر سینه مبارک حضرت امام علیه السلام برای ذبح کردن سوار بود شخصی از آن مردود گفت که تو میدانی این را
نمی شناسی که این حرکت میکنی او را ساختی آنمردود از عمامه خود کاغذ استفتا مهر و دستخط علمای آن وقت پیش
انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم از آن علمای هنوز حقتعالی از فضل و عنایت خود
ما را از ملاحظه آن محفوظ داشته است حکایت شخصی از مولانا پرسید که از روی وحدت وجود
میان امام حسین علیه الصلوة و یزید پلید مغایرت هست یا نه ارشاد گردید که مثل گل و خار ذات حضرت
مثل گل است و یزید پلید مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط حکایت روزی محمد حسین خان صاحب از
حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت یزید ملعون چه میفرمایند اول حکایت ارشاد فرمودند
که بروز عید الضحی امام اعظم علیه الرحمه پوشاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد تشریف میبردند
شخصی سهوا از بام خود تودهٔ خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه الرحمه انداخت چنانچه پوشاک آنحضرت بخش
بدن مبارک گرد آلوده گردید حضرت امام متحمل شده فرمودند که ام و طاقت قصاص از تو سه وجه میدارم
یکی اینکه اگر ایتقدیم سه بخلیفه وقت بسازم او ترا از جان بکشد دوم شاگردان من برای تو کفایت می کنند
سوم اینکه در بازوی خود قوت دارم که ترا سزا دهم با اینهمه وعده می کنم که بروز حشر اگر سعر و تنه من رو برو
خدا گرویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوة بنسبت حضرت
امام اعظم هزاران هزار تحمل جور و ستم و صبر و شکیبائی و حوصله بلند و ظرف وسیع میداشتند چه عجب اگر
و تهمه شفاعت فرمایند لیکن عادت الهی است که هر کس از مقبولان درگاه او خصومتی سازد حقتعالی
ایمان او را سلب میکند اگر ایمان او را حقتعالی رد کرده است حضرت امام خلافت مرضی خدا شفاعت او

هرگز نخواهند فرمود حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای اقل قلیل که حضرت
یکبار در هشت پاس میخورند موجبش چیست رغبت نمیشود یا عمداً تقلیل میفرمایند ارشاد شد که در ایام
جوانی که زمان رغبت و قوت هاضمه می باشد شکم سیری میسر نیامد و الحال که از عنایت الهی همه نعمات میسر است
قصداً شکم سیر نمیخوریم بلحاظ اینکه مبادا در تمام عالم کدام سید گرسنه مانده باشد و بهمین نیت تمام عمر بر چارپائی
آرام نکرده ام که مبادا در تمام جهان کدام سید بر زمین افتاده باشد فقط سبحان الله زهی همت علیا و زهی
نسبت عظمی اجدادی را دست نداده باشد حکایت شیخ مظفر علی زبانی میان نهار حسین الخ اولاد
امجاد حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز ناقل اند در عهد یمین الدوله نواب سعادت علیخان
بهادر حضرت مولانا قدس سره در مسجد مخدوم شاه مینا صاحب رضی الله عنه سکونت میداشتند در ان زمان
مولوی ذوالفقار علی صاحب ساکن دیوی و دیگر علمای منکرین وحدت وجود استفتای تکفیر مولانا
ممهور علما طیار کرده معه عرضی خود بحضور نواب سعادت علی خان بهادر فرستاده استدعای کردند که مولوی
عبدالرحمن مردم شهر را گمراه می کند او را اخراج باید کرد نواب یمین الدوله آن عرضی را بمولوی سدن [illegible] صاحب
استاد خود ملاحظه کنانیدند مولوی سدن [illegible] صاحب گفتند که اینچنین عالم نادر الوجود احسن اتفاق در شهر
وارد است کسانی فتوی تکفیر شان میدهند آنها را حکم شود که پیش او شان رفته تحقیق ایمان بکنند یا او شان
را الزام دهند وزیرالممالک فرمود که اگر اینچنین عالم اند درینجا بیایند تا که من نیز مستفید شوم مولوی سدن [illegible]
گفتند که او شان از بادشاه و وزیر کاری ندارند بیاد خدا در مسجد مشغول می باشند وزیرالممالک گفتند که
از طرف من شما بخدمت شان رفته جواب دو سخن پرسیده بیایید [illegible] چنانچه مولوی سدن [illegible]
آمده از طرف نواب وزیرالممالک دو سوال کردند اول اینکه در مثنوی مولوی معنوی در قصه پهلوان بار
حضرت امیر علیه السلام آمده است ۵ او خدو انداخت بر روی علی ؛ افتخار هر نبی و هر ولی ؛ افتخار هر
چگونه شان میتوانند پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا بجواب فرمودند که جای فخر نبی بدینطور
بوده که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاعده مقرری صوفیه کرام علیهم الرضوان است
که همه صفات منفی در فانی سرایت میکند اعنی فانی متصف بصفات منفی میشود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افتخار هر نبی بالاتفاق بودند پس حضرت امیر بسبب فنا فی الرسول جای فخر هر نبی شدند سوال دوم
این بود که سلطان العارفین بایزید بسطامی موحد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام زیاده او شان

پس بچه سبب تیر و خنجر بر جسم بایزید کارگر نشد و بر جسد مقدس و مطهر امام ہمام شد بجواب این سوال حضرت مولانا ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام دریای توحید و عرفان بودند و بایزید قطره ازان دریا لیکن فرق دقیق است در میان مراتب عشاق بایزید خود را فنا کرده در ہستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته قاتلانش را مجروح کرده و در خانه ہستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که بشکرانه آن امام حسین علیه السلام سر خود نثار کردند صلوة الله علیه و آله الکرام میگوید که نواب سعادت علی خان بہادر باستماع جواب دو سوال بدل و جان معتقد گردیدند و بقصد زیارت حضرت مولانا بحیله ملاحظه مکان ہوائی مہره که متصل درگاه بود تشریف آوردند حکم کردند که خبر بیارند که مولانا کجا ہستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواستند که با وزیر الممالک دوچار شوند فقط

لمعه ششم نور ثالث در ترک غذای حیوانی و طلب غذای روحانی و در بیان منافع کم خوری و مضار پرخوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش باید دانست که

گرسنگی اصل الاصول عرفان یزدانی و سبب استعداد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری موجب سرکشی نفس و طغیانی و پرخوری وظیفه ہوای شیطانی است بحکم آنکه الجوع طعام الانبیا گرسنگی بلا ریب پرده غفلات از بصر بصیرت بر میدارد و خلو معده باشیه روح طالب را آماده عروج عالم علوی میسازد جناب مولانا میفرمودند که خلاصه مثنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خورشش است و بس چنانچه بعضی اشعار حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز درین باب نشان داده

مثنوی

گر تو این انبان ز نان خالی کنی ٭ پر ز گوہرہای اجلالی کنی ٭ طفل جان از شیر شیطان باز کن ٭ بعد از آنش با ملک انباز کن ٭ تا تو تاریک و ملول و تیره ٭ دانکه با دیو لعین ہمشیره ٭ گر ز شیر دیو تن را وابری ٭ در فطام او بسی نعمت خوری ٭ نان گل است و گوشت کمتر خور ازین ٭ تا نمانی ہمچو گل اندر زمین ٭ آلت اشکار خود جز سگ مدان ٭ کمترک انداز سگ را استخوان ٭ زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود ٭ کی سوی صید شکار خوش رود ٭ نفس فرعونیست نان سیرش مکن ٭ تا نیارد یاد ازان کفر کہن ٭ گر نباشد جوع صد رنج دگر ٭ از پی ہیضه برآرد از تو سر ٭ رنج جوع از رنجہا پاکیزه تر ٭ خاصه در جوع است صد نفع و ہنر ٭ رنج جوع اولی بود خود زان علل ٭ ہم بلطفت و ہم بخفت ہم عمل ٭ رنج جوع از رنجہا آسان تر است ٭ زانکه نفس پیش خرس کمتر است ٭ جوع خود سلطان داروہاست ہین ٭ جوع در جان نه چنین خوارش مبین ٭ جمله ناخوش از مجاعت خوش شده است ٭ جمله خوشہا بی مجاعت نا رواست ٭ جوع مر خاصان حق را داده اند ٭ تا شوند از جوع شیر زورمند ٭ جوع رزق

جان خاصان خدا است ✽ کی زبون همچو تو گیج ترگذاشت ✽ تو نئی زان نازنینان عزیز ✽ که ترا دارند بی جوز
و مویز ✽ باش فارغ تو از آنها نیستی ✽ که درین مطبخ تو بی نان بیستی ✽ تنگ دار این گلو با جهان
خاک خوردی کاشکی حلق و دهان ✽ فائده در تنبیه الغافلین از ابو سلیمان دارانی قدس سره منقول است
که سیری شش چیز بار آرد یکی بی حلاوتی طاعت دوم نقصان حفظ سوم قساوت قلبی و بیرحمی بر خلق
چهارم کسالت و کمالت تن چنانکه عبادت بر وی گران شود پنجم غلبه شهوت ششم سستی عزم و نیز فرموده اند که
هر چیز را زنگاری است و زنگار دل سیری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرمایند ⁂ چون
مثنوی سنگ میشوی ✽ تند و پیوند و بارگ میشوی ✽ چونکه خوردی شیر مردار شدی ✽ همچو دون
نقش و دیواری شدی ✽ چون دمی مردار و دیگر دم سگی ✽ چون کنی در راه شیران همرگی ✽ سخن در بیان
که غذای جان چه چیز است و غذای نفس چیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا نه فرمودند که غذای
جان همچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از هر چیز که می یابد و غذای جسم از ماکول و مشروب
هر چه جزو بدن و بدل ما یتحلل میگردد و نور که غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود لهذا جسم ایشان حکم
روح پیدا میکند چنانکه روح ناقصان بسبب انهماک در لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکند بنا بر آن مقوله
اولیاست که اجسادنا ارواحنا یعنی جسمهای ما مثل ارواح ما لطیف میشوند و نور حق غذای آن میگردد
احتیاج بغذای جسمی که ماکول و مشروب کثیف است نمیماند بعلیهذا آنکه در گرسنگی سیری می یابد و
از سیری شکم گرانی روح می بینید پس معنی الجوع طعام الصالحین از زبان صادق و یقین کامل حاصل میشود
پس ازین یقین رغبت بغذای روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می افزاید و نفرت از دنیا و لذات
آن پیدا می آید و از جمله قوت ایمانی دست میدهد و نفس از مکاید شیطانی میرهد چنانچه در بیان همین
مراتب حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز فرموده اند مثنوی گر نگشتی هیچ جسم آن را اکول ✽
اسلم الشیطان نفرمودی رسول ✽ دیو زان لوتی که مرده میشود ✽ تا نیاشامد مسلمان کی شود ✽ دیو بر دنیاست
عاشق کور و کر ✽ عشق را عشقی دگر برد مگر ✽ از نهانخانه یقین چون میچشید ✽ اندک اندک رخت خود آنجا کشید
یا حریص البطن عرج هکذا ✽ انما المنهاج تبدیل الغذا ✽ چون ملک تسبیح حق را کن غذا ✽ تا رهی همچون ملائک از اذا
در مذمت جمع مال دنیا برای درویش ارشاد شد که اصحاب صفه درویشان با تجرید و تفرید بوده
اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را میسر نمی آمد برای خورد و نوش ایشان امیدوار نمیبودند هرگاه چیزی غنیمت یا

فتوح می‌آمد اصحاب صفه را و دیگر صحابه ذوالاستطاعت برای مهمانی حصه سه میدادند و هر قدر که باقی میماندند
آنحضرت شریک طعام خود میکردند منجمله آنها شخصی فوت کرد عند الغسل در پارچه او یک اشرفی برآمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را خبر کردند آنحضرت فرمودند که آن شخص را غسل و کفن داده مع اشرفی پیش من بیارند هرگاه
آوردند اشرفی را در آتش سرخ ساخته در پیشانی او داغ کردند دیگر صحابه ذوالاستطاعت ترسان و لرزان
شده عرض کردند که یا رسول الله ما زیاده ازین مال داریم ارشاد شد که شما عیال و اطفال دارید شما را بطرف
مال احتیاج است و اینکس نه [illegible] بود و حاجت لابدی او برپا بود او را نگاهداشتن خفیه و صرف نکردن در راه
خدا مستوجب وعید الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون شد لهذا نخواستم که از عذاب عقبی محفوظ ماند سزای مذکور در همین جا کردم
ازین حکایت معلوم میشود که نزد مرد متوکل چیزی از جنس مال برسد از اصرف نماید و بنیت زاد راه حج وغیره کار خیر
نگاه دارد و خود را امین شمارد و تعذیب مذکور از رحمة للعالمین بظهور آمد بنابر نفرت جبلی از مال و متاع دنیاوی
همین است آنچه در احادیث از حالات آنحضرت در ینخصوص وارد گشته از انجمله یک حکایت اینکه روزی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد فراغ نماز عصر بلا توقف مضطربانه برخاستند و صفوف مصلیان را شگافته اندرون
خانه رفته بعد لحظه تشریف آورده بجای خود نشستند صحابه سبب تحرکت و اضطراب پرسیدند فرمودند که امروز
آنچه مال غنیمت آمده بود همه را تقسیم نموده ام بیادم آمد که یک درهم در خانه ام باقیست بر من شاق آمد
که شب در خانه ام باشد لهذا آنرا داده آمدم فقط حکایت دوم از انجمله اینکه حضرت خدیجة الکبری رضی الله
عنها بسیار مالدار بودند هرگاه در نکاح صلی الله علیه وسلم آمدند شبی اول گذشت صباح آن حضرت صلی الله
علیه وسلم را ملال محزون یافتند که آثار ملال بر چهره مبارک نمایان بود حضرت خدیجه گمان بردند که شاید
ملال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت افلاس است عرض کردند که یا رسول الله سبب محزونی چیست اینهمه
مال و متاع که نزد من موجود است فدای شما آنحضرت صلعم فرمودند که بالعکس فهمیدی ملال من صرف بحصول شماست
هرگاه اینمعنی بر حضرت خدیجه متحقق شد تمامی مال و متاع را لله بتجارت دادند حتی که بستر خواب باقی نگذاشتند
آنروز بر بستر خالی خواب کردند تا اینکه نشان بوریا بر پشت مبارک آن معصومه نمودار گردید از انوقت
عشق و محبت با جناب محمد روز افزون گشت چنانچه در زندگی شان نکاح دیگر نکردند با وصف اینکه
ضرورت بود زیرا که هر نبی را قوت باه چهل مرد میباشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم را قوت چهل نبی بود

دیگر اینکه حضرت خدیجه بعمر چهل سال بحالت بودن شیبه در نکاح آنحضرت که بست پنجساله بودند آمده بود تلاش و
اشتیاق زن باکره هر کس را میباشد مگر آنحضرت بنظر اینکه خلاف مرضی حضرت خدیجه خواهد بود نکاح دیگر تا زندگی
شان نکردند فقط سوم حکایت از انجمله اینکه در حدیث آمده است که حب الدنیا راس کل خطیئة ترک الدنیا
راس کل عبادة آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند که از زمان پیدا کردن حقتعالی گاهی بروی نظر
رحمت نکرده است و خدای عزوجل بحبیب او خبر داده که دنیا اگر برابر پر پشه قیمتی داشتی یک شربت از ان
بکفار ندادم چون حبیب بود در حضیض فقر افتاد خلاصه در فرق نص ... و دنیا که واقع شده است مراد
از ان حب دنیاست نه نفس مال و اسباب دنیا اگرچه اسباب موجب غفلت است لیکن کملین متقین آن
که هر وجود را غافل نکرده اند و حب آن بقدر ذره در دل نیاید سے . چیست دنیا از خدا غافل بودن ❊
نی قماش و نقره و فرزند و زن لمعه اول در ذکر معنی و تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس سره
بر دیگر علما تفرد داشتند از انجمله تفسیر کلمه طیبه است اصل ملفوظ حضرت مولائی و مرشدی در
تعلیم علم توحید و مسئله وحدت وجود معنی کلمه طیبه است که دران بر جمله علمای زمانه تفرد داشتند و ضمن بیان
آن معنی غلطی های فاحش اکابر علما ثابت کرده اند و از مدت چهل یا پنجاه سال کلمة الحق حضرت عالم
غلغله انداخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علما با وجود کوشش بسیار
رفع اغلاط خود یا تخطیه صحت معنی مولانا کردن نتوانسته سے . شور شیرینی لب های شکر گفتار ست ❊
ریخته بر دل مجروح نمکدانی چند ❊ قال رضی الله عنه فی رسالته عدیم النظیر کاسرة الاسنان عرفت ان تشکیک
الکلمة الطیبة لا اله الا الله برد لزعم العکس هو الکلمة الخبیثة المذکورة فی القرآن ای لا شی من جنس الا له الممکنة
غیر الله وکل اله من الجنس المذکور الله فیلزم من عبارة النص ودلالتها لا موجود الا الله ای لا موجود غیر الله
وکل موجود الله اذ لا فارق بین موجود وموجود آخر واعلم انه قد غلط فی لا اله الا الله اکابر العلما شرقا وغربا
سابقا وخلفا من المحدثین والمفسرین والمجتهدین والمقلدین والمتکلمین والمتفقهین غلطا فاحشا من وجوه
ترجمه لا اله الا الله نیست هیچ شی از اله ممکنه غیر خدا مگر خدا است یعنی این اله ممکنه غیر خدا نمیباشد بلکه هر اله ممکنه موجود غیر
الله نیست بلکه عین الله هستند و چنانکه معلوم شد از عبارة النص که هیچ الهی از اله ممکنه غیر الله نیست بلکه
الله هست معلوم شد از دلالت النص که همه چیز و رای اله ممکنه غیر خدا نباشد بلکه خدا باشد بعدم الفارق
بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارة النص و دلالة النص معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

رحلت الامام ... حضرت مولانا ... عالم

ذکر ... حضرت مولانا قدس سره
... وفات ... بود

هیچ معبودی محسوس باشد یا معقول نیک باشد یا بد غیر الله بل الله که مبراست در لغت فارسیه بهله وست
انتهی بلفظه رضی الله عنه چند شرح و بیان اشکال معجز نظام با دلائل قاطعه و براهین ساطعه در مفتاح التوحید
وتهذیب العقل و کلمة الحق و کاسرة الاسنان عرف دندان شکن رسائل مصنفه حضرت مولانا موجود است
لیکن از ان فیضیاب نخواهد شد مگر عالم معقول و منقول و ماهر فروع و اصول که ایمان را از کتاب و سنت
فهمیده باشد و با سینه حقتعالی او را حسن عقیدت از انبیا و اولیا داده باشد و الانبیاء علماء متقشفین
و اکابر و تابعین به نیت ره و ... دیده اند و به دولت ایمان هم نرسیده اند بدین پایه کمال چه رسد اگرچه راقم
درین ملفوظ شریف جرأت افزایش کلام بارشاد مرشدی و مولائی نکرده است مگر در ذکر کلمهٔ طیبه جهت
اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می یابم اول اینکه در نور مطلق شرح کلمة الحق بقدر تفصیل اجمال
و تصریح مقال که نوشته بودم جناب مولانا قدس سره العزیز آنرا پسند فرموده سبقاً سبقاً درس آن هم
میدادند دوم اینکه در آغاز کاسرة الاسنان امر میفرمایند اعدذکرایمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته
یتضوع بنابر آن بهیئت افاضه تام از کلام معجز نظام و بقصد تفهیم عوام تفصیل آن اجمال اجتباناً
تا از ان حقیقت توحید و شرک بر عالم و غیر عالم مثل آفتاب روشن گردد باید دانست که کلمهٔ طیبه برای
اثبات توحید و ابطال شرک نازل شده است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است و حد توحید توحیداً
و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکه در تصریف خوانده باشی و معنی نسبت اضافت یک شیء
خاص است بطرف کسی کردن همچو تسبیح نسبت مقوله سبحان الله بطرف خدا کردن همچنین تکبیر الله اکبر
گفتن تهلیل نسبت لا اله الا الله بخدا کردن همچنین توحید نسبت الله واحد بخدا کردن است لیکن
این نسبت باعتبار لحاظ و حیثیت معتقدین بر سه قسم است یکی توحید ذاتی دوم توحید شرعی سوم
توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقوله الله واحد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا در کدام صفت
می باید بعضی کسان موحد بتوحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند که خداوند عالم در ذات خود یگانه
و یکتاست چنانکه عوام میگویند که خدا ایک هی اور محمد برحق هی یعنی بهت خدا نهین هین و این قسم
توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا که مشرکین و کفار نیز باین معنی اعتقاد وحدانیت خدا دارند و خدا
لا شریک فی ذاته میگویند نتیجه و فائده توحید ذاتی اینست که موحد بتوحید ذاتی نسبت بمثنویه و ثنائیه
که قائل بخدایان اند بهتر است لیکن شرعاً کافر است بسبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید ...

آنست که خداوند سبحانه که مدار شریعت بر کلام اوست در کلام خود خبر داده باشد که بوحدانیت من فلان
صفت ایمان باید آورد چنانکه فرمود انما الله اله واحد والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و کسی را
در فلان صفت شریک من نباید کرد چنانکه فرمود فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک
بعبادة ربه احدا و لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه یعنی هر که امید دارد دیدار رب خود را پس باید که
بکند کارهای نیک و شریک نگرداند در عبادت من کسی را درین آیات یک صفت عبادة را در توحید
و شرک خدا الله تعالی متعین کرد که نیست معبود مگر معبود واحد و معبود شما واحد است یعنی لائق
پرستش نیست مگر حاکم واحد که خالق هر چیز است صرف همان را عبادت کنید و کسی را در عبادت
او شریک نگردانید و هر که در معبودیت خدا دیگری را شریک گرداند او مشرک است پس توحید و شرک
هر دو در همین صفت عبادت منحصر شدند پس سوای اعتقاد معبودیت غیر خدا شرک شرعی نخواهد بود
و در هیچ کدام فعل از افعال جوارح و نتیجه و غایة توحید شرعی محفوظی جان و مال معتقد او در دنیا
و امید نجات در آخرت است لیکن درین توحید شرک خفی که زعم غیریت است باقی بماند چون علما
و ناسمیدا این توحید و شرک را از قرآن و حدیث نفهمیدند بر اکثر افعال جوارح مثل طواف قبور و سجده
تحیت و تعظیم قبور سیوم و دهم و چهلم و بست و تعزیه داری و استماع غنا وغیرها اطلاق شرک نمودند و ندانستند
که شرک نقیض توحید است و در توحید خدا صرف یک صفت عبادة معتبر است پس شرک نیز منحصر شد
در اینکه غیر خدا را بدل خود معبود یعنی حاکم مستقل که خالق زمین و آسمان است اعتقاد کنند یا اصنام غیر
غیر خدا را اله بگوید و سوای اقرار یا اعتقاد الوهیت و معبودیت غیر هیچ کدام فعل از افعال جوارح
شرک شرعی نیست پس بسبب نفهمیدن این معنی از قرآن و حدیث بسیاری از علما و فضلا گمراه شدند
و تمام عالم را بزعم خود مشرک گردانیدند ضلوا فاضلوا قوما کثیرا قسم سوم توحید حقیقی و نفس الامری که
مدلول لا اله الا الله باشد عبارت است از اعتقاد وحدانیت خدای سبحانه در صفت وجود و نفی غیریت
از هر موجود یعنی بسبب مقوله ایشه واحد سبحانه اعتقاد میکنند که لا اله الا الله یعنی نیست هیچ موجودی
غیر الله و هر چه هست الله هست حضرت مولانا قدس سره الاقدس را در شرح و بیان همین معنی انفراد
است که سوای مولانا احدی از علما و عرفای پیشین این معنی را از قرآن و حدیث بیان نکرده و نوشته
است اگرچه اعتقاد نفی غیریت داشته باشند چنانچه از کلام بعضی عرفا همچو [illegible] غیر ایشان [illegible] بیان

نگذاشت ٭ لاجرم عین جمله اشیا باشد ٭ وعلی هذا القیاس بسیار اقوال اند که اعتقاد نفی غیریت از کلام ایشان مفهوم میشود لیکن نمیدانند که از کلمه نفی غیریت چگونه مفهوم میشود این معنی موقوف بر فهمید ترکیب صحیح کلمه است موافق قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظواهر آن ترکیب صحیح فهمیدن نتوانسته هرچه نوشتند در آن غلطی ها فاش کردند وجوه غلطی علما و دلائل تقرر علما و دلائل تقرر مولانا در کاسرة الاسنان و در کتاب هدایة المعلمین تصنیف ایجادم مولانا مشروحا مندرج است هرکه مشتاق باشد ملاحظه نماید اما مختلاصه ترکیب مجوزه علمای ظاهر و فساد معنی آن دلیل بطلان ترکیب مجوزه مولانا و خوبی صحت آن بیان کرده می آید ترکیب علمای که از هدایت النحو تا مسلم الاصول نوشته اند اینست لا اله موجود الا الله یعنی نیست موجود مگر الله یعنی لا نفی جنس و اله اسم آن و موجود خبر لا محذوف است پس حاصل ترکیب مذکور اینست که صفت وجود مسلوب است از هر معبود حق یا باطل و الا الله مستثنی است از ضمیر که راجع است بطرف موجود پس لازم آمد که هیچکدام معبود موجود نباشد بجز خدا و این معنی صریح البطلان است زیرا که معبودان باطل هیچ اصنام وغیره موجود اند پس سلب کلی وجود از هر یک موجود چگونه صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید اکابر علما برای رفع کذب تصحیح معنی معبود الا بمعنی مستحق العبادة مراد داشتند تا هم رفع کذب نگردید زیرا که از مستحق العبادة اگر مستحق زعمی مراد است اصنام مستحق زعمی کفار موجود اند سلب کلی وجود از آنها باطل است و اگر مستحق العبادة نفس الامری مراد است مستحق نفس الامری خدای سبحانه است پس حاصل معنی این شد که نیست اله مستحق العبادت که واجب الوجود است مگر خدا که همان واجب الوجود است پس نفی و اثبات هر شیء واحد واقع شد در صورت سلب الشیء عن نفسه لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد که تقدیر موجود بجای خبر غلطی فاحش است از علما و ترکیب حضرت مولانا قدس سره العزیز اینست لا اله غیر الله الا الله یعنی هیچ معبود ممکن غیر خدا اگر تو او را معبود غیر الله پنداری نیست مگر خدا است یعنی آن معبود ممکن که تو غیر الله میدانی آن غیر نیست بلکه عین خدا است پس از عبارة النص غیریت معبود ممکن با خدا ثابت شد و هرگاه معبود ممکن عین خدا شد ممکنات دیگر که معبود نیستند نیز عین خدا شدند زیرا که فارق نیست در میان معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون هر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن هر دو در لفظ وجود جمع هستند پس با عتبار دلالة النص حاصل کلمه برآمد که نیست هر موجود غیر خدا بلکه خدا است و همین است مقصود از وحدة الوجود یعنی همه اوست و این کلام قصری نازل شده است برای رد زعم مشرکین سلف همه غیریت است که حاصل کلمه طیبه عینیت بود و این معنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسول است صلی الله علیه وسلم

تفصیل این اجمال اینکه آیات قرآنی دو قسم اند یکی محکم که تاویل پذیر نباشد دوم متشابه که تاویل پذیر باشد
و دال بر توحید واجب است که محکم باشد زیرا که از محتمل التاویل حکم قطعی ثابت نمیشود پس از آیات محکمات دال
بر توحید شانزده آیت اند اول لا اله الا الله دوم لا اله الا هو سوم لا اله الا انا چهارم لا اله الا انت سبحانك
پنجم انما الهکم اله واحد ششم ما لکم من اله غیره در مواضع عدیده هفتم هو الاول والآخر والظاهر والباطن هشتم اینما
تولوا فثم وجه الله نهم والله معکم اینما کنتم دهم والله علی کل شیء قدیر یازدهم وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله
دوازدهم قل هو الله احد سیزدهم ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلك
ولا اکثر الا هو معهم چهاردهم لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا پانزدهم لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها شانزدهم ما کان
من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض و از احادیث صحاح هشت حدیث دال بر توحید
وحدت موجود اند اول حدیث آنست که صاحب مشکوة در باب الایمان بالقدر آورده اخرج احمد عن ابی بن کعب
رضی الله عنه فی تفسیر قول الله عز وجل واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم قال جمعهم فجعلهم ازواجا
ثم صورهم فاستنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی قال فانی
اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة لم نعلم بهذا اعلموا انه
لا اله غیری ولا رب غیری فلا تشرکوا بی شیئا انی ارسل الیکم رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا شهدنا
بانك ربنا والهنا لا رب لنا غیرك لا اله لنا غیرك ولا رب لنا غیرك دوم حدیث سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك
وتعالی جدك ولا اله غیرك سوم حدیث کان الله ولم یکن معه غیره چهارم والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرأ هو الاول والآخر والظاهر والباطن حدیث پنجم
قوله علیه السلام لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله حدیث ششم قوله تعالی فی الحدیث القدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف حدیث هفتم در صحیح بخاری است از ابوهریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فکنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها حدیث هشتم قوله علیه السلام اصدق کلمة قالها لبید
الا کل شیء ما خلا الله باطل اینقدر آیات واحادیث بر صحت معنی وترکیب بینه حضرت مولانا نصوصا
دال اند اگر کدام لفظ در قرآن یا حدیث موهم غیریت میباشد بر خلاف نصوص مذکوره پس تاویل آن
بطرف مضمون کلمه طیبه واجب است زیرا که لا اله الا الله اصل الاصول ایمان و جمله اخبار دین و مقدم

آیات دال بر توحید شانزده اند

احادیث دال بر توحید وجودی هشت اند

بر فروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لا اله الا الله توحید
شرعی ثابت گشته و در زعم عرب کفار و مشرکین با اهل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس تناقض لازم آمد جواب شرک
در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم
شرک فی التکوین و التخلیق پنجم شرک فی الغیریت و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادة و الالوهیت
میشود باقی اقسام اربعه شرک از نفی عبادت غیر خدا بمعنی غیره و از نفی غیریت بنا و شرک با قسامها حاصل
میگردد چه خفی چه جلی زیرا که هرگاه غیر الله موجود نشد پس هیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین در غیر یافته نشد
و ببین سبب اعتقاد غیریت را شرک نفس الامری و نفی آن را توحید نفس الامری قرار داده ایم که از نفی غیریت
نفی جمیع اقسام شرک می شود این توحید نهایت مقامات و غایت غایات است و نتیجه آن همین است
که در کونین مشهود سالک نگردد الا ذات واحد حق و بعد عین الیقین و مشاهده وحدت الهی توحید حالی و
کشفی موسوم میگردد و سالک درین مرتبه از ربقه تقلید که در توحید شرعی بآن پابند بود و از قید استدلال که در
توحید عقلی وابسته نجات می یابد و الیه اشار المولوی المعنوی قدس سره مثنوی چیست توحید خدا آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن ؛ چون ولت آموخت شمع افروختن ؛ آفتاب او را نیارد سوختن ؛ گر همی خواهی
که بفروزی چو روز ؛ هستی همچون شب خود را بسوز ؛ هستیت در هست آن هستی نواز ؛ همچو مس در کیمیا اندر گداز
و بدون اثبات توحید نفس الامری و تنها ایمان بوحدت واقعی و تحقیقی و تفصیلی ابطال شرک نفس الامری
نمی شود درین صورت با وصف اقرار توحید شرعی غیریت نمیرود و فائده و غایت هر یک قسم از اقسام ثلثه
توحید در صدر کتاب هدایة الطالبین ترقیم یافته که از کمال نفی در افنای هستی موهوم ساخت حقیقت خود که
همان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایقان معنی مطابقی کلمه طیبه است از آنجمله
معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الاقدس فرمودند که هر چند تمام کلام الله معجزه و بلاغت
است لیکن ازین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل عز اسمه خدا ظاهر میشود که سوره مذکور با قلت الفاظ خویش
مشتمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جملا اقسام توحید و مبطل جمیع عقائد مشرکین و ملحدین
را اول بالاجمال ترجمه لفظی مفسره حضرت می نویسیم بعده نقل کلام دیگر مفسرین تفصیل آن خواهیم کرد تا
ناظرین را بخوبی ارشاد حضرت آگهی بهم رسد شان نزول این سوره همین بود که کفار قریش و گروه یهود
از رسول صلی الله علیه و سلم گفتند که بیان کن کسی را که دعوت میکنی ما را بصفات او تا بگرویم ایمان آریم که او چیز است

وچه چیز و دیگر چی اشامد و خدای از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت و در کار رفته عالم مددگار او کیست
در جواب آنها این سوره نازل شد قل بگوای محمد هو الله آنکس که از وی می پرسید او خدای است یعنی
خود آینده است و خدای از کسی میراث نگرفته است احد در ذات و صفات خود یگانه و منفرد است
یعنی در هر دو عالم بجز ذات و صفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رد کرد
همه توهمات و معتقدات فاسده سائلین را یعنی خدای نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان
تحیر رو و نیا شامد و پاینده است که فانی نشود و نزد حضرت مولانا صمد بمعنی محیط کل بوجود خود است که
آنرا در هندی تهوسنگ بند یعنی همه عالم را از وجود خود پر کرده است لم یلد نزاد کسی را رد یهود است که گفتند
عزیر ابن الله است و لم یولد نه مولود شد از کسی رد نصاری است که گفتند ان الله هو المسیح ابن مریم
و لم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده است او را همتا و همسر تکذیب رد مجوس و مشرکان عرب است
که گفتند ما اتخذ صاحبة ولا ولدا چنانچه حضرت عیسی علیها السلام را زوجه خدا و ملائکه را دختران خدا اقرار داده
فقط تفصیل این اجمال اینکه این سوره را سوره اخلاص از آنجهت نامند که اعتقاد معنی این سوره خالص
میکند دل مومن را برای معرفت ذات و صفات حق و خلاص میکند او را از عقائد باطله مشرکین و
مستعد میگرداند جان مسلمان را برای اذعان توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی
رحمة الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه برآنند که صانع هست اما
او را نام و صفت نیست مذهب ثنویه آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که مثل مخلوق است
یهود و ترسا گویند که او را زن و فرزند است و معتقد مغان آن ست که کفو دارد و چون بنده هو گفت
از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت چون گفت احد از روش ثنویه بری
شد و چون بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و نصاری
بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مجوس و مشان پاک گردید انتهی و مثبت اتمام
توحید مذبوح است که در میان شرک و توحید نسبت تضاد و تناقض است و نقیض هر شی رفع آن
میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هرگاه ابطال عقائد فاسده مشرکین و کفار
گردید و از لفظ هو الله احد یکتائی او تعالی ذاتا و صفاتا ثبوت رسید و وحده لاشریک ثابت گردید
حکایت روزی مابین مولوی قدرت الله گوپاموی و حمایت الله خان مدرس [illegible]

مولانا در سوره اخلاص مباحثه و تکرار بود مرافعه آن بالمشافهه راقم آثم بحضور مولانا رسید حضرت
مولانا پرسیدند که منشاء نزاع چه دیگر چیست مولوی قدرت الله صاحب عرض کردند که از لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و همچنین از دیگر صفات سلبی تنزیه او تعالی موافق مذهب متکلمین ثابت میشود و
وحدت وجود که مسلک حضرت است بدلالت مطابقت ثابت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع
آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و بر کرامت و اعجاز کلام حضرت مولانا حمل کردند
خلاصه آن کلام بالمعنی چنین بود که شرک در عالم در پنج قسم منحصر است یکی شرک فی العبادة دوم شرک
فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم شرک اختصاص او تعالی در تنزیه پنجم اختصاص او تعالی در تشبیه تعالی
در آیات توحید همچو لا اله الا الله و قل هو الله احد ابطال جمیع اقسام شرک منظور است و علمای ظواهر که
تابع متکلمین اند در توحید اکتفا کرده اند بر رد شرک فی العبادة که شرک شرعی است و رد دیگر اقسام از
شرک از کلام شان مفهوم نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در فهمیدن معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول
امام جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در صدر منقول شد که چون مومن لا اله گفت از روش ثنویه برائت
نمود و در فتح العزیز نوشته اند که احد آنست که اصلا انقسام در وجاری نباشد پس برای اشاره به کمال
بساطت او سبحانه احد آوردند انتهی و دیگر علما نوشته اند احد فی الوهیته یعنی در خدای او دیگری شریک نیست
غلطی اینمعنی بچند وجوه است اول اینکه اصل معنی توحید همان نفی غیریت است که در کلمه طیبه ثابت شده
و لازم و واجبست که معنی دیگر آیات توحید مطابق لا اله الا الله که از اصول ایمان است باشد پس
موافق کلمه طیبه و دلائل آن از قرآن و احادیث صحاح که در لا اله الا الله مذکور شده مراد از احد
وحدة ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی الله تعالی یکتا ست در وجود که غیر او موجود نیست که
معنی هندی آن اکیلا است و اینمعنی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و لم یکن معه غیره
و گمان نباید کرد که این حدیث حکایت از لست یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا غیری نبود و الحال همچه هزار
عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال ناقصه در الهیات بمعنی دوام و استمرار مستعمل اند منسلخة الزمان
یعنی ماضی و مستقبل در ذات و صفات خدا مراد نباشد همچو کان الله علیما حکیما و کان الله سمیعا بصیرا
و در همین معنی حضرت مولانا بر دیگر علمای منفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوای نصاری و ثنویه که در
رد آنها سوره اخلاص نازل شد مدعی تعدد واجب الوجود نبودند بلکه وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی ابلغ البلغاست القا نخواهد کرد کلامیکه مخاطب منکران نباشد بلکه مزعوم کفار غیریت
عالم با خدا بود چنانچه همه علمای متکلمین تعبیر عالم را بما سوی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد اینهمین دارند که کل شیء
غیر الله و در دعوی غیریت هر شیء تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آید یعنی در عالم موجود منقسم
بدو قسم گردید یکی واجب دوم ممکن در لفظ احد خدا تعالی نفی وجود دیگر کرده که او سبحانه در وجود یگانه است دیگری
در وجود شریک او نیست این توحید مطابق مضمون لا اله الا الله شد باقی ماند شبه اینکه یعنی که از لم یلد و لم یولد معلوم
میشود که والد و مولود غیر او باشد و همچنین از لیس کمثله شیء و لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و کذا لا تاخذه
سنة و لا نوم و هو یطعم و لا یطعم از صفات سلبی مظنه انحصار و تنزیه ناشی میباشد جواب [illegible] اینکه نفی صفات
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است یکی بجهت دفع مظنه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام [illegible] و والد و مولود و نائم
و نقصان و حی و میت و قادر و عاجز منحصر نیست اگر بوالدیت و مولدیت متصف کرده شود لازم آید که اشیائیکه
در آن توالد و تناسل نیست مثل ملک و افلاک و حجر و شجر غیر خدا باشد پس سلب صفات مذکوره بنظر عدم انحصار
ذات در صفات منفیاست نه آنکه والد و مولود غیر خداست دوم اینکه اتصاف او سبحانه بجمله اضداد در دو مرتبه
است اطلاق و تقیید پس بنسبت صفات ثبوتی بنظر مجد و شرف بسوی مرتبه اطلاق است همچو وجوب و قدم
و علم و قدرت و نبودن مدرک و محسوس و بنسبت صفات سلبی همچو لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد سوی او
بنظر تقیید است پس او سبحانه در مرتبه اطلاق منزه و بیچون و بیچگون و حی لا یموت است و در مرتبه تقیید
و حادث و میت و نائم و والد و مولود و جواز اطلاق و عدم اطلاق بعضی اسماء و بعضی بر امر شارع منحصر است
فقط منجمله آن آیات آیه کریمه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر است که در معنی آنحضرت مولانا قدس سره
را بر دیگر علما ترجیح و تفرد است ترجمه علما اینست نیست مثل خدا هیچ چیز و اوست شنوا و بینا میگویند لیس کمثله
شیء دلالت میکند بر تنزیه و هو السمیع البصیر دلالت میکند بر حصر سمع و بصر در ذات او سبحانه یعنی مثل خدا چیزی
نیست و اوست بینا و شنوا فقط حضرت مولانا بر این معنی اعتراض میکردند بدو وجه اول اینکه مراد از نفی
مشابهت اگر بجمیع وجوه است یعنی بجمیع صفات کمال مثل خدا دیگری نیست کلام حق است منکران
کسی نبود که در رد او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب الوجود
و در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلام که مخاطب منکران نباشد عبث و لغو است
و از خدای سبحانه که ابلغ البلغاست بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز بهیچ وجه مثل او نیست که [illegible]

پر ظاهر است زیراکه بنابر وجوب همه صفات خدا و بشر موجود است از حیات و وجود و علم و قدرت و اراده
و کلام و سمع و بصر پس سالب کلی مشابهت چه معنی دارد و بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراض مذکور
میگویند که مراد از نفی مشابهت انحصار سمع و بصر در ذات او سبحانه اینست که صفات مذکور حقیقتاً ورا و تعالی یافته
میشود و در غیر او وجود این صفات مجازاً است نه حقیقتاً در جواب همچو علما میفرمودند که نسبت فعل بسوی فاعل
آن حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از بشر صادر میشود و بشر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجاز چنانچه
حق سبحانه میفرماید انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا پس فرق نسبت بحقیقت
بخشیدن سمع و بصر و آفریدگار صحیح نشد و اعتراض مذکور بحال ماند لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز
آیت مذکوره چنین میفرمایند که لیس شئ فی الوجود کمثله یعنی ایکون مثله ترجمه اینست نیست چیزی موجود
غیر او تا مثل او باشد و اوست سمیع و بصیر یعنی هر شنوا و بینا را که غیر او میدانند غیر او نیست بل خود اوست پس
سمع و بصر بشر غیر سمع و بصر خدا نباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قل هو الله
احد است بدینجهت درین تفسیر مولانا به جمله علما تفرد دارند فقط و از انجمله آیت کریمه کل شئ هالک الا وجهه است
تفسیر علما اینست که هر چیز نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیز فنا پذیر است و در قیامت همه اشیا نیست
خواهند شد و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و باقی خواهد ماند ذات رب تو که صاحب جلال و اکرام است
و منشای غلطی علما درین معنی همین ست که هالک اسم فاعل است و در اسم فاعل زمان استقبال ماخوذ است
لهذا هلاکت و فنای حالی بخیال شان نیامد و حضرت مولانا قدس سره العزیز در تفسیر آیه مذکوره میفرمودند
هر چیز نیست و نابود است بالفعل بجز ذات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود مینماید هالک ست و باقی
در وجود صرف ذات خداست و دلیل مولانا بر صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انک میت وانهم میتون
و حدیث صحیح اصدق کلمة قالها اللبید الا کل شئ ما خلا الله باطل مطابق آن موجود است بدینجهت جناب مولانا
در معنی همچو آیات به جمله علما تفرد دارند و مرجع انه بسوی کلمه لبید است جل شانها فقط حضرت مولانا قدس سره
در تفسیر این آیت در جهد المقل بدین مضمون تقریر کرده اند که مفسرین هالک را بمعنی سیهلک میگیرند و بعضی
تاویل میکنند کل شئ معدوم بالامکان العام و هر دو تاویل زوال بلاغت قرآن است زیرا که فنا پذیر
بودن ممکنات عالم امر محسوس و بدیهی است و کسی منکر آن نیست و بلیغ القا نمیکند چیزی را که کسی منکر
آن نباشد یا در اظهار آن فائده نباشد چه از مقررات عقلی است که مسئله علم لابد است که نظری باشد یا

نفی پس از بلاغت خدای سبحانه بعید است که اینچنین محسوس و مسلم الثبوت را در چندین آیات تکرار فرماید اگر کسی گوید که فنا پذیر بودن افلاک و عناصر محسوس و بدیهی نبود مقصود و اظهار فنای آن بود و در ضمن آن فنای هر چیز مذکور شد گوییم که این هم خلاف حال و خلاف مقتضای مقام است و بعید از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام مذکور شود فقط از آنجمله آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا تفسیر علمای ظواهر کلهم اجمعین همین است اگر بودندی در زمین و آسمان معبودان که غیر الله یعنی سوای الله باشند هر آینه فاسد میشدند زمین و آسمان چون زمین و آسمان فاسد نشده اند از آن معلوم شد که هیچ اله غیر الله یعنی سوای الله موجود نیست پس معبودیت منحصر شد در ذات خدا و همین است مراد علما در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است و سوای آن معبودی نیست و در وجه ملازمت لزوم فساد در کتب خودها نوشته اند که اگر سوای خدای معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از دو حال خالی نیست که متفق در مراد خواهد بود با خدا یا مختلف در صورت اتفاق توارد دو حاکم قادر بر مراد واحد لازم می آید و در صورت اختلاف همدیگر تمانع و تعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین و آسمان بر این هیئة باشد و معبود دیگر خواست که بر این صورت نماند پس بسبب نزاع همدیگر فساد لازم آید چون تعدد و تکثر الهه را فساد ذات لازم بود و فاسد نشده اند از آن معلوم شد که سوای حاکم واحد که بجمیع وجوه قادر است حاکم دیگر نیست پس او مستحق عبادت همین بود دعوی در لا اله الا الله و این آیت دلیل بود بر آن مدعا تمام شد مطلب علما در تفسیر سر و آیه کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلمه طیبه بدلائل کلام خدا و رسول و بقواعد فروع و اصول ثابت کرده اند که مراد از اله و آلهه که در آیات توحید و دلائل آن مذکور شد الهه ممکنه و معبودان باطل اند و نفی آنها مقید بقید غیریت است نه باعتبار وجود پس معنی مشهور علما که مذکور شد اصلا بر مدعا منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیهما آلهة از لفظ الهه اگر معبودان ممکنه مراد باشد معنی چنین باشد که اگر معبود در میان زمین و آسمان هیچکدام معبود ممکن موجود هر آینه فاسد می شدند زمین و آسمان حالانکه معبودان ممکن مثل آفتاب و لات و عزی و غیره اصنام در میان زمین و آسمان موجود هستند پس بایستی که زمین و آسمان بر پا نماند چون فساد زمین و آسمان لازم نیامد تعلیق فساد بر وجود معبودان ممکنه باطل شد و کلام خدا بلاشبه صادق و حق است پس معلوم شد غلطی علما در تعلیق فساد بر وجود معبود ممکن اگر مراد گیرند از لفظ الهه اله واجب دلیل منطبق چگونه خواهد شد بر مدعا زیرا که در لا اله الا الله که دعوی است [illegible] مطلوب و بقرینه وقوع النکره در حیز نفی افراد ممکنه متعین شده است پس تقریب تمام آنگه شود که

و در دلیل که لو کان فیهما آلهة است نیز اله ممکنه مراد باشد لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز در کاسرة الاسنان
تفسیر آیت مذکوره و دیگر دلائل توحید آنچنان بشرح و بسط بیان فرمودند که در هیچ کتاب از کتب مفسرین
نخواهی یافت اول تبرکا چند سطر عبارت عربی متن در تفسیر آیت مذکوره نقل میکنیم بعده ترجمه آن بفارسی
برای تفهیم عوام و خواص می نگاریم قال رضی الله عنه فی کاسرة الاسنان فی انطباق دلائل التوحید علی ما
و برهن الله علی نفی الغیریة بینه سبحانه و بین المنکوبه براهین خمس ترجمه بیان آورده است خدای سبحانه بر نفی
غیریت درمیان خود و درمیان الهه مذکوره بدلائل خمسه الاول لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا دلیل اول اینست اگر بودندی همراه خدا معبودان بسیار چنانکه میگویند مشرکین در انوقت هر آئینه
طلب میکردند بسوی صاحب عرش راه الثانی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دلیل دوم آنکه بودندی
درمیان زمین و آسمان معبودان سوای خدا هر آئینه فاسد میشدند آن هر دو الثالث لو کان هولاء آلهة
ما وردوها دلیل سوم اینکه اگر بودندی آن بتان معبودان غیر الله وارد نمیشدند دوزخ را والرابع والخامس
ما کان معه من اله اذاً لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض دلیل چهارم و پنجم اینکه اگر بودی همراه
خدا هیچ معبودی آنجا هر آینه می برد هر یک اله مخلوق خود را و هر آینه تعلی و غلبه میکرد بعضی از آنها بر بعض دیگر
و ظاهر ان هذه الادلة کلها علی هیئة القیاس الاستثنائی فلا بد لها من اشتمالها علی المطلوب و هو لا اله الا الله
او نقیضه و هو بعض الاله غیر الله و ظاهر است که اینهمه دلائل تمامی بر صورت قیاس استثنائی هستند و قیاس
که اصطلاح منطقیین است مشتمل میباشد بر اصل دعوی که اینجا لا اله الا الله هست یا بر نقیض آن که بعض
الاله غیر الله هست و در لو کان فیهما آلهة نه اصل مطلوب مذکور است یعنی لا اله الا الله و نه نقیض آن
یعنی بعض الاله غیر الله مذکور است فلا بد من التوجیه للمذکور فی الاستدلال برهان المنکوبه و الا الله حتی
یرجع الی نقیض المطلوب پس ضرور است از توجیه کردن چیزی که مذکور در استدلال از لفظ اله و الا الله
بسوی نقیض مطلوب که بعض الاله غیر الله است تفصیل این اجمال بعنوان است که زعم مشرکین [illegible]
اعتقاد علمای متکلمین [illegible] معتقد بودند که هر موجود [illegible] غیر الله است [illegible]
این زعم و اعتقاد را [illegible] الا الله ای لا موجود غیر الله الا الله ای کل موجود الله [illegible]
[illegible] لو کان فیهما آلهة الا الله [illegible] قیاس استثنائی مشتمل میباشد [illegible]
[illegible] نقیض مطلوب [illegible] الهة [illegible] فالنتیجة [illegible]

و در تمثال النهار موجود عین مطلوب مذکور است و اگر گویند لا الشمس لیست بطالعة والنهار لیس بموجود
نقیض مطلوب مذکور خواهد شد همچنین در استدلال توحید ضرور است که در دلیل اصل مطلوب لا اله الا الله
مذکور میشد یا نقیض آن که بعض الاله غیر الله است مذکور باشد چون دلیل مذکور خالی یافته شد از ذکر اصل
مطلوب که لا اله الا الله است و از نقیض آن که بعض الاله غیر الله است پس اجیب افتاد که انچه در آیت
لو کان فیهما آلهة الا الله مذکور است آنرا راجع گردانیده شود بسوی نقیض مطلوب اعنی ایجابی لبعض الالهة
که موضوع نقیض مطلوب است آورده شد لفظ آلهة جمع منکر غیر محصور برای تحصیل حسن تطابق در میان مطلول که لا اله الا الله بود و در میان
دلیل آن زیرا که در کلمه طیبه اگرچه لفظ اله مفرد و منکر بود لیکن چون نکره در خبر نفی واقع شده بود و هر نکره
که در خبر نفی واقع میشود دلالت میکند بر کثرت افراد منفی یعنی لا شئ من جنس الالهة الممکنة غیر الله و کل
اله الله پس از عبارة النص کلمه طیبه عینیت هر معبود با خدا ثابت شد و از دلالت النص عینیت هر موجود
پس ضرور است که در دلیل دعوی بر ابطال غیریت هر موجود و اثبات عینیت آن با خدا مذکور باشد پس خلاصه
دلیل اینست اگر میبودند در زمین و آسمان معبودان ممکنه غیر خدا هر آینه فاسد میشدند هر دو یعنی زمین و آسمان
زیرا که وجود حکام اغیار موجب فساد است بسبب اختلاف اراده هر یک در بقای هیئة کذائی و منشای
فساد اینکه بعد فرض وجود شریک خدا و مماثلت غیر امکانی خدا لازم می آید چه هر یک ازان متصف خدا بود
بقدرت و اراده پس ممکن است که اراده یکی برای بقای این هیئة باشد و اراده دیگر برای تبدیل این
هیئة پس خرابی لفساد لازم آید چون این مطلب دقیق را علمای ظاهر نفهمیدند مراد گرفتند از اله تعدد
واجب را و تقریر کردند که اگر میبودند در زمین و آسمان چند واجب غیر الله تمانع می شدند و در بیان آنها حالانکه
در دعوی کلمه طیبه نفی مغائرت الهه ممکنه بود و دلیل قائم شد بر نفی وجوبا پس تقریب تمام نشد که عبارتست
از سوق الدلیل علی حسب المدعا پس حضرت مولانا در تطبیق دلائل بر اصل مدعا موافق قواعد اصول و
معانی و بیان چنانکه برای تفسیر کلام الله میباید گوی سبقت بر سابقین و لاحقین ربودند از آنجمله آیه کریمه
لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون هر آینه نوشتیم ما در زبور پس از ذکر یعنی که زمین وارث
شوند آن را بندگان ما که نیکوکارانند اگر معنی ظاهری مراد گیرند که مالک روی زمین بجز صالحان نخواهند شد
اعتراض صحیح است که شداد و نمرود و فرعون که سلاطین جبارین و مدعی الوهیت صالح نبودند بلکه طالح
بودند و در دفع این اعتراض بعضی گفتند که مراد از صلاحیت صلاحیت دنیوی است یعنی دانائی و لیاقت

بند و نسبت ملکی گو صلاحیت وی نباشد و بعضی نوشته‌اند که مراد از ارض زمین جنت است و این همه تاویل
قرآنست بالرای نعوذ بالله منها و حضرت مولانا میفرمایند که مراد از صالحان اولیاء الله اند که انتظام مهام
تمام روی زمین سپرد آنهاست چنانچه از مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس منقول است از کشف المحجوب
که خداوند سبحانه تعالی برهان نبوت را باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیا را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته
آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر میباشد و مر ایشان را والیان عالم گردانیده اند تا مجرد
مر حدیث وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران ببرکت اقدام ایشان آید و از
زمین نبات از صفای احوال ایشان روید و بر کافران همت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار هزار اند
که مکتومان اند و مر یکدیگر را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار
برین وارد است و سخن اولیا براین ناطق و مرا خود بحمد الله این خبر عیان گشت و اما آنانکه اهل عقد و حل
و نیز بندگان درگاه حق اند سیصد اند که مر ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر از ایشان را ابدال خوانند و هفت دیگر
از ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر ایشان را نقبا خوانند و یکی آن را قطب و غوث
خوانند و اینجمله یکدیگر را بشناسند و اندر امور یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و اهل حقیقت
بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشتم از آن
کتاب رجال هفتگانه را ابدال بیان کرده است و در آنجا ذکر کرده که حق سبحانه تعالی زمین را هفت اقلیم
گردانیده و هفت تن از برگزیدگان برگزیده ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی به یکی از آن هفت نگاه
میدارد انتهی و میر سید محمد بن جعفر مکی رضی الله عنه در بحر المعانی تفصیل اینهمه بقدر اسماء ابدال و اقطاب
نوشته و اصل شنوند که حدیث صحیح از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه مروی است ان لله ثلاثمائة قلوبهم
علی قلب ابراهیم و له خمسة علی قلب جبرئیل و له اربعة قلوبهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد قلبه علی
قلب اسرافیل علیه السلام و بروایت اخری قال علیه السلام بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر بالشام و ثمانیة
و عشرون بالعراق و علاء الدوله در کتاب خانواده نوشته که از زمان آدم علیه السلام تا ظهور عیسی و امام
مهدی علیهم السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بوده‌اند و خواهند بود و قوام عالم از ایشانست و صاحب
اقتباس الانوار تفصیل این اجمال بشرح و بسط تمام نوشته من شاء فلیرجع الیه فقط از انجمله آیات

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما

اشکال در معنی آیت ہمین است کہ انبیا علیہم السلام معصوم اند از گناہ قبل نبوت و بعد آن پس معنی ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر چیست بعضی مفسرین تاویل میکنند کہ این کلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناہان
از آنحضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفور میشدند و بعضی نوشتہ اند کہ مراد از مغفرت گناہان
ترقی درجات آنحضرت صلعم است چنانچہ مولوی عبد القادر صاحب بعد ترجمہ آیت مذکورہ در فائدہ نوشتہ اند
یعنی تجکو اس عمل سے درجے بڑے ہے اور یہ بات اللہ نے کسی نبی کو نہیں فرمائی کہ اگلے
پچھلے گناہ بخشے و حضرت مولانا میفرمودند کہ نزد من مراد از ما تقدم ذنوب آبا و اجداد آنحضرت است
صلی اللہ علیہ وسلم و از ما تاخر مغفرت ذنوب اولاد او ست علیہ السلام تا قیام قیامت و از انجملہ آیات
مذکورہ اینست واللہ یتوفی الانفس حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا فیمسک التی قضی علیہا الموت
و یرسل الاخری الی اجل مسمی الخ ترجمہ این آیت در تفسیر حسینی چنان میکند کہ خدا قبض میکند نفسہا را
ہنگام موت ایشان و فرو میگیرد آن نفسہا کہ نمردہ است در خواب ایشان نگاہ میدارد [illegible]
نفس را کہ قبل ازین قضا کردہ است بر وے مرگ را و میفرستد دیگر نفوس را کہ آن زندگانی است
بابدان ایشان تا وقت نامبرد کہ اجل ایشان برسد انتہی امام بغوی رحمۃ اللہ علیہ در معالم فرمودند کہ
ہر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک
وے زوال و نفس تمیز زائل میگردد و نفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بعد زوال او
نفس حیات زوال نمی یابد فقط و در سورہ احقاف از ابن عباس رحمۃ اللہ علیہ نقل میکنند کہ
حق تعالی جمع میکند میان احیاء و اموات تا یکدیگر آشنائی را نشان میدہند فقط و تحقیق تفسیر
آیہ کریمہ اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی صاحب کشاف آوردہ یعنی استیفاء
مستوفی اجلک یعنی خواہم میرانید ترا بمرگ اجل و در جلالین معنی متوفیک قابضک و رافعک الی
من الدنیا من غیر موت نوشتہ حضرت مولانا قدس سرہ میفرمودند کہ تفسیر توفی بقبض جان و
اماتت چنانکہ از کلام مفسرین مفہوم گردید درست نیست بوجوہ چند اولا آنکہ موت [illegible]
قبض روح است پس اگر یتوفی الانفس حین موتہا یعنی قبض جان وقت موت [illegible]
در کلام بلیغ لا یعنی آید چہ حاصل معنی تمیت الانفس حین موتہا خواہد بود [illegible]
ثانیہ کہ والتی لم تمت فی منامہا بر یتوفی الانفس درست نخواہد بود چہ در نوم قبض جان نمی شود

ثالثا معنی مذکور در آیه کریمه یا عیسی انی متوفیک هرگز راست نمی آید زیرا که رفع حضرت عیسی علیه السلام بسوی
آسمان بالاتفاق در عالم حیات شده است و عیسی علیه السلام هنوز حی القائم اند پس اماتت قبض نفسه
و قبض روح کجا واقع شد تا اینجا و را به کریمه فلما توفیتنی کنت انت الرقیب معنی توفی چگونه درست باشد
خامسا حسب فحوای آیه کریمه ثم ان علینا بیانه ما دامیکه تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر بالرای جائز
نیست و لفظ توفی و مشتقات آن در کلام الهی بمواضع عدیده واقع گشته همه جا ماده مذکوره بمعنی اتمام
کمال و تسویت یعنی برابر و یکسان کردن مستعمل است و لغت نیز مساعدت آن میکند مثل قوله تعالی
و ابراهیم الذی وفی ای اتم امره کما ورد و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن و کذا قوله سبحانه ثم توفی کل
نفس ما کسبت یوم القیامة یعنی جزای اعمال کامل داده خواهد شد بغیر نقصان و کذا قوله عز و جل فکیف
اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و کذا قوله عز اسمه و اما الذین
آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و الله لا یحب الظالمین و بکذا قوله سبحانه تعالی یتوفاکم ملک الموت
الذی وکل بکم ای یسوی نفوسکم بنفوس الاموات و علی هذا القیاس هرجا که ماده توفی مستعمل است
مدلول و مراد آن ایضا همین معنی مذکور است پس معنی الله یتوفی الانفس الخ علی ما هو الملهم من الرحمان
علی عبده اینست که خدای سبحانه تعالی برابر و یکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ و هنگام خواب
در سلب افعال و صفات بشری از انها که سته ضروریه است یعنی نفوس همه یکجا چنانکه در حالت موت
در بودن مسلوب الصفات مذکوره برابر اند همچنان در حالت نوم که النوم اخ الموت است و سلب
و تبری از صفات مذکوره برابر اند پس رفع عیسی علیه السلام را از زمین بسوی آسمان در سلب
صفات مذکوره برابر فرشتگان گردانید چون همین معنی بذهن سلیم و طبع مستقیم مستقر گردید پس بعد ازین
در معنی یا عیسی انی متوفیک و لما توفیتنی کنت انت الرقیب و دیگر آیات مرقوم الصدر اشکالی
نماند یعنی ای عیسی ترا با فرشتگان برابر خواهم کرد در جاودان بر بالاء اعلی در سلب صفات بشریت
فافهم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از آنجمله معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین
ترجمہ تیرے ہی بندگی کرتے ہیں ہم اور تجھی سے مدد چاہتے ہیں ہم علمای فرقه وهابیه در کتب و رسائل
مصنفه خود مینویسند که این آیت دلیل است بر آنکه عبادت و استعانت هردو خاصه خداست چنانکه
عبادت غیر خدا شرک شرعی است همچنان استعانت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سره العزیز

سیفر موده‌اند که عبادت بلا شبهه خاصهٔ خدا و شریک کردن غیر خدا را در عبادت شرک شرعی است لیکن دلایل
امتناع آن آیات دیگر اند همچو وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه
فاعبدوا الله مخلصین له الدین درین آیات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در ایاک نعبد
و ایاک نستعین نه امتناع عبادت است نه امتناع استعانت زیرا که درین آیت حصر عبادت و استعانت
از طرف بنده است بجناب خدا الهی سبحانه تعلیم میفرماید که مناسب حال بنده اینست که بمضمون کتاب الهی
مناجات بکرده باشد و خدا نمیفرماید که مدد از غیر من مطلبید بلکه برخلاف آن امر فرموده تعاونوا علی البر
والتقوی یعنی مدد بکنید یکدیگر را بر کار نیک و پرهیزگاری و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و مدد مکنید
بر گناه و سرکشی و قیاس استعانت بر عبادت قیاس مع الفارق است زیرا که اختصاص عبادت برای
خدا از آیات مرقومة الصدر و تعمیم عون و مددگاری از تعاونوا علی البر و التقوی ثابت گردید قیاس استعانت
بر عبادت ممکن بود اگر خدا میفرمود استعینوا بالله و لا تستعینوا بغیره یا میگفت و لا تشرک فی عونه احدا
اگرچه استعانت که از هر کس که باشد عین استعانت از خداست لیکن مددگاری خدا بوسائط جاری
است و در عالم اسباب بدون وسائط چاره نیست مثلا طلب رزق از خدا بلا واسطهٔ کشتکاری
یا خرید و فروخت یا سوال همه یکی متصور نیست و سیری شکم بغیر از طعام امکان ندارد اگر طعام را غیر خدا امید
استعانت دفع گرسنگی مکنید که بزعم شما شرک است و منشای غلطی فرقهٔ وهابیه درین آیت نافهمی ضابطهٔ
توحید است و آن اینست که مدار توحید شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلبی
از جانب خداست و اختصاص طلبی هر فعل بر دو نهج باشد یکی آنکه امر صریح باشد بتخصیص آن برای خدا
چنانکه فاعبدوا الله مخلصین له الدین که اخلاص بمعنی اختصاص است دوم آنکه نفی صریح باشد از دادن
آن فعل بغیر خدا و وعید شدید باشد بران همچو فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة
ربه احدا درین هر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و نفی عبادت غیر است پس
معلوم شد که عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و سوای این صفت
برای هیچکدام صفات دیگر خدا تعالی اختصاص طلبی نکرده گو معنی اختصاص از کلام بنده مفهوم شود
چنانکه ایاک نعبد و ایاک نستعین لیکن خدا طالب خصوصیت نیست و نمیگوید که سوای من مدد از دیگری
مجوئید بلکه بعضی جا حصر از کلام خدا هم مفهوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست همچو ان الحکم

الا الله ظاهر حصر صفت حکم برای خدا فهمیده میشود لیکن خدا پیغمبر را باید که سوای من دیگری را حاکم بگوید بلکه
در آیهٔ الیس الله باحکم الحاکمین نسبت حکومت بدیگران خود فرموده است چون فرقهٔ وهابیه ضابطهٔ اختصاص (طلبی)
و اقسام توحید و شرک و اجزاء آن نفهمیدند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند و ندانستند که در شرع شریف
فعل واحد که بحسب اعتقاد حلال بود همان فعل از بدی اعتقاد و زبونی نیت حرام میگردد و چنانچه نماز از اخلاص
فرض است و از نیت ریا حرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستعین مستعان را حاکم مستقل و شریک
الوهیت خدا داند شرک میتواند شد و الا فلا این بود وقت نظر در معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین طرفه آنکه
آنچه معنی حصر از تقدیم معقول بر فعل مستفاد میشود و دال بر وحدت وجود است بر این معنی علمای ظواهر را
نظر التفات نیست ترجمه اش اینکه تیری ہی عبادت کرتے ہیں ہم و تجھی سے مدد چاہتے ہیں ہم یعنی
در حقیقت هر عابدی هر معبودی را که عبادت میکند آن معبود تو ئی غیر تو نیست و هر مستعین از هر مستعان که مدد
میجوید آن مستعان تو ئی غیر تو نیست گو مستعین آن با عابد غیر از حماقت و جهالت خود غیر پندارند ~~سه~~ تو ئی مقصود
گر نزد یک غیرم ؛ تو ئی معبود گر نزدیک دیرم ؛ خلاصه معنی توحید ایاک نعبد و ایاک نستعین این است لیکن
حجاب این معنی از روی هر کس نمیکشایند فافهم و لا تکن من الغافلین از انجمله آیهٔ کریمه و اعبد ربک حتی
یاتیک الیقین است که در آخر سورهٔ حجر واقع گشته مفسرین و محشی این آیه مینویسند که عبادت بکن تا وقتیکه بیاید ترا الیقین اکثر علما
میگویند که یقین کنایه است از موت بحکم کل نفس ذائقة الموت آیه نشان یقینیست و بعضی میگویند که یقین نام است از اسماء موت لیکن تفسیر نه از روی
قران است و از حدیث و عقلاً هم فائده اش معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال مکلفین مشروط
بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فائدهٔ خطاب الحکم خاصةً برسول صلی الله علیه وسلم
واضح نشد لهذا حضرت مولانا اقدس سره العزیز در رسالهٔ حبل المتین این آیت را دلیل حقیه وحدت وجود
گردانیده و یقین را به معنی حقیقی خود گذاشته نوشته اند که تاویل الیقین بالموت صرف از نام مفسرین است
از قران و حدیث بر آن دلیلی ندارند و منشای تاویل از معنی حقیقی اینست که ظاهرا اعتراض وارد میشود
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس برای دفع اعتراض از یقین موت مراد میگیرند
حضرت مولانا در جواب اعتراض مذکور فرموده که یقین را سه مراتب است اول علم الیقین پیش از دیدن
شی دوم عین الیقین بعد از دیدن شی سوم حق الیقین بعد از فنای رائی در مرئی و این هر سه مراتب
در کلام الله مذکور است بقوله تعالی کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین و در حق

کلام خود میفرماید وانه لحق الیقین هرگاه وجود هر سه مراتب در کلام الهی دریافت کردی اکنون بدانکه مراد
از لفظ الیقین در آیه حتی یأتیک الیقین فرد کامل یقین است که آن عبارت از حق الیقین و حالت وجود یا شهود
چون این مرتبه بعد فنای کامل حاصل میشود و درانحالت سکر و بیخودی عبادت بجه طور بعمل آید سوال بر این
اعتراض عظیم وارد میشود و آن اینکه از دو حال خالی نیست که رسول صلی الله علیه وسلم مرتبه حق الیقین
توحید داشتند یا نه اگر نه داشتند نقصان در کمال نبوت لازم می آید و اگر میداشتند میبایست که عبادت
می گذاشتند که یقین مذکور بلفظ حتی غایت عبادت واقع شد و غایت از حکم مغیا خارج میباشد برای
دفع این سوال مولانا قدس سره نوشتند که پیغمبر ما و دیگر انبیا علیهم الصلوة والسلام را علم الیقین و عین الیقین
توحید دائما حاصل بود و ادای عبادت انبیا بطور احسان در مرتبه عین الیقین میباشد چنانچه در احادیث
صحاح واقع است الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه وان لم تکن تراه فانه یراک و این ادای
احسان در مرتبه عبدیت و بشریت است نه در فنا و بیخودی که آن حال از احوال ولایت نبی باشد که فوق
از مرتبه نبوت است و چون انبیا علیهم السلام مامور اند بکار هدایت و صلاح و فلاح خلائق که نبوت عبارت
از انست و مدار آن بر صحت و سلامت عقل معاش و معاد میباشد احتمال دارد که حالت حق الیقین
مذکور علی الدوام نداشته باشند زیرا که قول خدای سبحانه قل رب زدنی علما و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اللهم ارنا الاشیاء کما هی و اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا و اللهم ارزقنی فیک تحیرا و کذا قول
موسی علیه السلام رب ارنی انظر الیک و قس علی هذا دیگر ادعیه انبیا دلالت میکند بر طلب زیادتی علم
و رویة حقائق اشیا و تمنای مشاهده ذات منزه و بر ظاهر است که این طلب و تمنای دائمی در حالت
بیخودی و فنا نباشد بلکه مضمون اقوال مذکوره بجز استدعای حق الیقین نیست پس معنی ارنا الاشیاء
کما هی ارنا وحدة الاشیاء هالکة فی الوجود و ارنا الوجود بهویته و وحدته یعنی تعدد و تکثر و نقاش اشیاء که
در عین الیقین می نماید از حصول حق الیقین وحدة از نظر ما بردار تا ببینیم که نیست در وجود دیگر ذات واحد
و همچنین معنی اللهم ارزقنی فیک تحیرا دلالت میکند بر طلب مرتبه حق الیقین که موجب تحیر است در ذات
او تعالی بر صدق این معنی قوله صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
شاهد عادل است و همچنین رب ارنی انظر الیک دلالت میکند بر طلب رویة تنزیه در حال بشریت
و فرق عظیم است در میان رویة تشبیه مرتبه تشبیه او میان رویة تشبیه مرتبه تنزیه زیرا که رویة آن

ای بجمال خود و باقی نمیماند ملک چیز دیگر میگردد چنانکه دلالت میکند بران قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا و اگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتبه حق الیقین میداشتند در جواب ان لن ترانی نمی شنیدند چه مراد از لن ترانی انکار رویة مطلقا نیست تا باب انکار در حالت هستی وجود مستدعی است یعنی لن ترانی شاعری خوش گفته است ؎ مین نے ارنی کہا تو یون بولا جب تلک تو ہے لن ترانی ہے ٭ و چون برای فنا مراتب لا تعد ولا تحصی است پس مراتب حق الیقین انبیا و اولیا نیز مختلف و متفاوت بحسب فنای هر یک میباشد از جمله منفردات و کمال علمی حضرت مولانا اینست که حضرت قدس سره کلمه طیبه را اصل الاصول دین یافته تفسیر ان بنفی غیریت و اثبات عینیت موافق علم معانی و بیان و کلیات غیریت و اصول شریعت نموده دلائل توحید و دیگر آیات کلام مجید را مطابق آن فرمودند و غلطیهای دیگر علما سلفا و خلفا بیان نمودند و در رسائل خود دعوی همچنین نوشتند که دلالت نمیکند بر غیریت که نقیض عینیت شبه باشد هیچ یک آیت از آیات ربانی و نه حدیث صحیح نبی آخر الزمان از روی عبارت النص و دلالت النص و برا این چنین دعوی بابند علمای زمانه هیچ و قدح کردن نتوانستند مگر از بعضی آیات آنها را توهم غیریت ناشی میشد بنا بر دفع توهم شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسرة الاصنام بخوبی نوشتند که غریبی بران متصور نمیشود لیکن عبارت و معنی آن دقیق است بفهم هر کس نمی آید لهذا برای افاضت عام عبارت آن مقام را با ترجمه فارسی مینویسیم قال مولانا قدس سره الاقدس فان قلت ان قوله علیه السلام لا اله غیرک وقوله سبحانه مالکم من اله غیره معارض بما ورد و هو حی لا یموت ولا تاخذه سنة ولا نوم و هو یطعم ولا یطعم ولم یلد ولم یولد فالاول کما انه اعنی ای مسوق فی نفی الغیر عن المنکور فکذا الوارد نفس ای مسوق فی نفی العینیة بینه سبحانه و بین الموصوف بالموت والسنة والنوم وکونه مطعما علی المفعول والد او مولودا ترجمه اگر گوئی که تحقیق قول علیه السلام لا اله غیرک وقول خدای سبحانه مالکم من اله غیره معارضه کرده شده است با قوالیکه وارد شده اند در نفی عینیت یعنی هو حی لا یموت یعنی خدای زنده است نمی میرد و نمیگیرد او را پینکی و نه خواب و او طعام میخوراند و خود نمیخورد و نه او والد و نه مولود پس اول یعنی لا اله غیرک چنانکه سوق کرده شده است در نفی غیریت اله از خدای سبحانه پس همچنین آیات مذکوره سوق کرده شده اند در نفی عینیت در میان خدا و در میان موصوف بموت و پینکی و خواب یعنی نیست و نائم و خورنده طعام و والد و مولود و غیر خدا هستند و ایضا معارض بصریح الغیر به لقوله سبحانه افغیر الله

تامرونّی اعبد ایها الجاهلون افغیر الله ابغی ربا وهو رب کل شیٔ افغیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات وقوله سبحانه
من دونی ومن دونه ومن دون الله ای من غیری ومن غیره ومن غیر الله فهذه الاقوال کلها تدل دلالة
قطعیة علی ان المنکور غیر الله سبحانه ترجمه وهمچنین معارضه کرده شده است بصریح غیریت که مفهوم میشود
از مقدر آیات یکی از ان اینست آیا غیر خدای را امر میکنید که بپرستم من ای قوم جاهلان دوم اینکه آیا
غیر الله را رب بگیرم وحالانکه خدا رب هر شی است سوم اینکه آیا غیر الله را بگیرم دوست خود حالانکه خدای
خالق سموات است و همچنین لفظ من دونی ومن دونه ومن دون الله بمعنی من غیری ومن غیره ومن غیر الله
اینهمه اقوال دلالت میکنند بدلالت قطعی بر اینکه آله تکره غیر خدای سبحانه است غایت المراد من سلب الصفات
المذکورة ان الله سبحانه لیس منحصر فیها لان الموت والسنة والنوم والمطعم علی المفعول والولدیة والمولودیة
مختص بانواع الثلث من الجن والانس والحیوان فالتصاف سبحانه بهذه الا وصاف یوهم انحصاره سبحانه
فی الانواع الثلثة فیلزم التغایر بینه سبحانه وبین غیره کالملک والافلاک التسعة والعناصر الاربع وما یترکب
منها من غیر انواع الثلث من الاشجار والاحجار وغیرها فیلزم الوقوع فیما عنه الفرار فورد النفی علی الاتصاف
بهذه الاوصاف لما یلزم الوقوع فیما عنه الفرار لا لانه سبحانه غیر المیت وغیر ماخوذ السنة والنوم والمطعم
علی المفعول وغیر الوالد والمولود تغایرا حقیقیا فالمراد انه حی لا ینحصر فی من یموت او فی من یاخذه سنة
او نوم او یطعم علی المجهول ویلد ویولد فذکر الملزوم واراد اللازم ترجمه در جواب معارضه مذکور سولا ما شیفرمایند
که مراد از سلب صفات مذکوره اینست که به تحقیق خدای سبحانه منحصر نیست دران صفات زیراکه صفت مرگ
وینکی وخواب وطعام خوربودن والپربودن و پدربودن مختص اند باقسام ثلثه جن وانس وحیوان پس
منصف کردن خدای سبحانه را باین صفات در وهم می اندازد که خدای سبحانه و باین صفات منحصر است
پس لازم می آید تغایر درمیان خدای سبحانه و درمیان غیر انواع ثلثه چنانکه فرشتگان و آسمانها نُگانه
وعناصر چهارگانه وانچه مرکب است ازان سوای هر سه انواع مذکوره از قسم اشجار وجمادات وغیره پس
لازم خواهد آمد وقوع درانچه ازان گریز بود یعنی غیریت بدین سبب وارد شده است نفی از اتصاف
صفات مذکوره تا لازم نیاید وقوع درانچه ازان گریز بوده برای اینکه خدای سبحانه غیر میت وغیر نائم
وغیر مطعم وغیر والد ومولود است تغایر حقیقی پس مراد اینست که به تحقیق خدای تعالی حی است منحصر نیست
نیست دران چیزها که بمیرند وهمچنین منحصر نیست در نائم وطعام خوری والپریت و پدریت و چون اتصاف

صفات مذکوره را غیریت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق ذکر ملزوم و اراده لازم فان قلت ان التاویل
بذکر الملزوم و ارادة اللازم تفسیر بالرای وقد ورد الوعید الشدید علی من یفسر القران بالرای ترجمه پس اگر
گوئی تو که تاویل بذکر ملزوم و اراده لازم تفسیر بالرای است و تحقیق وارد شده است وعید سخت برای کسی
که تفسیر میکند قران را بعقل خود قلت ان ذکر الملزوم و ارادة اللازم المذکور تفسیر للقران بالقران اذ قد
ورد نفی الغیریة بینه سبحانه و بین المشکور لا اله الا الله ای لا غیر الله الا الله موافقا بقوله سبحانه ما لکم من اله
غیره وقوله علیه السلام لا اله غیرک و برهن علی نفی الغیریة بینه سبحانه و بین المشکور عبارة و بینه و بین سائر الاشیاء
دلالة ببراهین خمس والبراهین الخمس تحکم حکما بینا علی تفسیر الوارد بذکر الملزوم و ارادة اللازم المذکور
اذ لم یبرهن علی نفی العینیة بینه سبحانه و بین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها فتحا لم یتعین من نفی العینیة
تاویله الی ما برهن علیه من نفی الغیریة دفعا للتناقض ترجمه در جواب سوال مذکور گفتگو میکنم که ذکر ملزوم
و اراده لازم مذکور تفسیر قران است بقران زیرا که تحقیق وارد شده است نفی از غیریت میان خدا
و میان المشکور بکلمه طیبه که معنی نیست معبود غیر خدا مگر خدا است موافق آیه کریمه مالکم من اله غیره و مطابق
حدیث لا اله غیرک نیست هیچ معبود غیر تو و برهان آورده شده است بر نفی غیریت در میان خدا و در میان
هر معبود از روی عبارة النص در کلمه طیبه ثبوت عینیت در میان او تعالی و دیگر همه اشیا از روی دلالت
دلالت النص بدلائل خمسه و هر پنج دلائل مذکوره حکم میکنند حکم بین بر تفسیر وارد و ذکر ملزوم و ارادة اللازم
یعنی غیریت چرا که وارد نشده است کدام دلیل بر نفی عینیت در میان خدا و در میان موصوف بصفات
سلبی از موت وغیره پس آنچه برهان وارد نشده است بران از نفی غیریت واجب است تاویل آن بطرف
معانیکه وارد شده است بران دلیل از نفی غیریت بنا بر دفع تناقض والقرینة علی المجاز من ذکر الملزوم
تعذر الحقیقة کما فی جری المیزاب صام نهاره قام لیله وکما ان تعذر الحقیقة فی جری المیزاب صام وقام مشاهد بعین البصارة کذلک تعذر
فی الوارد المذکور هی ارادة الملزوم دون اللازم مشاهد بعین البصیرة اذ العقل یحیل ان [illegible] العالم هلاکا و خرابا
و بینه سبحانه لیقتضی امکان الطرفین و امکانهما یقتضی عجزها والعیاذ بالله من عجزه سبحانه ترجمه و قرینه بر مجاز
که عبارت از ذکر ملزوم و اراده لازم است تعذر حقیقت است چنانکه در قول جری المیزاب یعنی جاری شد
آب ناودان و صام نهاره یعنی روزه داشت روز او و قام لیله یعنی قیام کرد شب او پس چنانکه تعذر حقیقت
در جری المیزاب و صام و قام مشاهده کرده میشود بنظر بصارت همچنان تعذر حقیقت که عبارت از اراده

ملزوم است نه لازم در آیات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که
تغایر حقیقی در میان عالم از روی کل و جزو در میان خدای سبحانه مقتضی امکان طرفین است و امکان
طرفین مقتضی عجز هر دو جانب است پس پناه بخدا از لزوم عجز خدای سبحانه و الجواب مما اعطیت من الاقوال الدالة
علی صریح الغیریة ان هذه الاقوال لیس نصا فی التفرقة والتغایر اذ غیر الله و من دونه و من دون الله ترکیب
اضافی وقع مفعولا او متعلقا فلا یکون نصا اذ لا بد للنص من کلام تام و الکلام التام ههنا قد سیق فی
انکار عبادة الغیر الوهمی و اتخاذه ولیا او جعله ربا و هو المقید فلا یصلح للمعارضة بالکلام التام المبرهن
علیه و هو قوله لا اله غیرک و ما لکم من اله غیره ترجمه و جواب بندان شکن علما از حضرت مولانا اینست که اینهمه
اقوال نص نیست در تفرقه و تغایر از لفظ غیر الله و من دون الله ترکیبهای اضافی اند که واقع شده است
بعضی مفعول و بعضی متعلق جمله پس نشد نص زیرا که ضرور است برای نص از کلام تام و کلام تام درینجا
تحقیق سوق کرده شده است در انکار عبادت غیر وهمی و اتخاذ آن دوست یا گرفتن آن رب و آن مقید
است یعنی غیریت وهمی نه نفی عینیت پس صالح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل آن وارد شده است
بران و حدیث لا اله غیرک و قول ما لکم من اله غیره بمعنی قوله سبحانه اغیر الله زعما و اعتبارا دون نفس الامر
و الواقع وفقا للتناقض والتعارض بمعنی تامرونی اعبد ایها الجاهلون و وجه الجهل ان عبادة غیر الله
زعما و اعتبارا عبادة المقید و عبادته یوهم انحصار المطلق فی المقید فیلزم منه ان غیر المقید من سائر الاشیاء
غیر المطلق و هو الله سبحانه فیلزم الوقوع فیما عنه الفرار هو الاشتراک بالله فی زعم الخلق فیکون ضلالا
نعوذ بالله و قس علیه معنی ورائه من الاقوال المذکورة ترجمه پس معنی قول سبحانه اغیر الله این است
که چیزیکه در زعم شما غیر است یا غیر است در اعتبار نه آنکه آنچیز مغایر خدا است در واقع و نفس الامر اراده مغایرت
زعمی و اعتباری برای دفع تعارض و تناقض است درمیان آیات که دال نفی مغایرت حقیقی
گذشته اند و ازین جهت خدا تعالی امر کنندگان عبادت اصنام را در قول خود تامرونی اعبد ایها الجاهلون
بجهالت نسبت کرده است و وجه جهل اینکه عبادت غیر زعمی و اعتباری عبادت مقید است و عبادت مقید
موهم انحصار مطلق است در مقید پس لازم می آید از آنکه غیر مقید از سائر اشیا غیر مطلق است که
خدای سبحانه باشد پس لازم می آید از ان وقوع در آنچه از ان گریز بود و آن اشتراک با الله است در
زعم خلق و این منجر بالضلال است نعوذ بالله منه و قیاس کن برانهمه دیگر اقوال را که از ان توهم

اثبات خیریت و نفی عبثیت ناشی میشود و فقط از آنجمله هستند فضیلت زید ابن حارثه از آیات کلام الله
که جمهور علما التفات بدان نکردند عقیده مشهور اهل سنت و جماعت است که افضل البشر بعد انبیا ابوبکر
صدیق رضی الله عنه است و دلیل فضیلت بعضی آیات کلام الله را ذکر میکنند مثل ثانی اثنین اذ هما

فی الغار و اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی وغیرها اما
در این آیات از اشارة النص قیاساً تخصیص حضرت صدیق اکبر میکنند لیکن از روی عبارة النص آن
ثابت کردن نمیتوانند چنانچه علمای شیعه منکر تخصیص اند حضرت مولانا میفرمایند که فضیلت کمال و حقیقت
و حقیقت ایمان و صرف جان و مال در کار دین و عشق و محبت سید المرسلین که موجب خیریت و
اکثریت ثواب عند الله باشد حضرت صدیق اکبر را مسلم الثبوت است لیکن جهت علمای اهل سنت
متوجه این معنی است که جمله صحابه کرام را فضیلت هر کدام که کتاب الله صراحةً ناطق باشد آنکس را
افضل البشر بعد انبیا باید دانست بدانست فقیر بجز حضرت زید ابن حارثه رضی الله عنهما هیچ دوم
هیچکدام صحابی لقب نام و اضافت تمام عبارة و صراحةً ذکر نیست و قصه حضرت زید ابن حارثه آنکه
که زید در اصل از شرفای عرب بود و در عمر ده سالگی بدست کفار اسیر شده در شهر مکه فروخته شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خرید نموده پرورش فرمودند برادر و پدر زید بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده
درخواست آزادی کردند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راضی شدند لیکن زید چون صحبت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم یافته عاشق شده بود صحبت حضرت صلی الله علیه وسلم را بر شفقت پدری ترجیح داده رفاقت
پدر و برادر قبول نکرده ملازم صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماند تا اینکه بالغ شد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم او را متبنای خود کردند یعنی لی پالک را فرزند خود گردانیده خواستگار شادی او شدند چنانچه روزی
بخانه جحش شوهر عمه خود رفته زینب بنت جحش که خواهر عمه زاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نسبت
زید مقرر کردند مردمان خانه جحش بگمان اینکه پیغمبر خدا برای نفس نفیس خود میخواهند برغبت تمام
قبول کردند و بعده دریافت اینکه برای متبنای خود میخواهند انکار پیش کردند و این امر بر آنحضرت ناگوار
آمد برای استرضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حق تعالی خود متمم انکار گردیده اوامر سیپاره بست و دوم
در سوره احزاب در بین آیه کریمه حکم عام فرموده ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون
لهم الخیرة ترجمه هیچ نمیرسد هیچکدام مرد مومن و زن مومنه را که باشد آنها را اختیار در کاری حکم کرد خدا و

رسول او دران یعنی انچه تجویز خدا و رسول باشد مجال نیست کسی را که انکار آن کند بعد نزول این
آیت همه کسان بر نسبت زینب با زید راضی شدند و آنحضرت نکاح کرده بخانه خود آوردند و باهم صحبت شد
لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید را گو متبنای رسول بود زر خرید میدانست زینب رضی الله عنها
در زید بنظر حقارت نگاه میکرد و ازین سبب موافقت کلی نیامد و زید اراده طلاق کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را خاطر زینب نیز عزیز بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم راضی شده بود و در طلاق
شکست عزت شان انگاشته آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانع شدند و زید را گفتند امسک علیک
زوجک واتق الله نگاه دار بر خود زوجه خود و بترس از خدا چنانچه این قصه را حق تعالی باین عبارت
حکایت میکند واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی
فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشه ترجمه جب تو کہنے لگا اوس شخص کو
جسپر اللہ نے احسان کیا اور تونے احسان کیا رہنے دے اپنے پاس اپنی جورو کو اور ڈر اللہ سے
اور تونے چھپایا تھا دلمین ایک چیز کو جو اللہ اوسکو کھولا چاہتا ہے اور ڈرتا تھا لوگون سے اور
اللہ سے زیادہ چاہیے ڈرنا فلما قضی زید منها وطرا زوجنکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج
فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا زید تمام کرچکا اوس عورت سے
اپنی غرض ہمنے تیرے وہ نکاح مین دی تو نرہے سب مسلمانون پر گناہ نکاح کرلینا جوروؤن سے اپنے
لے پالکون کی جب وہ تمام کرین اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب
زید کے نکاح مین آئین تو وہ انکی آنکھون مین حقیر لگتا مزاج کی موافقت نہوئی جب لڑائی ہوتی
تو زید حضرت سے آکر شکایت کرتے اور کہتے مین اسے چھوڑتا ہون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
منع کرتے کہ میری خاطر سے اوسنے تجکو قبول کیا اب چھوڑ دینا میری ذلت ہے جب
بار بار فتنہ پیدا ہوا حضرت کے دلمین آیا کہ اگر ناچار زید چھوڑے گا تو زینب کی دلجوئی بغیر اسکے
نہین کہ مین نکاح کرون لیکن منافقون کی بدگوئی سے اندیشہ کیا کہ کہینگے اپنے بیٹے کی جورو
گھر مین رکھی حالانکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہین ہے کسی بات مین اللہ تعالی نے
حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت کے نکاح مین دی اوسکے فرمانے سے
نکاح بندھ گیا ظاہر مین نکاح کی حاجت نہوئی جیسے اب کوئی لے پالک اپنی لونڈی بیاہ دے کا

نکاح باندھ دے غرض تمام کر لی یعنی چھوڑ دے ما کان علی النبی من حرج فیما فرض اللہ لہ سنۃ اللہ فی
الذین خلوا من قبل وکان امر اللہ قدرا مقدورا ترجمہ نبی پر کچھ مضایقہ نہین اوس بات مین جو ٹھہرا دی اللہ نے
اوسکے واسطے دستور رہا ہے اللہ کا اور لوگون مین جو گذرے پہلے اور ہے حکم اللہ کا مقرر ٹھہر چکا

الذین یبلغون رسالات اللہ ویخشونہ ولا یخشون احدا الا اللہ وکفی باللہ حسیبا ترجمہ وہ جو پہنچاتے ہین
پیغام اللہ کے اور ڈرتے ہین اوس سے اور نہین ڈرتے کسی سے سوائے اللہ کے اور
اللہ بس ہے کفایت کو بنوا یعنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع مین روا ہو کیا مضایقہ رکھتا ہے
ہمیشہ پیغمبرون کو اوسکے سوائے کسی کا ڈر نہین ہوا یا یہ کہ بعضے حکم ہمیشہ
پیغمبرون کو خاص رہے ہین جیسے عورتون کی گنتی حضرت داود کو سو عورتین
تھین اور کوئی اپنی حد سے بڑھے تو گناہ ہے اور اونکو روا ہوا اونپر مضایقہ نہین اور آگے
خاص بعضے حکم ایسے ہین کہ خدا اسکے خلاف حکم نہین کرتے ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن

رسول اللہ وخاتم النبیین وکان اللہ بکل شیء علیما ترجمہ محمد باپ نہین کسی کا تمہارے مردون مین لیکن
رسول ہے اللہ کا اور مہر سب نبیون پر اور ہے اللہ سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا لڑکے
گذر گئی یا بیٹیان ہین کوئی مرد ہو گیا اوسکا بیٹا نجا تو مگر رسول اللہ کا ہے اس حساب سے سب
اوسکی بیٹی ہین اور پیغمبرون پر مہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہین یہ بڑائی اوسکو سب سے
بڑی ہی وبرای رفع طعن منافقین کہ می گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در حبالہ انداخت سبحانہ وتعالی در
اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ما جعل ازواجکم اللائی تظاہرون منہن امہاتکم وما جعل ادعیاءکم

ابناءکم ذلکم قولکم بافواہکم واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل ترجمہ نہین کیا تمہاری جورون کو جنکو ماں کہہ بیٹھے
سچ تمہاری مائین اور نہین کیا تمہارے لے پالکون کو تمہاری بیٹے یہ تمہاری بات اپنے منہہ کی اور
اللہ کہتا ہے ٹھیک بات اور وہ سجھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جورو کو ماں کہتا تو وہ
ساری عمر اوس سے جدا ہوتی اور کسیکو بیٹا کر بولتا تو وہ سچا بیٹا ہو جاتا اللہ تعالی نے یہ دونون
حکم بدل دیے جورو کو ماں کہنا قد سمع اللہ آویگا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو کے
ساتھہ تیسری بات یہ سنا دی کہ ایسے باتین کہنے کو بہتر ہین اونپر عمل نہین ہو سکتا جیسے مستقل مرد
کو کہتے اسکے دو دل ہین چھاتی چیر کر دیکھو تو کیسے دو دل فقط در ین آیات ذکر حضرت زید بود و نسخ

منعم علیه خدا و رسول و آمدن وحی مطابق رای او در قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز فضل
و کمالات حضرت زید بن [illegible] فضل اسامه ابن زید آنچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از انجمله اینست
که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامه ابن زید لوای جهاد بدست مبارک خود داده رخصت
فرمودند [illegible] که آنند و دران غزوه حضرت ابوبکر و حضرت عمر ابن الخطاب را تابع اسامه کردند که فرمان وی را
وی را بشنوند زیاده ازین کدام فضل و فخر خواهد بود و آنچه در کتب احادیث افضلیت حضرت صدیق اکبر
بر سائر صحابه نقل میکنند هیچ یک از آن متواتر نیست و از حدیث احاد نسخ قرآن و هیچ مذهب نمیتواند شد
بعد ازینهمه دلائل حضرت مولانا فرمودند که ظاهرا وجه تخصیص ذکر تعیین نام زید ابن حارثه رضی الله عنه اینست
که او تعالی بعلم قدیم خود دانست که زید را بسبب فنای هستی خود شرف و عالی ظرفی خویش فخر و غرور نخواهد بود
که مدح من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هریک را مقامی دیگر است تتمه لمعه [illegible] رابع
در معنی بعضی احادیث از انجمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی بحضور مولانا ذکر این حدیث
بمیان آمد فرمودند که این حدیث صحیح قسم مشهور بلکه اصح و اشهر است که نزد محدثین بدرجه تواتر رسیده است
و جمله ائمه حدیث از تیمناً و تبرکاً در اوائل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوة از امیر المومنین
عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت میکند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات
گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود رسول خدا [illegible] صلوة و سلام نیست اعتبار کارها و قبول
آن بدرگاه حق تعالی مگر بنیتهای آن و در بعضی روایات الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعضی العمل بالنیة
نیز آمده مقصود از همه عبارات همین است که هیچ عمل بغیر نیت مقبول و معتبر نبود و ثواب بران مترتب نشود
شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از مقبولیت و ترتیب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست میشود یا
فرمودند درین اختلاف است درمیان مجتهدین بنابر آنکه اعمال دو قسم است یکی آنکه مقصود بالذات باشند چون
نماز درین قسم چون ثواب نماز صحت هم نشود و جائز نباشد بالاتفاق بی نیت مطلقا و دوم آنکه وسیله عمل دیگر باشند
چنانچه وضو درینجا نیز ثواب مشروط به نیت است و لیکن نفس عمل بی نیت جائز
بود نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه بخلاف امام شافعی و غیره [illegible] که نزد ایشان از وضوی بی نیت نماز
جائز نیست پرسیدند که عمل حرف فعل جوارح را میگویند یا فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که الفعل
قلبی را نیز شامل است و اطلاق بران عبارت از احادیث دیگر [illegible] زیرا که نیة المومن خیر من عمله را اعتبار دارد

اگرچه بطور حدیث لفظ آن بدرجه صحت نرسیده لیکن بالمعنی صحیح است پس از روی این حدیث نیت قلبی را
خیر الاعمال توان گفت بچند وجه اول آنکه نیت تنها بی اقتران عمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بران مترتب
میشود بخلاف عمل جوارح که ترتیب ثواب بران منحصر بر نیت است دوم آنکه در حدیث آمده که بمجرد اراده
اجر حسنه کاملاً در نامه اعمال نوشته میشود و عمل بی نیت ثواب ندارد چنانکه عمل اصلاً بوقوع نیاید سوم آنکه
در حدیث آمده است که اگر وقت تهجد نیت تهجد کرده خفت و از غلبه نوم صبح شد که تهجد گذاردن نتوانست
ثواب تهجد خواهد یافت بسبب نیت آن چهارم آنکه محل نیت دل است و دل اشرف اعضای دیگر است
محل معرفت حق است پنجم آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پاینده باقی است و عمل فانی و ناپایدار است
و خلود جنت و دوزخ بموجب نیت اهل آن است نه بمقتضای عمل و الا بقدر زمان عمل مکث میبود ششم آنکه
در عمل خوف ریا و سمعه است و نیت محفوظ از ریاست هفتم آنکه اعمال خیر بیحد و بی اندازه است و مومن
نیت میکند که همه اعمال خیر عامل شوم پس بموجب نیت ثواب بیحد می یابد و علی هذا القیاس نیة الکافر
شر من عمله دلالت کرد که سزای اعمال جمله سیئات نصیب او باشد که همان موجب خلود جهنم خواهد بود معهذا
ارشاد شد که از همین حدیث معلوم میشود که عمل نیک با فساد عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد شد پس
کسانیکه با اعتقاد غیریت دعوی توحید میکنند و روزه و نماز میسازند اعمال آنها قابل مقبولیت نیست و کسانیکه
معتقد عینیت و مبطل غیریت اند اعمال آنها چون جهاد وغیره گو سوهم غیریت باشد لیکن بحکم نیة المومن خیر من عمله
بهتر از نسبت منکرین عینیت آنرا که لفظ خیر اسم تفضیل است دلالت میکند بر باقی خیریت در نسبت از
عمل پس طاق نیکی در عمل باقی ماند سوال نیت نماز صرف بدل کفایت میکند یا بزبان گفتن هم ضرور است
جواب ارشاد شد که نیت صرف قصد دل است زبان گفتن واجب نبود بلکه خلاف سنت است چه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در حدیث بزبان تلفظ کردن حضرت بجز الله اکبر ثابت نیست و اگر بزبان گفت
و دل حاضر نبود اعتبار ندارد و اگرچه فقها میگویند که مطابقت زبان با دل بهتر است محدثین میگویند که
اتباع رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز واجب است پس بزبان گفتن
خلاف سنت باشد و انما الامور بالنیات و نیت سر و دوی الغیب از عمل ذی ثواب مگر آنچه نیت کرده نیکی عمل
بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید خصوص بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که دران
نیات متعدده تواند کرد در عمل واحد موافق نیات ثواب ها خواهد یافت مثلاً جلوس در مسجد فعل واحد است

در آن نیات متعدده شدن میتواند یکی اینکه مسجد بیت الله است هر که باین نیت در مسجد در آید بر آن اجر یابد
چنانچه تحیة المسجد بطور شکرانه دخول خانه خدا مشروع شد زیرا که الله تعالی کریم است و بر کریم واجب است
که ضیافت زائر خود کند دوم اینکه انتظار نماز بجماعت کند بموجب حدیث صحیح تا وقتیکه در مسجد است در نماز است
سوم اینکه نیت کند در نشستن مسجد که گوش و چشم از دید و شنید ناشروع که در کوچه و بازار میشود محفوظ خواهند
چهارم اینکه نیت اعتکاف کند بقول آنکه او فی الاعتکاف ساعة ثواب اعتکاف می یابد پنجم اینکه نیت کند
که در آداب و ذهاب مسجد ادعیه که در دخول و خروج مسجد وارد اند بر زبان خواهد گذشت ششم اینکه
نیت کند که ذکر خدا و تلاوت قرآن و وعظ و تذکیر آن در مسجد شهرت دارد بر مکان دیگر هفتم اینکه در حدیث
وارد شد هر که وضو کند و در مسجد نماز گذار باشد او را ثواب حج و عمره در نیت او را که همچو ثواب حج و عمره است
برای او هشتم اینکه نیت کند که در مسجد مردم بسیار فراهم می باشند امر بالمعروف و نهی منکر خواهم کرد برین نیت
ثواب دیگر است نهم اینکه نیت کند زیارت برادران دینی را که در راه خدا اند باشند برین نیت ثواب
دیگر است دهم اینکه در نیت باشد که جمعیت خاطر و رفع افکار دنیاوی و اثر توبه و استغفار چنانکه در مسجد میسر است
بجای دیگر نیست برین نیت ثواب دیگر است یازدهم اینکه بحکم واذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا
فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة در سلام و علیک با مسلمان جالب رحمت است برین نیت ثواب
دیگر است دوازدهم اینکه قصد نمایند که مسجد را حق تعالی بتخصیص بیتی تجلی گاه خود گردانیده پس آن را هم دل
حضور خاطر بذکر و فکر در انجا بوجه احسن میسر خواهد آمد برین نیت ثواب دیگر است آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که جامع الکلم بودند انما الامر ما نوی بطور کلیه فرموده آینده یک جزئیه این کلیه بطور مثال ذکر فرموده
فمن کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا
و رسول وی یعنی نیت طلب رضا و امتثال امر خدا و رسول باشد پس هجرت او بطرف خدا و رسول است
یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب است و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او [illegible] روایت
لدنیا واقع هست و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن تا برسد بدان او امرأة تتزوجها
باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند از آن برای رضای خدا و رسول خدا
و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیز است که هجرت کرده است سوی آن یعنی
رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن در لفظ ما هاجر الیه مجمل فرموده تا عام باشد هر یک جهور الیه او غیر شامل

گردد صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار دنیا و دین هر دو را چنانچه هجرت کرد برای حج و در راه تجارت
هم نمود در اینحال نیز ثواب هجرت خواهد یافت و در بستان در دو این حدیث نوشته اند که ام قیس نامی مغنیه بود
در مدینه مردی بطلب آن هجرت نمود مقصد او بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر کردند بیان این حدیث فرمود
چنانچه آن شخص مهاجر ام قیس مشهور شد متفق علیه یعنی بخاری و مسلم هر دو از یک صحابی روایت کرده اند
بعید نیست که این حدیث شریف پیش شیخ سلامت علی ساکن چهپره متعلقه عظیم آباد که مرید خاص اند پرسیدند که آنچه
در حدیث مذکور است که هجرت سوی دنیا باشد دنیا چه چیز است ارشاد شد اگرچه مولوی معنوی قدس سره
در مثنوی شریف میفرماید ~ چیست دنیا از خدا غافل بدن ؛ نی قماش و نقره و فرزند و زن لیکن
بدانست من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر زنا با مادر خود است نعوذ بالله منها انتهی
آنگه شیخ سلامت علی را اینجا گوید که اینوقت خاموش باشید که ما همه اهل دنیا هستیم مصرع این بچه ما این بگذار
تا وقت دگر ؛ مسئله دیگر که دران رای مولانا بر دیگر فقها ترجیح دارد تعجیل نماز است در موسم گرما یعنی
دیگر علمای در موسم گرما در نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات در ظهر نیز تعجیل میکردند
دست آویز علما حدیثی است که صاحب مشکوة بروایت ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز
یعنی نماز ظهر وفی روایة البخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظهر
واقع شده بجای بالصلوة و برای تعلیل الحکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن
دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابردوا بالصلوة میفرمایند که سرد کنید حرارت دوپهر را
بنماز ظهر یعنی بادای نماز در اول وقت دلیل حضرت مولانا برایمعنی اول آیت کلام الله است که در سورت
براءة در موضع واقع شده اول فقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون و در همین سوره
میفرماید وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا
ان لا ملجا من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم شان نزول این آیت آنست
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صحابه را برای غزای با کفار بطرفی روانه فرمودند سه کس از صحابه بسبب تجارت
آفتاب نرفتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهیم رفت چون صبح رسید کوچ سرو دیگر ماتوی از اشتداد تا آنکه
تخلف از ان هر سه کس واقع گردید در حق ایشان آیت مذکوره تجدیداً نازل شد و درین دلیل صاف و صریح ا

برای اینکه حرارت آفتاب سبب تاخیر تعجیل امور دین نتوانند شد و برای اکه الله تعالی تعلیلاً میفرماید که گرمای جهنم
آتشش و رنج گرم تر است از گرمی آفتاب یعنی گرمی آفتاب را نباید که سبب تاخیر امور دین سازند و هم حدیث خباب است که مروی
است از وی که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی ظهر پس قبول نکرد از ما و از امام شافعی رحمة الله علیه
منقول است که ابراد رخصت برای کسانیست که در طلب جماعت بمسجدهای دور شتابند و مشقت میکشند
و هر که تنها گذارد یا در مسجد قوم خود بگذارد و دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت که تنها ادا نماید
حدیث است پس با نظر برین آن احادیث مذکوره رای مولانا قدس سره العزیز در باب عدم تاخیر نماز
ظهر نسبت و مشتاهر یاران دیگر علمای ترجیح دارد فقط از انجمله معنی حدیث است که احمد و ترمذی
از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرء هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو
بکل شیء علیم اثر جمه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم قسم بذات کسی است که جان محمد در قبضه او
است بتحقیق شما اگر رسنی را بپائین بیندازید بزمین سفلی هر آینه خواهد افتاد آن دلو بر خدا پس خواند
آنحضرت برای تصدیق قسم خود آیه کریمه هو الاول هو الآخر الی آخره را حضرت مولانا قدس سره عینیت
را اول بیان کنند بر عینیت تشبیه اعنی ارض سفلی با ظهر یعنی اعتبد وجه دلالت اینکه قاعده مقرره
اهل بلاغت است که تاکید مضمون جمله بقسم نمی باشد مگر وقت شدت انکار مخاطب از مضمون
مذکور یا فرض کردن مخاطب قائم مقام منکر پس ضرور است از بیان وجه انکار اولاً ثم تاکید انکار
ثانیاً بالقسم و ظاهر است که در مضمون مذکور جهت انکار نیست مگر لزوم وحدت میان زمین و خدا
از روی عبارة النص و لزوم عینیت میان خدا و سائر اشیا از روی دلالة النص چون مخاطبین
آنحضرت بحسب فهم خود با منکر اند شدید الانکار لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم موکد کرد افاده جمع
و عینیت را اولاً بقسم و ثانیاً بدلیل آیه کریمه هو الاول والآخر والظاهر والباطن زیرا که در آیه بذه
الله تعالی حصر فرموده ذات خود را در صفات اربع که هیچ موجود از ان خارج نیست پس زمین سفلی
نیز در ان داخل است درین صورت ثابت شد که هبوط دلو بر زمین سفلی عین هبوط علی الله است
و حسب اقتدای رسول خدا صلی الله علیه وسلم در موکد کردن مضمون وحدت وجود را بقسم مولوی
جامی قدس سره السامی شروع نمود بقسم در کلام خودش رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست

و رونق گدا و اطلس شده همه اوست * در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع * بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
و حضرت مولانا و تکرار قسم و قیقه عجیبه رحمه الله نوشته اند که چون جامی قدس سره السامی دید که خدا تعالی
بر تصدیق فرموده پیغمبر خود قسم یاد کرده میفرماید که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس پیغمبران جامی قدس سره السامی مضمون وحدت را مؤکد بیقین ساخته و نیز نوشته
در تحدیث نوشته اند که انچه علما تاویل کرده اند احاط علی الله و علی قدرته این تاویل غلط است زیرا که این تاویل
خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فصیح و بلیغ بودند اگر مراد آنحضرت احاط علی علمه و قدرته میبود
احاط علی الله نمیفرمودند این تاویل علما را تاویل بجا لا یعنی قائل توان گفت چنانکه در آیه کریمه آن الله علی
کل شیء محیط تاویل میکنند ای محیط علمه علی کل شیء اینقدر معنی نخیه که هرجا که بیان احاطه علمی منظور حق تعالی است
فرموده است ان الله بکل شیء علیم و قد احاط بکل شیء علما و هرجا که بیان احاطه قدرت منظور است آنجا
فرموده است ان الله علی کل شیء قدیر و در جائیکه مقصود احاطهٔ ذاتی بوده فرموده ان الله بکل شیء محیط چنانکه
در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط پس جای انصاف است که
در خصوص تاویل های وهمی علما درست است یا معنی مبین حضرت مولانا مطابق قرآن و حدیث است
سخن در معنی حدیث مثل امتی کمثل غیث لا یدری اوله خیر ام وسطه ام آخره حضرت مولانا فرموده
که این حدیث صحیح است و بروایت منقول است ترجمه اش اینکه مثال امت من مثال باران است معلوم
که اول آن بهتر است یا اوسط آن یا آخر آن در تحدیث روا است بر عقیده فاسده و تائید در تفضیل آن
بدعت غلطی نوشته اند که بموجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب هرچه در قرون
ثلاثه واقع شد خیر محض و سنت الهدی است و انچه بعد زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و تابعین رائج
گردید یا آینده حادث شود بدعت سیئه است یعنی در آن خیر نیست این دعوی ایشان به خلاف قول رسول خدا
است صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمثیل داده امت خود را به باران و نیکی و بدی آن را
واگذاشته است در اول و اوسط و آخر در آن صاف دلالت است بر نیکی و بدی مخصوص نیست با اول
و اوسط و آخر بلکه در هر یک زمانه مردم اختیار ایجاد و سنت یعنی طریقهای نیک کرده اند چنانچه صوفیه صافیه
ایجاد شغل های نیک کرده اند که تحصیل آن هزارها مردم شاغل و ذاکر فانی فی الله و باقی بالله شده صاحب
از عالم شدند و مردم اشرار ایجاد بدیها کردند چنانچه خوارج و روافض و معتزله و غیره فرق مختلفه ایجاد عقیده های

اعتقادی و بدعملی کردند که بدان امت اسلام هفتاد و دو فرقه شدند و خیر القرون قرنی دلالت نمیکند بر انحصار
خیریت در قرون ثلاثه و انحصار شریت بعد آن زیرا که از روی کلیات و قواعد مقرره خدا و رسول علیه الصلوٰة
والسلام ایجاد خیر و شر در یک زمانه جاری است قال الله تعالی وما تفعلوا من خیر یعلمه الله یعنی آنچه میکنید
با خود ای گروه شما از کارهای نیک میداند و خواهد داشت خدا ایضاً فرمود فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره و نیز فرموده افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و مطابق این کلیات الهی حدیث شریف در صحیح بخاری
و صحیح مسلم وارد است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من
عمل بها ومن سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها ترجمہ جسنے پہلے نئی کی بیچ اسلام کے راہ و رسم نیک
پس واسطے اوسکے ثواب اوسکا ہے اور اجر اوس شخص کا کہ عمل کیا ساتھ اوسکے اور جسنے پہلے
نئی کی رسم بری پس واسطے اوسکے بوجھ اوسکا ہے یعنی گناہ اوسکا اور بوجھ اوس شخص کا کہ عمل کیا
ساتھ اوسکے فقط و گواه بر معنی که معنی بین ایجاد طریقه نو است حدیث صحیح است که در صحیح بخاری و مسلم
بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه وارد است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل
نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه من سن القتل ترجمہ نہیں مارا جاتا کوئی
جی ظلم سے مگر ہوتا ہے اوپر بیٹے آدم کے جو پہلے تھا حصہ خون اوسکے سے اسواسطے کہ وہ پہلا
اوس شخص کا ہے کہ راہ نکالی قتل کی فقط از حدیث صاف معلوم شد که معنی سنت بر آوردن راه
و رسم جدید است نیک باشد آن طریق خواه بد پس از آن باطل شدن قول علمای وهابیه که سنت نبی
کی خبر کی رواج کو کہتے ہیں اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہیں فقط سخن در معنی لا تسبوا الدهر
بود فرمودند در حدیث در صحیح مسلم بروایت ابوهریره رضی الله عنه وارد است لا یقولن احدکم یا خیبة الدهر
فان الدهر هو الله وفی روایة لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله وفی روایة فان الله هو الدهر و واقع است
مقصود و مراد این همه عبارات افاده دو معنی است یکی نهی سب و شکایت زمانه دوم عینیت دهر با خدا از روی
عبارت النص و دلالت کرد بر عینیت سائر اشیا از روی دلالة النص زیرا که زمانه نیز حادث و ممکن
است و دیگر اشیا سوای الله تعالی نیز حادث و ممکن اند پس ترجیح بلا مرجح است که دهر عین خدا
باشد و دیگر چیزها عین خدا نباشند فقط سخن در معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه بود فرمودند که
در صحت این کلام بالفاظه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف است بعضی بر آنند که حضرت امیر المؤمنین

علی مرتضی علی نبینا و علیهم السلام از آنحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیر المومنین است
حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار شمرده اند بالجمله از روی معنی اصل اصول طریقت است و مضمون
آن در کلام مجید و احادیث بسیار وارد کقوله تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون و ایضاً سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم و کقوله سبحانه اولم یتفکروا فی انفسهم الآیه و در حدیث قدسی حکایةً عن الله تعالی آمده یا آدم اعرف
نفسک تعرف ربک و قال صلی الله علیه و سلم اعرفکم بنفسکم و در اخبار روایت است که اوحی الله تعالی الی بعض
انبیائه ایها الانسان اعرف نفسک فانک ان عرفت نفسک عرفت الاشیاء کلها خلاصه معنی آنکه دیگر علمای محققین نوشته اند همین که
شناختن نفس بجمیع اوصاف او و رسیدن بکنه سر حقیقتش عین معرفت رب است پس چنانکه معرفت کنه رب متعذر بلکه ممتنع است
معرفت کنه نفس نیز مشکل و دشوار است بل متعذر و محال باید دانست که معرفت نفس بر چند اقسام است
معرفت آن بحسب معنی لغوی و اصطلاحی چنانکه میگویند که فلان شی بنفس خود قائم است مراد از آن حقیقت
و ماهیت آن شی است دیگر آنکه اطلاق نفس بر روح و جان میکنند چنانچه در حدیث وارد است والذی
نفسی بیده ای جان من و گاهی اطلاق بر دل میکنند چنانچه میگویند خطر بنفسی کذا یعنی بدلم و گاهی مراد
از نفس نفس ناطقهٔ انسانی میباشد چنانچه در جواهر الاسرار منقول است که کمیل بن زیاد رضی الله عنه
از امیر المومنین علی ابن ابی طالب علی نبینا و علیهم السلام سوال کرد قال یا سیدی ارید ان تعرفنی نفسی فقال علی
رضی الله ای نفس ترید ان اعرفک یا کمیل فقال کمیل بل هی لیس غیر نفس واحده قال علی رضی الله عنه
بل هی اربعة نامیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الٰهیه الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس است
اول نفس اماره است که مائل است بطبیعت بدنی و آن امر است باللذات و الشهوات حسیه و جاذب است
قلب را بجهت سفلیه و این نفس معدن شرور و منبع اخلاق ذمیمه است بقوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء
دوم نفس لوامه است که او منور شود و بنور قلب بقدری اما چنانکه هرگاه از غفلت گناهی صادر شود و مرتکب آن
گردد و میان حجاب ذنوبیت بجهت خلقیت خود را ملامت گیرد و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار از اینهاست
که حقتعالی بدو قسم یاد کرده حیث قال لا اقسم بالنفس اللوامه سوم نفس ملهمه است چون از تقاضای لوامگی ترقی
نماید ملهمه گردد کقوله تعالی فالهمها فجورها و تقوٰیها چهارم نفس مطمئنه است که منور شود بنور قلب تا متخلی گردد
از صفات ذمیمه و متحلی گردد باخلاق حمیده و ترقی کند بعالم قدس و مواظبت نماید بطاعات و اطمینان یابد
بحضرت رفیع الدرجات تا مستحق خطاب رب الارباب گردد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة

مرتبهٔ سوم قسم معرفت باعتبار ذات وحقیقت انسانی و بعضی اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست
که هر کس که ذات وحقیقت خود را بصفت فوقیت واحاطت بجمیع اجزاء وجود خود بشناسد و همه جنود ملکی
وشیطانی وحقائق جسمانی وروحانی در احاطت ذات خود مشاهده کند ذات مطلق را با جمیع اجزاء وجود موجودات
روحانی وجسمانی وملکی وشیطانی وجمیع اشیا همان نسبت بیند در عالم کبیر چنانکه روح جزئی و نفس جزئی و قلب
جزئی و عقل جزئی را در تحت احاطت ذات خود مندرج می بیند روح اعظم و قلب اعظم که عرش اعظم است و نفس
کلی را در تحت ذات واحد محاط و محوی بیند و اگر بنفس ناطقه اطلاق کنند یعنی آن بود که هر که نفس خود را بصفت
عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند و هر که نفس خود را بصفت ذلت بیند خدای را
بصفت عزت مشاهده نماید فقط علی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن حدیث بسیار وارد است بعده حضرت
مولانا قدس سره فرمودند که نزد این بی هیچ معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه اینست که سالک بعد طی
منازل سلوک وتهذیب اخلاق و وصول بمقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و
افعال وصفات را که پیش ازین از راه غفلت بخود نسبت میکردم فاعل آن افعال وموصوف بآن صفات
حق است که باین صورت نمودار شده است این معرفت نفس خود و معرفت رب است تا وقتیکه خود را اعتبار
میداند باین معرفت فنا ناقص است هرگاه بکمال فنا خواهد رسید که آن را فناء الفنا میگویند یعنی علم بفنای خود وی
نخواهد ماند آنوقت بمرتبه معرفت ربی برربی خواهد نواخت و خود را بعلم حق خواهد شناخت اللهم ارزقنا ولسایر الطالبین
فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورته فرمودند که این حدیث را بخاری و مسلم از ابو هریره رضی الله عنه
روایت کرده اند ولفظه خلق الله آدم علی صورته طوله ستون ذراعا فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولئک
النفر وهم نفر من الملائکة جلوس فاستمع ما یحیونک فانها تحیتک وتحیة ذریتک فذهب فقال السلام
علیکم فقالوا السلام علیک ورحمة الله فزادوه ورحمة الله وقال فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم وطوله
ستون ذراعا فلم یزل الخلق ینقص بعده حتی الآن متفق علیه اشکال درین حدیث آنست که مرجع ضمیر صورته
کیست اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم وجسمانیت است برخدا لازم می آید واگر ضمیر راجع
بآدم است فائده خبر متحقق نمیشود زیراکه پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم
چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک ولم تک شیئا برای دفع این اشکال اهل تاویل
دو طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورته را عاید بآدم علیه السلام میکنند و برای بیان فائده خبر سبب

ورود حدیث نقل میکنند که امام فخرالدین رازی رحمة الله علیه میگوید که میان امتان پیشین معروف شده بود
که هرگاه از کسی عصیان صادر میشد صورت او مسخ میگردید چنانچه شهر ایله در زمان داود علیه السلام واقع شد
پس نصاری که در زمان محمد صلی الله علیه وسلم بودند زعم فاسد ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام
از جهت عاصی شده بود بقوله تعالی وعصی آدم ربه و جبرئیل علیه السلام بسر او نالیده بود و صورت او خلقت
اول نگشته مگر او مسخ گشته بود نعوذ بالله من جهل الجاهلین و این سخن با یکدیگر میگفتند که از ینجا بود که آدم
را از بهشت بیرون کردند تا حضرت مخبر صادق سید و قول ایشان و قیاس فاسد ایشان این حدیث فرمود ان الله
خلق آدم علی صورته یعنی خلقت ثانی او در دنیا بر صورت اول او کرد که در جنت بود پس ضمیر راجع با آدم شد
و فائده خبر رد نصاری و صحت خلقت ثانی آدم علیه السلام مطابق صورت اول و صاحب جواهر الاسرار
میگوید وجهی دیگر آنست که میگویند صحابی پیش حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بر پسر خود غضب کرد طپانچه بر روی
او زد و در هنگام طپانچه زدن گفت لعنت بر صورت تو حضرت نبی صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و زجر و منع
این حدیث فرمود که ان الله خلق آدم علی صورته پس درین صورت ضمیر راجع بطرف پسر اعرابی باشد و جمعی دیگر
میگویند که مراد محمد صلی الله علیه وسلم از ان الله خلق آدم علی صورته عقل اول است که او را نیز در عالم کبیر آدم میگویند
چنانکه در عالم صغیر این آدم خلیفه است همچنان در عالم کبیر آدم حقیقی است حضرت عقل اول اول شی که آفریده بود بقوله علیه السلام اول ما
خلق الله تعالی العقل و بجمیع صفات در وی تجلی کرده او مظهر جمیع ذات و صفات شد پس حق بجمیع صفات
مستحقات موصوف گشت و خلافت کبرای آفرینش بوی مقرر گشت حضرت بدو امر کرد که بنویس گفت چه
بنویسم گفت ما هو کائن من الازل الی الابد بیک طرفة العین اجناس کائنات را بنوشت و ساکن شد
که جف القلم عبارت از انست چون عکس عقل اول در آدم خاکی افتاد جامع جمیع صفات کمال گردید پس
معنی حدیث چنین باشد که پیدا کرد الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد فریق ثانی ارباب تصوف
اند که ضمیر علی صورته را عائد بالله میکنند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه وسلم اطلاق صورت بر الله تعالی
وارد است حیث قال رایت ربی فی احسن صورة و رایت ربی علی صورة شاب امرد جعد قططه و رایت
ربی فی احسن صورة فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت علم الاولین والآخرین و
غیر ذالک و برتقدیر یکه اطلاق صورت بر او جائز باشد مجاز گفته اند ان الله خلق آدم علی صورته ای خلق
مظهر جمیع صفاته اینهمه تاویلات جواب اشکال مذکور از فریقین بود و نزد عرفاء اهل کشف تعیین است که

این احسن تقویم آینهٔ صورت آن بی صورت است جل جلالہ ؎ چو یار آمد زخلوتخانه بیرون ٭ جهان
نقش درون بیرون برآمد ٭ پس عارف را می باید که صورت را عین بی صورت انگاشته خود را دلیل
دخیر نداند ؎ نیرنگیون سے باے حیران هوجیو ٭ سب رنگ مین اوسیکو نمودار دیکھنا ٭ تعدد صفات
قلب در همین صورت مشاهدهٔ حق خواهد شد رباعی دل را اگر تو صاف کنی همچو آینه ٭ بی شک جمال دوست
ببینی معائنه ٭ او در دل من است و دل من بدست او ست ٭ چون آینه بدست من و من در آینه ٭ در شغل
آینه از مشاهده صورت خود نیز دوی مستفاد میگردد و لمعه دوم از نور رابع در بعضی مسائل شریعت
که رای حضرت مولانا در ان بر دیگر علما ترجیح دارد و از انجمله مسئلهٔ کراهت صلوة جنازه بر چارپائی است حاصلش
اینست که اکثر مریدین باشندهٔ شهر و بعض معتقدین اموات خود را بنا بر صلوة جنازه پیش حضرت مولانا
می آوردند مولانا میفرمودند که تا میت را از بالای چارپائی بر فرش بوریا وغیره فرود می آوردند و بران نماز
بذات خود میخواندند و اگر کسی فرود نمی آورد دیگری حضار امر میکردند که نماز جنازه بخوانند و خود شریک نمی شدند
راقم آثم روزی سبب نگذاردن نماز میت بر چارپائی پرسید ارشاد کردند که بدانست من در جواز نماز بدین ہیئت
تامل است و کراهیت قطعی ست و وجه آن اینست که در متون و شروح کتب فقهی مینویسند که از شروط
نماز جنازه وضع میت بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین
داده نماز بر چارپائی رواج کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است اینقدر جواب حضرت مولانا
شنیده راقم آثم تجسس این مسئله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در شروح و متون یافت
استفتا، درین باب مرتب نموده پیش علمای لکهنو و رامپور و شاهجهان آباد و مرادآباد و بریلی وغیره فرستاد
احدی جواب شافی و حجت شرعی که از ان جواز نماز بر چارپائی بلا کراهیت ثابت کرده نوشت بلکه
اولویت داشتن میت بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را کراهت مستلزم است چون رواج هندوستان
یعنی نماز جنازه بر چارپائی بر خلاف کتب فقهی است لهذا بنا بر هدایت خاص و عام نقل استفتا مذکور
در ذیل مندرج میگردد استفتاء اینست ما قولهم رضی الله عنهم درین مسئله که در صلوة جنازه باتفاق فقهای
کلهم اجمعین شرط جواز اثبات نمودن میت بر دابه و بر مرکب و بر ایدی الناس و نیز شرط است نهادن میت
بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند در عالمگیری است شرطها فی صلوة الجنازة
کون المیت موضوعا علی الارض فان کان علی دابة او ایدی الناس لم تجز الصلوة علی المختار الا من عذر ۱۲

في نهر الفائق ومن الشروط حضور الميت ووضعه على الارض وكونه امام المصلي فلا يصح على غائب ولا على محمول
على الدابة ولا على موضوع خلفه في الغرائب ولو صلى على دابة او الايدي لا يجوز الصلوة عليه وعليه الفتوى في
شرح المنية المصلي ولا يجوز صلوة الجنازة ركبانا اي اذا كان القوم ركبانا والميت على الارض او بالعكس في
بحر الرائق قبيل اذا كان وضع الميت على مكان نجس يجوز الصلوة عليه لان كفنه يصير حائلا بينه وبين الارض
لانه ليس بلابس بل هو ملبوس فيكون حائلا في شاهان حاشية الهداية الاصل في الميت ان يوضع على الارض
لكن توسعوا في الجواز على السرير فقط يعني سریر را مجازا حکم زمین داده اند در جامع الرموز آمده والجنازة بالفتح والکسر
السرير كما قال ابن اثير فان لم يكن عليه ميت فهو سرير ونعش و در صراح است که جنازه بالفتح والکسر تخته را
گویند که مرده را بروی بردارند وانچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند و مروج در حرمین شریفین و دیگر
دیار عرب نیز تخته سریر است الغرض از همه روایات واضح گردید که اصل در نماز جنازه نهادن میت بر زمین
است لیکن شارع تخته سریر را بسبب قرب واتصال آن بزمین مجازا وتوسعا حکم زمین داده اند و اینکه
واعناق رجال ودابه ومرکب وکشتی ودرخت وغیره اشیاء مرتفعه عن الارض را حکم مرکب داده اند و
وعدم جواز نماز بران تصریح کرده اند پس قیاس چارپائی بر سریر و حصیر وغیره غیر صحیح و قیاس مع الفارق
است چه فقهاء در باب حلف ویمین تصریح فرموده اند که سریر در حکم زمین نیست في الهداية لو حلف لا يجلس
على الارض فجلس على بساط او حصير لا يحنث لانه لا يسمى جالسا على الارض بخلاف ما اذا حال بينه وبين الارض
لباسه لانه تبع له فلا يعتبر في كنز الدقائق حلف لا يجلس على الارض فجلس على بساط او حصير او لا ينام على هذا الفراش
فجعل فوقه فراشا آخر فنام عليها او لا يجلس على هذا السرير فجعل فوقه سريرا آخر لا يحنث ولو جعل على الفراش قراما
او على سرير بساطا او حصيرا حنث في جامع الرموز من حلف لا يجلس على الارض او السطح او الدكان فجلس عليه
بساطا او حصير فوقها او لو حال بينه اي بين الحالف وبينها اي الارض لباسه الذي يلبسه حنث لمن حلف لا يجلس
على هذا السرير فجلس على بساط او فراش فوقه فانه حنث فقط الجواب اصل در نماز جنازه اینست که میت
بر زمین یا بر انچه در حکم زمین است باشد و بر چارپائی و تخت وغیره بالبداهة زمین نباشد و در بودن میت بر زمین
پاک یا بوریا وغیره اصلا اهانت میت نیست بلکه موافق حکم شریعت و سریر و نعش و جنازه عرب که
تخته غیر مرتفع از زمین میباشد دیگر است و چارپائی مروج هند دیگر لهذا علمای ولایت پایه های چارپائی را
قبل از نماز در زمین کنیده می نهند تا میت قریب زمین باشد و مسلمین هند در گذاردن نماز بر چارپائی

بلند بلاشبه ترک اولی و تسامح در جواز کرده اند میکنند زیرا که میت در حکم امام است و امام از قوم بلند نمی باید
بنا بران بروایه و مرکبا و ایدی الناس نماز جائز نیست حسب روایات مفصله ذیل فی انشا ان الاصل فی المیت
ان یوضع علی الارض لکنهم توسعوا فی الجواز علی السریر و نحوه ۱۲ فی شرح نور الایضاح المشهور بشرنبلالیه
وشرط فی صلوة الجنازة کون المیت موضوعا علی الارض لکونه کالامام من وجه فان کان علی دابة او ایدی الناس
لم یجز الصلوة علی المختار الا من عذر فی الغائب و لو صلی علی میت علی الدابة او الایدی لا یجوز الصلوة علیه حالیة القهستانی
وفی القهستانی وشرط استقبال القبلة المصلی و ستر عورتهما و طهارة بدنهما والنیة وکون المیت علی الارض کما
فی المشهور علی دار السرور فی جامع الرموز وشرط صلوة الجنازة استقبال المصلی عند المیت کما فی التمرتاشی
و ستر عورتهما و طهارة ثوبهما و بدنهما والنیة کما فی الزاهدی وکونه علی الارض او الایدی قریبا منها کما فی المحیط ۱۲
وفی بحر الرائق قیل لو وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوة علیه لان کفنه یصیر حائلا بینه و بین الارض
لانه لیس بلابس بل هو ملبوس فیکون حائلا عن ابی سعید الانصاری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه رواه دارقطنی فی المجتبی و نماز آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر چارپائی نشده است بل بر تخته که ملحق بزمین باشد چنانچه از اسفار الانبیا منقول است آنگاه
از موضع غسل برداشته بر روی تخته خوابانیدند بعد ازان پوشانیدند و بموجب وصیت در انجا گذاشته
بیرون رفتند تا ملائک فوج فوج بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارند بعد ازان افواج مسلمانان
در آمده هر یک علحده بی آنکه کسی امامت کند نماز گذاردند فقط اینجواب عزیز است مهور قاضی و مفتی
و علمای معتبرین رامپور مسئله جواز و عدم جواز اظهار وحدت وجود عند العوام درین مسئله نیز رای
حضرت مولانا قدس سره العزیز برای دیگر علما ترجیح میداشت چنانچه در ابتدای حال در وجود مولانا
قدس سره در شهر لکهنؤ مولوی ذوالفقار علی صاحب رئیس قصبه دیوه باتفاق بعضی علمای فرنگی محل
حکم تکفیر حضرت مولانا بعلت اظهار وحدت وجود نوشتند و استفتای درین خصوص مرتب شده به
شاهجهان آباد پیش مولانا شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره العزیز فرستادند و مولانای ممدوح
جواب استفتا متضمن حقیقت وحدت وجود و عدم جواز اظهار آن عند العوام نوشتند بدلائل اینکه
چون مسئله توحید دقیق است و عوام آنرا نمی فهمند و مراد و مقاصد آن نافهمیده در احکام دین تساهل میکنند
و ترک صوم و صلوة مینمایند و در اظهار آن انفتاح باب الحاد و اباحت شرور و فساد است و هر مسئله

که بحث وتکرار آن منجر بفساد باشد دران سکوت واجب ست چنانچه در مسئله جبر وقدر ومنازعات صحابه
همدیگر حدیث وارد است اذا ذکر القدر فامسکوا واذا ذکر اصحابی فامسکوا الخ ونیز توحید سر است وافشای سر
حرام است **جواب الجواب** استفتای مذکور حضرت مولانا قدس سره العزیز در رساله کلمة الحق و
کاسرة الاسنان عرف دندان شکن نوشته اند بدینطور که جواب استفتا را در سوال فان قلت نوشته
جواب الجواب میگویند قلت سبحان الله انتم اعلم ام الله فانه سبحانه اظهر التوحید بلا اله الا الله علی اهل اللسان
وهم ادرکوا ما هو المراد منه لقوله تعالی حکایة منهم اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب واذا قیل لهم لا اله
الا الله یستکبرون الخ ولم یبال بهذا الوهم ترجمه میگوییم پاکیست خدا تعالی را آیا شما داناترید یا الله بتحقیق
شان اینست که خدای سبحانه اظهار کرد توحید را بکلمه طیبه بر اهل زبان که عرب بودند وآنها دریافت کردند
آنچه مراد خداست از کلمه طیبه چنانچه خدا تعالی فهمیدن آنها حکایت میکند بقول خود که گفتند مشرکین آیا
گردانید محمد صلی الله علیه وسلم همه معبودان را الها واحدا این چیز عجیب است وبجای دیگر فرمودند که هرگاه گفته میشود
از مشرکین لا اله الا الله سرکشی میکنند وموجب سرکشی نبود مگر فهمیدن وحدت وعینیت از کلمه طیبه وآن اندیشه
نکرد خدا این وهم را یعنی عوام نخواهند فهمید وگمراه خواهند شد فقط اذ قد بعث جمیع الانبیاء علیهم السلام
بکلمة التوحید فقد اظهر سبحانه التوحید باظهار المعجزات واستدل علیه بالدلائل وملأ کتابه بالتهدیدات
والحاق العار علی المنکر بالقتل والاسر واباحة النساء فی الدنیا والخلود والعذاب فی الآخرة ترجمه
وخدا اندیشه نافهمی عوام نکرد زیرا که برانگیخت جمیع انبیاء علیهم السلام را بکلمه توحید واظهار کرد کلمه توحید را
بتائیدات معجزات واستدلال آورد بر حقیقت توحید بدلائل خمسه ومشحون ساخت کتاب خود را بتهدیدات
معجزات والحاق عار بر منکرین بقتل واسیری واباحت عورات آنها در دنیا وخلود وعذاب آخرت
پس معلوم شد که توحید از اسرار نیست بخلاف ما امر فیه بالامساک عنه کالقدر واصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم وغیرهما فانه لیس بمثابة التوحید فیکون قیاس التوحید علی القدر وغیره فی الامساک عنه قیاسا
مع الفارق ترجمه بخلاف آنچه امر کرده شده است دران بسکوت چنانکه مسئله جبر وقدر واصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وغیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید پس قیاس توحید بر جبر وقدر
وغیره در سکوت قیاس مع الفارق است والضابطة فی معرفة السر الذی یجب کتمانه او اعلانه اقامة البرهان
او عدمها فالذی اقیم علیه البرهان یحل اظهاره بل یثاب علیه والا یلغوا اقامة البرهان فان اقامة البرهان لیست

الا للتفهیم والتعلیم وکل منهما لیس الا لاظهار الحق واعلانه لا لکتمانه واخفائه ترجمه ضابطه وقاعده
کلیه ومعرفت سری که واجب است کتمان آن یا اعلان آن اقامت برهان است یا عدم اقامت آن
پس حکمی که قایم کرده شد بران برهان ودلیل حلال است اظهار آن بلکه ثواب می یابد اظهار کننده
بران واگر اچنین نبودی اقامت برهان لغو شدی زیراکه اقامه برهان نیست مگر برای تعلیم وتفهیم وتعلیم
وتفهیم نیست مگر برای اظهار حق واشتهار آن نه برای کتمان آن واخفا فما لم یقم علیه البرهان وکان سرا دقیقا
عسیرا ادراکه یحرم افشائه ویجب کتمانه فانظر ان لا اله الا الله منهما هو اقیم علیه البرهان ام لا فتامل ترجمه
وامری که بران اقامه برهان نباشد وباشد آن امر از قسم اسرار باریک ونازک که دشوار باشد فهمیدن آن
البته حرام است افشاء آن وواجب است کتمان آن پس نظر بکن که لا اله الا الله از کدام قسم است
آیا اقامت کرده شد بران برهان یا نه پس تامل کن در اینکه اگر لا اله الا الله که دال بر توحید است از قسم اسرار
میشد حکم نمیکردند که در اوقات خمسه بر سر منارها ایستاده به آواز بلند بگویند اشهد ان لا اله الا الله وشارع
حکم نکرده است که آنچه بزبان عربی واجب الاظهار است آنرا بزبان دیگر اظهار نکنند والا تمام کلام الله
بزبان عربی نازل شد وتراجم آن بزبان فارسی وهندی در شریعت رایج وشایع است وکلمه طیبه نیز داخل
کلام الله است واقرار واظهار آن واجب بل فرض عین ومنشای اختلاف علمای در عقیده همین است
که توحید را از کلمه طیبه فهمیده اند سوال اگر کسی گوید که مدار جواب الجواب مولانا که ترقیم یافته بر فهمیدن
وحدت وجود وعینیت اشیا با خدای سبحانه از روی عبارة النص کلمه طیبه وتقدیر غیر الله بجای خبر
وبطلان تقدیر موجود بوده است ودر همین مولانا بر خلاف جمهور علما متفرد اند پس اتفاق علما بر تقدیر
موجود بجای خبر در کلمه لا اله الا الله بمنزله اجماع است گویند ودر حدیث شریف وارد است لا تجتمع امتی
علی الضلالة وعلیکم بالسواد الاعظم یعنی جمع نمیشود امت من بر گمراهی ولازم گیرید سواد اعظم را یعنی جماعت
کثیره جمهور علما را پس تفرد مولانا بمقابله اجماع است بر خلاف جمهور علما قابل اعتماد نیست لرفع توهم اعتراض
مذکور حضرت مولانا در کاسر الاسنان نوشته اند لا بد للاجماع من امرین کون الامر مجمع علیه امرا شرعیا
والثانی اتفاق اهل الحل والعقد علیه فی عصر واحد وانه مفقود فیما نحن فیه ترجمه ضرور است برای اجماع است از
دو امر یکی بودن مجمع علیه امر شرعی دوم اتفاق اهل حل عقد بران در زمان واحد یا از منه متقاربه کلام
المنسلکان همینی که تقدیر موجود بجای خبر جمهور علما واتفاق همه علما بمنزله اجماع است نه مولانا متفرد

که اجماع است که دلیل چهارم شریعت است نزد ابطال در کتب اصول چنین است حکمی که بران اجماع باشد آنرا
بودن آن شرط است و شرط دوم اینکه اهل حل و عقد پس مجتهدین در زمان واحد یا از منه قریبه متفق شده حکم
آن امر مجمع علیه داده باشند و تقدیر موجود در کلمه طیبه نه امر شرعی است نه اتفاق مجتهدین بران در هیچ یک زمانه
شده است بلکه تاویل بالرای بعضی علما بوده در اول دیگران بران تقلید کردند چنانچه بیان آن گذشته فرمانید اما التاویل
فقوله لا اله الا الله محکم والمحکم یابی عن التاویل واما التقدیر موجود فلیس بامر شرعی بل خلاف حکم شرعی اذ الشرع الشریف
یکذبه بقوله علیه السلام لا اله غیرک وقوله سبحانه مالکم من اله غیره والبراهین خمس ترجمه اما تاویل علماء در لا اله الا الله
جائز نیست زیرا که کلمه طیبه آیه محکم است و محکم ابا میکند از تاویل یا آنکه فرمیشود موافق آن واما تقدیر موجود پس نیست
امر شرعی بلکه خلاف حکم شرعی است زیرا که شرع شریف تکذیب میکند آنرا بقول علیه السلام لا اله غیرک وبقول سبحانه مالکم
من اله غیره واز روی براهین توحید که در قران شریف مذکور اند واما الامر الثانی وهو الاتفاق فلم یثبت ایضا اذ لم
یتفقوا اهل التاویل والتقدیر فی عصر واحد او ازمنة متقاربة کاتفاقهم علی خلافة ابی بکر رضی الله عنه بل هو تقلید محض
کتقلید النتائج بعضهم لبعض وکتقلید النصاری بعضهم لبعض علی التثلیث والعیاذ بالله ترجمه اما امر ثانی که اتفاق
اهل حل وعقد است نیز ثابت نشد زیرا که متفق نشدن اهل حل وعقد بر تاویل وتقدیر مذکور در زمان واحد یا ازمنه
متقاربه نشده است مثل اتفاق صحابه بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بل تقدیر موجود تقلید محض است مثل تقلید
پیشیان بعضی آن بعض دیگر را یا مثل تقلید نصاری بعضی بعض دیگر را بر تثلیث پناه بخدا از هیچ تقلید اذ اول الاکابر کما
توهم ان الظاهر ما یدل علیه لا اله الا الله من توحید والعینیة بین المنکور وبین سبحانه خلاف ما حکم به سلطان القوا
اذ الممکن لا یصیر واجبا وبالعکس لا بعد انقلاب احدهما الی الآخر وظاهر ان وهم انقلاب الحقیقة محال صرف
لا اله الا الله من ظاهره الی ما حکم به سلطان القوی من التاویل المذکور والتقدیر المزبور ثم جاء آخرون واستحسن التاویل
والتقدیر فقلده ثم آخر فآخر ولم جرا الی ان توهموا ان التاویل والتقدیر المذکور امر مجمع علیه فهذا الذی
صرف ظاهر لا اله الا الله سواد کثیر قاروره کسره فی الاسلام بالتاویل والتوجیه والصرف عن الظاهر لیسه فانسبوا
الیه الوهم والعیاذ بالله من ذلک ترجمه زیرا که اول اکابر علما هرگاه که توهم کرد که ظاهر کلمه طیبه دلالت میکند
بر عینیت در میان المنکور و در میان خدای سبحانه بر خلاف آنچه حکم میکند بران سلطان القوی یعنی و آنهم
زیرا که ممکن واجب نمیگردد و بالعکس یعنی واجب ممکن نگردد مگر بعد انقلاب یکی بطرف دیگر وظاهر است که انقلاب
حقیقت محال است پس گردانید آن اکابر کلمه طیبه را از ظاهر یعنی آن بطرف معنی که حکم کرده آن سلطان القوا

او نیز و بیم او از تاویل مذکور و تقدیر مزبور بعد آن اکابر آمد عالم دیگر و استحسان کرد تاویل و تقدیر او را پس مقلد او شد
همچنین یکی با دیگری مقلد شدند تا اینجا که توهم کردند که تاویل و تقدیر مذکور امر صحیح علیحده است حتی این امی گردانیدن معنی
کلمه از ظاهر اول شنیده ایست که شکسته شد در اسلام بتاویل و توجیه و صرف از معنی ظاهر بسوی آنچه نیست بطرف
دیگر آن و پناه بخدا از همچو تاویل **مسئله** مسئله که در آن فعل حضرت مولانا بخلاف اکثر علمای زمانه بوده اینست
که حضرت مولانا قدس سره بعد نماز ظهر و مغرب و عشا بمجرد سلام فرض آنوقت برخاستی و باداء سنت موکده که بعد
فرض در هر سه اوقات مذکوره هست مشغول میشدی و عادت مستمره دیگر علما اینست که بعد هر فرض دست برداشته
دعا میکنند و بعضی اوراد معقبات نماز هم خوانده سنت میگذارند راقم آثم سبب آن از مولانا قدس سره پرسید فرمودند
که من مقتدی فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمل آنحضرت علیه الصلوة والسلام همین بود که بعد فرض فجر و عصر
از طرف قبله پشت گردانیده و روبطرف حجره شریفه کرده می نشستند و دست برداشته دعا میکردند و بعد سلام فرض ظهر
و مغرب و عشا اللهم انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام گویان
بسرعت تمام برخاسته و بسنت مشغول شدی عرض کرده شد که آنچه در احادیث وارد است که بعد هر نماز سبحان الله
والحمد لله والله اکبر سی و سه بار بخوانند و آیة الکرسی متصل بخوانند و در بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت
و کلمه تمجید وغیره معقبات نماز آمده عمل بران نشد ارشاد شد که فصل درمیان فرض و سنت بادعیه و اوراد نباید
هرچه خواندنی باشد بعد سنت بخواند آنهم عقب نماز خواهد شد چنانچه تصریح آن بعینه شیخ عبد الحق علیه الرحمه در ترجمه
مشکوة و سفر السعادت کرده اند در آن به بینید فقط چنانچه بنده حسب الارشاد در سفر السعادت تصنیف شیخ عبد الحق
محدث دهلوی رحمة الله علیه دیدم ارشاد آنحضرت مطابق احادیث صحیحه یافتم و در ضمن تنبیه اینقدر تحقیق آنچه بود
که بعینه نقل کرده می آید تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانچه
این ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معقبات و غیر آن و مراد به بعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که آن صحابت
بلکه مراد عدم فصل است بچیزی که بعرف اشتغال بدان از غیر اعراض و نسیان و تشاغل بغیر کرده شمرند
و اگر ساکت کند و بجهت کثرت حرفی نرسد تغیر ضرر ندارد و پس از فراغ نماز هر چه به وجه مذکوره بخواند عقب
او است تا با آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب
گردد یا نه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بقول کسی که سنت سیدارد و حمل سنت از فرض
و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض در شرح ابن الهمام تصریح کرده است

کر انچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی ادعیه واذکار وراد بار صلوة تقاضا میکند وصل آنها را
بفرض بلکه بودن آنها عقب سنت بی اشتغال بانچه از نماز نیست کفایت میکند دران واختلاف است
علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است
ووارد شده در وی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاده مردی که دریافته بود با حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم تکبیر اولی را تا متصل بگذارد سنت را عمر رض دوش او را بگرفت وجنبانید و گفت
بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم پسندید این سخن را از عمر رض پس کفایت میکند ادنی فصل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه رضی
آورده اند که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنکه بمقدار گفتن این کلمه
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام وازین حدیث بظاهر لازم نمیاید که همین کلمه
فصل کند بمقدار آنچه خوانده شود در وی این ذکر واین منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله
وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکاریکه مواظبت میکنند
بران در مساجد درین اعصار مثل قراة آیة الکرسی وتسبیحات وامثال آن وحلوانی گفته است که
لا باس است بخواندن او میان فریضه وسنت ومختار آنست که فصل کند بذکری مختصر وبخواندن اوراد
واذکار بعد از سنت وقول حلوانی لا باس ومنافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت
اولویت خلاف اوست پس گویا گفته اولی آنست که نخواند واگر بخواند لا باس به ودر خلاصه گفته که چون
سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را مکث قاعدا ولیکن باید که بایستد بتطوع وتطوع
نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس تر آید واگر خواهد رجوع کند بمنزل خود
برای تطوع ودر تاتارخانیه بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا
برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد وهمه برابر است در سنت ولیکن افضل
رجوع بمنزل است وبرای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام لمعه سوم اندر نور رابع در تقاریر وی
رضی الله عنه در مسائل طریقت سخن در تعینات الهیه وتنزلات سته بود هرچند درین باب
صوفیه کرام مثل قدوة الموحدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی وشیخ محب الله الله آبادی ورئیس العلما
مولانا عبد العلی محمد وغیرهم رحمهم الله شرح وبسط بسیار کرده اند خلاصه آن انچه از صحبت بابرکت حضرت

مولانا قدس سره العزیز مستفاد شد بدین قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجابا
من نور وظلمة یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت مراد از نور اوصاف جمالیه و صفات فعلیه و مراد
از ظلمت اوصاف جلالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لاتعین که عبارت است از
احدیت ذات مطلق که معری و منزه است از جمیع صفات و نعوت و لاتعین است از تعینات و اعتبارات
و منزه است حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدوث و تنزیه و تشبیه و وحدة و کثرت و علم و جهل نیز و آن
وجود مطلق با کمال ذاتی خود یعنی محض است از عالم و مستور است در پرده غیب و آن ذات مقدس از مرتبه
غیب الغیب بحجاب ظاهر نمیشود نه بر نبی مرسل و نه بر ملک مقرب چنانچه آیه کریمه وما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب از آن خبر میدهد و آن ذات مستجمع کمالات را بمقتضای کل یوم هو فی شان در
تعینات و شیونات غیر متناهیه ظهور است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای اتصاف او بکمال
اسمای خود است و از جمله مظاهر و مجالی الهیه شش مرتبه مدرک و مشهود عرفا شده از آنجمله دو مرتبه منسوب
بسوی حق گشته بمرتبه الهیه مسمی شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته بمرتبه کونیه شهرت یافته و یک مرتبه
جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت الانسانی نامزد گردیده تفصیلش اینست مرتبه اولی لاتعین
که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده او سبحانه است که در غایت مرتبه استیلا
و استغنا ست یعنی حقتعالی مستقل است بالاجمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است با ذات
که صالح است ظهور عالم را و در مرتبه تکثر را راه نیست اصلا نه اعتبارا نه حقیقتا و این مرتبه را لاتعین و غیب
اول و عمی هم نامند چه ذات که کنز مخفی بود از غیب الغیب در آن مرتبه اولا اراده ظهور کرده است و او سبحانه
در این مرتبه فی حد ذاته قیدی و اضافتی ندارد حتی که بقید اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیتوان کرد بل در عین تنزیه
مشبه است و در عین تشبیه منزه و آن ذات واجب الوجود در مرتبه نه کلی است نه جزئی و نه مطلق و نه
مقید و نه عام و نه خاص و در این مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اضافت صفات
سلبی بچو لیس کمثله شی وهو السمیع البصیر لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وهو یدرک ولا یدرک الابصار
وهو یطعم ولا یطعم و همچنین اتصاف او بصفات بیچون و بیچگون و بی شبه و بی نمون و لیس کمثله بیرنگ
و بی کیف و نمونش مصداق جوهر و عرض و نمونش محدود و متصور همین مرتبه است و این مرتبه را عالم لاهوت
و لاتعین و غیب الغیب و غیب اول و کنز مخفی و عین الحیات می نامند بل آن ذات بالاستقلال

موجود است در خارج محتاج بوجود عالم نیست و در این مرتبه ارتفاع تقیّدین جایز داشته اند حدیث شریف کان الله ولم یکن
معه غیره حکایت از همین مرتبه است و درین مرتبه موسی و فرعون و مسلمان و احمد و بوجهل همه از اند هرگاه سالک از حیل
هستی موهوم خود طی کرده باین مقام سیر سازد از خود و از غیر خود نامی و نشانی نیابد کما قال المولوی المعنوی قدس سره العزیز
۵ چون به بیرنگی رسی کان داشتی ؛ موسی و فرعون دارند آشتی ؛ مرتبه ثانی لاهوت و آن
عبارت است از تعین ثانی وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بر وجه غیر زائد بر خود نگاه کرد خود را بوجود مستقل
باکمال حسن و جمال و نهایت عظمت و جلال متصف باُمّهات صفات و جامع جمله حقائق و شیون الهیه
کونیه که در مرتبه اول مندمج بودند یافت و خود را لائق ظهور آن دید بمقتضای عشق و محبت ذاتی از غیر اطلاق
تام رتبه شهود من الازل الی الابد آنچه تفصیلاً ظهور شدنی است در مرتبه اجمالاً خود را دید یعنی بعلم اجمالی سیر صفات
خود کرد با نوجه که متمیز شود هر اسمی از یکدیگر مثلاً سمیع ممیز گردد از قدیر و قدیر از علیم پس امهات صفات که از
حیوت و علم و سمع و بصر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود لاندراج الکل فی الذات کالمفصل فی المجمل
وکالشجرة فی النواة و درین مرتبه بجز ارادهٔ ظهور و تکثر فی الاعتبار و تعین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشده و
نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک هیچ ظهور نگرفته والله غنی عن العالمین
حکایت از همین مرتبه است و چون در مرتبه لاهوتی ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود
پس باعتبار تجرد ازان هم مرتبه احدیت نیز نامند و باین حیثیت مصداق ازلیت و اولیت و باطنیت است
مرتبه ثالثه جبروت این مرتبه شهود علمی ذات است مر خود را بجمیع تفاصیل شیونیه و امتیاز بعضها عن بعض
هرچند ذات مطلق بشهود اجمالی که کمال ذاتی اوست از تفصیل عالم مستغنی بود لیکن عشق ذاتی تقاضای
این معنی نمود چنانکه شهود علمی اجمالی جمال خود جلوه گر گشته همچنان شهود
علمی تفصیلی را که در قهر احدیت مستهلک بود جلوه باید داد بنا بر آن محبوب ازل باعتبار قابلیت اتصاف
بجمیع صفات و اعتبارات بصفت واحدیت تجلی نمود پس درین مرتبه حقایق ممکنات را ثبوت علمی پیدا گردید
لهذا آن حقائق اعیان ثابته نام یافتند و این علم را اجمالاً به تفصیل
ممکنات کونیه خلاف عالم است که الله تعالی الآن عالم را مطابق آن
عالم در خارج پیدا نمود بر استعداد عین هر یک ممکن در این مرتبه واجب از ممکن متمیز گشت چه ذات باعتبار اتصاف
باصفات کمالیه واجب و معبود است و همان ذات باعتبار اتصاف باصفات کونیه ممکنه و عابد است سبحانه

تعین اول که در آن مرتبه احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود و جمیع اسما و صفات الهیه و کونیه در تعین اول
واحد بود و اصلا تکثر راه نداشت اند. التعین اول را باحدیت مختصه و تعین ثانی را بواحدیت تعبیر میکنند اما این
هر دو مرتبه تعین اول و ثانی مرتبه الهیه اند و ماتحت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند مخفی نماند که تقدیم و تاخیر
این سه مرتبه کشفی و عقلی است نه زمانی و تحقیقی چه ذات بی قید صفات کنز مخفی در مرتبه اول است و بعلم اجمالی
صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم مرتبه رابع عالم ارواح و اینمرتبه ظهور ذوات است
مر خود را در خارج بصفت شئون متغایره و روح وجود مجرد است از مواد و اعراض اجسام از الوان و اشکال و
قابل ادراک خود و اغیار خود است و قابل اشارت حسیه نیست هر چند اعیان موجودات در صورت علمی
بشهود تفصیلی مشهود حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق بر اینقدر اکتفا نساخته ترقی ظهور و افزونی امتیاز خواست
و ثبوت حکم غیریت را که اعتباری باشد تقاضا نمود و بمقتضای آن نور الهی تجلی ثالث را که مطابق تفصیل
مرتبه واحدیت بوجود خارجی که الطف موجودات خارجیست نزول کرد و عالم ارواح نام یافت مرتبه خامس
عالم مثال و اینمرتبه ظهور ذوات حقیقت در خارج بصور و اشکال لطیفه مختلفه غیر قابل هر انقسام و خرق و التیام را
چون تجلیات روحانیه بکمال لطافت بطون و صفائی داشت غلبه عشق ظهور زیاده تر خواست بنا بر آن
اندک کثافت بران لطافت افزوده خود را بصور مثالیه جلوه ظهور داد و این عالم بسبب لطافت خود مشابه
بعالم ارواح است و بجهت ممتد بودن مثل امتداد اجسام مشابه بعالم شهادت است پس این عالم برزخ است
میان ارواح و شهادت و مثال دو قسم یکی مثال مقید که در خواب و تخیل نمود از میشود و آن گاهی
صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال متصل میگویند دوم مثال مطلق که در ان خطا را راه نیست و
آنرا عالم مثالی و خیال منفصل و فلک الحیات و عالم برزخ هم نامند و عالم ارواح و مثال را جمع کرده عالم الملکوت
میگویند مرتبه سادس عالم حس شهادت و اینمرتبه ظهور ذوات او سبحانه است خود را در خارج بصور اجسام
و اجرام و جواهر و اعراض چون که عشق ازلی در تقاضای ظهور حسن و جمال فرد است [illegible] مزید را اکتفا
نکرد در عالم المثال بسبب لطافت باقی مانده بود نیز گوارا نساخته ظهور اکمل را که مزیدی بران متصور نباشد
درخواست نمود بنا بر آن نور قدیم تجلی خامس خود را بصور محسوسات متجلی گردانید. اول تجلی یکی بصورت
علیا الملع که مظهر عرش و کرسی و افلاک سبعه و ما فیها گردید دوم بهیئت عناصر که مظهر آب و آتش و خاک و باد
و ما ترکیب یافتها از حیوانات و نباتات و معدنیات بظهور رسید هفتم مرتبه عالم انسان و آن ظهور ذات است

هر خود را در یک مظهر اتم که شامل است مرجمله مراتب سته سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن وجمال خود را
در هر مرتبه بجلوه جداگانه مشاهده نمود کمال عشق خواست که همگی تجلیات گوناگون و تعینات بوقلمون در یک آئینه
تماشا کند بنا بر آن تجلی سادس بصورت انسان ظاهر گردید و این انسان مظهریست جامع مرجمله مظاهر را
چه مرتبه هاهوت و تعین اول در لاهوت و تعین ثانی مندمج گشته لاهوت نام یافته و عالم لاهوت با جمله
مراتب الهیه در جبروت مندرج شده عالم ارواح و امثال نام یافته و عالم ارواح و عالم مثال جمع گردیده
عالم ملکوت نام یافته و هرچه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده عالم حس و شهادت نام یافته بود و
و عالم حس و شهادت مع ما فیها من المراتب در مرتبه هفتم جمع گشته عالم انسان و عالم صغیر نام یافت پس آدم
جامع آمد همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان کامل که ملقب است بخلیفة الله متصرف است در همه عوالم
و فیض حقتعالی نمیرسد بهیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینکه حضرت حقتعالی
بحکم ان الله خلق آدم علی صورته باینصورت متجلی گشته حسن خود را بجمیع تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی
و افعالی و انفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید ؎ یار من با کمال رعنائی ٭ خود تماشا و خود تماشائی
در لشکر و پوشش گشتست آفتاب ٭ فهم کن والله عالم بالصواب ٭ از آنجا که مرتبه هاهوت وحدت محض
و اطلاق صرف است بران اطلاق تجلی و تعین روا نداشته اند و آغاز مراتب از لاهوت نموده تا عالم
انسان به تنزلات سته نام زد میکنند فقط مسئله تجدد امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدست اسرارهم
دو مسئله مخالفت اوهام و اخفی الخفیات عند العوام است اول مسئله وحدة وجود که از فضل الهی و همت
مولانا تحقیق و تصدیق آن کما ینبغی در صدر کتاب گردید دوم مسئله تجدد امثال آنهم نزد علما و عقلا نظری
و عسیر التحدید است و حضرت مولانا آنرا از روی عقل و نقل ثابت کرده بمرتبه شهود رسانیده اند اگرچه شیخ
اکبر رضی الله عنه در فص شعیبی در بیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین
واحد که حقیقت هستی است و آن متبدل و متجدد میگردد مع الانفاس و الآنات در هر آنی عالمی معدوم
و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند فقط لیکن حضرت مولانا برای تفهیم این مسئله
اول یک مقدمه عقلی در جهد المقل نوشته بعد بتمهید آن آیات کلام الله را که دال بر تجدد امثال اند مسطور
کرده اند مقدمه ممهده اینست که دوام وجود دو قسم است چنانکه دوام عدم بر دو طور است اول دوام حقیقی
دوم دوام اضافی نسبی و دوام حقیقی برای وجود علماً و عیناً منحصر در ذات او سبحانه است یعنی وجود او تعالی

ازلی و ابدی است سلب وعدم نمی پذیرد چنانکه دوام حقیقی برای عدم علماً و عیناً منحصر در ممتنع و محال محض است
که هرگز وجود نمی پذیرد پس باقیماند برای تشبیه مگر اضافی از هر دو قسم وجود و عدم پس دوام اضافی برای وجود
در تشبیه که عبارت است از بقای مشبه از ابتدای حدوث حسی تا فنای حسی و دوام اضافی برای عدم
در تشبیه عبارت است از فنای آن مشبه بعد الوجود الی الابد دال بر مضمون از کلام الهی یکی آیه
کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر شیء بالفعل هالک و معدوم است مگر وجه خدا در این آیت بیان تجدد
مثلی آنی است در تشبیه وجه دلالت اینست که جمله اسمیه برای دوام ثبوت مضمون میشود و شیء بمعنی
موجود است و هالک عبارت است از عدم بعد الوجود پس مضمون کل شیء هالک دوام العدم للموجود
مطلقا من التشبیه و دوام عدم للموجود مطلقا کذب بدیهی پس ضرور است اینکه تاویل کرده شود قول خدای
سبحانه با وجود بقای بلاغت آن از دوام ثبوت مضمون آن تا راجع گردد بطرف صدق و کلام مقید شود
پس تاویل نیست مگر اینکه گفته شود که معنی آیه کریمه اینست که هر موجود از تشبیهات موجود آناً معدوم است
دائما یعنی در آنی وجود حادث میشود و در آن دیگر معدوم میگردد و همچنین در آن ثالث موجود میگردد و
در آن رابع معدوم میشود چنانکه در برگهای اشجار خزان و بهار آناً فآناً طاری میشود لیکن بیننده حضور
خزان و بهار را در یکسان می پندارد و این غلطی قوت واهمه است که سرعت انتقال وجود و عدم را
نفهمیده گمان استمرار میبرد چنانکه در حرکت شعله جواله دائره مستمر می پندارد و دیگر آیت دال بر این تجدد
قوله تعالی است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام معنا و کل من علیه الذی
متوهم بقاء فان ابد کما عرفت سابقا پس معلوم شد هر چه بر زمین است از آن حدوث حسی تا
آن فنای حدوث حسی نیست مگر وهمی و همین است مراد از تجدد آنی و قیاس کن بر آن قوله تعالی
انک میت و انهم میتون اینهم دلالت میکند بر تجدد امثال یعنی خداوند سبحانه با حبیب خود میفرماید
که حیات تو و حیات دیگران از تولد حسی تا موت حسی نیست مگر وهمی یعنی وهم انتقال وجود و عروض
عدم را در هر یک آن تمیز نمیکند و حیات مستمر می پندارد و حال این حیات اینست که بموت تعبیر کردیم
و دال بر این مضمون قوله تعالی است بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی مخلوق در هر آن در لباس نو یکسر است
تا آنکه نفس گوید مشاهده عرفا وجود واحد حق مثل دریاست و مظاهر عدم وجود در تشبیه مثل امواج
دریاست که آمد و رفت آن دریافت نمیشود و وجود آب بر یک حال مستمر مینماید و همین مطلب قول

شیخ اکبر بود قدس سره که عالم اعراض مجتمع در عین واحد است و همچنین قوله تعالی و هو یبدی و یعید پیدا میکند
هر چیز را آناً فآناً و باز اعاده میکند آن را در عدم در هر آن و دوام او سر در تجدد آنی اینست که اسما و صفات الهی متضاد و
متقابل اند مقتضای هر اسم لابد است که بظهور آید پس در یک آن ظهور مقتضای اسمی شود و در آن دیگر ظهور مقتضای
ضد آن مثلاً هرگاه حقتعالی تجلی کرد باسم محیی در یک آن تمام عالم زنده و حی گردید آناً و هرگاه تجلی کرد باسم
ممیت فنا پذیر شد تمام عالم چنانکه در اصل بود اگر کسی گوید چرا نباشد اعاده اول و تکرار آن چنانکه بود قائل
تناسخ اند و آنرا آواگون میگویند گوییم که صوفیه کرام تناسخ مذکور را باطل میدانند برای لزوم دو چیز خلاف عقل
و نقل اول اعاده معدوم محض که ممتنع است و برای همین نکته در کلام کل هالک بجمله اسمیه واقع تا دلالت کند
بر دوام معدومیت کل شیء والا هالک میفرمود دوم لزوم عجز و تعطیل خداوند سبحانه از خلق جدید که حدوث
است حالانکه او تعالی خود واسع علیم میفرماید و دلیل صوفیه برین مدعا آیه کریمه است چنانچه در سوره فاطر
واقع است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما
ذلک علی الله بعزیز ترجمہ لوگو تم ہو محتاج اللہ کی طرف اور اللہ ہی ہے بے پرواہ سب خوبیوں سراہا اگر چاہے
تمکو لیجاوے اور لے آوے ایک نئی خلقت اور یہ اللہ پر مشکل نہیں فقط بحث درین بود که وجود مطلق
که حقیقت سبحانه تعالی قرار یافت کلی است یا جزئی چون حضرت مولانا قدس سره وجود مطلق را حقیقت او سبحانه
قرار داده اند برین مسئله اعتراضات چند از معقولیان وارد میشد جواب آن شبهات در کاسرة الاسنان
نوشته اند اول اینکه هرگاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و معنی واجب شیء ثبت له الوجوب است
یعنی چیزیست که ثابت است برای او وجوب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شیء و وجوب آن و ترکیب
خالی نیست از حاجت پس وجود مذکور واجب نماند بلکه ممکن شد در جواب این اعتراض فرموده اند که وجود
مقابل و نقیض عدم است مرکب نیست بلکه بسیط محض است و متصف است باسمات صفات
از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ازین اتصاف بساطت او زائل نمیشود زیرا که این صفات
بر وجود زائد نیستند مثلاً وقتیکه اثر حیات بر وجود مترتب شد گفته شد او را حی و هرگاه اثر انکشاف مترتب شد
علیم نام یافت و علی هذا القیاس صفت وجوب زائد نیست بر وجود بلکه عین او ست و تقیید بدین صفات
در تعبیر است نه در معبر عنه پس لازم نیامد اعتراض ترکیب دوم اینکه وجود مطلق هرگاه که حقیقت سبحانه شد
لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبعی است و از معقولات ثانیه که وجود آن در خارج نیست

بل صرف در ذهن است و در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته‌اند که در وجود عقلاً سه اعتبار متصور است
لا بشرط شی و بشرط شی و بشرط لاشی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار الخلق و وجود بدین اعتبار
واجب بسیط است و موجود فی الخارج و متصف بصفات متضاده و این وجود را نه کل توان گفت والا ترکیب
لازم می آید و نه جزو توان گفت زیرا که جزو بدون کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی جز ذهنی میباشد
برای افراد وجودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و تشخص اگرچه تعریف جزئی صادق می آید
باعتبار اینکه مفهومیت که ممتنع است فرض صدق آن بر کثیرین و ثانی اعتبار وجود است مع الخلق و بدین
اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب از این هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب از مستقل و غیر مستقل
غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از معقولات ثانیه میگویند مثل محب الله الٰه آبادی این اعتبار است
مع الخلق و ازین موحدین را هیچ نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جزو و کثیر
میتوان گفت سوم اعتبار لا بشرط شی است یعنی بلحاظ وجود او تعالی مع عدم الخلق و لا مصداق له فی الواقع
خلاصه کلام اینکه وجود لا بشرط شی معقول اول است در واجب و معقول ثانی است در ممکن پس لازم
نیامد بودن آن کلی طبعی و نه منحصر در هیچ شی ازین تحقیقات حل شد اعتراضی که حضرت قطب العالم شیخ
عبد القدوس گنگوهی قدس سره العزیز در شرح عوارف نوشته‌اند و مولانا رکن الدین خلف امجد
آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده‌اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده‌اند که اعتقاد کلیت
واجب الوجود چنانکه منطقیین در کتب خود با مینویسند نزد موحدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد
ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و تشخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی
که مستلزم امکان باشد کفر است و ایضاً لو کان الواجب الوجود کلیا والکلی عندهم ما لا یمنع نفس تصور
مفهومه عن وقوع الشرکة فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم جزئیات فی الذهن ولما اشترک فی هذا المفهوم
فاذا صدق مفهوم هذا الکلی علیها یلزم ان یکون تلک الجزئیات موجوداً ازلاً و ابداً کذات الله تعالی
لان الوجود لما کان مقتضی ذات الواجب لا ینفک عنه ازلاً و ابداً و هذا کفر انتهی پس خلاصه تحقیق همین است
که واجب الوجود نه کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراض سوم که برین عقیده وارد میشد اینست که موحدین
اینست که وجود منحصر است در واجب و ممکن عبارت است از همان ذات واجب باعتبار تشخص همراه آن
و وجود از واجب منفک نمیشود و گاهی سپ انسان وقتیکه بمرده خاک شد معدوم محض گردید برای استفاده

وجود و تشخص معاً پس لازم آمد سلب وجود از ذات واجب در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند
که در صورت مرگ و فنای میت نه انفکاک وجود است و نه انعدام مطلق تشخص بلکه انقطاع خصوصیت و
جزئیت تشخص است فقط مثلاً زید مخلوق شد از آب جهنده منی که نطفه است این نطفه در رحم مادر مسمی شد
بعلقه پس بمضغه پس بعظام پس بلحم پیچیده بعد ازین همان نطفه صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس میت
شد پس خاک رمیم شد در هر صورت فکر کن بنظر انصاف که وجود نطفه در هر انقلاب باقی و موجود است
هرگز معدوم محض نشده بلکه چندین تغیر و تبدیل بر وجود همان نطفه واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و
تعین نیز همراه ماند خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته از ان انفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود
باعتبار عروج و نزول تا وجود مطلق میرسد مثلا نطفه زید بود در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و
جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد
که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقاً غیر منفک است از نفس وجود و زوال و انفکاک وارد نشده است بلکه بر
تشخص که قائم است با وجود دلالت میکند بر این معنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر قوله سبحانه تعالی
خالق کل شی وجه دلالت اینست که چون منصوص شیئیت وجود آن بدون تعدد و تکثر و تغایر بمقابلات ثلثه پس معنی
خالق کل شی الله معبر کل شی متعدد و متکثر تا بنفسه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق اینست
قول خدای سبحانه حکایة عن الخلیل علیه السلام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا
من المشرکین یعنی بجهای متوجه شدم من بطرف خالقی که اعتبار کرده است سموات و ارض را در حالتیکه
مائل هستم از باطل بسوی حق مراد از باطل توهم وجود اشیا در نفس الامر و مراد از حق نمود ادنی آن را اعتبار
است فقط سخن در تحقیق چار پیر و چهارده خانواده بود ارشاد شد که به قول مشهور چهار پیر بلا واسطه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام دوم حضرت
امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام چهارم حضرت اویس قرنی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام و چار پیر که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن دوم
حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه چهارم حضرت کمیل بن زیاد
رضی الله عنه و چهارده خانواده منسوب اند بحضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بدین ترتیب که
خواجه حسن بصری رحمة الله علیه را دو خلیفه بودند یکی شیخ حبیب عجمی

خانواده بایشان میرسد اول حبیبیان منسوب بحبیب عجمی دوم طیفوریان منسوب بخواجه بایزید بسطامی قدس سره
که نام شان طیفور بود سوم کرخیان منسوب بحضرت معروف کرخی رضی الله عنه چہارم سقطیان منسوب
به سری سقطی رضی الله عنه پنجم جنیدیان منسوب بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنه ششم کازرونیان منسوب
به ابو اسحاق کازرونی هفتم طوسیان که منسوب اند بحضرت جنید رضی الله عنه بیک واسطه هشتم فردوسیان
نیز بواسطه حضرت نجم الدین کبری بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد لهذا ایشان را کبرویه نیز گویند نهم سهروردیان
که بواسطه شیخ ابو نجیب سهروردی بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد خلیفه دوم حضرت خواجه حسن بصری
رضی الله عنه خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره بود و پنج خانواده بایشان میرسد اول زیدیان منسوب بحضرت
عبد الواحد بن زید قدس سره دوم عیاضیان منسوب به شیخ فضیل ابن عیاض میرسد سوم ادهمیان منسوب بحضرت
ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه چہارم هبیریان منسوب بخواجه هبیرة البصری رضی الله عنه پنجم چشتیان منسوب
بخواجه ابو اسحاق چشتی رضی الله عنه لیکن سید فتح الله چشتی در کتاب خود نقلاً از کشف المحجوب و طبقات صوفیه
و زینت المریدین و جواهر جلالی و تذکرة الاصفیا می نویسد که اصل الاصول جمیع سلاسل ذات مقدس
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم است و از آنحضرت بلا واسطه فیض رسید بچهار خلفای راشدین را
رضی الله عنهم و حضرت حسنین را علیهما الصلوة والسلام و حضرت اویس قرنی را رضی الله عنه و از حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه بسلمان فارسی و از سلمان به قاسم ابن محمد بن ابی بکر و از قاسم بابویزید بسطامی
و از ابویزید بسطامی به شیخ عبد الله مکی علمدار رسول صلی الله علیه وسلم و از عبد الله بامین الدین شامی
و از وی بشاه طیفور شامی و از وی بشاه بدیع الدین عرف شاه مدار و از وی به سید السادات سید اجمل
و از وی به شیخ بڈھن بهرایچی و از وی به شیخ درویش قاسم اودهی و از وی بقطب العالم بندگی عبد القدوس
گنگوهی و از وی به شیخ جلال محمود تهانیسری و از وی به شیخ نظام الدین عبد الشکور تهانیسری و از وی
به شیخ ابو سعید بن شیخ نور حنفی و از وی به بندگی شیخ صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی و از وی
سید فتح الله چشتی مصنف این کتاب این خانواده طیفوریه است که بواسطه شیخ طیفور شامی بحضرت
صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از ابویزید بسطامی قدس سره به شیخ محمد مغربی و از وی بخواجه ابویزید عشقی
و از وی بمولانا ترک طوسی و از وی بخواجه ابو الحسن خرقانی و از وی بخدا قلی ماوراء النهری و از وی
بمحمد عاشق و از وی به محمد عارف و از وی بشاه عبد الله شطار و از وی به شاه قاضن و از وی به شیخ

هدایت الله سرمست و از وی بشیخ محمد غوث و از وی بشاه وجیه الدین گجراتی و از وی بشیخ بایزید سرهندی و از وی به شیخ
فرید ابن شیخ راجو صدیقی متوطن جونپور رضوان الله علیهم اجمعین خانواده سوم نقشبندیه نیز بواسطه بایزید
بسطامی بحضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از بایزید بسطامی بابو الحسن خرقانی و از وی به ابوعلی فارمدی
و از وی بخواجه یوسف همدانی و از وی بخواجه عبد الخالق غجدوانی و از وی بخواجه عارف ریوگری و از وی
به محمود انجیر فغنوی و از وی به بابا محمد سماسی و از وی بسید امیر کلال و از وی بخواجه بهاء الدین نقشبند و از وی
بمولانا یعقوب چرخی و از وی بخواجه محمد احرار و از وی بخواجه محمد زاهد و از وی بخواجه درویش محمد و از وی
بخواجگی امکنگی و از وی بخواجه محمد باقی و از وی به شیخ احمد کابلی فاروقی و دیگر همه سلاسل بتوسط حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسند الا بواسطه حضرت اویس قرنی رحمة الله
علیه نیز یک سلسله بحضرت نبوی رسیده است بدین ترتیب از حضرت اویس قرنی بموسی ابن زید راعی
و از وی بابراهیم بن ادهم بلخی شاگرد حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و از وی به شقیق بلخی و از وی بامام
ابی یوسف شاگرد حضرت امام اعظم رحمه الله و از وی به ابوعلی ابن خرم و از وی به بشر ابن حارث
حافی و از وی به امام احمد بن محمد حنبل شاگرد امام شافعی و سلسله حضرت کمیل بن زیاد رضی الله عنه در دیار
مشهور نیست در کتاب مذکور مینویسد که بدیار یمن سلسله کمیل بن زیاد رائج است فقط سخن در معنی
حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا بود فرمودند که معنی ظاهر اینست که فرموده نبی صلی الله علیه وسلم
که افلاس و ناداری که فقر اضطراری است قریب است که بکفر انجامد یعنی در حالت اضطرار اگر کلمه نومیدی
از رحمت خدا و شکایت رزاق از بی صبری از زبان برآید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت
رزاق که چندین سال یافته بگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و نزد صوفیه کرام فقر بمعنی فنا و
بیخودی است و کفر بمعنی ستر است یعنی چون سالک از هستی خود فانی و مضمحل گردد و هستی جمیع موجودات
از نظرش ناپدید شود و در همه مجالی و مظاهر بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله بجز شهود حقیقی منظور نظر او نباشد
و در هر مظهر ظاهر را بیند و غیر را اصلا بودی و وجودی نداند پس هیچ فقر و فنا موجب ستر هستی موهوم موجودات
گردد و این کفر محمود است نه مذموم فقط سخن در معنی فنا و بقا که اعلی مقامات فقر است بود
ارشاد شد که فنا بر سه قسم است اول فنا فی الافعال دوم فنا فی الصفات سوم فنا فی الذات فنا
فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از اختیار خود و از اختیار جمیع عالم یعنی حرکاتی که

سکناتی و افعالی که پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند
و فاعل آن همه حق را داند و خود را آلهٔ حق پندارد چنانکه نی بدست نائی ؎ نی که هر دم نغمه آرائی کند فی الحقیقت
از دم نائی کند ؎ و فنا فی الصفات عبارت است از دانستن سالک جمیع صفات خود را و صفات دیگران
را صفات حق یعنی هر صفتی از صفات خود و صفات دیگران که علم و ارادت و مشیت و سمع و بصر و کلام باشند
چنانکه پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از آن خود و از آن دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند
و صفات حق داند اصلا بخود و دیگران نسبت نکند که نسبت فعل و صفت بخود کفر و شرک است نزد صوفیه
کرام و بحکم و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون اکثر مؤمنین نیز مبتلای این شرک خفی هستند و فنا فی الذات
عبارت است از دیدن و دانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش ازان چنانکه
میدانست که من منم و عالم عالم است درین مقام فنا فی الذات خواهد دانست بیقین که من منم و عالم چیزی دیگر
نیست صرف ذات واحد حق است که او تعالی از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صور و اشکال متناهیه
ظاهر شده است و همه اوست و غیر او نیست بعد فنا فی الذات اگر سالک را علم و شعور بفنای خود باقیست
فنای ناقص است و اگر حالت فناء الفنا نصیب شد یعنی آنچنان بی خود گردید که شعور بفنای خود هم نماند
فنای کامل است و بهمین مرتبه اشارت رفته است اذا تم الفقر فهو الله اللهم ارزقنا و لسائر الطالبین
سخن درین بود که معنی وصول الی الله چیست ارشاد شد که اهل معنی گفته اند ؎ تو مباش اصلا
کمال اینست و بس ؎ رو درو گم شو وصال اینست و بس ؎ مراد از کلمه تو مباش همین فنای کامل است
و آن از گم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود نه بچیز دیگر و مراد از گم شدن درو این است
که هستی خود را که از راه غلطی بخود نسبت میکردی و میگفتی که منم منم بعد فنا خواهی دانست که متکلم بلفظ منم
اوست نه تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیریت ذات سالک بود از یقین عینیت ؎ سوال اگر کسی گوید
چون ذات مطلق بحکم لا تدرکه الابصار و لا تشمله الافکار در تصور و خیال نمی آید و بعین مشاهده نمیشود پس
مشاهدة الذات و تجلی الذات چه معنی دارد جواب فی الحقیقت ذات مطلق پاک و منزه است
از ادراک و علم کنه ذات از ممتنعات است لیکن کمال عرفان آن همین است که عقل عاجز شود از ادراک
آن و همین عجز از درک بمنزله ادراک است چنانکه قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک ادراک
پس معنی مشاهدة الذات همین است که از نظر بصیرت سالک علم کثرت اشیا بیکه ورای ذات میدانست

مستور و کثرت در اعتبار نماند در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری هم در بصیرت نماند و مدرک
بالکسر و مدرک بالفتح حق باشد و بس فقط **لمعهٔ پنجم از نور رابع در تذکرهٔ مثنوی معنوی مولانا جلال الدین
رومی قدس سره السامی** این لمعه مشتمل است بر دو افاده افادهٔ اولی در مدح کتاب مستطاب و ثنای مصنف آن
حکایت روزی میان اسد الله مثنوی خوان که ذکر خیر شان پیشتر گذشته بحضور حضرت مولانا قدس
سره العزیز اشعار مولوی عبد الرحمن جامی قدس سره السامی که در مدح مثنوی گفته اند خواندند اشعار اینست **نظم**
مثنوی مولوی معنوی ٭ کهنه افسرده را بخشد نوی ٭ مثنوی مفتاح گنج کبریاست ٭ رهبر دانا بهر نادان اژدهاست
مثنوی تفسیر اسرار خفی است ٭ هادی اهل طریقت مثنوی است ٭ مثنوی بر خلق از حق نعمت است ٭ صاحبان
استعداد را دعوت است ٭ مثنوی معنوی دار الشفاست ٭ آز و کبر و غفلت را دواست ٭ مثنوی دافع
رنج غفلت است ٭ مار گیر و مار گنج غفلت است ٭ نی همین باشد رهنمای ره دی ٭ هست گنجی از کنوز ایزدی
مثنوی روح الله امراض شد ٭ اشتهای کفر را مقراض شد ٭ مثنوی در دل فرح در جان سرور ٭ مثنوی
در لب سخن در دیده نور ٭ نیست میگویند در دنیا نعیم ٭ مثنوی اسپ حیبت ای رب کریم ٭ نیکبختان را
زخوان مولوی ٭ حبت روحانی آمد مثنوی ٭ مثنوی طور است و موسی مولوی ٭ موسی یی لن ترانی مثنوی
هر که خواند مثنوی را صبح و شام ٭ آتش دوزخ بر وباد احرام ٭ مثنوی مولوی معنوی ٭ هست قرآن در
زبان پهلوی ٭ من چگویم وصف آن عالیجناب ٭ نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ٭ بعد استماع این اشعار
فرمودند من میگویم ٭ هست پیغمبر بیقین دارد کتاب ٭ یکی از حضار محفل مقدس عرض کرد که در
اطلاق قرآن بر مثنوی معنوی جای تامل است فرمودند باید وجوه ثابت شدن میتواند که در قرآن مجید
و مثنوی شریف بجز زبان عربی و پهلوی فرقی دیگر نیست اول اینکه قرآن عبارت است از کلام المنزل
من الحق علی قلب البشر بهر زبان که باشد اگر نزول آن بطور وحی بواسطهٔ ملک است آن کلام لفظی
مفروض القرأت است و اگر بطور القا و الهام بلا واسطهٔ ملک ست آن کلام قدسی واجب الایمان
است و قرأت آن در نماز جائز نیست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود
بودند از قسم ثانی ست نه از قسم اول پس دفع شد شبهٔ اینکه قرأت مثنوی در نماز جائز نیست و قرأت
قرآن فرض است دوم اینکه چنانکه قرآن اصل الاصول دین است مثنوی نیز اصل الاصول دین است
چنانچه خود مولانا در دیباچهٔ اول میفرمایند که مثنوی اصل اصول اصول اصول دین و یقین و فقه الله الاکبر

وشروع الله الازهر است سوم آنکه چنانکه قرآن هدی للمتقین و شفاء للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
هست مثنوی معنوی نیز هدایت برای متقین و شفای صدور برای مومنین و طالبین راه خداست خدای که
در مدح قرآن بر لسان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشند و دریا دوات و هفت دریا
مدد آن دوات نمایند تحریر کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در مدح مثنوی شریف میفرماید
بیت گر شود بیشه قلم دریا مدید ؛ مثنوی را نیست پایانی امید ؛ چهارم آنکه چنان که در شان قرآن وارد است
یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا همان شان مثنوی معنوی است هر که آنرا باعتقاد خواند و کلام حق داند اکمال
ایمان بل بدرجه ولایت میرسد چنانچه پانصد کس بی ارشاد و بگوهر شد صرف از ملازمت و تلاوت مثنوی
ولی کامل شده اند و اگر بلا اعتقاد و بطور افسانه و هزل بخواند گو عالم معقول و منقول باشد از فیض آن محروم
بل از ایمان مسلوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانای روم خود میفرمایند ؛ این رسولان ضمیر راز گو
مستمع خواهند اسرافیل خو ؛ نخوتی دارند و کبری چون شهان ؛ چاکری خواهند از اهل جهان ؛ تا ادبها
شان بجا گه ناوری ؛ از رسالت شان چگونه برخوری ؛ تا نباشی پیش شان راکع دوتو ؛ کی رسانند
آن امانت را بتو ؛ هر ادب شان کی همی آید پسند ؛ کامدند ایشان ز ایوان بلند ؛ پنجم آنکه در کلام مجید
قصد متکلم موزونیت کلام و ادای آن در نظم و قوافی و تکلف صنائع و بدائع متعلق نیست لیکن بلا اراده
متکلم از راه اعجاز کلام مسجع و مقفی و موزون و از فوائد و عوائد مشحون از بحر معانی جوشش میزند و خود بخود
حلاوت آمیز و طرب انگیز میشود و از محاذات جن و بشر بیرون است که مثل آن یک آیت بگویند چنانچه
خدای سبحانه میفرماید لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا همچنان از کلام معجز نظام مثنوی که بلا قصد فصاحت و بلاغت و صنائع و بدائع شاعرانه
بی تکلف پر فصاحت و بلاغت و تمکین و با حلاوت درد آمیز و شور انگیز از قلزم سینه اسرار گنجینه حضرت
مولانا سر میزند تاثیر عجیب و حالت غریب بر قلوب سامع و قاری طاری میشود و هیچ فرد از افراد انسانی را
بعد از مولوی معنوی آن حالت محویت و استغراق با قدرت هشیاری دست نداده و این چنین احاطه علوم
عقلی و نقلی و مشاهدات کشفی و وجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن تواند چنانچه خود میفرمایند ؛ بیت
آب حیوان خوان مخوان این را سخن ؛ روح نو بین در تن حرف کهن ؛ قافیه اندیشم و آن یار من

گویدهم ما نیستیم جز دیدار من * کیف یاتی النظم لی والقافیه * بعد ما ضاعت اصول العافیه * ششم اینکه چنانکه
خدا تعالی در قرآن اسرار معانی و حقایق الهی را بضرب الامثال و حکایات سلف روپوش نموده میفرماید

لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل همچنان مولوی معنوی معانی و اسرار غیبی اندر حجاب قصه و
افسانه مستور و محجوب فرموده تا سامعین از محسوس بمعقول پی برند چنانکه میفرماید ع خوشتر آن باشد که سر
دلبران * گفته آید در حدیث دیگران * ای برادر قصه چون پیمانه است * اندرو معنی مثال دانه است * دانه
معنی بگیرد مرد عقل * ننگرد پیمانه را گر گشت نقل * هرکه افسانه بخواند افسانه است * وانکه دیدش نقد خود
مردانه است * هفتم اینکه چنانکه خدا در کلام خود عقاید باطله کفار و ملحدین را ذکر کرده ابطال آن بدلائل عقلی
ونقلی والزام خصمای جبری و قدری و حکما و فلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد ابطال عقائد باطله
اثبات مذاهب حقه برابین الی ولی میفرماید ع حقا که مثنوی روح الله امراض شده * اشتهای کفر را
مقراض شده * هشتم اینکه چنانکه در قرآن مجید پانصد آیات احکام امر و نهی است باقی اخبار و قصص انبیا
ومنکرین ماضین و وعده مومنین بجنات و نعیم است و وعید کافرین و تهدید متمردین است همچنان در مثنوی
شریف تذکره صوم و صلوة و حج و زکات و تزکیه و طهارت ظاهری و باطنی و ترغیب و تحریص عاملین و
صالحین است نهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله مختلط و بلا ترتیب واقع شده بیان هیچ بالاتفاق
سیاق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله های معترضه و دفع دخل معترضین و باز ربط کلام
لاحق با بیات سابق و تطبیق ظاهر با باطن مذکور میشود لهذا چنانکه ربط آیات کلام الله مشکل و دشوار است
همچنان ربط ابیات مثنوی معنوی عسیر و دشوار است و خلاصه آن رابح میشود به آویزه و گرنه یعنی اول
بمقتضای فهم عقلا کلام را مطابقت شرع شریف میرانند و هرگاه بغایه عشق و حالت محویت کشش میشود
در دریای وحدت غوطه میخورند و در عذر میفرماید ع که چنین نماید گه ضد این * جز که حیرانی نباشد کار دین
دهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله بظاهر آسان و به نظر وقت مشکل مینماید و انتهای وقت آن تا هفت
بطن میرسد همچنان ع وحدت اندر وحدت است این مثنوی * از سمک رو تا سماک ای معنوی
ونیز در مدح کتاب مستطاب مولانا فرموده‌اند که مثل این کتاب گاهی نشده است و نخواهد بود بعد از کتاب الله
اینچنین کتابی در نظر ما نگذشته تا آنکه وفات این کتاب را ما دامیکه مشغول بدان است مرتبه ولایت
بر وطاری میباشد گو بعد از آن حال نماند و نیز فرموده‌اند که حضرت مولوی معنوی علی نبینا و علیه السلام

فرموده اند که هرگاه فقیر من الفقره خواهشمند گشت بتفصیل از مثنوی آن وقت زیاده خواهش شد فقط بعده فرمودند که فرا علم شده ست که
فقیر مولانا الفقره گردیده است دیگر ارشاد کردند که مولانا خود میفرمایند که لذت از خواندن مثنوی که می یابید آن
لذت منهم دیگر ارشاد کردند که مثنوی وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب زیاده [...] است
نسبت روز دیگر ارشاد کردند که اگر بقدر یک جزو از مثنوی معنوی هر روز خواندن التزام نماید نفس [...]
چنانچه بعمل من مدتها همین بود فقط دیگر ارشاد کردند که مثنوی آب حیات درویشان است بسبب مشغولی آن
دل مرده زنده میگردد چنانکه درخت خشک از کثرت آب تر و تازه میگردد دیگر ارشاد کردند که برای مثنوی دانی
علاوه بر مهارت اصطلاحات علوم مروجه علم تصوف هم باید و با وجود اینهمه نسبت باطن و صحبت استاد
کامل ضرور است هر که جامع این صفات نخواهد بود مثنوی را چیزی نخواهد فهمید زیراکه درین کتاب بعضی اشعار
آنچنان اند که حل معنی آن خود حضرت مولوی میکنند یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفصیل میفرمایند
یا سخن ظاهر را بر باطن تطبیق میدهند چنانکه فرموده ؎ کار خود کن کار بیگانه مکن ؛ بر زمین غیر خود خانه مکن ؛ بعده گفتند
کیست بیگانه تن خاکی تو ؛ کز برای اوست غمناکی تو ؛ و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است
و تشریح آن شارحین نموده اند حل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنان است که معنی
آن بجز مولانا یا هر که پیرو ایشان باشد نفهمیده است همچو ؎ باغ سبز عشق کو بی منتهاست ؛ جز غم
و شادی در وی بس میوه هاست ؛ چه غم و شادی نقیضین محیط همه اشیاست فهم نمی آید که سوای آن چه چیز
خواهد بود مگر فانی فی الله میداند که در مقام فنا و بیخودی نه غم است نه شادی و در بعضی اشعار مقصود
مولانا معنی دیگر است و آنرا بعضی من الاغراض بلفظ غیر مقصود ذکر کرده اند از انجمله اینکه ؎ هر کجا
کز عشق هم افزود درد ؛ بوحنیفه شافعی درسی نکرد ؛ مقصود اینست که بوحنیفه شافعی درگی نکرد مگر او با
درسی نکرده گفتند از انجمله اینست ؎ حج زیارت کردن خانه بود ؛ حج رب البیت مردانه بود ؛ مصرع ثانی
ندانستند که مراد از خانه در مصراع اول زنانه است بنظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فرموده و بعضی اشعار
را مقصود شراح نافهمیده مراد مولانا بسبب فهم خود شرح کرده اند حالانکه آن معنی غلط محض است همچو ؎ عاشقی
گر زین سر و گر زان سر است ؛ عاقبت ما را بدان سر رهبر است ؛ شارحین مینویسند که مراد ازین سر
عشق مجازی و از آن عشق حقیقی است و این تاویل بما لا یرضی قائله است زیراکه در ابیات آینده
میفرمایند ؎ عشقهای کز پی رنگی بود ؛ عشق نبود عاقبت ننگی بود ؛ از نقیص بسیار غلطیها مشهور

شده است پس ضرور افتاد که در افاده ثانیه معنی مخصوصه حضرت مرشدی و استادی علیه الرحمه بنویسم

افاده ثانیه در شرح ابیات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدنا قدس سره مستفاد شده
هر چند مولانا عبد العلی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی ابیات مشکله نوشته اند و اقوال دیگر شراح
نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ما قل و دل معنی رحمانی است که موافق مرضی و مسلک مولوی معنوی
بی تکلف و بلا تاویل از عبارة النص مثنوی شریف می براید اگرچه لطف تقریر مرشدی و مولائی بعینه نیاید
معنی معین و دیگر شارحین واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مبسوط خواهد شد و ملفوظات خاص
نحو انهاند لهذا بذکر معنی خاصه اکتفا میکنم بسم الله الرحمن الرحیم بشنو از نی چون حکایت میکند ٭ از جدائیها
شکایت میکند ٭ امر بشنو خطاب است بیانه بزبان مولوی و مامور به طالب حق و مراد از نی عموما انسان
کامل و خصوصا ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدائی دوری و مهجوری روح از مرتبه احدیت
ذات و بیرنگی و مراد از شکایت ابتلای آن در کثرت و رنگ ناسوتی است یعنی نزول وجود مطلق
بمراتب تنزلات بسوی موجودات مقیدا است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذو العرش
بطرف تنزلاته اشاره است و مراد از نای نی دل سالک عشق است که عین حق باشد هرگاه معنی
مفردات الفاظ معلوم کردی پس معنی بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که مخاطب من
سخن سرائی مثنوی بشنو از نی یعنی بشنو هرچه از لب من بر می آید آواز نای عشق است که در من می دمد
ــه از وجود خود چو نی گشتم تهی ٭ نیست از غیر خدایم آگهی ٭ با لب دمساز خود گر جفتمی ٭ همی نیاید لب
الا آنچه گفت **قوله** از نیستان تا مرا ببریده اند ٭ از نفیرم مرد و زن نالیده اند ٭ مراد از نیستان مرتبه تجلی
ارواح با ذات مستجمع صفات در پرده غیب بود چه ارواح بلکه تمام عالم در آن مرتبه در ذات مندرج و مندمج
بود چنانکه در تخم درخت شاخ و برگ و بار و گل مندرج میباشد یعنی ذات استعداد این معنی داشت که ظهور صفت
که خواهد خود را ظاهر نماید و مراد از نفیر درد جدائی اعتباری که در ظهور اسما و صفات پیش آمد و مراد از مرد اسما
و صفات فاعلی و مراد از زن اسما صفات انفعالی است ــه چون همه اسما و اعیان بی قصور داره
اند در مرتبه انسان ظهور همه را در ضمن انسان نالیده است ٭ که چرا هر یک از اصل خود جدا است ٭ شد
گریبان گیر شان حب الوطن ٭ این بود سر نفیر مرد و زن ٭ تتمه گر کسی گوید که کامل واصل است ٭
و اصلان را قرب جانان حاصل است ٭ پس از مهجوری حکایت چیست ٭ و از جدائیها شکایت چیست

دفع این سوال بسه وجه کرده‌اند اول اینکه هرچند کامل فانی و واصل باشد لیکن تا بقای حیات وصل روح
با جان جان بر وجه کمال متعذر و محال است دوم اینکه عاشق هجر کشیده بعد وصل نیز ماجرای گذشته
پیش یار بعرض میکند که هجر تو با من چنین و چنان کرد سوم اینکه بطور تعریض شکایت حال مخاطبین غافل که از
ولسبیت آن بخود میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است ومالی لا اعبد الذی فطر السموات والارض والیه
ترجعون قوله سینه خواهم شرحه شرحه اشتیاق ؛ تا بگویم شرح درد اشتیاق ؛ مقوله نی یعنی عارف
کامل است میگوید که سینه خود را پاره پاره از درد فراق میخواهم تا پیش طالبان شرح درد اشتیاق بگویم که ناله
دردناک اثر میکند و میتواند که مراد از سینه سینه مخاطب باشد زیرا که گفتن درد دل خود پیش بیدردان [illegible]
و هرچند انسان کامل سیر الی الله و سیر من الله تمام کرده واصل شده باشد لیکن در سیر فنا فی الله نهایتی
نیست هر تجلی حق که مشاهده میکند مشتاق تجلی اسم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شدند
بطلب زیادتی علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسرور علیه السلام همیشه دعا میکردند
رب زدنی فیک تحیرا و وجه حیرت در حالت وصل همین است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم هر اسم
اشتیاق علم اسم دیگر میشود و همین سبب ماعرفناک حق معرفتک هست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را علم اولین و آخرین حاصل بود فقط قوله هرکسی کو دور ماند از اصل خویش ؛ باز جوید روزگار وصل
خویش ؛ مقوله مولوی معنوی است که در سبب ناله نی میفرمایند که چون روح عارف بعد تعلق بدن
از مشاهده حق که در عالم بیرنگی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و تذکر آن
موجب ناله و زاری خواهد گشت گو که عارف را در بیرنگی نیز وصل حاصل است لیکن مقتضای جلوه
نیرنگی گریه و زاری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرمایند ؎ بلبلی برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت ؛ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ؛ گفت
ما را جلوه معشوق در این کار داشت ؛ قوله ؎ من بهر جمعیتی نالان شدم ؛ جفت خوش‌حالان
و بدحالان شدم ؛ ازین بیت تا سر من از ناله من دور نیست ؛ قطعه بند است مراد از جمعیت اسما
در وحدت و مثالیه است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال اسما و اکوان است
و مراد از جفت شدن جامعیت خوش حال و بدحال در خود است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جمالی
در مظاهر حسنه است همچو عشق و معرفت و هدایت و مراد از بدحال ظهور آثار اسمای جلالی در مظاهر

قبیحه باشد همچو ضلالت و شرور و جهالت و تفریق حسن و قبیح افعال بسبب مظاهر است والا ظهور کننده در
مظاهر ذات واحد است جل شانه و لله الاسماء الحسنی اند چون یعنی و مراد مفردات دریافتی اکنون حاصل
بیت باید فهمید عارف کامل میگوید که من با جمعیت اسمائی و روحی که وزن است نالان یعنی معرفت جو
شدم لیکن کسی از سر من آگاه نشد همین دانستند که طالب غیر خود است حال آنکه سر من از ناله من دور نیست
یعنی ناله کننده جان است و جان عین جانان است اما ظاهر بینان جسم انسان را می بینند و جان او را
نمی بینند که کس را دید جان دستور نیست ع هر کسی از ظن خود شد یار من ؛ وز درون من نجست اسرار من
حاصل آنکه خلقی در صحبت مولوی معنوی وعظ و تذکار شنیده بعضی فائده نبرد و بعضی فائده دیده و این سر نشنیدند
و سر ناله این بود که ناله کننده مولوی نیست بلکه حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق
ندانستند و اگر کسی گوید که در صورت اتحاد با ناله سر چرا محسوس نمیشود در جوابش بطور تمثیل میفرمایند ع
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست ؛ لیک چشم و گوش را آن نور نیست ؛ حاصل اینکه مشاهده جان
و ادراک سر او از حواس ظاهر نمیشود بلکه از بصر بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صیقل
آئینه دل از زنگ تعلقات می باید قوله ع آتش است این بانگ نای و نیست باد ؛ هر که این آتش
ندارد نیست باد ؛ مولوی معنوی قدس سره منشای محرومی شنوندگان نالهٔ نی میفرمایند که مضامین معنوی
را که بظاهر از زبان من شنیدند هوای لب و دهان فهمیدند پس متنبه میکنند که آنرا هوا خیال نکنند بلکه آتش عشق
و عشق عین حق است پس آواز حق شدن آواز مولوی چنانکه کفار قرآن را هوای لب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
می پنداشتند برای تنبیه آنان فرمود و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و در مصراع ثانی بد دعاست برای
کسی که عشق ندارد نیست باد قوله آتش عشق است کاندر نی فتاد ؛ جوشش عشق است کاندر می فتاد
مراد از نی عاشق و مراد از می معشوق است حاصل اینکه بمقتضای حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق منشای آفرینش خلق و ظهور عالم اسباب حب ذاتی معشوق است برای ظهور
چون پرتو معشوق بر آینه صورت انسان افتاد بر عکس خود عاشق گردید آتش عشق در نیو فروزان دید
والا ع کیا ہی چین خواب عدم میں تھا نہ تھا زلف یار کا کچھ خیال ؛ سو جگا کے شور ظہور نے
مجھے کس بلا میں پھنسا دیا ؛ فقط قوله در غم ما روزها بیگاه شد ؛ روزها با سوزها همراه شد ؛ روزها
گر رفت گو رو باک نیست ؛ تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست ؛ یعنی کامل را در غم جدائی ما زمانه

بسیار ضائع شد چنانچه حضرت نوح نهصد و پنجاه سال دعوت خلق بخدا کردند و تمام عمر جفا بردا شتند با اینهمه
نوزده کسان ایمان آوردند پس گویا ناله نی بی سود شد میبایست که ساکت شود لیکن در بیت ثانی از طرف
کامل جواب میدهند که زمانه اگر ضائع شد و رفت گو برو غم نیست چون ناله عاشق بحکم و مشیت عشق است
و عشق که ذات حق است همیشه باقیست او را دعائیه میگوید که تو همیشه باش که مثل تو پاک نیست چنانکه
حقتعالی محمد صلی الله علیه وسلم را گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین یعنی ترا کار با تبلیغ رسالت است در ان مشغول باش و غم
مخور که همه با چرا ایمان نیاوردند **قوله** هر که جز ماهی ز آبش سیر شد * وانکه بی روزیست روزش دیر شد
مراد از ماهی در اصطلاح این طائفه عاشق است چنانچه در دفتر دوم در قصه جوحی و کودک میفرماید هر که دید
آن بحر را او ماهی است * هر که دید الله را اللهی است * و مراد از آب بحر معرفت حق است و مراد از سیری
رفع تشنگی و سردی شوق طالب بمشاهده بعضی کشف و کرامت یا ذوق و لذت بعضی الوان که مبتدیان را
میشود و مراد از دیر شدن روز و ضائع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود چون طالبین
بر سه قسم اند چنانکه در آیه کریمه بدان اشارت رفته باقسام ثلاثه قوله تعالی فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر پس مراد از جز ماهی غیر عاشق و مقتصد است که از اندک آب بحر معرفت
سیر گشت و از مقابله جز ماهی حال ماهی یعنی عاشق مفهوم شد که او را گاهی سیری از معرفت نخواهد بود که
معرفت الهی بحر بی کنار است پس اینچنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل
بزرگ است هر که را خدا عطا فرماید و در مصرع ثانی حال ظالم لنفسه بیان کردند که بی نصیب از عشق و معرفت
بود و عمرش ضائع گردید خلاصه ابیات بیان غفلت و بیخبری وطن اصلی و ترغیب رجوع باصل خود است
سواری مرکب عشق کما سیاتی **قوله** در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام * از مثنوی
تا اینجا نوزده ابیات اند که ماده و هیولای مثنوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بخطه حسام الدین
چلپی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از انکه استدعا
نمایند بمولانا حسام الدین عطا فرمودند و در بیت اشارت است که در تمام مثنوی مدح کامل است و بحکم
تعرف الاشیاء باضدادها مذمت ناقص نیز مذکور شد شارحین در معنی و بیان ابیات مذکوره تکلفات
بسیار کرده اند لیکن علم معنی همین بود که از جناب مرشدی و استادی علیه الرحمة والغفران استفاده

نموده ترقیم نموده‌ام **قوله** با لب دمساز خود گر جفتمی ٭ همچو نی من گفتنیها گفتمی ٭ این شعر با شش ابیات ما بعد
دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از جفت بودن خود با لب دمساز که عشق است
با خدا لیکن بعد ازین هفت ابیات میفرمایند ؎ من چگونه هوش دارم پیش و پس ٭ گر نباشد نور یارم همنفس
نور او از یمین و یسر و تحت و فوق ٭ بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق ٭ پس ظاهرا در کلام مطلع تناقض میشود
برای رفع این تناقض جمله شراح بلکه خود مولانا عبد العلی علیه الرحمه تاویل گر جفتمی و گفتمی نموده حکایت ماضی
بمعنی حال ساخته اند تاہم اطمینان قلبی نمیشود و حضرت مرشدی و مولائی قدس سره فرموده اند که مولوی معنوی
از بیت ؎ هر کرا جامه ز عشقی چاک شد ٭ او ز حرص و عیب کلی پاک شد ٭ مدح عشق میکنند و شعر و سخن
که در بیان عشق گفتند دلالت میکند بر درستی عقل و هوش و در میان عقل و عشق تضاد یعنی عقل بطرف
هوشیاری میکشد و عشق بطرف مستی و بیخودی و دستور مولوی معنوی در تمام مثنوی گریز و آویز است پس
اول در حالت هوشیاری [illegible] از مدح عشق فرمودند که اگر من با لب دمساز خود یعنی عشق جفت بودمی
اسرار عشق همچو نی یعنی عارف کامل میگفتم لیکن با عقل و هوش حالت عشق در بیان نمی آید چنانچه در ابیات
من بعد گریز است از گفتن اسرار کما یدل علیه **قوله** آنچه نی میگوید اندر این دو باب ٭ گر بگویم من جهان
گردد خراب ٭ بعده حالت عشق غلبه کرده در آویز افتاده فرمودند ؎ من چگونه هوش دارم پیش و پس ٭
گر نباشد نور یارم همنفس ٭ جمله معشوق است و عاشق پرده ٭ زنده معشوق است و عاشق مرده ٭ عشق خواهد
کین سخن بیرون بود ٭ آینه غماز نبود چون بود **قوله** بشنوید ای دوستان این داستان ٭ خود حقیقت نقد
حال ماست آن ٭ وجه ربط این داستان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را هدایت رجوع
بود با اصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض وارد میشد که این تکلیف ما لا یطاق است زیرا که
عشق باختیار ما نیست و لا یکلف الله نفسا الا وسعها چونکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حاذق امراض قلبی
هستند برای ازاله مرض غفلت و تبدیل صفات ذمیمه بصفات جمیله و پیدا شدن عشق در جان طالبین
داستان عشق کنیزک بیان میکنند و آنرا نقد حال ما میفرمایند وجه مطابقت داستان بر جان ما اینست
که درین داستان ذکر پادشاه و کنیز و زرگر و اطبای ناقصین و حکیم کامل است مراد از پادشاه روح و مراد
از کنیز نفس اماره و مراد از زرگر دنیا و مراد از اطبا پادشاهان ناقصین و مراد از طبیب حاذق مرشد کامل است
یعنی جان ما غافلین بر نفس اماره عاشق است که بر خواهش او میرود و خلاف نفس نمیکند و نفس بر دنیا

عاشق است از اطبای ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می باید که نفس را از عشق دنیا برهاند تا نفس
تابع شاه روح گردد و ملک هستی آباد و معمور شود اگرچه درین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز
را قنطرة الحقیقة میگویند ازان پس اسباب گرفتاری نفس و ازالهٔ اسباب مرض غفلت آگاهی بخوبی پیدا میشود
از بیخ نقد حال ماست این **قوله** ترک استثنا مرادم قسوت است نی همین گفتن که عارض حالت است
حاصل اینکه حکما که دعوی مسیحائی کردند و صحت کنیزک را بدون انشاء الله تعالی حواله نکردند خدا نمود شان عجز بشر مولوی
معنوی میگویند که مرادم از ترک استثنا غفلت قلبیه است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگفتند تاهم
مفید نبود که الله ناظر قلوب است و انما الاعمال بالنیات درین مقام اعتراض وارد میشود که بعد نزول ولا
تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ترک استثنا قولا نیز حرام گردید آنرا مولوی معنوی
حالت عارضی میگویند تو همین نهی امر حق لازم آمد در حواشیش حضرت مرشدی مولائی فرموده که در تفسیر
کشاف و بیضاوی این نهی انهی تادیبی نوشته اند پس ترک استثنا که مذموم و حرام باشد همان است
که با قساوت قلبی باشد ترک لسانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگرچه ترک اولی باشد چنانچه در بیت آتی
هیچ تذکر قلبی میفرمایند **ای** بسا ناورده استثنا بگفت ٭ جان او با جان استثناست جفت ٭ **قوله**
آن خیالاتی که دام اولیاست ٭ عکس مه رویان بستان خداست دفع دخل مقدر است اگر کسی گوید
که مولوی قدس سره مذمت خیال جهان و جهانیان میکند حالانکه مدار تصوف نیز بر خیال است یعنی
هر سالک در نفی خود و اثبات خدا میباشد پس مذمت خیال مطلقا روا نباشد در دفع این اعتراض میفرماید
که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مه رویان بستان خدا است
مراد از مه رویان صور علمیه حق اند که درین عالم پرتو انداز صحائف خواطر انبیا علیهم السلام بعکس آن قلوب
اولیا هم افتد پس اولیا در دام همین خیال که عکس صور علمیه حق اند گرفتار اند و رهائی ازین دام گاهی
نخواهند بخلاف خیالات اهل جهان که هردم موجب پریشانی باشند نه جمعیت خاطر پس خیال اهل دنیا
مثل خیال جهلا [illegible] آخر کار پشیمانی افزاست **قوله** عاشقی گرزین
[illegible] که مراد ازین سر عشق مجاز نیست
و از ان [illegible] حقیقی است حضرت مرشدی مولائی میفرمودند که [illegible] تفسیر القول بما لا یرضی قائله است
[illegible] مولوی [illegible] عشقهای کز پی رنگی بود ٭ عشق نبود عاقبت

ننگی بود ؛ کاشکی آن تنگ بودی یکسری تا نرفتی بروی آن بدداوری ؛ پس دریجا عشق مجازی را بهر
حقیقت چگونه گفته آید پس معنی بیت مذکور ارشاد کردند که مراد ازین سروران سرمرد عشق حقیقی است
لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی وهبی که دران کسب بنده را دخل نیست دوم کسبی است که درآن جهد
و کوشش بنده را دخل است خلاصه کلام اینست که هر دو طریق عشق حقیقی ما را بطرف خدا رهبر است اطلاق
ایمعنی احدی از شراح نرفته خاص فکر جناب مرشدی است علیه الرحمة والغفران و همچنین معنی بیت کاشکی
آن تنگ بودی یکسری ؛ تا نرفتی بروی آن بدداوری ؛ از هیچ یک شرح درست نمیشود مگر از قول
مولانا قدس سره تفصیل این اجمال برین منوال است که ذکر کشتن زرگر است باستعمال شربت و ادویه مهلک
از تجویز حکیم غیبی که ولی کامل است و نسبت اهلاک بطرف بادشاه است که او هم ولی بود درانمقام تهمت
عشق مجازی که کنیزک بر زرگر نوجوان داشت میفرمایند ؎ عشقهای کز پی رنگی بود ؛ عشق نبود عاقبت
ننگی بود ؛ و باز میفرمایند که کاشکی تنگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاهر میشدی ؛ تا نرفتی بروی
آن بدداوری ؛ در تعیین مرجع بروی اختلاف است میان شراح بعضی آنها ضمیر وی بطرف زرگر
میگردانند برین تقدیر معنی چنین میشود که از طرف بادشاه بد حکومت یعنی ظلم که بر زرگر گذشت ؛ از سبب
نسبت بدداوری مولوی معنوی در ابیات آینده تبری میکنند و بادشاه را عادل میگویند و نسبت ظلم
رفع فرموده اند و بعضی کسان ضمیر وی را بطرف کنیزک راجع کرده اند اینهم غلط است زیرا که بر کنیزک هیچگونه
بدداوری نشده است حضرت مرشدی و استادی قدس سره ضمیر وی را بطرف عشق راجع ساخته
مراد از بدداوری اطلاق لفظ عشق که موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفتند و نسبت
بادشاه از نسبت بدداوری محفوظ ماند و آنچه بر زرگر گذشت زبونی آن لازم نیاید زیرا که مولوی معنوی
در حق ایمعامله میفرمایند ؎ آن گل سرخست توخونش مخوان ؛ مست عقلست او تو مجنونش مخوان
در معنی این شعر هم حضرت مولانا منفرد اند بر همه شارحین و علما فاحفظه فانه عجیب ؛ معنی مذکور مطابق
مرضی مولوی راست گردد زیرا که در ابیات آینده میفرمایند که ؎ شاه آن خون از پی شهوت نکرد
تو رها کن بدگمانی و نبرد ؛ تو گمان بردی که کرد آلودگی ؛ در صفا غش کی هلد پالودگی ؛ آنکه بود پادشاه
مرد مرتاض بود که کدورت و میل اغراض نفسانی . . . وکجا باقی ماند پاک از همه عیوب و شهوت پاک شده بود
از انجمله معنی ابیات است که در دفتر اول بمقام یاد کردن خرگوش با شیر و بسیر بردن او در ضمن ابیات

سجزه شق قمر مذکور اند ع تازه کن ایمان نه از گفت زبان ؛ ای هوا را تازه کردی در نهان ؛ تا هوا
تازه ست ایمان تازه نیست ؛ کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ؛ بر هوا تاویل قرآن میکنی ؛ پست و کژ
شد از تو معنی سنی ؛ فکر تو تاویل کرده ذکر را ؛ ذکر را یان و بگردان فکر را ؛ شارح عبد اللطیف نوشته
بلندار ۱۲
که این بیت مستنبط است از مضمون آفرئیت من اتخذ الهه هواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره
در شرح خود نوشتند که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تاویل نباید کرد حضرت مرشدی و
مولائی قدس سره العزیز فرمودند که اینهمه حضرات مصرع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ؛ مولوی قدس سره
العزیز برای تجدید ایمان بتصدیق چنان هدایت میفرمایند و بر تاویل کرد قرآن ملامت مینمایند و ایمان
و افضل الذکر یعنی لا اله الا الله چیزی دیگر نیست و تاویل علما در کلمهٔ طیبه که پست و کژ شد از ان معنی سنی
ظاهر و باهر است پس آن را گذاشته بطرف احتمالات دیگر گرویدن از ایمان بعید است و بیان تاویل
علما در کلمهٔ طیبه بشرح و بسط تمام در لمعهٔ اول نور رابع گذشته است که بجای غیر الله در خبر لای نفی حصر
موجود پیدا کردند و از ان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب دیگر تاویلات نمودند که از ان عینیت
شرک و غیریت را توحید و ایمان انگاشتند و همین است مراد از پست و کژ شدن معنی سنی اگر تفصیل
این اجمال درکار باشد در لمعه مذکور باید دید از انجمله معنی بیت ع هر چه گیرد علتی علت شود ؛ کفر گیرد
کامل ملت شود ؛ این بیت در دفتر اول در تفسیر قول حضرت فرید الدین عطار قدس سره العزیز ع
صاحب دل را ندارد آن زیان ؛ گر خورد او زهر قاتل را عیان ؛ واقع است مولانای عبد العلی محمد
علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشتند هر چه گیرد صاحب علت که در قلب وی علت و مرض
است که مانع شود از ادراک حقائق کماهی آنچیز علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی شود چنانکه
تاویل قرآن در حق ماولین علت شد و جهل از حق پیدا گردید و همچنین عامه عمل جوارح بی درستی
تاویل کنندگان ۱۲
نیت و اخلاص که از صاحب علت صادر میشود آن عمل علت میشود در حق این علیل و اگر کامل
کفر هم گیرد آن کفر ملت و شریعت میگردد چنانکه در کتب احادیث منقول است که عمار بن یاسر رضی الله
عنه از اکراه کفار کلمه کفر گفت هر گاه عند الاستفسار رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یا قلبم دل خود را
مطمئن با ایمان آنحضرت اجازت دادند ان عادوا فعد یعنی اگر بار دیگر کفار اکراه کنند تو عود کنی بگفتن
کلمه کفر از زبان پس ببین که عمار برای ابقای جان کلمه کفر بر زبان آورده بود و شریعت ملت گردید که کفر

باکراہ ضرر ندارد در ایمان فقط حضرت مرشدی و مولائی قدس سرہ معنی این بیت فرمودند که مراد از کامل رسول صلی اللہ علیہ وسلم و مراد از کفر ضم کردن محمد رسول اللہ با کلمہ لا الہ الا اللہ است کہ نزد صوفیہ کرام شرک خفی است یعنی بحکم کلمۃ الا نبیا ذات احمد عین احد بود و اقرار عبدیت و رسالت توہم غیریت و شرک خفی است پس آنرا جزو ثانی کلمہ گردانیدند عین ایمان و شرک گردید و تبعیت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز ہم منفرد اند کہ احدی از سابقین و لاحقین بایں طرف نرفتہ باشد فقط از انجملہ معنی ابیات **قولہ** آن دمی کز آدمش کردم نہان * با تو گویم ای تو اسرار جہان * الی آخرہ است این بیت با سلسلہ ابیات دیگر در دفتر اول بمقام حکایت تاجر و پیغام طوطی با طوطیان واقع است باید دانست کہ شارحین در معنی این ابیات تطویلے کردہ اند و ردو قدح مریکدیگر نوشتہ خلاصہ آن نوشتہ تقریر حضرت مرشدی و استادی خوش خواہم نگاشت تا لطف آن مکشوف گردد شیخ ولی محمد گفتہ معنی آنست آن دم کہ از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل پنہان داشتم با تو گویم بعد فنای تو یعنی با انبیای سابقین ہم نگفتہ ام پس بحقیقت با ایشان نگفتہ ام کہ بعد فنا ایشان نماندہ بودند گویا با خود گفتہ ام تقریر دیگر آن کہ دیگر انبیا بحیثیتی کہ انبیا بودند نگفتہ ام یعنی بوجہ اخبار نگفتہ ام با ایشان زیرا کہ اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکہ عقل و فکر دران قاصر است و این شارح تصریح کردہ کہ مراد از آن دم تجلی ذاتی است کہ بی فنا متصور نیست برین ہر دو تقریر اعتراض وارد میشود بچند وجوہ اول اینکہ بزعم شیخ موصوف متکلم این کلام حق سبحانہ است و مخاطب و سامع آن مولوی معنوی است از دو حال خالی نیست کہ مولوی حین الخطاب با ہستی خود بودند یا فانی فی اللہ بر شق اول ستر راز از مولانا ضرور افتاد چنانکہ از انبیای پیشین و بر شق دوم حجاب از شہود فانی برداشتہ میشود و بحکم ما کان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیا او من وراء حجاب کلام بے حجاب با شہود نیست اعتراض دوم اینکہ اگر مراد باشد کہ با انبیای سابقین ہم اول نگفتہ بودم و بعد فنا با ایشان گفتم از جملہ با تو گفتم حصر فوت شد و جای افتخار نماند کہ دیگر رسل و خاتم النبیین برابر شدند اعتراض سوم اینکہ اگر گفتہ شود کہ با انبیای سابقین من حیث النبوۃ گفتہ نشد مگر من حیث الولایۃ گفتہ شد درین ہم مساوات سیر الانبیا و خاتم النبیین لازم می آید اعتراض چہارم اینکہ تجلی ذاتی در وقت فنا متصور نیست کما صرح بہ الشیخ الاکبر قدس سرہ العزیز این بود خلاصہ تحریر و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولائی و مرشدی قدس سرہ العزیز فرمودند کہ اللہ تعالی بر لسان مولوی معنوی از خطاب سابق انتقال کردہ

خطاب بروح محمدی صلی الله علیه وسلم میفرمایند ؎ گفت حرف وصوت را برهم زنم ٭ تا که بی این
هرسه باتو دم زنم ٭ اشارت است بآیه کریمه فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد سوی بنده خود آنچه
وحی کرد اشارت بآن مضمون کرده میفرماید که آن سر که با آدم وخلیل وعیسی جبرئیل نگفتم باتو گویم
محرم ای تو اسرار جهان وچون تو هم ٭ این معنی بود که بطفیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت هم
منکشف گردد دفع این توهم ساخت بقوله با ما هم نگفت یعنی ما در اسکه مائی وهستی ما باقی ما نگفت
بعد فنا گفت پس گویا اصلا نگفت نه در بقا نه بعد فنا زیرا که بعد نماندن فانی کلام حق با خود است
نه با فانی واین قسم انتقالات خطابی در مثنوی معنوی بسیار واقع است فاحفظ فانه من مزلتها
فقط بعد ابیات مذکوره میفرماید ؎ آن دمی کز وی مسیحا دم زند ٭ حق زغیرت نیز بی ما هم زند ٭
ما چه باشد در لغت اثبات ونفی ٭ من نه اثباتم منم بی ذات ونفی ٭ شارحین برخلاف سیاق وسباق
کلام مولوی معنوی در مصراع مذکور بافاری صیغه متکلم مع الغیر فهمیده حاصل معنی بدین طور برآورده که آن
مسیحا دم زند بدون ما که است محمدی صلی الله علیه وسلم ایم که مظهر ولایت محمدیه است حق اظهار
آن نکرد وبرآنچه با ما معنی نوشتند که بلا وساطت آن سرور صلی الله علیه وسلم اظهار نکرد حضرت مرشدی
میفرمودند که غلطی صریح معنی بیت ثانی صاف دلالت میکند با چه باشد الخ که این ما عربی است نه فارسی فقط
قوله هرکه محراب نمازش گشته عین ٭ سوی ایمان رفتنش میدان تو شین ٭ این بیت در ذیل قول
در تفسیر قول حکیم سنائی قدس سره واقع است وآن اینست ؎ هرچه از راه وا مانی چه کفران
حرف چه ایمان ٭ هرچه از دوست وا افتی چه زشت آن نقش چه زیبا ٭ بعضی کسان معنی این بیت
چنین فهمیده اند که هرگاه صوفی بمرتبه مشاهده رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن وعبادت کردن
عیب است وبعد ادعای این مرتبه دست آویز این قول نماز وروزه ترک میکنند حضرت مرشدی
ومولائی قدس سره العزیز میفرمودند که این گمراهی ونافهمی آن کسان است بلکه مراد مولوی
معنوی اینست که هرگاه صوفی از ایمان تقلیدی بالغیب ترقی کرده نوبت بایمان تحقیقی وکشفی
رسانده در اشغال نمازش بحضور مشاهده معبود حقی باید که مرتبه احسان همین است گویا که می بیند
معبود را واگر این مرتبه نداشته باشد بداند که او می بیند معبود را وبعد ایمان بالشهادة رفتن
صوفی بطرف ایمان غیب ... آن اینست که پیش از ایمان کشفی که ایمان بالغیب داشت

سید السنت که معبود غایب ست و بعد مشاهده عین ذات خود خواهد دانست که ظاهر او باطن خود را نماز میکند
اکتفا کردن او بر غیب البته عیب است در ضرورت بعد حصول ایمان تحقیقی لذت و ذوق در نماز آنچنان
خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشت نه آنکه احتیاج عبادت باقی نماند زیرا که زیاده از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم مشاهده ذات کسی را نصیب نشده باشد و نخواهد شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمایند قرة عینی
فی الصلوة یعنی تسلی چشم من در نماز است معنی مذکور بمراتب ترجیح دارد بر آنچه مولانا عبد العلی قدس سره
نوشته اند که عارفان دو گروه اند یکی آنانکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر مکشوف خود و عمل بر تقلید رسول
صلی الله علیه نمیکنند و اتباع از رسول متبوع مکشوف نشده و اینان ناقص العمل اند و گروه دوم عارفان
اند که با وصف ایمان کشفی عمل میکنند بتقلید رسول متبوع و ایشان را مکشوف شده است که تقلید رسول
صلی الله علیه و سلم کمال اعظم است پس قول مولوی معنوی ناظر بطرف گروه اول است فقط قوله کفر هم
نسبت بخالق حکمت است * چون بما نسبت کنی کفر آفت است * ارشاد شد که در مقام ذات و اطلاق
نه کفر است و نه اسلام بلکه معنی هر دو که انکار و انقیاد باشد در ذات مفقود بود و همان معنی در مرتبه تعین
و تقیید و ماسوی موجود گردید و علت آفرینش هر دو خلقت اینست که کفر مجلی اسلام و اسلام مجلی معنی کفر
است که بحکم تعرف الاشیاء باضدادها معرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که مجمع اضداد است
هر دو ضد موجب کمال او است فقط قوله چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد * موسی با موسی در جنگ شد *
چون به بیرنگی رسی کان داشتی * موسی و فرعون دارند آشتی * شارحین در معنی این اشعار طول الیکرده اند
تقریر مرشدی و مولائی قدس سره قول فیصل است و آن اینکه مراد از بیرنگی مرتبه اطلاق است که تعین را
در آن راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاهر اسما و صفات و تعینات است و مراد از اسیری
بیرنگی در رنگ انعکاس شیشه های متکثره موجودات از نور آفتاب وحدت است یعنی چنانکه از
انعکاس آفتاب واحد در آبگینه ها هزاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آئینه قوه و ماهیه وجود واحد حق
کثیرها موجود بخیال می آید و مراد از جنگ موسی با موسی تنوع مظهر [illegible] مظهر است [illegible] و دیگر را و مراد از
رسیدن مقام بیرنگی رجوع متعینات بسوی [illegible] است و مراد از موسی و فرعون حق و باطل است که در مرتبه
اطلاق هر دو معنی یکجا بود [illegible] چنانچه جنگ نبود همان بیرنگ در رنگ آمده مبتلای جنگ گردید
چنانکه آب در اصل [illegible] هیچ نداشت و بعد [illegible] تعین با هم اختلاف مزاج پیدا شد از [illegible]

کلام روشن گردید فقط **قوله** چون قلم در دست غداری بود ؛ لاجرم منصور بر داری بود ؛ حضرت مرشدی
و استادی فرموده‌اند که غدار صیغه مبالغه است از غدر مولوی معنوی قدس سره العزیز علمای زمان منصور
علیه الرحمه را که فتوی بقتلش داده بودند غدار و سیفر باید زیرا که درین فتوی از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه مسئله
شرعی اینست که اگر کسی اطلاق اسمای مختصه ذات خدای سبحانه بر خود کند آنکس واجب القتل می شود
و اسمای ذاتی بجز الله و رحمان نیست دیگر همه اسمای صفاتی اند که اطلاق آن بر خدا و غیر خدا هر دو جائز است
همچو رحیم و کریم و سمیع و بصیر و کلیم وغیره و لفظ حق نیز از اسمای مخصوصه نیست و منصور بجز انا الحق نگفته بود
و حق مقابل باطل است پس شرعاً او را انا الحق قتل واجب نمیشود و پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی نبود
لهذا غدار گفتند فقط **قوله** پرتو حق است آن معشوق نیست ؛ خالق است آن گوئیا مخلوق نیست ؛
این شعر در دفتر اول در بیان حدیث غلبه زن بر مرد عاقل واقع است ارشاد شد که عارف در جمیع مظاهر
جمال حق می بیند و در آئینه زن صفات جمالی حق زیاده تر و واضح تر مشاهده میکند و جذبه معشوق را
از طرف حق میداند نه از طرف زن که مخلوق است و این جذبه خالق و موجد است مر معنی رقت و الفت
را در دل عارف و خالقیت صفت قدیم است نه حادث پس گویا مخلوق نیست و نیز ظهور صفت ایجاد
و خلق چنانکه در مظهر زنان نمایان است در مردان نیست باین وجه پرتو حق فرمودند و منشاء غلبه زنان
بر مردان عقلای با وجود آنکه برخلاف الرجال قوامون علی النساء هست در ابیات سابق بیان فرموده اند
ـــه آب غالب شد بر آتش از نهیب ؛ ز آتش او جوشد که باشد در حجیب ؛ خلاصه اش اینکه زن حکم
آتش و مرد حکم آب دارد اگر حجاب در میان نباشد آب بر آتش غالب میشود و اگر دیگ وغیره در میان
باشد آتش آب را میسوزد پس مهر و رقت قلبی عاقلان بمنزله حجاب است لهذا آتش زن بر اینها
غالب میشود بخلاف جاهلان سخت دل که مهر و رقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه
در حدیث ان هن یغلبن العاقل و یغلبهن الجاهل از همین معنی ناقضی که بنظر ظاهر درمیان این حدیث
و آیه مذکوره بود رفع گردید فقط **قوله** این نباشد در بودای مرغ خاک ؛ بجز قلزم را ز مرداری چه باک ؛
این شعر در حکایت طاعن شیخ بشراب خواری بدفتر دوم واقع است و مشعر است باینکه شرب خمر
شیخ کامل را ضرر ندارد چون شرب خمر گناه کبیره است و کامل از کبائر محفوظ است باشد پس خوردن
شراب چگونه روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا دو سخن فرموده‌اند

اول اینکه شرب خمر از شیخ بوقوع نیامده باشد و نسبت طاعن باو تهمت باشد دوم اینکه اگر راست باشد
شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بموجب حدیث
صحیح که در حق اهل بدر وارد است ان الله قد اطلع علی قلوب اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم لقد غفرت لکم
یعنی تحقیق خدا تعالی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود بکنید هر انچه خواهید هر آینه معاف کردم شما را
حاصل اینکه معصیت نیز در حق شهدای بدر مباح گردید و بعضی اولیا که بر قدم اهل بدر اند از ایشان هم مواخذه
نخواهد بود هر چه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در ابیات آینده میفرمایند ع کفر و ایمان نیست آنجایکه
که اوست * زانکه او مغز است و این دو رنگ و پوست * فاحفظ فانه عجیب * دفتر دوم قوله بلبلی زینجا برفت
و باز گشت * بهر صید این معانی بازگشت * ازینجا آغاز دفتر دوم است وجه ربط کلام با دفتر اول اینست که در خاتمه
دفتر اول فرموده بودند ع ای دریغا لقمهٔ دو خورده شد * جوشش فکرت از آن افسرده شد و در آخر خاتمه
فرموده اند که ع سخت خاک آلوده می آید سخن * آب تیره شد سر چه بند کن * تا خدایش باز صاف و خوش کند
آنکه تیره کرد هم صافش کند * اکنون در آغاز دفتر دوم میفرمایند بلبلی زینجا برفت و بازگشت یعنی بلبل فکر که بسبب
خوردن دو لقمه بعالم غیب راجع شده بود و بعد دو سال که تاریخ آغاز این دفتر است آن بلبل باز شکاری
گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فکر عاشق بود و بلبل عاشق گل است لهذا او را بلبل قرار داد
قوله این دهان بر بند تا بینی عیان * چشم بند آن جهان حلق و دهان * حضرت مرشدی و مولائی علیه الرحمه
میفرمودند که دفتر دوم بلکه تمام مثنوی شرح و بیان و دلیل و برهان مضمون همین شعر است که رهائی
از تن و صفائی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم مادهٔ صفات ذمیمه از حرص و هوا و غضب و
شهوت و کبر و نخوت بلکه سرمایه کفر و شرک همین است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت از کدام
درویش گرسنه نشنیده باشی بلکه از فرعون و شداد و نمرود وغیره شکم سیران شده است فقط قوله ای
دهان تو خود دهان دوزخی * وی جهان تو بر مثال برزخی * نور باقی پهلوی دنیای دون * شیر صافی
پهلوی جوهای خون * ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم نقول لجهنم هل امتلئت
و تقول هل من مزید یعنی روزیکه خواهد گفت حق تعالی بدوزخ آیا سیر شدی خواهد گفت دوزخ چیزی دیگر هست بیار همین حال دهان است که اگر تمام
روز پر کنی خواهد گفت چیزی دیگر بیار سیر نخواهد شد مصرع وی جهان تو بر مثال برزخ است یعنی عالم دنیا در میان عالم
مثال و عالم آخرت برزخ و حجاب واقع است هر چه درینجا خواهی کار در آخرت ثمر آن خواهی برداشت لهذا الدنیا

مزرعة الآخرة وارد است یا دنیا برزخ است میان جنت و نار یعنی اگر دنیا اعمال صالحه و مشروعه خواهد کرد
آن اعمال در حق وی شراب طهور و جوهای لبن و شهد مثل جوهای جنت خواهد شد پس دنیا جنت گردید و
اگر در دنیا ظلم اعمال طالحه و غیر مشروعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب حمیم و غیره عذاب جهنم خواهد شد
در حق اهل دنیا دوزخ بود چون دنیا صلاحیت هر دو چیز داشت پس برزخ شد میان جنت و نار و معنی بیت ثانی
اینست که اگرچه دنیا ناچیز و غیر باقی و در مرتبه دون است لیکن چون نور صافی یعنی جنت یا ذات حق پهلوی
اوست تقوی و احتیاط واجب چنانکه شیر صافی در پهلوی جوهای خون در سینه میباشد و از حکمت حق
در آمیخته نمیشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها من بین
فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین ترجمه در رشته نظم شمار است در وجود چارپایه با عبرت و بصیرت که
از آن بدانید حکمتهای خدا را که در میان سرگین و خون شیر خالص و خوشگوار برای شیرخواران پیدا کرد و
همچنین دنیا پست است ۵ چون در دو کامی رفتی بی احتیاط ❊ شیر تو خون میشود از اختلاط ❊ فقط قوله گاه خورشید
گهی دریا شوی ❊ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی ❊ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ❊ ای فزون
از وهمها و ازبیش بیش ❊ از تو ای بی نقش با چندین صور ❊ هم مشبه هم موحد خیره سر ❊ ارشاد شد که مولوی
معنوی قدس سره حقتعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف و گه عنقا میگویند
باز در هوش آمده گریز نموده اعتذار میفرمایند که ۵ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ❊ که در ذات
تو هر یک حیران و خیره سر است و نه من تنها زیرا که ظهور تو در شان تشبیه است یا تنزیه مشبه خیره سر است بجهت
آنکه موسوم کرد اگر تشبیه بجسم و جسمانی است محسوس و مبصر چرا نمی شود و اتصاف او بلیس کمثله شیء و لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و لا تدرکه الابصار بهر جهت و موحد یعنی معتقد تنزیه بطور تمکین بحیرت محو و خیره سر است
که اگر او منزه است پس فاینما تولوا فثم وجه الله ❊ والله معکم اینما کنتم ❊ و انه بکل شیء محیط و ید الله فوق
ایدیهم و بلی بدا ❊ سلطان شفق کیف کیف گشتیا چه معنی دارد فقط قوله نا مصور یا مصور گفتنت ❊ باطل آمد
بی ز صورت رفتنت ❊ نا مصور یا مصور پیش او ست ❊ کو همه مغز است بیرون شد ز پوست ❊ چون
در کلام سابق ذکر دو فرقه کرده بودند یکی معتقد تنزیه و دوم معتقد تشبیه اکنون فساد و قباحت و بطلان
هر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاص از صورت نیست زیرا که مشبه اگرچه میگویند که حق مثل
این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت بیچون و چه ذات تا هم قائل جسمیت شدند و

و معتقدان تنزیه بحت نیز قائل اند که موجود مجرد است مغائر و مباین ممکنات عالم پس بر قول ایشان نیز
از صورت مجرده رهائی نشد خوشا بحال صوفی سراپا تغیر سوا از پوست صورت که حصر نمیکند خدا را نه در تشبیه
و نه در تنزیه بلکه میگوید که ظهور او در هر دو شان است در عین تشبیه منزه است و در عین تنزیه مشبه او را
میرسد مصور داند خواه نامصور **قوله** چون خلیل آمد خیال یار من * صورتش بت معنی او بت شکن
بیان برزخ مرشد است یعنی از تصور مرشد در مخیله مرید صورت خیال پیدا میشود که هیچگاه از نظر او غائب
نمیشود و این صورت خیالی بظاهر بت و صنم است لیکن باعتبار اثر و معنی بت شکن است که بسبب
این برزخ نفس مرید میمیرد یعنی تبدیل صفات نفس همانکه از برزخ شیخ میشود از چیز دیگر نمیشود چنانچه میفرمایند
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر * دامن آن نفس کش را سخت گیر * حضرت مولانا میفرمایند که نزد اکثر صوفیه
کرام طریق تحصیل فنا همین است که اول طالب را ورزش برزخ شیخ میکنانند بعد فنا فی الشیخ هدایت
میفرمایند که بصورت شیخ را برزخ رسول صلی الله علیه وسلم تصور کن و بعد فنا فی الرسول تعلیم میکنند آنرا
که رسول میدانی همین خداست بعد کثرت این شغل مرتبه سوم فنا فی الله میشود اما اینطریق کسانی هست
کرا استعداد ناقص میدارند و برای آنکه استعداد کامل میدارند مسافت فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول
قطع کرده ابتدا او تعلیم میکنند که من هم اوست یعنی ذاکر خود نیست بلکه مذکور است بعد کثرت این شغل
سالک از دل خود نغمه انی انا الله خواهد شنید اگر کسی گوید که جسم و جسمانیت و جهة و عدم قدرت لوازم
اند از نظر سالک مرفوع میگردد پس معنی فنا فی الله چگونه متصور شود که بسبب آن تشبیه را اهل یا الله گفته
جواب معرفت کنه از ممتنعات است مگر معرفت ذات باعتبار صفات همین است که عالم را مظهر
صفات حق داند و ظهور کننده در ان حق را شمارد و هستی خود را و هستی همه اشیا که پیش عرفان نیست
الکنون نمی بیند از صرف حقیقت واحد در نظر ماند بعد غلبه این نسبت ماسوا از بصر بصیرت سالک غائب
و خواهد دانست که هیچ چیز پیدا نشده است خدای واحد چنانکه در ازل بود الآن کما کان هست همین
تجلی ذات است و وصول الی الذات است و در نماز که حضور و احسان شرط است عبارت از تصور همین نسبت است
که عابد بداند که من نیستم ظاهر خود و باطن خود را عبادت میکند فقط **قوله** آئینه جان نیست الا روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار * مظهر مود ند که مراد از یار آن دیار انسان کامل است لیکن آئینه
آئینه کلی روی حقتعالی است چنانچه در بیت ثانی میفرمایند * گفتم ای دل آئینه کلی بجو * رو بدریا کار برناید بجو

قوله آفتابش چون برآمد زان فلک ٭ با شب تن گفت هین ما و خاک ٭ وصل پیدا گشت از عین بلا ٭
زان حلاوت شد عبارت ماقلا ٭ شراح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت مرشدی قدس سره العزیز
فرمودند که این بیان اتصال و انفصال روح محمدی است صلی الله علیه وسلم با جسم مقدس بیان اتصال
آنکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم از فلک حدیث برآمد با شب تن گفت هوشیار باش
نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلکه وصل پیدا گشت
از عین بلا که دوری و مهجوری است یا در بلای اختلاط روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و
خلت و محبوبیت که حصول آن موقوف بر اختلاط روح با تن بود حاصل گردید و از آن حلاوت وصل
بعبارت ماقلاهی حکایت کرد و اما بیان انفصال آنکه چون آفتاب روح محمدی صلعم از حضیض بستی
تن باوج فلک حقیقت خود رجوع نمود با شب تن خود گفت که ترک نکرده است ترا پروردگار تو یعنی نقل مکانی
را موت نپنداری بلکه درین نقل مکانی عین وصل پیدا شد که ترا نیز با من حیات ابدی نصیب گشت
این همان وصل است که ما و خاک رنگ و ماقلی حکایت بود از آن فاحفظه فانه عجیب **قوله** گر ضرورت
هست مرداری مباح ٭ پس منادی کز ضرورت شد صلاح ٭ این شعر در داستان صوفیان فروختن
صوفی مسافر را جهت سماع وارد است اشتمال شعر بر اباحت مردار اشارت است بآیه کریمه و مالکم ان لا
تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه **ترجمه** چیست شما را که نمی خورید از آن چیز
که ذکر کرده شد بر آن نام خدا و حال آنکه تفصیل کرده است الله تعالی آن چیزها را که حرام کرده است
بر شما از میته و دم و لحم خنزیر مگر آنچه مضطر شدید بسوی آن چیزها چون درینجا ضرورت شرعی نبود از راه ظرافت به
صوفیان غیر محتاط فرمودند **ع** پس منادی کز ضرورت شد صلاح ٭ شاید معنی بیت ماسبق
ع صوفیان درویش بودند و فقیر ٭ کاد فقر ان یکن کفرا کبیر ٭ پس رفع شد اعتراض از کلام
مولوی معنوی که فروختن بهیمه مسافر برای سماع مباح میگویند **قوله** گفت پیغمبر خدا ایمان نداد ٭ هر که را
صبری نباشد در نهاد ٭ ارشاد شد بدین مضمون چند جا در حدیث وارد شده است الا من لا صبر له فلا
ایمان له و در حدیث آمده است که ایمان دو نصف دارد یکی صبر دوم شکر ٭ از آیه کریمه فاذکرونی اذکرکم
واشکروا لی ولا تکفرون هم ثابت است که ذکر و ایمان محمود صبر و شکر است **قوله** آنکه او بیدار باشد
رهزن است ٭ ز آنکه بیدار روی انا الحق گفتن است ٭ حضرت مولانا قدس سره در توجیه این کلام

بیدردرا رہزن بدین سبب گفته اند که بیدردی شرک خفی است بجهت آنکه کسیکه در عشق ندارد خود را موجود
مستقل می پندارد و این بیدردی هرقدر که زاید خواهد بود شرک خفی را جلی خواهد کرد چنانچه فرعون و نمرود
وغیره چنانچه چون در عشق اصلا نداشتند مگر برحق کرده دعوی الوهیت نمودند پس انا الحق از زبان فرعون
نار بود و از زبان منصور نور چنانچه مولوی معنوی بعد شعر مذکور میفرماید ٥ این انا بیوقت گفتن لعنت است
آن انا در وقت گفتن رحمت است ؛ آن انا منصور را رحمت بده ؛ این انا فرعون را لعنت بده ؛ **قوله**
پس بهر دور ولی قایم است ؛ تا قیامت آزمایش دایم است ؛ پس امام حی و قایم آن ولی است ؛ خواه
از نسل عمر خواه از علی است ؛ حضرت مولانا فرموده که درین قول رو بهم زد افض است که میگویند امام
هر زمان از اولاد علی علی نبینا وعلیه السلام میباشد پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانه خود است
که هیچیک از زمان خالی از وی نمی باشد و دیگر حکام ظاهر و باطن نایب و خلیفه از طرف او میباشند و تفصیل
مراتب ولایت را حواله بکتاب اقتباس الانوار فرموده اند لهذا از کتاب مذکور درینجا نقل کرده می آید
شیخ مکی شارح فصوص الحکم مراتب ولایت چهارگانه بدین تفصیل نقل می کند
بدانکه ولی و عارف کسی است که بذات و صفات حق سبحانه تعالی بقدر طاقت
بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت صوری و معنوی
ملازم بود و از معاصی ظاهر و باطن محترز و اقسام ولی که آنرا عارف نیز نامند سه قسم اند اول ذو العین
دوم ذو العقل سوم ذو العین و ذو العقل هر دو ذو العین عبارت از کسی است که شهود حق بروی غالب
باشد حق را ظاهر بیند و خلق را باطن اینجا موحدی است که خلق در نظر او بمثابه آئینه بود مر حق را بسبب
ظهور حق و خلق بمثابه صورت در آئینه و اختفای خلق در حق بمثابه اختفای آئینه در صورت ذو العقل
عبارت از کسی است که شهود خلق بروی غالب بود خلق را ظاهر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او
بمنزله آئینه بود مر خلق را و خلق بمنزله صورت منطبعه باشد در آئینه لاجرم حق باطن بود کما هو شان المراة
و خلق ظاهر کما هو شان الصورت المرتسمة فی المراة و ذو العین و ذو العقل قسم سوم عبارت از کسی است
که حق را در خلق مشاهده کند و خلق را در حق و بشهود هیچکدام محجوب نگردد از شهود دیگری بلکه وجود واحد را
بعینه از وجهی خلق بیند و بوجهی حق نمود کثرت مانع نیاید شهود وحدت را و شهود وحدت مزاحم نشود کثرت را
الغرض باتفاق علمای ظاهر و باطن ظهور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکه قدرت بر آنها

هم شرط نیست و نه عصمت شرط است اما ولی محفوظ است چنانکه نبی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
سه مرتبه دارد اول ولایت دوم نبوت سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول
ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند لهذا اهل مکاشفات ولایت شعار متفق اند
که جمیع انبیا و رسل نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه وسلم چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین یعنی از نبوت خود آگاه بودند پس حقتعالی او را خبر داد در حالتیکه او روح بود قبل ایجاد اجسام
انسانی و انبیا در عالم نواب او اند از آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملک ولی بود و از
روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند مدد میرسید با آن شرائع که از ایشان صادر و ظاهر میشد
در زمانیکه رسول بودند اما در عالم حس موجود نبود که هر یکی با آنکس منسوب میشد و در حقیقت آن شرع محمدی
بود صلی الله علیه وسلم لهذا فرمود علمت علم الاولین والآخرین چون اولیا وارث انبیا اند پس هر که وارث
آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسویست علیه السلام او را عیسوی گویند
باقی القیاس ابراهیمی و اسحاقی و یعقوبی و سائر انبیا علیهم السلام اینست که در اصطلاح این طائفه میگویند
که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تجلیات و مقامات و
حالات که آن پیغمبر را بوده این ولی را بواسطه مدد آن پیغمبر حاصل است اما از مشکوة محمد صلی الله علیه وسلم
است پس آن ولی مثلاً محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسوی بود چون این مقرر شد
بدانکه ولایت محمدی دو نوع است اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم غیب یعنی چنانچه قطب را
میسر شود [illegible] صورت چنانچه سلاطین را و این دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلافت باشد
نوع دوم [illegible] مقرون بخلافت نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صوری و معنوی اما ولایت
محمدی که عبارت از ولایت سائر انبیاست آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است
هر نوع ازین انواع چهارگانه خاتمی دارد خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف
صوری و معنوی و مقرون بخلافت باشد علی ابن ابیطالب است کرم الله وجهه زیرا که آخر خلفاء
راشدین است قال علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة و قد تمت بعلی پس این خاتم اختام [illegible]
خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صوری و معنوی و مقرون بخلافت میباشد
مهدی است علی نبینا و علیه السلام که در آخر زمان ظاهر شود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد اما درخلق تحت او باشد وپس از وی هیچ ولی سلطان نشود وپس این ولایت
بآن ختم گردد واو را خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در فتوحات ذکر او کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ
محی الدین عربی است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع میباشد میان
تصرف صوری ومعنوی یا تنها تصرف معنوی داشته باشد فقط ومقرون بخلافت نبود وخاتم از نوع چهارم
از ولایت محمدی عیسی ابن مریم است علی نبینا وعلیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود اصلا یعنی ولایت
عامه بوی ختم شود واو را خاتم اکبر گویند بعد از آن این دور تمام شود وقیامت قائم گردد یعنی صور موسوم بر حیز دو النهایة
هو الرجوع الی البدایة آشکارا گردد وکما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه وله الحکم والیه ترجعون **قوله**
ای بسا کس را که صورت راه زد ٭ قصد صورت کرد وبر الله زد ٭ این بیت بدفتر دوم در داستان گرفتار
شدن باز میان جغدان واقع است شیخ عبد اللطیف مینویسد ای بسا کس را که صورت راه زد چنانکه عابدان
اصنام را وبسا کس را صورت بخدا رسانید چنانکه مومنان را که اقرار بظاهر شریعت کرده بخدا رسیدند این معنی
مناسب مقام نیست وخلاف مدلول کلام است حضرت مرشدی واستاذی ارشاد کردند که معنی آن بر سه وجه
میتواند شد وجه اول که مناسب مقام باشد اینکه هر کس که به حقارت چشم وصورت نبی یا ولی نظر کرده در پی
ایذای آن صورت افتاد بر الله زد یعنی قصد ایذا بخدا کرد بحکم ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والآخرة ومن یحادد الله ورسوله فان له نار جهنم ترجمه هر که ایذا داد خدا ورسول او را لعنت کند
خدا در دنیا وآخرت وهر که محاربه کرد با خدا ورسول وبرای آن آتش دوزخ است دوم اینکه بسیار کسان تمام
مشغول ذکر باسما ودعوات ماندند واز معنی آشنا نشدند یعنی اسماء الله را وسیله دنیا ساختند واز خدا محروم
ماندند سوم اینکه بعضی کسان قصد صورت کردند وبر الله زدند یعنی بخدا رسیدند همچو آن کسان که ابتدا
بعشق مجازی مبتلا شدند وآخر کار جذب الهی بطرف خود کشید وعشق مجازی آنها مبدل بعشق حقیقی
حق گردید واین کمتر ونادر است فقط **قوله** یا تبر بر گیر ومردانه بزن ٭ تو علی وار این در خیبر بکن ٭ ور نه چون صدیق
وفاروق مهین ٭ هین طریق دیگر انرا بر گزین ٭ یا به گلبن وصل کن این خار را ٭ وصل کن با نار نور
یار را ٭ تا که نور او کشد نار ترا ٭ وصل گلبن کند خار ترا ٭ این ابیات در دفتر دوم بداستان برکندن
خار بن از راه وارد است شارحین در معنی این ابیات طوالت کرده اند خلاصه مقصود وحظ معنی
که از تقریر حضرت مولانا مستفاد گردید اینست در این ابیات هدایت نفس کشی است

وکشتن نفس وکندن بدن خوی بدرا که مثل خارست در راه طریقت است وآنرا دو سبیل است یکی آنکه بمجاهده و
عمل خود نفس را بکشد وخوی بد را بکند واین سبیل نیز دو شق دارد یکی آنکه طریق ریاضت از اجتهاد خود
بملاحظه اشارات کتاب وسنت بعقل خود برآرد وبدان عمل کرده نفس خود را بکشد واخلاق ذمیمه را زایل
سازد وتا انوار محمدیه بروی فایض گردد وبمشاهده حق رسد وسیر کامل گردد وبوساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وشق دوم از سبیل اول آنکه طریق عمل ومجاهده که مقطوع الصحت است ومقرر کرده انبیا واولیاست ودر آن
شیطان دخل نمیتواند کرد وماخوذ باشد آن نیز از کتاب وسنت تقلید آن کرده عمل بدان کند تا نفس
کشته شود وقلب مصیقل گردد وانوار محمدیه بروی فایض شود وبواسطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمقصود رسد وسبیل دوم آنست که از مجاهده وعمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کامل سپارد
وشیخ در وی تصرف کند واز تصرف شیخ نفس کشته شود ودل مصیقل گردد تا انوار محمدیه بروی فایض شود
وبتوسط آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقصود رسد. پس مولوی معنوی قدس سره درین چهار بیت هر دو سبیل
کشتن نفس بیان فرموده در دو بیت اول بیان سبیل اول است وآن با هر دو شق یعنی بیت اول در بیان شق اول سبیل اول وبیت دوم
در بیان شق ثانی سبیل اول ودر بیتین آخرین بیان سبیل ثانی تفصیلش اینکه در بیت اول از خیبر نفس را مراد است چنانکه در خیبر قلعه کفار بود همچنین
نفس را قلعه شرور واخلاق ذمیمه است حاصل آنکه تو نیز مجاهده مردانه وار پیش گرفته بی تقلید احدی باجتهاد
خود این در خیبر را علی وار از بیخ برکن تا قلب مصیقل قابل انوار گردد وبطفیل آنحضرت بمقصود برسی ودر بیت اول
ان صدیق وفاروق همین طریق دیگر ریاضت را برگزین یعنی مراقبه وذکر ونسبت این طریق بایشان
دوانی نقلی است یعنی اگرچه شیخین نیز طریق مجاهده نفسی وقالبی داشتند لیکن طریق قلبی مختار شان بود
وسبیل دوم اینست که وصل کن این خار نفس را به گلبن شیخ ووصل کن نار خود را با نور یار تا که نور او بکشد
نار ترا ووصل او گلبن کند خار ترا واین سبیل دوم وصل الی المطلوب است بشرط رضا وتسلیم کامل به
تصرف شیخ یعنی سالک مثل میت بدست غسال شود وهوا وهوس خود را بالکل بگذارد واین طریق
نیز تعلیم آنحضرت است امیر المؤمنین علی المرتضی علی نبینا وعلیه السلام را چنانچه در دفتر اول گذشت
بقوله گفت پیغمبر علی را کای علی ؛ شیر حقی پهلوانی پردلی ؛ لیک بر شیری مکن هم اعتمید اندر آ
در سایه نخل امید ؛ فقط قوله اصل آب نطفه اسفید است وخوش ؛ لیک عکس جان رومی وحبشی
میدهد رنگ احسن التقویم را ؛ تا باسفل میبرد آن نیم را ؛ این قطعه دفتر اول در داستان زید بن حارثه

پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعداد تسلیم و فرمانبرداری که هرچه پیدا بفهماند از روی عقل آن را می فهمد
و تسلیم میکند آن را چونکه در جبلت او چنین استعداد او بود لهذا از تعلیم و تلقین والدین طریقه دین آنها قبول
میکند و یهودی و نصرانی و مجوسی میگردد و اگر تا آخر عمر بران عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی همچنین بود
ازین تفسیر رفع شد تعارض که درمیان حدیث و آیات بود و احتمال دارد که معنی قطعه مولوی معنوی
قدس سره مطابق آیه کریمه است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ترجمه هر آینه پیدا کردیم انسان را در بهترین صورت خلقت
پس رد کردیم او را باسفل درجه دوزخ مگر آنکسان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برای آنها اجر غیر
منقطع است خلاصه معنی قطعه اینست یعنی اصل نطفه انسان مطلقا سفید و خوش بود
که احسن التقویم عبارت از انست لیک پرتوی خالق که بر جان رومی و حبشی افتاد رنگ سپیدی و سیاهی
یعنی سعادت و شقاوت بران احسن التقویم انداخته دو قسم گردانید قسمی شقی و سعید ازان خبر میدهد
مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا باسفل میبرد آن نیم را و نیم ثانی را بپای جنت استثنا کرد
بقوله الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات برای آن نیم در جنت اجر غیر ممنون فقط و قسم سوم در تفصیل بکجا
چند ابیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس نمیشود از تقریر مرشدی و استاذی قدس سره
بخوبی حل مقام میشود لهذا بعد نقل ابیات تشریح آن میکنم **قوله** هر زمان نزعی است جزو جانت را
بنگر اندر نزع جان ایمانت را ؛ عمر تو مانند همیان زر است ؛ روز و شب مانند دینار اشمر است ؛ میشمارد
میدهد از بی‌وقوف ؛ تا که خالی گردد و آید خسوف ؛ و خلاصه ابیات اینکه غفلت از یاد خدا و مشغولی دنیا
عمر را برباد میدهد بحکم حدیث الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا بعد مرگ ازین غفلت متنبه خواهد شد
لیکن آن تنبیه مفید نخواهد شد زیرا که من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی هرگاه در دنیا غافل ماند
تذکر دران جهان هیچ سود و منفعت می باید که پیش از موت آمدن وقت دم را نگاهدارد که بغیر یاد خدا
دمی نه برآید و نه زیر رود که شاید همین دم واپسین باشد پس خود را هر وقت در حالت نزع انگارد
در بحالت نزع ایمان خود را نگاهدارد با ذکر خدا اگر دم برآید از دنیا با ایمان بخفت و الا فی ایمان
قول عارفانست ؎ هر آنکو غافل از حق یکزمانست ؛ همان دم کافرست اما نهانست ؛ و درین باب
وعید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم اتقاسک انبیائی فمن یخرج بغیر ذکری فضلت ابنیائی خدا و بخشد

قدسی فرموده ای بنی آدم دمهای تو ابنیای من اند پس هر دم که خارج شود بغیر یاد من پس قتل کردی تو ابنیای
مرا ایضا یا بنی آدم انفاسک معدودة فمن یخرج بغیر ذکری فهو میتة ای بنی آدم دمهای تو شمار کرده شده است
پس هر دم که خارج شود بغیر ذکر من پس آن میت است و در قرآن مجید میفرماید واذکر ربک فی نفسک
تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین ترجمه و یاد کن رب خود را
در نفس خود از روی زاری و آهسته و کمتر از جهر از گفتار صبح و شام و مباش از غافلین و معنی بیت ثانی آنکه
عمر تو مانند همیان زر است حال همیان اینست که هرچه از ان صرف شود بهمان قدر عوض در و دیگر اندوخته شود
همیان گاهی خالی نخواهد شد و اگر بلا عوض صرف خواهد شد در چند روز همیان خالی خواهد شد و عمر تمام خواهد شد
و مراد از عوض بر آمدن دم با ذکر خدا است هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات در دنیا
فائده تنفس مزیدی عمر بود و در عقبی عوض عمر لقای الهی آنهم میسر نخواهد شد و تذکره گو و در گور موجب روشنی
و راحت و غفلت موجب عذاب خواهد گردید و در ابیات ما بعد علاج آن میفرماید ؎ خاک او گردی و مدفون
غمش ٭ تا دمت یابد مدد با از دمش ٭ گور خانه قبه‌ها و کنگره ٭ نبود از اصحاب معنی آن سره ٭ یعنی بیکار
نخواهد آمد اگر با ایمان نرفت قوله قول پیغمبر شنو ای مجتبی ٭ گور عقل آمد وطن در روستا ٭ هرکه روزی باشد
اندر روستا ٭ تا بماهی عقل او ناید بجا ٭ این ابیات در دفتر سوم اندر داستان روان شدن خواجه و
قومش بسوی ده وارد است ترجمه حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من سکن فی القری یوما
شهرا و من سکن فی القری شهرا الحمق دهرا مولوی معنوی قدس سره مراد از شهر شیخ کامل و از ده پیر ناقص داشته اند چنانچه میفرمایند ؎
ده چه باشد شیخ کامل ناشده ٭ دست در تقلید و حجت در زده ٭ پیش شهر عقل کلی این حواس ٭ چون خران چشم بسته
در خراس ٭ بعده میفرمایند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ٭ رو بهل و روانه گندم دانه گیر ٭ ظاهرش
گیر ارچه ظاهر کژ بود ٭ عاقبت ظاهر سوی باطن رود ٭ باید دانست که حضرت مولوی معنوی درین ابیات
بطریق آویز و گریز تعلیم میفرمایند راه حقیقت را اصل و عمومی در حکایت آشنایی دهقانی با شهری هیچ شهر
و مذمت ده بود چنانچه فرموده‌اند ؎ ده مرو ده مرد را احمق کند ٭ عقل را بی نور و بی رونق کند ٭ بعده فرموده‌اند
که مراد از ده پیر ناقص و مراد از شهر شیخ کامل است یعنی صحبت کامل اختیار کن و صحبت ناقص ترک کن
بعد از ان فرموده‌اند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ٭ یعنی بظاهر افسانه که ترغیب سکونت شهر و ترک
بود و باش ده باشد اکتفا کنی هم مفید عقل و دانائی است ازین بعد میفرمایند ؎ ظاهرش گیر ارچه

ظاهر گشته بوده این دفع اعتراض است باینکه حضرت مولوی همیشه امر میفرمایند برای ترک صورت ظاهر و
رجوع بمعنی و در اینجا بخلاف آن ارشاد کرده‌اند جوابش چیست حاصل جواب اینکه تحذیر از صورت و ترغیب
بمعنی برای کسی است که او بصورت دل بسته از معنی محروم میباشد اما عارفی که صورت را غیر معنی نمیداند
بلکه صورت را وسیله معنی می‌پندارد برای او تعلیم اینست که صورت ظاهری از معنی پیدا شده باز
این صورت بباطن میرود و ابیات مابعد بمنزله تمثیل و دلائل این مطلب اند خلاصه اینکه حضرت مولانا میفرمایند
که مولوی معنوی اگر افسانه ظاهر بزبان می‌آرند برای تفهیم معنی است دیگر معنی بسبب غلبه حال و جوشش
عشق نمیگذارد که حکایت سابق را تمام کنند فقط **قوله** عاشق صنع خدا با فر بود عاشق مصنوع او کافر بود
این شعر در قسم سوم در بیان توفیق دو حدیث متضاد المعنی واقع است و آن دو حدیث اینست الرضا
بالکفر کفر و حدیث دیگر اینکه من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا سوائی تقریر سوال اینکه در [illegible] کلام اینست
که جمیع افعال عباد بمشیت و قضای حق است کفر نیز بقضای او باشد و رضا بالقضا واجب است
چنانچه مضمون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا بالکفر کفر است و نمیدانیم که چاره چیست
اگر بکفر و نفاق که قضای حق است راضی شود کافر است و اگر رضا ندهد ترک واجب کرده باشد حضرت
مولوی معنوی جواب این سوال داده‌اند فرق درمیان قضا و مقضی یعنی مقضی بصیغه اسم مفعول که
علیه القضا [illegible] است و واجب عند القضا حق است لهذا فرموده‌اند [illegible] راضیم در کفر زان رو که قضاست
نی ازان رو که نزاع و خبث ماست کفر از روی قضا خود کفر نیست حق را کافر مخوان اینجا مایست
حاصل جواب اینکه کفر ازین حیثیت که مشیت حق است عین کمال است یعنی مظهر کمال اسلام است
از حیثیت رضا بالکفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی و انتساب بشر با فعال و طغیان ما واجب الترک است
باین حساب از کفر راضی نمیشویم پس توفیق شد میان هر دو حدیث متناقض المعنی و در مصراع ثانی
بیت [illegible] عاشق [illegible] است حضرت مولانا قدس سره [illegible] فرموده‌اند که عشق صورت [illegible]
[illegible] است یکی آنکه عاشق [illegible] بدون [illegible] صورت حاصل است و صورت او را [illegible]
[illegible] با وجود آن در [illegible] کمال [illegible] چنانچه [illegible] صلی الله علیه و سلم
[illegible] بوده‌اند که عاشق صورت مقید باشد که [illegible] صورت [illegible]
[illegible] عشق حق است [illegible] است و [illegible] کمال [illegible]

وسوم آنکه عشق صرف بصورت ظاهری معشوق مجازی متعلق باشد قطع نظر از آنکه حق در آن ظاهر است
یا نه این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره ننگ عشق میگوید زیرا که این عشق بتغیر رنگ صورت ظاهر
زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کافر گفته اند وجه کفر لغةً اینست که کفر بمعنی ستر است و این عاشق
ساتر صانع است بمعشوقیت مصنوع و کفر اصطلاحی مشغولی بصورت است با صفت اعتقاد غیریت
چنانچه عابدان اصنام فقط قوله عجز از ادراک ماهیت عمو ۀ حالت عامه بود در باب تو ۀ زانکه ماهیات
وسر سر آن ۀ پیش چشم کاملان باشد عیان ۀ این اشعار بفقیر ... فرق ... بمقصد و محقق
وارد اند ظاهرا در کلام مولوی معنوی قدس سره درین مقام در داشتن کاملین کنه ماهیات مخالفت
حدیث ما عرفناک حق معرفتک و العجز عن الادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تائید کلام
ماتن اقوال امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا و علیه السلام مثل لم اعبد ربا لم اره و لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا ترجمه اگر کشاده شود حجابها بیش نشود یقین من و قول امام اعظم ابن حنیفه رحمة الله
علیه ما عبدناک حق عبادتک ولاکن عرفناک حق معرفتک و قوله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
نقل کرده اند لیکن از آن همه اقوال رفع مخالفت حدیث ما عرفناک حق معرفتک نمیشود حضرت مرشدی
و استادی علیه الرحمة والغفران فرموده اند که حدیث ما عرفناک حق معرفتک در کنه ماهیت حق وارد است
و اعتراف عجز عن ادراک کنه ذات حق بمقتضای عبدیت و رسالت از هر یک نبی و ولی شده آمده است
و مطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم وصول کنه حقایق اشیاء از خواص عوام و علماء
معقول است و در حق عرفا و پایه اهل کشف از آن برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب وقت خود
بوده اند موافق مشاهده و کشف خود میفرمایند ع زانکه ماهیات و سر سر آن ۀ پیش چشم کاملان باشد
عیان ۀ یعنی ادراک چیزی که نزد عقل محال است پیش کاملین ممکن بل محسوس و مبصر است چنانچه
از ابیات ما بعد این مطلب بخوبی واضح میشود فقط بفقیر سوم در شرح ... عاشق لاابالی وار در نگاه
پیش معشوق اشعار وارد اند که از آن ... توهم تناسخ ارواح چنانکه معتقد هنود است پیدا می شود
چنانچه در زمان سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن سید اشرف صاحب از اولاد امجاد حضرت سید
اشرف جهانگیر سمنانی صاحب ولایت کچھوچھه آن شش ابیات در شبهه نوشته بحضور مولانا قدس سره
فرستاده استفسار معنی آن کردند حضرت مولانا بعد ملاحظه آن خطر احواله راقم آثم کردند که جوابش گو...

مجلا حفظه من بگذرانند هرگاه گذرانیدم ارشاد شد شاباش شاباش شاباش آن جواب بکچهوچه فرستاده شد و نقل
آن بجنسه در ذیل مینویسم بسم الله والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بعضی اشرف و امجد احباب
استکشاف معنی چند ابیات حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره الاقدس نمودند هرچند درک و
کشف معنی آن ابیات موقوف بر حالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طوالتی میخواهد اما اجابة للسوال
بمقتضای خیر الکلام ماقل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و انتقالات و وجود تعینات
بسوی اصل خود که عدم تعین است متکلم بر حق زبان حق ترجمان مولانا میفرماید **قوله** از جمادی مردم و
نامی شدم ؛ وز نما مردم بحیوان برزدم ؛ یعنی هرگاه بصورت نطفه بودم نشو و نمای که لوازم نباتیت
و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفتی که خواص انسانیت است هیچ نداشتم بعد از تغیر
استحالت که موت عبارت ازانست در هر انتقال ترقی کردم و تام دیگر یافتم چنانچه هرگاه از جمادیت یعنی
صورت نطفه نشو و نما گرفتم مصداق لفظ نامی و بالنده شدم پس در موت اول بیک درجه ترقی یافتم
و از نما مردم یعنی از نمای محض در گذشته ترقی کردم حس و حرکتی پیدا شد و بعد موت ثانی بحیوان متصف شدم
قوله مردم از حیوانی و آدم شدم ؛ پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم ؛ یعنی چون صفت حیوانیت در گذشته
عارف و عاشق شدم و بعد موت سوم بآدم مسمی گشتم و هرگاه در سلسله انتقالات جز ترقی و ازدیاد رتبه
هیچ زیان ندیدم پس از مرگ چرا ترسم زیرا که از مردن کی ناقص شدم بلکه در هر مرتبه ترقی یافتم و کامل
شدم **قوله** حمله دیگر بمیرم از بشر ؛ تا برآرم با ملائک پر و سر ؛ یعنی بعد موت سه گانه مذکوره دیگر از بشریت
بمیرم یعنی در موت چهارم از حرص و هوا و رنج و راحت وغیره صفات بشریت بگذرم و با ملائک پر و سر
برآرم و در صفت یفعلون ما یؤمرون و کل شیء هالک الا وجهه و در موت پنجم از خود و عادت ملک هم
گذشتن و جستن بایدم زیرا که بحکم کل شیء هالک فرشته نیز هالک است پس در انتقال ششم سیر ما
قوله بار دیگر از ملک قربان شوم ؛ آنچه اندر وهم ناید آن شوم ؛ یعنی هرگاه از مرتبه ملکی بگذرم بتجلی
جمیع صفات که الله اسم اوست شوم که حقیقت آن در وهم تو نیاید **قوله** پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم انا الیه راجعون ؛ یعنی پس از انتقال و استحاله ششم باصل خود که عدم تعین است واصل شوم
چنانکه اسم الله و اعتبار وجود وغیره صفات و اسماء نیز از آن مرتبه مرفوع گردد و بعده واصل شدنم باصل خود
گوشیده در حق من نغمه انا الیه راجعون همچو ارغنون سراید و در تشبیه قابل ترجیع بارغنون اشارتست

بسوی امبغی که گوینده انا الیه راجعون نیست هم دیگری نیست چنانچه ارغنون خود بخود آواز میدهد همچنان قلب ترجیع
بر حال خویش خود بخود انا الیه راجعون بخواند پس غرض مولانا از بیان انتقالات مذکوره همین است که در حقیقت از
مرتبهٔ نطفه تا وصول بسوی حق غیر تعین اسمای حجابی نیست و بجز غفلت بر چشم غافل نقابی همی بینی همان است
که در خاک نامش طین بود هرگاه از خاک سر شد صورت وا شد پیدا کرد نامش نطفه شد و چون از انتقال
تغیر یافت و از معده بصلب رسید نامش منی گردید و هرگاه از انجا انتقال کرده در رحم مادر رسید با اسم نطفه
ملقب شد و پس از تغیر آن حال بعلقه مسمی گشت و بعد از تبدیل آن صورت بمضغه نامیده شد پس از انتقال
این هیئت بعظام تسمیه یافت و بعد از تشکل جسمیت کسوت لحم پوشید و بعد از تلبیس بلباس جسمیت روح در خود
دمید و باز بر تجلد زمین جلوه گری نموده بحضرت انسان مخاطب گردید و بشکل جبرئیل بر صورت محمدی علیه السلام
نازل گشته و در کیفیت انتقالات مسطوره خود فرموده ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وله الحمد من الاول الی الآخر بر ضمیر روشندلان کوشش نفس و حقیقت جویان معنی رس مخفی
و محتجب نماند که هرگاه از ابیات مرقوم الصدر کیفیت انتقالات وجود بسوی تعینات موجودات دریافت
گردید بعضی دیگر اشعار حضرت مولوی معنوی قدس سره و بعضی عرفای دیگر که مشتمل بر عروج یا نزول
وجود مطلق است نیز حل گردید و مظنه تناسخ روحی که از همچو کلام ناشی میشد مرتفع گشت مثال عروج
همچو سبزه بارها روئیده ام ۞ هفتصد هفتاد قالب دیده ام ۞ مراد از روئیدن همچو سبزه تبدیل صورت
هر یک تعین است به تعین دیگر چنانچه در ابیات مذکور فهمیده شد و عدد هفتصد و هفتاد در همه جا و همه آنها سخن
برای کثرت می آید از ان عدد معین مراد نیست و بیننده صور و قوالب همان وجود مطلق است که بزبان
قائل ناطق و ظاهر است نه روح انسان چنانکه معتقد هنود است و مثال کلام که مشتمل بر نزول باشد مثل
ترجیع بند مولوی معنوی قدس سره واقع دیوان شمس تبریز رضی الله عنهما که حسب بهر خطه بشکل آن
بت عیار برآمد ۞ دل برد و نهان شد ۞ هر دم بلباس دگر آن یار برآمد ۞ که پیر و جوان شد ۞ گاهی بدل طینت
صلصاله فرو شد ۞ غواص معانی ۞ گاهی ز تک گل فخار برآمد ۞ زان شاه جهان شد ۞ که نوح شده کرد جهان را
بدعا غرق ۞ خود رفت بکشتی ۞ گاهی چو خلیل از دهن نار برآمد ۞ آتش گل از ان شد ۞ یوسف شده از مصر

فرستادم قمیصی + روشن کن عالم را از دیدهٔ یعقوب چو انوار برآید تا دیده عیان شده حقا که همان بود که میکرد
شبانی را اندر ید موسی + او چوب شده بر صفت مار برآمد از ان سحرخوان شده حقا که همان بود که میگفت انا الحق
در صورت منصور منصور نبود آنکه بران دار برآمد نادان گمان شده حقا که همان بود که می آمد و میرفت هر قرن که دیدی
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد دارای جهان شد رومی سخن کفر نگفته است نگوییدش منکر نشویدش که کافر بود آنکس که بانکار برآمد از دوزخیان شد
دفتر چهارم قوله نفس مؤمن اشتری آمد یقین کو بزخم رنج زفت است و سمین زان سبب انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان
افزون تر است + این ابیات دفتر چهارم در حکایت واعظی که در هر خانه وعظ دعا کردی میگفت ظالمان
و سخت دلان را دعای خیر میکرد واقع اند خلاصه اشکال در معنی آن همین است که نفس کسی از رنج و ریاضت
فربه نمیشود و ملک نفس مؤمن از رنج و ریاضت ذلیل و خوار میگردد و نه فربه و زفت پس تشبیه آن
با شتر که در سنهای سببی میگویند چگونه درست آید حضرت مرشدی و استادی قدس سره مفرموده اند که تشبیه نفس
مؤمن با شتر اولی مناسبت است یعنی در تحمل رنج و ضرب نفس مؤمن چو اشتر است و مصراع ثانی
مصراع که بزخم و رنج زفت است و سمین و حال اشتر است و در بیت ثانی اشاره است بحدیث قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل یبتلی الرجل علی حسب دینه فان کان دینه
صلبا اشتد بلاؤه وان کان فی دینه رقة هون علیه فما زال كذالك حتى يمشى على الارض ماله ذنب
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح ترجمه سخت ترین از روی بلا انبیا علیهم السلام اند بعد از ان
کسیکه امثل در دین باشد بعد از وی کسیکه امثل باو باشد مبتلا کرده میشود مرد بحسب دین او
پس اگر باشد در دین وی صلابت شدید میشود بلا او و اگر باشد در دین وی نرمی پس نرم کرده میشود
بر وی بلا پس همچنین مبتلا باشد تا آنکه میرود بر زمین بحالتیکه او را گناه نباشد یعنی این بلا کفارت ذنوب
او کرده و گفته ترمذی که این حدیث حسن و صحیح است فقط پس از ین حدیث معنی اشعار مذکور واضح گردید
که چون انبیا در دین قوی و همت عالی دارند سخت مصائب و رنج و بلا برای انبیا نازل میشود بعد از انبیا
متصل شداید بلا اولیا اند که پیروی ایشان بوده اند بعد از ان کسانیکه مقلد ایشان باشند پس نفس مؤمن کامل
در تحمل رنج و مصیبت مثل جانوری است که هر قدر زد و ضرب و مصائب برو آید خوش و صابر و شاکر میشود
بحکم ان شکرتم لازیدنکم درجات قرب و لذات باطن کامل میگردد و وجه ربط این اشعار با کلام و اعتقادات
کرده واعظ بیان کرده است که دعای خیر در حق ظالمان بدین سبب میکنم که ...

حقا ما میدیدم تا اینکه از ظلم ظالمان دنیا متروک کردید ورو بآخرت آوردم پس بلا و مصیبت دنیا رهبر است بسوی دین **قوله** در نهی ثانی رضا دادی عیاره که خدا ارجمند بدبی اختیاره کان بلای دوست آنچه شناست بعلم او بالای تدبیر شماست ۞ این اشعار متمم مکمل مطالب سابق اند یعنی اگر اینچنان قوی الایمان و بلند همت نیستی که بر بلای دوست خوشنود شوی پس راضی بقضای رب باید شد تا او تعالی که مصالح عباد از فضل خود ترا مبتلای رنج گرداند و کفارت ذنوب سازد حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند که اینجا اشارت است بحدیث صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یصیب المسلم من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن ولا اذی ولا غم حتی الشوکة یشاکها الا کفر الله بها من خطایاه **ترجمه** نمیرسد مسلمان را از تعب و نه از وجع یعنی مرض و نه از هم و نه از حزن و نه از رنج و نه از غم تا اینکه خار ید او را مگر اینکه بخشند بآن رنجها گناهان آن مسلم را **قوله** پس بصورت عالم صغری توئی ۞ پس بمعنی عالم کبری توئی این شعر در شرح بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبیر واقع است مراد از حکما اهل یونان که دعوی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون نه حکمای فلاسفه که آنها را مشائین گویند چراکه نزد مشائین انسان نه عالم صغیر است نه عالم کبیر و مراد از حکما الهی عارفان که نظر شان بر حقیقت انسان افتاده و آنرا عالم کبری اعتقاد کردند زیراکه جامع اسمای الهیه و حقائق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاده و علم شان بحقیقت آن نرسید لهذا عالم صغیر گفتند بنظر ظاهر اشکال درین شعر همین است که عالم صغری جزء عالم کبری کل پس شی واحد عالم صغری و کبری چگونه شدن میتواند دفع این اشکال از کلام مولوی معنوی قدس سره پیدا است خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عوالم قرار داده و دیگر اشیا را از کواکب و ملائک و فلک و آنچه در میان آسمان و زمین است فرع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت غائی ظهور جهان است اگرچه در وجود متاخر باشند اما بنظر علیت مقدم است چنانچه ابیات آینده در بیان همین مطلب میفرمایند

ع پس بمعنی آن شجر از میوه زاد ۞ گر بصورت از شجر بودش ولاد ۞ مصطفی زین گفت کادم و انبیا خلف من باشند در زیر لوا ۞ بهر این فرموده است آن ذوفنون ۞ رمز نحن الآخرون السابقون ۞ گر بصورت زآدم زاده ام ۞ من بمعنی جد جد افتاده ام ۞ پس ز من زائید در معنی پدر ۞ پس ز میوه زاد در معنی شجر ۞ حضرت مولائی و مرشدی میفرمودند که رمز نحن الآخرون السابقون اشارت بحدیث است عن ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فخرج اذا دنے

منهم سمعهم يتذاكرون قال بعضهم ان الله اتخذ ابراهيم خليلا وقال آخر كلم موسى تكليما وقال آخر فعيسى كلمة الله و
روحه وقال آخر آدم اصطفاه الله فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال قد سمعت كلامكم وعجبكم ان ابراهيم
خليل الله وهو كذلك وموسى كليم الله وهو كذالك وعيسى روحه وكلمته وهو كذلك وآدم اصطفاه الله وهو
كذلك الا انا حبيب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد يوم القيامة تحته آدم ومن دونه ولا فخر وانا شافع واول
مشفع يوم القيمة ولا فخر وانا اول من يحرك حلق الجنة فيفتح الله لي فيدخلنيها ومعي فقراء المؤمنين ولا فخر
وانا اكرم الاولين والآخرين على الله ولا فخر رواه الترمذي والدارمي مشكوة ترجمه از ابن عباس رضي الله عنه
روایت نموده که گفت نشسته بودند مردم از اصحاب پس برآمد پیغمبر علیه الصلوة والسلام از خانه مبارک خود
تا آنکه چون قریب شد از ین جماعت شنید ان سخن ایشان را که مذاکره میکردند و گفتگوی مینمودند از تفضیل انبیا
علیهم السلام بعضی گفتند که ابراهیم خلیل الله را حقتعالی دوست خود گرفته و او را خلیل الله نام کرده بواسطه
آنکه محبت حقتعالی در دل و جمیع جوارح و قوای او سرایت نموده بنوعیکه در دوستی حق جمیع مال خود را صرف
فرموده چنانچه مشهور است و دیگری گفته که موسی بزرگست که کلام کرد با او خدایتعالی کلام کردنی ولهذا او را
کلیم الله میگویند و دیگری گفته که عیسی کلمة الله است که وجود او بکلمه کن است از غیر پدر والقا کرد او را بسوی
مریم و روحی است از خدا که مخلوق اوست تعالی شانه و اضافه بسوی حق از جهت شرافت و تعظیم است مثل ناقة الله
و تسمیه او بروح الله بواسطه احیاء موتی است و دیگری گفت که آدم از جهت آنکه برگزید و برداشت او را خدا
چنانچه فرموده ان الله اصطفى آدم پس برآمد و ظاهر شد بر ایشان رسول خدای علیه السلام و فرمود که بتحقیق
شنیدم کلام شما را و تعجب کردن شما را و حقیقت امر چنین است چنانچه میگوئید و هرچه گفتید همه راست است آنکه
ابراهیم خلیل خدا است دوست خدا و آن چنین است و موسی مناجات کننده است با خدا و راز گوینده است
و آنچنین است و عیسی روح خدا و کلمه اوست و آن چنین است و آدم برگزیده خدا است و آن همچنین است
بعد از ان سید عالم و مقتدای اولاد آدم علیه السلام از جهت ادای شکر نعماء الهی موهبت و امتنعه برای تحدیث بدان از انبیا
بکمالات خود متنبه نمود و فرمود آگاه باشید آنکه محبوب خدا ام چنانچه در قرآن آمده قل ان كنتم تحبون الله
فاتبعوني يحببكم الله و محب چنانکه اطاعت محبوب میکند همچنان اطاعت محب محبوب نیز میکند و لیکن
... افضل است از حبیب و حال آنکه هیچ فخر نیست مرا یعنی از روی تفاخر و مباهات نمیگویم و تحدیث ...
... لوای حمد و علم او روز قیامت و لوای حمد آن روز در دست من خواهد بود و تخصیص لوای حمد

بآنحضرت علیه السلام از جهت آنست که آن سرور حمد حق را چنانچه حق او بود بجا آورده و حمدیکه شایان او بوده
تعالی شانه ثنا فرموده آنحضرت در آدم و کسی که دون او و ورا را اوست از پیغمبران در زیر لوای من خواهند بود و این کلمه
از روی مفاخرت نمیگویم چنانچه عادت عرب است و من اول شفاعت کننده ام برای عصات مومنان
و من اول از آن کسی ام که شفاعت او قبول کرده میشود در روز قیامت این گفتن از فخر نیست بلکه از قبیل
تحدث و نعم الهی است و من اول از آنکسی ام که میجنبانند زنجیر در بهشت او می کشاید برای من در بهشت پس می آرد
مرا حقتعالی دران بهشت و حال آنکه با من فقراء مومنان باشند و این سخن از روی فخر نمیگویم و من اکرم
خلائق اولین و آخرین ام نزد خدا تعالی یعنی من نزد او افضل موجودات ام و اکرم مخلوقات و انچه بیان اقسام
میکرد [illegible] **قوله** وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند ۞ آدمی شکل اند و سه امت شدند ۞
یک گروه [illegible] شده ۞ همچو عیسی با ملک ملحق شده ۞ نقش آدم لیک معنی جبرئیل ۞ رسته از خشم
و هوا و قال و قیل ۞ از ریاضت رسته و ز زهد و جهاد ۞ گوییا از آدمی او خود نزاد ۞ قسم دیگر با خران ملحق شدند
خشم محض و شهوت مطلق شدند ۞ وصف جبریلی در ایشان بود رفت ۞ تنگ بود آنخانه و آن وصف زفت
مرده گردد شخص کو بیجان شود ۞ خر شود چون جان او بی آن شود ۞ این ابیات تا قسم چهارم در تفسیر حدیث
ان الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب
فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم
ترجمه بتحقیق الله تعالی پیدا کرده است فرشتگان را و نهاده است در ترکیب آنها عقل را و پیدا کرده است
چارپایها را و نهاده است در ترکیب آن شهوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است دران
عقل و شهوت را پس هر که غالب شد عقل او بر شهوت او پس آن بهتر است از فرشتگان و هر که غالب شد
شهوت آن بر عقل او پس آن کمتر است از چارپایها و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره
واقعه میفرماید و کنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشامة ما اصحاب المشامة
والسابقون السابقون اولئک المقربون **ترجمه** بودید شما سه گروه و در هر سبب پس اصحاب دست راست
کدام اند یاران دست راست این تکرار بجهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند یاران دست چپ
ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بودند و آن کسانیکه سابق شده اند به ایمان و طاعت بعد
از ظهور حق سابق اند بجهت خدا تعالی پس مولوی معنوی قدس سره درین ابیات هر سه گروه بنی انسان را

تفصیل میفرمایند اول مقربان که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در بیت پنجم سه
قسم دیگر باخران ملحق شدند ؛ مصداق اصحاب المشامه است و در ابیات مابعد اوصاف آن قسم دوم است
و قسم سوم را در آخر این سه نجی بیان فرمودند ٥ ماند یک قسم دگر اندر جهاد ؛ نیم حیوان نیم حی بارشاد ؛
روز و شب در جنگ اندر کش مکش ؛ کرده چالش اولش با آخرش ؛ بعضی مردم برین ابیات اعتراض
کردند که مولوی قدس سره سه فرقه ذکر کردند یکی آنها که ملحق بملائکه اند و یکی کالانعام و یکی از آنها که در کش مکش
افتاده اند پس اگر اصحاب میمنه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشامه گروهی ثانی اند و آنها گروهی
ثالث باشند پس سابقان مقربان داخل درین سه و نمیتوانند شد و اگر سابقان گروهی اول باشند
پس اصحاب میمنه در اول و ثانی داخل نمیتوانند شد پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست
پس تفصیل مندرجه ابیات مطابق آیه کریمه کلام الله نشد حضرت مولانا در جواب این اعتراض میفرمودند
که مراد در آیه کریمه از سابقان مقربان اهل الله اند که عارف بامور اند و مطیع محض اند و عبادت بربصیرت
و مشاهده میکنند لهذا انبیا را الله تعالی فرمود ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین یعنی مقربان گروهی عظیم اند
از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان بالله و عابدان با مشاهده در صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان
آمدند و بعد از ان در تابعین زیاده بودند از من بعد ایشان بعد از ان در تبع تابعین زیاده بودند از من بعد
تا آخر و آنچه بعضی مفسران از اهل ظاهر گفته اند که امم پیشینیان ثله اند از پس امت قول مرجوع و مخالف
احادیث صحاح است و از اصحاب میمنه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی میفرماید ثلة من الاولین
و ثلة من الآخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند در هر وقت و این عامه مومنان همانند که مولوی معنوی
فرمودند که قسم ثالث آنها اند که نیم حیوانند و نیم حی بارشاد و در جنگ و کش مکش اند که بجهت بودن آنها
مومن در رشاد اند و ایمان بسوی طاعت حق میکشد و چون نفوس آنها مرده او بسوی مخالفت میکشد
بطرف لذات حیوانی و در جنگ و مرض اند و اصحاب مشامه کافر اند چنانچه حقتعالی در حق آنها میفرماید
یصرون علی الحنث العظیم یعنی مصرند بر حنث عظیم و این شرک است پس دفع شد اعتراض مذکور قوله
همچو پیغمبر ز گفتن و ز نثار ؛ توبه آرم روز من هفتاد بار ؛ لیک آن مستی شود توبه شکن ؛ مستی است
این مستی تن خانه کن ؛ حکمت اظهار تاریخ دراز ؛ مستی انداخت بر دانای راز ؛ راز پنهان با چنین
طبل و علم ؛ آب جوشان گشته از جف القلم ؛ این اشعار بدفتر چهارم در تفسیر آنی لاستغفر الله فی

کل یوم سبعین مرة **ترجمہ** ہر آئینہ استغفار میکنم الله را ہر روز ہفتاد بار مقصود مولوی معنوی ازین ابیات آنست کہ ہر چند از اظہار اسرار درین کتاب توبہ و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و تقاضای غیب توبہ شکن است و خواہ نخواہ اظہار اسرار میکنند باز میفرمایند کہ مستی بر دو قسم است مستی تن و مستی جان مستی جان مقتضی سکوت است و استغراق زیراکہ جان را کار با مشاہدہ است و بس مستی تن مقتضی نطق و کلام زیراکہ زبان متعلق تن باشد حاصل معنی آنکہ مستی تن غفلت و فراموشی آرد و توبہ از یاد رود . باوجود این مستی جان تن را برہم میزند و اسرار بی اختیار بر زبان می آرد یعنی جان را کہ مشاہدہ غیب است بسبب یجال ازلی و ابدی مستی عارض میشود کہ اسرار بکشوف کردن نمیتواند بیت اخیر تمثیل بمنزلہ دلیل است ؎ راز پنہان با چنین طبل و علم ؛ آب جوشان گشت از جف القلم ؛ یعنی جوش و خروش غیبی و ہجوم اسرار الٰہی بمنزلہ طبل و علم است باوجود آن ضبط اسرار میتوانند شد و ہر چند قلم از تحریر خشک میشود اسرار مثل فوارہ آب از قلم خشک بیجو شد و بیرون می تراود **قولہ** حیرت اندر حیرت آمد این قصص ؛ بیہشی خاصگان اندر اخص بیہشیہا جملہ اینجا بازی است ؛ چند جان داری کہ جان پردازی است ؛ این اشعار در داستان بیہوشی مصطفی صلی الله علیہ السلام بمشاہدہ صورت اصلی جبرئیل علیہ السلام واقع اند مراد از خاصگان جبرئیل وغیرہ ملائک و مراد از اخص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیہ وسلم است بنظر ظاہر مردم را درین مقام اشکال پیش می آید کہ درین داستان ذکر بیہوشی پیغمبر علیہ السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر صلی الله علیہ وسلم اخص بودند از جبرئیل عم و درین بیت بیہوشی خاصگان را اندر اخص موجب حیرت گردانیدہ اند حضرت مولانا قدس سرہ درین مقام فرمودند کہ معترض را بنظر آغاز داستان اشتباہ افتادہ کہ جبرئیل از پیغمبر بیہوش نشدہ بودند بلکہ معاملہ بالعکس بود و حقیقت اینکہ مولوی معنوی در ابیات ماقبل فرمودہ اند ؎ احمد ار بکشاید آن پر جلیل ؛ تا ابد بیہوش باشد جبرئیل ؛ درین بیت بطور شرطیہ بیہوشی جبرئیل از پر جلیل پیغمبر صلی الله علیہ وسلم مذکور است بنظر آن بیت فرمودہ اند بیہشی خاصگان اندر اخص ؛ و وجود بیہوشی ظاہری کہ بر جسم مطہر آن سرور علیہ السلام واقع شدہ دلالت بودن پیغمبر و در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است احتیاج تشریح ندارد آغاز دفتر پنجم **قولہ** ہست پنہانی کہ شب جولان کنند ؛ کی طواف شعلۂ ایمان کنند ؛ نکتہای مشکل و باریک شد بند طبعی کو ز دین تاریک شد ؛ تا بر آرد بصر را تا رو بود ؛ چشم در خورشید نتواند کشود ؛ ہمچو نخلی نیارد

شاخها کرده موشانه زمین لنها ۵ این اشعار در دیباچهٔ دفتر پنجم واقع اند اول خطاب بضیاء الحق حسام الدین
قدس سره فرموده و ترغیب هدایت و افاضهٔ خلق نموده‌اند قوله نور حق و بحق جذاب جان ۵ خلق در
ظلمات وهم اند و گمان ۵ بعده فرموده‌اند که استفاده از کامل مشروط بر تعظیم کامل است چنانچه فرموده‌اند
۵ شرط تعظیم است تا آن نور خوش ۵ گردد این بی دیدگان را سرمه‌کش ۵ نور یابیش از خدا
ای تیزگوش ۵ گر نئی چون موش در ظلمت نکوش ۵ بعد این تمهید بر چهار ابیات مذکور الصدر آورده
مراد از بست چشمان شب‌گرد حکمای فلاسفه‌اند و مراد از طوالع شعلهٔ ایمان اعتقاد بنور ایمان و
تسلیم عقائد حقهٔ معاد است و مراد از نکته‌های باریک و مشکل دقائق فلسفیه است که از افکار و آرای
غائرهٔ فلاسفه مینماید اگرچه غیر صواب باشند ۵ و قید طبائع ظلمانی فلاسفه شده که بسبب آن چشم آنها نور حقیقت
دین نمی‌بیند بلکه در ظلمت افکار تار و پود هنر آراسته میکنند و این صاحب افکار مثل موش است
در زمین که سوراخ میکنند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب ناصواب مشغول میدارد هیچ محلی
که شاخها بر نیارد و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکند و آخر الامر خشک میگردد و این تقریر در شیقام
مولانا عبد العلی قدس سره نوشته‌اند حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند که قول مولوی
معنوی ۵ که خلق در ظلمات وهم اند و گمان ۵ ندا میکنند بآنکه مراد از بست چشمان که شب جولان
کنند علمای ظاهری منکر عینیت و مبتلای غیریت هستند و مراد از نکته‌های مشکل و باریک لا اله الا
آنها که مخالفت عینیت که بند طبعی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی‌بینند یعنی ادراک عینیت و
احساس وحدت بسبب ابتلای اوهام کردن نمی‌توانند قوله حرفهای طرفه بر لوح خیال ۵ بر نوشته
چشم و ابرو و خد و خال ۵ بر عدم باشم نه بر موجود مست ۵ زانکه معشوق عدم وافی‌تر است ۵ عقل را
خطا خوان آن اشکال کرد ۵ تا دهد تدبیرها را زان نورد ۵ این اشعار بدفتر پنجم در حکایت انکار
اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس در ضمن مناجات واقع اند اشکال درین
ابیات بدو وجه است یکی رابطهٔ کلام با اصل داستان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی‌تر است بیان
وجه ربط با کلام سابق اینست که در سر حق با تن بود و نوریکه غذای جانست غذای جسم اولیا میشود
و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند ۵ اغتذی بالنور کن مثل البصر ۵ وافق الاملاک
یا خیر البشر ۵ و برای تفهیم اهل تن که عاشق غذای خسیس اند گفتند ۵ هذا خوانی نهاده در جهان

لیک از چشم خسیسان بس نهان ٭ وان خوان نعمت سیری است و دیگر سستی که تصریح آن پیشتر کرده بود
آن فی الجوع طعاماً وانما تعداد آن در ضمن مناجات کمال صنعت خدایی بی نظیر بیان کرده‌اند که در عدم
که عالم غیب است چند حرف رقم کرده که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تافته چشم و ابرو و
خد و خال بوجود آمده و عقل را خط خوان آن اشکال کرده یعنی عقل را فریفتهٔ آن نقوش محسوسه خط و خال
گردانید تا وی از آن مبتلا گشته از مطالعهٔ نقوش غیبی که در عدم مرقوم است ماند زیرا که مطالعهٔ آن معشوقان
غیبی کار روح و جان است نه کار عقل و سیاست و افی بودن معشوق عدم علی ما افاده مولانا قدس سره
اینست که عشق و طلب عموماً متعلق بعدم است نه بوجود یعنی هر عاقل طالب معدوم میباشد والا طلب
موجود و تحصیل حاصل عقلاً باطل است مثلاً طالب علم تحصیل آن علم میکند که حاصل نیست و معدوم است
سائل سوال آن چیز میکند که حاصل نیست عاشق تا وقتیکه معشوق ندیده است طالب دیدار است
و چون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بوسه و کنار شد که نداشت علی هذا القیاس
گرسنه طالب نان است که معدوم است و تشنه راغب آب است که نیافته پس معلوم شد که عشق متعلق
بشیٔ معدوم است و آن معدوم بعد طلب موجود گردد ازین متحقق گردید که معشوق عدم وافی‌تر است
از موجود لهذا آینده میفرماید ٭ بر عدم تو حرف ها بین با بیان ٭ وان سوادش حیرت سود البیان
هستها را سوی پس افگنده‌اند ٭ نیستیها را طالب‌اند و بنده‌اند ٭ زانکه کان و مخزن صنع خدا ٭
نیست غیر از نیستی در انجلا ٭ چون انیس طبع تو آن نیستی است ٭ از فنا و نیست این پرهیز چیست
قوله چون ز مرده زنده بیرون می کشد ٭ هر که مرده گشت او دارو رشد ٭ چون ز زنده مرده بیرون می کشد
نفس زنده سوی مرگی می تند ٭ مرده شو تا مخرج الحی صمد ٭ زنده زین مرده بیرون آورد ٭ این ابیات
در قصهٔ حکیم که طاؤس را از کند بدین پرها نقش و نگار ممانعت کرده واقع اند حاصل این اشعار آنکه حق تعالی
بحکم یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی مرده از زنده بیرون میکشد چنانکه بیضه را از جانور زنده
را از مرده چنانکه از بیضه بچه جانور پس تو نیز نفس خود را مرده ساز تا مخرج الحی صمد از مرده تو زنده
بیرون می آرد یعنی نفس تو بعد تبدیل صفت اماره‌گی و ملهمی مطمئنه گشته حیات جاودانی یابد **قوله**
حاکمی بر صورت بی اختیار ٭ هست هر مخلوق را در اقتدار ٭ تا کشد بی اختیاری صید را ٭ تا برد بگرفته
گوش صید را ٭ لیک بی هیچ آلتی صنع صمد ٭ اختیارش را کمند کند ٭ این ابیات بدفتر پنجم در حکایت

در حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی این اشعار مردم را تامل بدینوجه میشود که در بیت اول قدرت
و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیت ثانی نسبت فعل اختیاری آن مخلوق ذی اختیار
بیان میفرمایند و در بیت ثالث اختیار آدمی را کمند آدمی میگیرد انکه از ان مجبوری او ثابت میشود ازمیان
حضرت مولانا معنی ابیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحتی نماند حاصلش اینکه در حکایت ماقبل اثبات
قدر و جبر هر دو بوده در انسان و درین ابیات بیان فرق است میان اختیار بنده و اختیار خدا تعالی
بدو وجه یکی آنکه مر انسان را صورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیر انداز بر تیر و شمشیر زن بر
سیف و سنان وغیره که جمادات بیجان اند قدرت میدارند و آهنگر و درودگر وغیره بر آلات صناعت
خود ها که بی اختیار اند حاکم اند که تیر و گولی و بندوق وغیره می کشد و صید و زنجیر وغیره قید میکند همچو زید پس
قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جمادات که اصلا اختیار ندارند مقصور شد دوم اینکه اثر اختیار
و قدرت انسان منحصر است بر اسباب و آلات بخلاف اختیار و قدرت خدای سبحانه که قدرت او نزد ذوی الاختیار
و بر جمادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق اینست که اثر قدرت حق
بر اسباب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلت صنع اختیار آدمی را کمند آدمی گرداند یعنی آدمی باختیار خود
در زنجیر گرفتار میشود و باختیار خود چون کسی در قصاص کشته میشود آنچه میفرمایند با وجود این باشد که چندین اختیاره ساجد آید نه اختیار حق
سیاه وار ه یعنی تا در عجب اینست که اختیارات جمله بندگان بی آنکه فتوی در ان راه یابد پیش اختیار او
اینچنین سر فرود آرد چنانچه پیشتر میفرمایند ۵ قدرت تو بر جمادات از نبرد ه کی جمادی را از ایشان
نفی کرده ه قدرتش بر اختیارات آنچنان ه نفی نکند اختیاری را از ان ه یعنی با وجود قدرت حکم او
که ترا بر جمادات است سلب جمادیت از ان جمادی نمیتوانی کرد همچنین قدرت و غلبه حق بر اختیار تو
نفی اختیار از تو نمیکند پس انبیا و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق
عاجز و بی اختیار میگویند ازین کسر نفسی شان اختیار او شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه
قدرت شما جمادیت را از سنگ و چوب زائل نکرد همچنان غلبه حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زائل
نمیکند فافهم قوله تا نخوانی لا و الا الله را در نیابی منهج این راه را ه مراد از خواندن یقین کامل در دل
بمعنی لا و الا الله یعنی تا وقتیکه هستی موهوم خود را نفی نکنی و اثبات وجود حق نرسی خلاصه اینکه وجود
تو همین وجود حق است لیکن توهم انی موجود سوی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب خیزد

حق ماند تو نمانی برای تشریح آنمعنی حکایت مردن عاشق بر حکم معشوق آورده اند هر آواز موت موت اختیاریست
کی از لوازم بشریت که حرص و هواست همچو میت شو تا بوجود حق زنده شوی چنانچه میفرمایند ؎ گر بمیری
زندگی یابی تمام ✽ نام نیکو تو بماند تا قیام ✽ من سر هر ماه سه روز ای صنم ✽ بیگمان باید که دیوانه شوم ✽
هین که امروز اول سه روزه است ✽ روز پیروزیست نی پیروزه است ✽ این اشعار در قصه محمود و ایاز و چارق
و پوستین او بد تفریح واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین داستان کنایت می کنند از جناب سبحانه تعالی
بشاه محمود و از محبوب رب العالمین صلی الله علیه وسلم به ایاز وجه مناسبت اینکه چنانکه شاه محمود با وصف قدرت تام
و تصرف عام با کمال جلال و جمال که در خود داشت عاشق بر غلام خود شد بی نیازی و ناز را گذاشته راه نیازمندی
اختیار کرده استرضای ایاز در هر امر میخواست همچنان خدای سبحانه ذو الجلال والاکرام با وجود مستجمع بودن
بجمیع صفات و منزه بودن از جمله نقص و زوال شان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه وسلم عاشق
گردیده بمحبوب رب العالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرموده من فوق العرش الی تحت الارضین
کلهم یطلبون رضائی وانا اطلب رضاک یا محمد ترجمه از بالای عرش تا تحت الثری تمام مخلوق
طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی هذا القیاس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با وصف تقدس ذات و متخلق و مجمع بودن بصفات حق که او تعالی تمامی بندگان عالم را عباد او گفته
خود را مثل ایاز عبد مسکین انگاشتند و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عاشقی پوشیده لیل و نهار براه نیازمندی
کوشیدند پس درین داستان چون ظهور کمال عشق از طرفین است در تذکره آن مولوی معنوی
خود را مجنون میگویند و قاعده صاحب جنون است که در هر ماه سه روز طغیان جنون بیرون میشود هر آوازه
تذکر قصه عشق است چنانچه فرموده اند ؎ هر دلی را که سر آن شه بود ✽ هر مه او را سر این سه بود ✽ بعده
میفرمایند ؎ هین که امروز اول سه روزه است ✽ روز پیروزیست نی پیروزه است ✽ قصه محمود
و اوصاف ایاز ✽ چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز ✽ زانکه پیلم دید هندوستان بخواب ✽
از خراج امید برده شد خراب ✽ یعنی از یاد این قصه مستی عشق آنچنان غالب شد که هستی موهوم متکلم
ده ویران شد و بر ده ویران خراج نمی باشد پس امید خراج یعنی سخن گوئی از متکلم نباید داشت ؎ کیف
یأتی النظم لی والقافیه ✽ بعد ما ضاعت اصول العافیه ✽ ما جنون واحد لی فی الشجون ✽ بل جنون فی جنون فی جنون
فی جنون ✽ و هر آواز چارق و پوستین ایاز در حکایات یاد داشت هستی نا پایدار و موسوسه خود است یعنی

بر جاه و مال دنیا و هستی مستعار مغرور نباید شد قوله با محمد بود عشق پاک جفت ۞ بهر عشق او را خدا لولاک
گفت ۞ مطابق مضامین ابیات مرقوم الصدر در تفسیر لولاک لما خلقت الافلاک این کلام فرموده و بطور
استدلال گفته‌اند ؏ منتهی در عشق چون او بود فرد ۞ مر ورا از انبیا تخصیص کرد ۞ گر نبودی بهر عشق پاک را
کی وجودی دادمی افلاک را ۞ من بدان افراشتم چرخ سنی ۞ تا علو عشق را فهمی کنی ۞ قوله در خرد جبر از
قدر رسواتر است ۞ زانکه جبری حس خود را منکر است ۞ منکر حس نیست این مرد قدر ۞ فعل حق حسی نباشد ای پسر
منکر فعل خداوند جلیل ۞ هست در انکار مدلول دلیل ۞ این ابیات در جواب مومن سنی مر کافر جبری را
و اثبات اختیار بنده بتقریب تحریر واقع اند مقصود مولوی معنوی قدس سره درین مقام بیان اختلاف مذاهب
و ترجیح یکی بر دیگری هست یعنی قدریه میگویند که افعال ما مخلوق ماست و باختیار ماست و شرور و قبائح
بغیر ارادت خدا در عالم صادر میشود و جبریه میگویند که ما مثل سنگ و چوب هستیم اصلا اختیار نداریم افعال ما بارادت و
و اختیار خدا صادر میشود و اهل سنت و جماعت میگویند که بنده باعتبار تکوین و ایجاد مجبور است و باعتبار
ارتکاب افعال و صدور آن مختار است و درین مقام میفرمایند که اگرچه قدریه و جبریه هر دو فرقه ضاله هستند
لیکن مذهب قدریه بر مذهب جبریه ترجیح بسیار دارد زیراکه غایت شناعت قدریه آنست که چون بنده را خالق
افعال خود میدانند و شرور و قبائح بغیر اراده حق در عالم صادر میشود عجز خدا لازم می آید و بر مذهب جبری جهل
و سفه خدا لازم می آید که آن بدتر از عجز است بلکه عند التامل عجز هم در عقیده قدریه لازم نمی آید زیراکه قدرت
عباد بر خلق افعال از حق سبحانه میدانند و شرور و قبائح را که مراد حق نمیگویند نزد ایشان مشیت دو قسم است
یکی مشیت تفویضی است برای امتحان لیبلوکم ایکم احسن عملا از روی آن عجز خدا هم لازم نمی آید دوم مشیت
قسری است اگر بر خلاف آن امری از بنده صادر شود البته عجز لازم آید پس خلاصه کلام برآمد که نزد عقل
عقیده جبر از قدریه رسواتر است که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدریه فعل خود را فعل حق نمیداند
فعل حق محسوس نیست پس قدری گویا اقرار دود میکند و نار مدلول دخان را منکر است و جبری خود نار را
می بیند و آن محسوس را منکر است قوله تیغ لا در قتل غیر حق براند ۞ در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت ۞ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ۞ این قطعه بتقریب تحریر در بیان آنکه
ثواب عمل عاشق از حق غیر حق نباشد واقع است در آغاز سرخی فرموده بودند ؏ عاشقان را شادمانی
و غم اوست ۞ دست مزد و اجرت خدمت هم اوست ۞ غیر معشوق ار تماشائی بود ۞ عشق نبود هرزه

سودائی بود ٭ عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ٭ هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت ٭ معنی قطعه مذکور
سوای مولوی معنوی و حضرت مولانا قدس سرهما از سلف تا خلف احدی نفهمیده است زیرا که مولانا بحر
عبد العلی محمد قدس سره و سرا باهم الکرام خاتم الشارحین و ماهر مثنوی و جامع ظاهر و باطن اند در تمهید مقام اینقدر
نوشتند که درین قطعه ترکیب کلمه طیبه بیان می کنند پس دیگر شراح
چگونه درک آن می کردند هر چند معنی و ترکیب کلمه طیبه همانست که در لمعه اول از رابع
مشروحا اندراج یافته لیکن درینجا بالاجمال عادت ترکیب آن واجب افتاد باید دانست که خدا تیغ لا در کلمه طیبه
بر غیر حق رانده است یعنی لا نفی جنس اسم و خبرش خواهد اسم لا اله است و خبر آن غیر الله است [illegible]
ازاله منکور یعنی هیچ اله غیر الله نیست هرگاه غیر الله نشد عین الله شد و الا ارتفاع نقیضین لازم [illegible]
فرمودند ع در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند ٭ ماند الا الله و خبر اثبات باقی جمله رفت و در تعبیر نفی [illegible] آنکه
لا اله الا الله کلام قصری یعنی استثنائی است و استثنائی مرکب باشد از نفی و اثبات و در کلام قصری رد زعم
مخاطب میباشد پس کلمه طیبه برای رد کلمه خبیثه نازل شده است که آن لا اله الا غیر الله بود تشریحش اینکه مشرک
گمان میدارد که هر چیز غیر خدا است و الله تعالی میفرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست هر چه هست عین او ست پس
کلمه طیبه باطل کرد زعم مخاطب مشرک را که معتقد غیریت هر چیز بود با خدا و ثابت ساخت عینیت هر چیز را
بنسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علما که بجای خبر لا موجود مقدر ساخته مراد میگیرند که هیچ معبود موجود نیست
مگر خدا که درین معنی کذب صریح لازم می آید که سوای خدا هیچ چیز موجود نیست حالانکه معبودان باطل و زمین
و آسمان و ما بینهما موجودات غیر متناهی موجود اند معدوم نیستند و از انجا که درین معنی احتمال سوال بود که کسی
گوید هرگاه غیر موجود نیست و نبود پس ضرورت رد آن چه بود برای دفع این سوال فرمودند ٭ خود همون
بود اولین و آخرین ٭ شرک جز از دیده احول مبین ٭ اگر کسی گوید در صورت نفی [illegible] غیر
غیر او نباشد پس دو بینی هم باطل شد در جواب گوییم البته ظهور کثرت بدون غیریت یافته نشود مگر برای
تحقیق کثرت غیریت اعتباری کافی است و آن به اراده الهی بود آن غیریت اعتباری را مشرک
از راه غلط اندازی قوت واهمه غیریت حقیقی می پندارد و غیرت عشق [illegible] غیریت حقیقی در وجود
باشد لهذا کلمه طیبه رد کرده شد چنانچه اشاره بدان در بیت ثالث گذشت ٭ عشق آن شعله است
کو چون بر فروخت ٭ هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت ٭ همچنین باید فهمید مقام را و آنچه مولانا [illegible]

قدس سره درہمین مقام نوشته اند بدانکه غیر حق سبحانه از نظر و شهود عارف منتفی میگردد اگرچه در واقع این غیر منتفی
نمیشود چنانچه شیخ اکبر قدوه محققان بان تصریح کرده فقط تفسیر للقول بما لا یرضی قائله است زیرا که معتقد صوفیه
معنوی اینست که غیر در واقع نیست و تبع لا در قبل غیر و ہمی خدا را نده است نه آنکه عارف بحالت فنا چنان
تخیل میکند و از واقع غیر مرتفع نمیشود و لیکن عجز خطای بزرگان گرفتن خطاست قوله طالب اوئی نگردد
طالبت ؛ چون بمردی طالبت شد مطلبت ؛ زنده کی مرده شو شوید ترا ؛ طالبی کی مطلبت جوید ترا ؛
اندرین بحث ار خرد ره بین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ این ابیات بطریق تلمیح در تفسیر قول ساحران
فرعون لا ضیر انا الی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکه ما دامیکه تو طالب ہستی و بقای خود ہستی
خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد ؛ و بیت ثانی بمنزله تمثیل است
تا وقتیکه انسان زنده است مرده شو او را نمی شوید چون بمیرد زندگان ترا پاک و صاف می کنند ہمچنین
بعد موت اختیاری ہست مطلق ترا زنده خواہد کرد و حیات جاودانی نصیب خواہد شد لیکن موت
در زندگی ہر کس اختیار نمی کند چنانچه حال فخر الدین رازی میفرمایند ؎ که اندرین بحث ار خرد ره
بین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ درین بیت اشارت است بطرف اینکه فخر رازی در علوم
عقلیه صاحب مذہب و امام علما مشہور بود و یک ہزار و یک دلیل بر اثبات وجود واجب تعالی از خود
اقامت نموده بود آوازه کرامت شیخ نجم الدین کبری شنیده شرف صحبت ایشان را دریافت بعد مباحثه
و مناظره خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ نادان محض دانسته طالب فیض شد چون بخلوت نشانیدند
از باطن خود آواز ہیبت ناک شنیده از خلوت برامده عرض حال نمود شیخ فرمود که نقوش فلسفی را
از لوح سینه تو میخراشند اگر صبر میکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواہم که معلومات تمام عمر
من سلب شود و از ان صحبت رو گردانیده در وطن آمده بیمار شد و حین احتضار ابلیس لعین باو
معارض شد و یکہزار دلائل پیش کرده امام را رد کرد یک دلیل باقی مانده بود که فخر رازی مضطر گردید
حالت اضطرار او را شیخ نجم الدین بنور باطن دریافته بیاران صحبت فرمودند که فخر رازی روزی چند
صحبت ما دریافته بود اکنون شیطان بر او غالب شده میخواہد که ایمانش برد از امداد او با ما نباید مروت
نباشد ہمت شیخ بر سرش رسیده فرمود بگو که محمد صادق صلی الله علیه وسلم مرا وحدانیت خدا خبر داد
در خاتمه کار بدین اقرار ایمان بسلامت برد مگر رازدار دین نشد و قصه ختم قوله گفت پیغمبر که جنت از اله

گر همی‌خواهی ز کس چیزی مخواه ؛ چون نخواهی من کفیلم مر ترا ؛ جنت المأوای و دیدار خدا ؛ ور بامر حق بخواهی آن رواست ؛ آنچنان خواهش طریق انبیاست ؛ بد نماید چون اشارت کرد دوست ؛ کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست ؛ این ابیات بدفتر ششم در بیان آنکه این غرور نه تنها آن هندو را بود بلکه هر آدمی بدین غرور مبتلاست واقع اند در بیت اول هدایت به ترک سوال بود و در بیت ثانی فائده ترک سوال و آن کفالت حضرت صلی الله علیه وسلم است برای جنت و دیدار خدا برای تارک سوال و در بیت ثالث دفع و حل تمنی است اگر کسی گمان برد که در دعا نیز از خدا و مقربان خدا سوال میشود پس باید که دعا کننده از کفالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند در جواب این سوال فرمودند ع ور بامر حق بخواهی آن رواست ؛ حاصل جواب اینکه دعا بحکم ادعونی استجب لکم مامور به است و هر کدام امر که بحکم خدا باشد اگرچه بظاهر بد نما باشد آنهم نیک میشود همچنانکه بظاهر قتل نفوس مذموم است مگر بحکم حق بدی آن نماند بلکه نیکی آن از نیکیهای عالم درگذشت و معنی ع کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست ؛ آنکست که اگر مسلمانی برای خوف جان از اکراه کفار کلمه کفر بگوید آن کفر عین ایمان باشد لقوله تعالی من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان الی آخره آن کفر اکراهی به ایمان ضرر ندارد چنانچه در اخبار آمده که قریش بعد از هجرت حضرت صلی الله علیه وسلم از اله باطل در دوستان صحابه را ایذا میرسانیدند و صحابه را در رجوع بکفر اکراه میکردند تا حدی که والدین عمار بن یاسر شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای آن قوم بود گفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرد حضرت فرمودند نه اینچنین است عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان بگوشت عمار برآمیخته است عمار گریه کنان بجناب نبوت مآب آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکردند و میفرمودند که ترا چیست اگر کفار باز گردند تو با اکراه باز گرد بایشان همان کلمه حق تعالی این آیت فرستاد و حضرت مولانا و بهمین نام فرمودند که کفر چه بلکه شرک ایمان است چو از بهر اوست یعنی اقرار بپیغمبر بعبدیت نزد موحدین بعینه متضمن شرک خفی است چون بامر خدا شد عین ایمان گردید

قوله لیک از نقش لفظهای مثنوی ؛ صورتش ضال است و هادی معنوی ؛ در نبی فرمود کین قرآن ز دل ؛ هادی بعضی و بعضی را مضل ؛ این ابیات بدفتر ششم در تفسیر حدیث ان الله شرابا اعد لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طابوا واقع اند در تفهیم قطعه استدعای امیر ترکستان مخمور طرب

ومستی او بر قول مطرب که دران این ندانم وآن ندانم بود خلاصه سخن این بود ؎ مطرب جان مونس
مستان بود ٭ نقل وقوت قوت مست آن بود ٭ مطرب ایشان راسوی مستی کشد ٭ باز مستی از
دم مطرب چشید ٭ درین ابیات انتقالست از ذکر مطرب ظاهری بسوی مطرب حقیقی که جان است
یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی مونس مستان است که جان مستان کلام از وشنیده در طرب
می آید وحال مصراع ثانی آنکه نقل قوت وقوت مستان همین مطرب جانست وحاصل بیت ثانی
آنکه این مستان در سیر گاهی بسوی مطرب روند وگاهی از مطرب سوی مستی آیند حاصل مطلب آنکه
مستی دو قسم است یکی مستی جان ودوم مستی تن چنانچه در بیت سابق فرموده ؎ مطرب ایشان را
سوی مستی کشد ٭ باز مستی از دم مطرب چشید ٭ ودر مصرعه اول بیان مستی جان است ودر مصرعه ثانی
بیان مستی تن مراد است چونکه ترکیب ایشان از جان وتن است لاجرم در ظهور هر دو قسم مستی میباید
گاهی عشق در جان جوش میزند وطالب قوال ومطرب ظاهری میگردد وگاهی بمقتضای مستی تن
اول از باعث نغمه سرائی قوال جان را بطرف مستی میکشد وچون نفس را مانند جسم ومعنی را مانند جان
قرار داده اند واثر هر دو متفاوت است لهذا لفظهای مثنوی را صورت مثال ومعنی آنرا ادبی قرار
داده و بمقدمه تفهیم یافته که مثنوی موافق قرآن مجید یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا لهذا مستی جان را
شراب حق گفته که حق بدان بمطرب جان می برد ومستی تن را شراب تن فرموده وگفته ؎
آن شراب حق بدان مطرب برد ٭ وین شراب تن ازین مطرب چرد ٭ یعنی بمقتضای تن طالب
قوال ومطرب ظاهری چرد فقط قوله چون زحد بشد مست او انم ازشگفت ٭ ترک ما ازین خراب
گرفت ٭ بر جهید آن ترک وتیس کشید ٭ تا علیها برسر مطرب سید ٭ این اشعار بدفتر ششم در حکایت
آن مطرب ودر هم امیر ترک آن که غزل آغاز کرد ؎ کلی یا سوسنی یا سرو یا ماهی نمیدانم ٭ وزین
آشفته بیدل چه میخواهی نمیدانم ٭ مراد از امیر مخمور مست جان است ومراد از مطرب مست تن کیان
عاشق که از شراب حق مست مستی مطلق بود اول واز نفی ماسوی کاره شده برآشفت وبر مطرب نو
شده خواست او را بکشد وگفت ؎ این عجب کین نیستی از من جدا ٭ می ندانم من کجایم
در کجا ٭ آکنده اند بر تاکه بر تیهو حرش ٭ گوفت بلعجم را بکو بم من سرش ٭ قلتبانا می ندانم که میخورد
دو تمیداند بزن مقصود دیر ٭ منصب جان مطرب این بود که از نفی ماسوای که سو و نیست چه فائده

و انچه موجود مطلق است آنرا بگو شارح عبد اللطیف مینویسد که در تشخیص لفظ معنی علیها که درین بیت واقع
شده مدتی بر سبیل لزوم از ضمیر بسیار دانایان که اظهار مضمرات عالم مظهر و مضمر از طبع دراک شان
مظهر میگردد استدعا کرده هیچ صاحب ضمیری در مطلب رجاع ضمیری که مقصود راهبر باشد نمود الا از عزیز
اعزه الله فی الدارین نادر حکایتی و نایاب داستانی که صفحه ضمیر را از استماع آن بسی طبعی حاصل آمد مسموع
که الحق درین محل ارجاع ضمیر بمحل نیکو واقعست و آن اینکه در مدارس ماوراء النهر ایام تعطیل بلا گزاری مینمازند و یکی
از ساده لوحان طلبه یا احمقان کیج مدرسه را دستار کلان و عمامه گران بر سر نهاده او را بر مسند تدریس نشانده
میگردانند و جزو نا بدست گرفته مطالبها بما حصل میکنند و سراسری چند رفته این یاران می نهند بعد از خرافات
چند بحث تحقیق مباحث و تشخیص مطالب پیش بلا گزاری می آیند و از مقدمات مضحکه که نظایر بحث شما
می باشد استفسار نموده آخر بر سران می آیند که چون در هیچ مبحثی تشفی ما از تو حاصل نشد بگو که ضمیر علیها
بکجا راجع میشود و چون ضمیر پیش از اینها خبری ندارد بر سر آن کونک مضبوط کوفته دستار و جامه اش را
می کشند و از مسند افتاده بخاک نالیدنش می اندازند و این علیها در قصه ترک و مطربه اشاره بان معنی است
در مقامات حضرت مولوی قدس سره الشریف چندین جا لفظ علیها بمعنی حاصل کلام آمده معلوم میشود
که در محاوره آن عصر بمعنی علی الجمله مستعمل شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره حال بی سبق مرجع استعمال می یابد
و لفظ نعمت بصیغه تانیث ماضی معروف ملا سعد الدین تفتازانی در تلویح این دو لفظ را چنین شرح
نموده فبالخصلة الحسنة اخذ و نعمت الخصلة مدار این چیزها را استعمال است گاهی که خلاف ظاهر در محاوره
شایع میگردد بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده اند از خرافات نقلیه و عقلیه
اراده حل عبارت نموده اند امیر نور الله الاحراری **قوله** از سوی معراج آمد مصطفی * بر بلالش حبذا
حبذا * این شعر در قصه بلال رضی الله عنه واقع است ماقبل این بیت دو بیت مقوله بلال است مست
تن به پیش زخم خار آن جهود * جان من مست و خراب آن ودود * بوی جانی سوی جانم میرسد * بوی
یاری مهربانم میرسد * تشبیه میدهد آمدن بوی یار را که تجلی حق باشد برجعت حضرت نبوی از معراج و مصرع
ثانی اشاره باینست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت حبذا یا بلال مرا در جنت دیدم که پیش
پیش من میرفتی آواز نعلین تو شنیدم و از جبرئیل پرسیدم کیست این گفت غلام تست بلال که تنبیه
بر خاسته و لفظ بر بلال متعلق حبذا است اگر بمعنی تحسین و آفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آمده است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمدی بلال وحبذا الی حبذا بودی اگر لفظ
متضمن یا تقدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصه معراج است که آنحضرت علیه الصلوة از معراج
تشریف آورده فرمودند حبذا یا بلال وبعضی از شارحان چنین تقریر نموده اند که حبذا اول متعلق ببلال است
وحبذا دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت حبذا و بر من حبذا که مدح او میکنیم واین تقریر بغایت عجیب
وغریب است کما لایخفی قوله چون بود آن چون که از چونی رهید ❊ در حیاتستان بیچونی رسید ❊ گشت چونی
بخشش اندر لامکان ❊ گرد خوانش جمله شیران چون سگان ❊ او زبیچونی وبدشان استخوان ❊ در حیات تن
زن این سوره بخوان ❊ تا زچونی غسل ناری تو تمام ❊ تو برین مصحف منه کف ای غلام ❊ این اشتغال
بذکر ششم در بیان قول مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام لو زاد یقینه لمشی علی الهوی
واقع اندر ربط این کلام از سابق اینست که ماقبل این سرخی ذکر عیادت پیغمبر بود علیه السلام مر بلال صحابی
ولی خدا را که در اصطبل امیری بیمار بود هرگاه آن ماه نبوت مر بلال را که بدر کمال بود زار ونزار دید پرسید
چونی ای بلال ❊ گفت چون باشد خود آن شوریده خواب ❊ که در آید در دهانش آفتاب ❊ چون بود
آن تشنه کو گل چرد ❊ آب بر سر نهدش خوش می برد ❊ همچو عیسی بر سرش گیرد فرات ❊ کایمنی از غرقه
در آب حیات ❊ گو بدادی گر یقینش افزون بدی ❊ خود سوا ایشم مرکب وناموت بدی ❊ همچو من که
بر هوا راکب شدم ❊ در شب معراج مستصحب شدم ❊ قول لو زاد یقینه لمشی علی الهوا دال بر تفاوت مراتب
یقین است در انبیا علیهم السلام نه بر نقصان مرتبه عیسی علیه السلام وشان ورود قول مذکور اینکه از حضار
صحابه معجزه عیسی علیه السلام بحضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بر روی آب بی تکلف میرفت آب
غرق نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لو زاد یقینه لمشی علی الهوی یعنی هوا بنسبت آب لطیف است
بر هوا سوار شدن مشکل است بنسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زائد بود من بر هوا
سوار شده بمعراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز برابر یقین من بودی او را هوا نیز خود سوار کردی
وحاصل ابیات [illegible] الصدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
[illegible] باشد همچو آفتاب در دهانش در آید چون بود حال دو بیت اول میگوید
❊ چون بود آن [illegible] که از چونی رهید ❊ در حیاتستان بیچونی رسید ❊ تا اینجا استفهام بود وبیت ثانی
بیان [illegible] آن [illegible] است ❊ گشت چونی بخشش اندر لامکان ❊ گرد خوانش جمله شیران

چون سگان ٭ یعنی کسیکه فانی شده از هیچی به هیچی رسید او هیچی بخش دیگران در لامکان میشود مراد او
از هیچی بخشی کامل گردانیدن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان بر گرد خوانش اینست
کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران شهرت داشتند بر خوان نعمت آن فانی هیچی مثل
سگان طالب لقمه نعمت اند و او با وصف هیچی ذات استخوان پیش همچو شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا
میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبه هیچی همچو مصحف مجید است که در حق او لا یمسه الا المطهرون
وارد است لهذا ناپاکان سگان و دنیا را فهمیده در حجابست تن نزن این سوره مخوان ٭ تا زچونی
غسل ناری تو تمام ٭ تو ز بین مصحف منه کف ای غلام ٭ اینچنین باید فهمید مقام را قوله پس قیامت شو
قیامت را ببین ٭ دیدن هر چیز را شرط است این ٭ این بیت در دفتر ششم در تفسیر حدیث موتوا قبل ان تموتوا
واقع است بملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غائبین از آن مقام بالاجمال بیان
کرده می آید لیکن مستحسن اینکه بحکم ثم ان علینا بیانه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که
دنیا دار الغرور است در آن حقیقت هر شی بالعکس مشهود میگردد و قیامت را حقتعالی آئینه حقیقت نمای
گردانیده است و مدار آن بر دو نفخه صور نهاده یعنی خدا در نفخه اول همه احیا را بمیراند و در نفخه دوم همه اموات
را زنده گرداند بعد از آن بحکم خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا امتحان اعمال خواهد کرد پس معلوم شد
که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطراری که موت باجل است
دوم اختیاری که عبارتست از تبدیل حرص و هوا و کبر و کینه و غضب و حسد وغیره صفات ذمیمه بصبر و قناعت
تواضع و تسلیم و توکل وغیره صفات حمیده که از آن تبدیل در عالم انسان زنده میمیرد پس مراد
همین موت اختیاری در حدیث شریف امر است به موتوا یعنی ای طالبان خدا اگر میخواهید وصول خدا را
در عالم پس بمیرید پیش از موت اضطراری که هر یک را بحکم کل نفس ذائقة الموت چشیدنی است یعنی
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد فنای کلی بقای حق یافته قیامت شده است کما قال النبی صلی الله
علیه و سلم انا والساعة کهاتین فرمود پیغمبر علیه السلام که من و قیامت همچو این دو انگشت ایم اشاره نمود بضم
وسطی و سبابه یعنی باهم متصل هستیم از این مراد است که وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از علامات کبری
قیامت نوشته اند دیگر علامات صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از به رسیدن
او بمرتبه حق الیقین تا مشاهد قیامت شود پس تا وقتیکه انسان از خودی خود نمیرد و بمعنی جدید از حق بقا

فانی نشود دیدن قیامت او را میسر نیست زیراکه دیدن هر چیز بر حق الیقین همین است که آن چیز شود چنانکه
انگشت هر گاه انگشت سرخ میگردد او را تا انار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او بوجود حق
این را در اصطلاح صوفیه ولادت ثانیه میگویند هر گاه تمهید این مقدمات دانستی اکنون معانی ابیات مثنوی
شریف که در این مقام فرموده اند واضح خواهد شد. قال قدس سره ؎ تا نگشتند اختران ما نهان ٭ وانکه پنهان
خورشید جهان ٭ یعنی مادامیکه اختران حواس و قوای نفسانی با مخفی و معطل نشوند مثل سبب حجیب و
بی ادراک نگردند بدانکه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است از ما ؎ بی حجاب
باید آن ای ذو لباب ٭ مرگ را بگزین و بر در آن حجاب ٭ نی چنان مرگی که در گوری روی ٭ مرگ
تبدیلی که در نوری روی ٭ هر که خواهد کو ببیند بر زمین ٭ مرده کو میرود ظاهر چنین ٭ مر ابوبکر تقی را کو ببین
شد ز صدیقی امیر المحشرین ٭ اندرین نشأة نگر صدیق را ٭ تا بحشر افزون کنی تصدیق را حدیث اسلام
من ینظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه ؎ پس محمد صد قیامت بود نقد ٭ زانکه
حل شد در فنای حل و عقد ٭ یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوة والسلام را در مرتبه فنا حل و
آسان شده است بست و کشاد که درین عالم شد زیراکه هر که بحضورش آمد از خودی خود مرده شد.
و بحق زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشد ؎ زاده ثانی است
احمد در جهان ٭ صد قیامت بود او اندر عیان ٭ بهر این گفت آن رسول با پیام ٭ رمز موتوا قبل
موتوا ای کرام ٭ همچنانکه مرده ام من قبل موت ٭ زان طرف آورده ام این صیت و صوت ٭
پس قیامت شو قیامت را ببین ٭ دیدن هر چیز را شرط است این ٭ تا نگردی عقل کی دانی کمال
عشق گردی عشق را بینی جمال ٭ حاصل اینکه مشاهده چشم بی حق عبارت از غیبوبیت و فنای هستیست
؎ تا تو هستی خدای در خواب است ٭ چون بمیری خدا شود بیدار ؎ تو مباش اصلا کمال اینست
و بس ٭ رو در و گم شو وصال اینست و بس ٭ در خانه اگر کس است یک حرف بس است
فقط قوله همچنین اجزای مستان وصال ٭ حامل از تمثال های حال و قال ٭ در جمال حال
وا مانده دهان ٭ چشم غایب گشته از نقش جهان ٭ آن موالید ره چاره نیست ٭ لاجرم منظور این ایها
نیست ٭ آن موالید از تجلی زاده اند ٭ لاجرم مستور پرده ساده اند ٭ این ابیات در دفتر ششم در حکایت
پرسیدن عارف از شیخ انصاری که تو بزرگ تری بسال یا ریش تو واقع اند رابطه این تمثیل

بداستان ماسبق که در بیان آنکه صبر در رنج کار سهل تر از صبر در فراق یار نیست در آخر آن داستان
گفته بودند ع ای تو جویای نوادر داستان * هم فسانهٔ عشق بازان ایخوان بعد ازین تمثیل بیان
عشق بازان شروع کردند از قول خود ع باری اکنون تو ز هر جزوت بپرس * صد زبان دارند این اجزای
خرس * روز و شب افسانه جویائی تو چیست * جزو جزو تو فسانه گوی تست * چنانچه کیفیت فسانه گویی به
زبان حال در ابیات من بعد بیان کردند و قال اجزای تن را مشبه گردانیده بحال اجزای بستان
وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوفه و غنچه از سها آب و آتش هیچ شده
کف بیرون میکنند صور حال و قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان
میکنند که عارف در جمال حال دهان وا مانده و چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی
از دهان چیزی گفتن نمیتواند و از چشم مشاهده غیب کرده است از دیدن محسوسات جهان غائب گشته
یعنی بند شده و بیت ثالث بمنزله دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از آثار هستی و موجبات
حال و قال است آن موالید از اربع عناصر پیدا نشده تا که این بصارت ما که مخلوق از اربع عناصر است
آنرا بدیدن تواند یابد که آن موالید از تجلی حق پیدا شده است لاجرم در پرده ساده یعنی پرده غیب مستور است
پس این چشم ظاهر که مرکب از اربع عناصر است چگونه ببیند آن صور حال و قال را بعد ازین دو سه بیت میفرمایند
ع هر دو کون تمثال پاکیزه مثال * شاهد عدل اند بر سر وصال * هر دو کون حسن لطیف مرتضی * شاهد
احیا و حشر ما مضی * یعنی حسن حال و حسن مقال لطیف و پسندیده عارف شاهد است که او بموت اختیاری
مرده و از خود فانی گشته و الله تعالی احیا و حشر ما مضی کرده یعنی فنای او را به بقای خود مبدل ساخته قوله چون
فرو گیرد بهمت کرستی * زاندم ناامید کن و اجستی * کفتش از غصه منکر جمال * راتبه انعامها ازان ملکال
هر دست کرنه بهار خرمیست * هیچ جانش گل تنت انبار چیست * جاشت گل تن فکر تو همچو گلاب * منکر
گل شد گلاب اینت حجاب * این قطعه با قصه ششم در داستان پرسیدن عارف از شیخ که تو
بزرگ تری یسن یا ریش تو واقع است اصل سخن اثبات نعمتهای خدا در اجزای بدن بود که در ابیات
سابق مذکور شد یعنی جزو جزو تو فسانه گوی تست * و در بیان فسانه گویی تمثال دل و حال و قال عارفان او در واردات حق
که برجان شان طاری میشود فرمودند که ع هر دو کون تمثال پاکیزه مثال * شاهد عدلند بر سر وصال
یعنی تمثال حال و قال عارف بمنزله دو گواه باشد بر وصول ادراک مرتبه وصال و پیش از قطعه مذکور فرموده بودند

ـــه حال رفت و ماند جزوت یادگار ؛ یا ازو وا پرس یا خود یاد آر ؛ و ابیات این قطعه بمنزله دلیل
مذکر حال از پا ورفته است و الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ
معنی جداگانه باید فهمید بدینطور ـــه چون فرو گیرد غمت گر چستی ؛ بجیم فارسی و همزه است در مصرعه اول
و احستی بجیم عربیست و همزه و یای در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرعه ثانی بیت ثانی برای
مفعول است و یا برای سببیت و ناامید کن یک لفظ است بمعنی ناامید کننده حاصل آنکه چون ترا غم
فرو گیرد اگر تو چستی و چالاک هستی از اندم ناامید کننده از انعام حق سبحانه جست جوئی بکن و گفتی او را
که ای غصه انکار کننده بجان هستی انعامها را که از حق تعالی میرسد اگر هر دم ترا بهار نو نمیرسد پس تن تو همچو
انبار گل از چیست این تقریر بنسخه ای غصه است بجای ازو منکر بصیغه اسم فاعل است بجا منکر صیغه نهی و
بتقدیر نسخه از مصرع چنین میشود ـــه گفتش از غصه منکر بجان ؛ ای انبه انعامها را زان کمال ؛ ترکیبش اینست
که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فرو گیرد فعل و غمت فاعل آن گر چستی فعل با فاعل بمنزله شرط ثانی
و احستی فعل فاعل و زاندم موصوف ناامید کن بمعنی ناامید کننده صفت هم موصوف با صفت خود متعلق و احستی شده
شرطیه ثانی گردیده و در بیت گفتیش از غصه منکر بجان گفتی فعل فاعل و ضمیر شین راجع بدم ناامید کن از غصه
متعلق گفتی منکر صیغه نهی بجان مضاف بازراتبه مضاف و انعامها مضاف الیه مضاف مع مضاف الیه
خود مضاف الیه جان شده بجان مفعول منکر زان کمال متعلق انعامها گردید این هر دو مصرعه بیان
و احستن شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است ـــه هر دست گر نه بهار خرمی است
همچو چاش گل تنت انبار چیست ؛ و در بیت چهارم مولوی معنوی بیان مراد خود از الفاظ مذکوره
میفرمایند که مراد از چاش گل تن است و قوت متفکره که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب یعنی
عرق آن گلهاست تعجب اینست که آن فکر تن بمرتبه گلابیت آمده اصل خود که گل بود فراموش کند
عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام اینست که نشو و نمای تن از لطف و انعامهای حق گردیده بود
و لذت آن انعامها در وقت نشو و نمای هر یک جزو را یاد بود و بعد از اختلاط روح با تن و انهماک نفس
در لذات جسمانی آن حال از یاد فرو رفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت حق غم پیدا بجسم
می آید میفرمایند که اگر تو از چستی و چالاکی در موجبات غم که ناامیدی مراد است جستجو خواهی کرد هر
جزو تن تو بیاد لذتهایی تو که هر دم یافته بود اعتراف انعام حق خواهد کرد یعنی بزبان حال گواهی

خواهد داد بر افضال وانعام حق پس ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بودند ه هر دو کون
تمثال پاکیزه مثال ٭ شاهد عدلند بر سر وصال **قوله** عجل با آن نور شد قبله کرم ٭ قبله بی آن نور شد
کفر و صنم ٭ هست اباحت کز هوا آمد ضلال ٭ هست اباحت کز خداوند کمال ٭ کفر ایمان گشت و دیو
اسلام یافت ٭ آنطرف که نور بی اندازه تافت ٭ این ابیات بدفتر ششم در سرخی جواب گفتن
مرید و زجر کردنش زوجه شیخ ابوالحسن خرقانی را رحمة الله علیه واقع اند مطالب بدون دیدن آن مقام
بفهم نمی آید بعد دیدن مقام نیز در میان شارحین اختلاف است ٭ خلاصه داستان اینکه مریدی
برای زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی از سفر دور دراز آمده حلقه در کوفت شیخ در خانه نبود زنی از
اندرون خانه بدروازه آمده حال پرسید و معائب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بد اعتقاد از
زیارت شیخ محروم باز گردد مرید صادق الاعتقاد بود لهذا آن طاعنه را زجر کرد و هرچه او نسبت شیخ
گفته بود از آن او ساخت چنانچه منجمله مطاعن این هم گفته بود که شیخ همچو عجل است معتقدانش
گوساله پرست هستند ه آل موسی کو دریغا تا کنون ٭ عابدان را عجل را ریزند خون ٭ مرید مذکور
از رو آن طاعنه میگوید که شیخ از حق نوری میدارد که عجل بآن نور شد قبله کرم در معنی این شعر
شارح محمد رضا گفته که سامری بطفیل نور حضرت موسی علیه السلام جبرئیل را دید و خاک مرکب او
برداشته در بطن گوساله زرین انداخت گوساله بانگ کرد مسجود بنی اسرائیل گردید و بر بام کعبه
مشرکان اصنام نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم علی مرتضی کرم الله وجهه را بر کتف
نازک خود برداشت و حضرت امیر کسر اصنام نمود تا بدانی که نور انبیا و اولیا را اینجا صفت است فقط
و میر نور الله در شرح این شعر نوشته یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله
کرم میشود و گر در توجه بقبله آن نور مصاحب عابد نبوده باشد روی آوردن وی بقبله فی الحقیقت
کفر است و آن قبله حکم صنم دارد و این از آن عالم است که فرموده اند ه باخدا گر بت پرستی آید
کعبه‌ات سنگ آورد ٭ بی خدا گر کعبه باشی بت ز تو ننگ آورد ٭ و بعضی از متاخرین چنین آورده که
یعنی عجل ببرکت نور مردان قبله کرم شد که ببرکت خاک پای جبرئیل علیه السلام عزیز و محترم شد و قبله
کرم که عبارت از قبله موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و صنم شد اگر حضرت موسی دران
جای حاضر بودی هیچ کس گوساله پرستی ننمودی انتهی کلامه و مخفی نیست که عجل سامری چند

قبله اهل ضلال شده بود اما قبله کرم بران نمیتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتن و باز قبله
کرم عبادت ازان داشتن و بمعنی جای و مقام موسی علیه السلام گفتن از فهم بغایت بعید است و مولانا عبد العلی
قدس سره در شرح خود نوشته اند رد آنست که زوجه شیخ گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل
عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ مظهر جامع حق است و چنین نور دارد که اگر این نور در عجل بودی عجل قبله
کرم بودی و اگر قبله که کعبه شریفه است خالی ازان نور بودی قبله نبودی بلکه مثل صنم بودی خلاصه آنکه قبله
مظهر الله است و الله با جمیع اسما و صفات خود دران مشهود و مشیود و برای همین قبله عبادت گردیده و گرنه این تمیز
بودی پس حق در همه جهات است و عبادت سوی همه جهات مشروع نیست مگر بسوی کعبه شریفه و انسان
کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و مظهر اسم ماسیت با جامعیت است خلافت
عالم را و اسماء الفعالیه را و جامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگرچه بصورت عنصریه خود مظهر اسم باسیت
لیکن بنظر حقیقت و باطن خود مظهر همه اسماء است پس در انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان
کامل عابد باطن خود است فقط نزدیک حضرت مولانا معنی اخیر که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه نوشته اند
مرجح اند زیرا که مناسب مقام و مربوط با سیاق و سباق است و از قبله کرم قبله موسی مراد گرفتن وبی بوجهی
آنرا جای کفر و صنم گفتن مستحسن نمی نماید فافهم فانه دقیق قوله آن حکیمی را که جان از بند تن ٭ باز رست
شد روان اندر چمن ٭ یا روان شد خوبسوی ناویه ٭ همچو هوشش نزاد ویه در زاویه ٭ دو لقب را او برین
هر دو نهاد ٭ بهر فرق ای آفرین بر جانش باد ٭ در بیان آنکه بر قربان شود ٭ گرگی را اظهار خواهد آن شود
این اشعار بدفتر ششم در سرخی حکمت انی جاعل فی الارض خلیفة واقع اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه
در شرح مینویسند که مراد ازین حکیم شیخ فلاسفه ابو علی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و خبر آن بیت
ثالث است یعنی دو لقب را او برین هر دو نهاد ٭ بهر فرق ای آفرین بر جانش باد ٭ حاصل آنکه شیخ نفس
ناطقه را روان و نفس حیوانی را جان لقب نهاده برای فرق درمیان هر دو و بدین لقب شیخ مستحق
آفرین شد معهذا حضرت مولوی شک میدارند درینکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار چونکه
شیخ در کتاب مبدا و معاد حشر اجساد را منکر شد و این کفر است بلاشبه لیکن در کتاب شفا گفته که
حشر دو قسم است یکی حشر اجسام که این را شریعت مصطفویه بوجه اکمل بیان کرده و دیگر حشر ارواح آنرا
بیان ... ازین ظاهر میشود که از انکار حشر اجساد رجوع نموده و قائل حشر اجساد گردیده باشد و نیز شیخ

در کتب خود بقدم عالم باینوجه قائل است که انواع متولد اشخاص قدیم است یعنی افراد نوع انسان بسبیل
تعاقب همیشه بوجود می آیند ونیز شیخ منکر علم خدا بجزئیات ما وسیت اینهمه وجوه کفر شیخ نوشته اند ازین سبب
مولوی معنوی در کفر و ایمان شیخ ابوعلی سینا شک دارند فقط و مولانا می عبد العلی قدس سره ناقل اند که
شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره فرموده اند که در واقعه از ان سرور صلی الله علیه وسلم پرسیدم که ما تقول فی
حق ابن سینا قال صلی الله علیه وسلم هو رجل اراد ان یصل الی الله بلا واسطتی فحجبته بیدی هکذا فسقط
فی النار ترجمه شیخ مجد الدین بغدادی میفرماید که در واقعه پرسیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که چه میفرمایی
در حق ابن سینا فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم که او مردی بود میخواست که برسد بخدا بلا واسطه من پس
حاجب گردانیدم اورا بدو دست خود بدینطور که درافتاد در آتش ازین قول ترجیح بودن او در بادیه
دوزخ است فقط و حضرت مرشدی و مولائی در همیقدمه فرمودند الله عالم بعواقب الامور فلتنوا المؤمنین خیرا
طریق احوط است و ربط این ابیات با شعار ما سبق بدین مقام ظاهر میگردد که در ابیات سابق ذکر
این معنی بود که ابوجهل وغیره کفار معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام دیدند و ایمان نیاوردند پس معلوم شد که
نظر بجاه عقلی بکار نمی آید زیرا که امعان نظر عبارت ازانست که بصحبت مرشد حاصل شود لهذا ابیات فرمودند
ازین همیگوید نگارنده فکر که بکن ای بنده امعان نظر آن میخواهد که آهن کوب سره لیک ای
پولاد پروا گردد مراد از پولاد طالب و مراد از داؤد مرشد است فافهم قوله چونکه حرفی برتابد این وصال
واجب آمد که کنم کوته مقال چون سپکی حرفی فراق سین و بیست خامشی
اینجا مهم تر واجبی است چون الف از خود فنا شد مکتنف بی و سین بی او همی گوید
الف ما رمیت اذ رمیت بی و سیت همچنین قال الله انصتوا ش سحبت تا بودوار و ندار وا و عمل چونکه فانی شد
کشند عمل این ابیات با قتر ششم و سرخی معجزه هود علیه السلام و تخلیص امت خود بوقت نزول باد قهر
واقع اند و ضمن مجمل تشی تا لگ الا وجه فرموده بودند سه ازو وجه و جه در روضح شود چون الف در
بسم در رو در رج شود حاصل معنی اینکه در بسم الله بدین حذف همزه وصلی که در لفظ اسم بود وصل بی
با سین صورت نه بست چونکه الف اسم وصل را مانع شد پس وجود متکلم اسرار خواه نخواه موجب دوئی
و مغایرت خواهد بود و سین احب آمد برای طالبان دوئی که گفتم کوته مقال چونکه حرفی یعنی الف اسم حجب
فراق سین و بی است اپس خامشی اینجا مهم تر واجبی است که الف از خود فنا شد مکتنف بی سین و بی او

یعنی بدون ذکر الف میگوید الف یعنی محذوف خود فهمیده میشود احتیاج وجود او نیست بعده این مطلب را
از آیه کریمه بطور نظیر می آرند یعنی قول و ما رمیت اذ رمیت بدون ذکر خدا دلالت میکند بر اینکه قائل این قول
خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال الله ضمنش بحث بعده میفرمایند تا بود دارد ندارد او عمل یعنی
تا وقتیکه بنده خود را موجود میپنداشته نسبت فعل بخود میکند عمل حق مفقود است چونکه شد بنده فانی
وقع کند علل وجود غیر و نسبت فعل بغیر خدا یا یک فعل را دو فعل خدا است چنانکه وجود پیغمبر را در میان ندیده
نسبت رمی حجاره بخود فرموده فافهم فانه دقیق **قوله** چون شود بیشه قلم دریا مدید * مثنوی را نیست پایانی امید
چارچوبه خشت زن تا خاک هست * میدهد تقطیع شعرش نیز دست * چون نماند خاک و بودش جفت کند *
خاک سازد بحر او چون کف کند * چون نماند بیشه و سر در کشند * بیشها از عین دریا سر کشند * بهر این گفت
آن خداوند فرج * حدثوا عن بحرنا اذ لا حرج * چون در افاده اولی تذکره مثنوی شریف ترقیم یافته که حال
مثنوی بعینه حال قرآن مجید است و در وصف کلام الله در سیپاره اتل ما اوحی الیک در سوره لقمان
واقع است * ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
ترجمه اگر باشند درختان تمام زمین قلمها و باشند دریا سیاهی و مدد آن دریا کنند هفت دریا هیچ یکی
تمام نخواهد شد تحریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال مثنوی بیان کرده در
میکنند بر آن و میفرمایند تا زمانیکه خاک یعنی زمین باقیست چارچوبه ای قالب خشت زن خشت طیار
میکند تقطیع شعر مثنوی دست خواهد داد و از آن توهم انمیعنی پیدا شد که هر گاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت خواهد آمد
اسرار مثنوی هم تمام خواهد شد در رفع این توهم فرمودند چون نماند خاک و بودش جفت کند * یعنی زمین
دنیا فنا پذیرد آنوقت بحر من لدن عشق بجوش آمده کف خواهد کرد و از آن کف زمین دیگر پیدا خواهد شد
در آن زمین تقطیع شعر مثنوی موزون خواهد گردید چنانچه الله تعالی خبر میدهد یوم تبدل الارض
غیر الارض یعنی قیامت نام آن روز است که در آن روز تبدیل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه اینکه
مثنوی بحر آن اسرار است که ابد الآباد ماند این عالم ماند یا نماند و اگر قلمهای بیشه نخواهند ماند از عین
آن بحر بیشهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون بیشه دار دنیا نماند بیشه دیگر در دار آخرت پیدا شود پس
فیض مثنوی برین دنیا موقوف نیست در آن عالم دیگر ارواح عارفان از فیض اسرار مثنوی
نفعی خواهند برداشت و آنچه ولی محمد وغیره شراح گمان برده اند که بعد قیامت باز دنیا پیدا شود و آدم

از سر نو پیدا شود و دران عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است تفرده مولوی
معنوی قدس سره العزیز میفرمایند ۵ بازگرد از بحر و در خشک نه ٭ هم ز لعبت گو که کودک راست به
تا ز لعبت اندک اندک در صبا ٭ جانش گردد با هم عقل آشنا ٭ عقل زان بازی همی یابد صبی ٭ گرچه با عقل است
در ظاهر ابی ٭ حاصل آنکه اگرچه فکر در اسرار خاموشی میخواهد لیکن چون این دنیا کار با طفلان است و برای اطفال
مشغولی لعبت راست و موافق است پس از بحر حقیقت رو گردانیده سخنهای خشکی که موافق مزاج کودکان است
باید گفت میتوانند شد که ازین لهو و لعب یعنی از گفتگوی ظاهری اندک اندک کودکان دنیا بدریا آشنا
شوند چنانچه اطفال در ضمن بازی بکار و بار عقل ماهر میشوند و لعبت را گذاشته کارهای دنیا قرار واقعی میکنند
پس چه عجب است که از سخنهای مجازی پی بحقیقت برند بنظر طوالت ملفوظ بر همین قدر ابیات در نقل تقاریر
حضرت مولانا قدس سره اکتفا رفت از ینقدر اجمال ما هو المذکور ما هو الباقی مکشوف خواهد گردید انشاء الله المجید

تتمه لمعه ششم از نور رابع باید دانست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی معنوی قدس سره العزیز
مشهور است اگرچه در نسخ صحیحه مثنوی شریف یافته نشده اند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر معنی آن میشوند
از انجمله است **قوله** من ز قرآن مغز را برداشتم ٭ استخوان پیش سگان انداختم ٭ نافهمان درین بیت
اعتراض میکنند بدو وجه یکی اینکه ازین کلام مفهوم میشود که در قرآن مجید مغز و استخوان هر دو ست حال آنکه
مضمون قرآن سراپا مغز است دوم اینکه در انداختن بعضی مضامین قرآن که معبر باستخوان شد پیش
سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرموده اند که نافهمان معنی سخن خود نمی فهمند و الزام
و طعن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در
عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله مغز علوم است دوم علم
طبعیات و فلکیات و نیرنجات وغیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان
قرار داده اند حاصل آنکه مثنوی شریف سراپا مغز است و من آنرا از قرآن شریف برداشته ام و دیگر
فلسفیات و طبعیات وغیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکما و عقلا که بحکم حدیث الدنیا جیفة
و طالبها کلاب اند انداختم **سوال** اگر کسی گوید که در مثنوی شریف که بر علوم الهی است مضمون قرآن نیست جواب آنکه در مثنوی شریف ذکر دیگر
علوم برای ابطال عقاید فاسده معتقدین آن علوم آمده است چنانکه در قرآن مجید بحکم لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ذکر همه علوم
حکمائیه و ابطال دلائل حکما موجود است موضوع و مقصود کتاب بیچ عشق و معرفت ذات و صفات خدا

ودر هیچ کامل نسبت و بمقتضای تعرف الاشیاء باضدادها ضمناً مذمت نافهمی بمقابله آخرت ذکر دنیا و اهلها
سیفرمایند از انجمله کور کورانه عروج در کربلا تا نفهمی چون حسین اندر بلا خطاب است سالک شاغل فنا را
که قبل از وصول بمقام فناء الفناء و پیش از رسیدن بمنزل حقیقة الحق نعره انا الحق و انا الله بر ملا زند تحقیقش
اینکه سالک طریقت را ترقی درجات بقدر زیادتی یقین و فنای صفات و ذات موهوم خودش در وجود
مطلق حاصل میشود مثلاً مبتدیان و عوام الناس را ایمان بخدا همین قدر میباشد که خالق ما و خالق زمین
و آسمان و مافیهما کسی هست که قدرت تمام و تصرف عام دارد بعالم بسیار لیکن گفتن نمیتوانند که کجا و چگونه هست
بالاتر ازین ایمان حکمای متکلمین و علمای مقلدین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع برای
مصنوعات دریافته دلائل عقلی آن قائم کرده اند و نقلاً در نص قرآن دیده اند ان الله خلق سبع سموات و من الارض
مثلهن فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و لیس کمثله شیء و لا یدرکه الابصار حاصل اینکه خالق منزه بحسب
ایداع و تشخص طبقات آسمانها و زمین بر عرش قرار گرفت از روی علم و قدرت همه جا حاضر و ناظر است
نه از روی ذات بالاتر این فرقه ایمان موحدین شهودیه است که وجود او را ذات واحد حق حصر میکنند و
عالم را ظلال میگویند و میفرمایند که ظل نیز بمقام فنا هستی موهوم خود را و هر موجود را جدا می بینند لیکن این
شرک است او را درین مقام نباید ایستانید هرگاه ازین مقام ترقی ساخته معتقد عبدیت خود و معبودیت آن
باشد ایمان او نقیر است و اعلی تر از همه فرق ایمان صوفیه صافیه موحدین وجودیه عینیه است که
ذات خدا را در تنزیه حصر میکنند و نه در تشبیه و هیچ چیز را شریک وجود او نمیگردانند و غیر او را ممتنع میدانند
این ایمان چون بکمال رسد و هستی موهوم سالک فنا بذیرد و اضمحلال شد انزمان این سالک
انا الحق یا انا الله میگوید اگر اضمحلال او دوامی است و از انگشتی مثل انگر قابل اثر النار شده است معذور است
شرعاً مؤاخذه نیست اگر اضمحلال وقتی باشد و وقت دیگر نباشد فنای او ناقص است اینچنین کس را
میفرمایند که ای کور باشد تا بینایان در کرب و صحرای لاهوت تا نفهمی تو هیچ مقصد که حسین نام داشت و در
بلای بلا گشته یعنی مقصود اگرچه فانی بود مگر فنای کامل و هستی دوامی نداشت والا جسم او نیز محفوظ
ماندی خلاصه که معنی این بیت مانند نافهمان که باینمعنی رسیده از لفظ کرب الا دشت کربلا و از لفظ حسین
امام سید الشهداء علیه السلام فهمیده اعتراض می کنند که سفر امام همام بطرف کربلا کورانه بود و ملک بیده
[illegible] انسته و شنیده بوده اند و همی [illegible] شنیده در کربلا رفته بودند و انچه امام را پیش آمد بلا نبود بلکه عین بلیا

شهادت کبری بود پس هیچ اعتراض نسبت با نهی مراد بود لمعه خامس مشتمل بر سه لمعه لمعه اول در ذکر
بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع بظهور رسیده و معنی رویای صالحه در حدیث شریف است
الرویا الصالحة جزء من ستة وثلثین اجزاء النبوة و رویای صالحه عبارتست ازانکه آنچه بزرگان در خواب بینند
یا دیگران بزرگان را در حالت نوم دیده فیض و فائده بردارند و ظهور آن هرگز تفاوتی بمیان نیاید چنانچه
محمد حسین خانصاحب و مرزا کلن بیگ صاحب و دیگر مخلصین بیان میکردند که آنچه از حضرت پیش از وقوع
در بیداری شنیده ایم مطابق آن همیشه بظهور آمده و همچنان تجربه با در خواب هست یعنی آنچه آنجناب را خود
در حالت منام رو نموده یا بعضی از مریدین از آنجناب در رویا دیده اند و فیض برداشته اند بارها امتحان
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن بظهور نرسیده و تفاوت نشده اگرچه برای نقل
آن دفتری باید لیکن بعضی ازان که وقت اقتضای آن میکند تحریر مینماید حکایت اول یکسال پیش
از انتقال غازی الدین حیدر شاه مرحوم سید الله تیرانداز از طرف بادشاه بیگم خاص محل بادشاه ممدوح
بحضور مولانا آمده حال عسرت بیگم صاحبه و تنگدستی مرشدزاده بیان کردند ارشاد شد که من در خواب دیده ام
که انگریزان معتمد الدوله را گرفتار کرده اند و همه اسباب و مکانات را محاصره ساخته اند و سابق در حیدرآباد
سه قید بر نظام الملک والی حیدرآباد هم خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان بظهور رسیده بود گفتند شنیده ایم
که ظهور این خواب تا کی خواهد شد مگر خاطر جمع کرده باید داد که هر قدر رنج و عسرت که برداشته اند همچنان خوبی
و خوشی پیش خواهد آمد و مالک همه ملک و مال مرشدزاده است اگرچه امر طاقت داده است که امروز
معتمد الدوله را زیر و زبر سازم لیکن او سید است هیچگونه نقصان او روا نمیدارم والامر پیش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم جواب خواهد بود بعد یکسال تعبیر خواب مذکور همچنان بظهور رسید یعنی مرشدزاده نصیر الدین حیدر
بر تخت پدر نشست و مالک ملک گردید و ولیعهدی ماه معتمد الدوله را صاحبان انگریز گرفتار نموده مقید
داشتند لیکن بسبب حضرت و سیادت او مرزا آبرو و مال و اسباب او ساخت حکایت ثانی
از زبانی ننو خانصاحب رحمت غازی الدین حیدر شاه زمن روزی بعد نماز فجر بحضرت مولانا قدس سره [illegible]
روبروی مرزا کلن بیگ صاحب و ننو خانصاحب ارشاد کردند که چند اخیر شب خوابی دیده ام
که موجب تشویش شده مرزا [illegible] پرسید که خیر باد چه چیز موجب تشویش حضرت شده فرمودند که دیده ام که
بادشاه وقت و چند انگریزان برای سیر [illegible] نشست آمده و من نیز آنجا [illegible] انگریز [illegible]

مرزا کلن بیگ عرض کردند که سبحان الله این خواب بسیار مبارک است که افسران انگریز گرامی شدند و پست
آمدند و تنور لکهنو بگذرانیدند از ین معلوم شد که موافق مرضی حضرت که اهم شخص از اولاد بادشاه مالک یاست
کردو حضرت مولانا مرزا موصوف را تحسین کرده فرمودند که تعبیر همین است الحمد لله که تشویش رفع شد
بعد چندگاه همچنان واقع شد حکایت سوم مولانا میفرمودند که هنگام اقامت بر مزار فلان بزرگ
بسبب نبودن وجه کفاف بکمال عسرت میگذشت شبی در خواب دیدم که من در اثنای راه میروم
عقب من حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سره بر اسب سوار مع چند سواران همراهی خود در رسیدند چون بیدار
شدم فهمیدم که حضرت ممدوح مدد ما رسیده اند صباح آن فلان کس از مریدان حضرت مولانا که من ملاقی
گشته بعض خوراک مع چند فلوس روزینه برای خرچ از جای مقرر کنانید تا بودن آنجا بلا تکلف وصول میشد
حکایت چهارم خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیمار شد و حضرت برای او فکرمند
بوده دعای صحت میکردند بوقت شب خبر آمد که خیرات علی قریب الموت است صباح آن بعد نماز فجر
حضرت فرمودند که امشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم یا صحت یافته یا
یا خاتمه او بخیر شده باشد خبر او بگیرید بعضی از حضار دویده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پرسید گفت
امشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو تندرست هستی برخیز و این آیت بخوان چنانچه خواندم
و تندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد حکایت پنجم قبل از ارتحال حضرت مولانا فرمودند که من در خواب
دیده ام که همه مکانات این احاطه از بیخ و بن برکنده زمین هموار شده است و هجوم خلائق در ان زمین است
و یک جنازه بالای سرهای مردم میگردد و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن وقایع
ارتحال آنحضرت در نور پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال پیشتر فرموده بودند که می بینم که در زمین
این احاطه یک مقبره کلان طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و خوب جای دلچسپ شده است
شیخ خیرات علی مرحوم و دیگر خدام شنا عرض نمودند که شاید مقبره کدام امیر درینجا خواهد شد فرمودند خدا داند
که مقبره امیر خواهد شد یا فقیر بعد سه سال تعبیر این خواب ظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز
محاذی آن طیار گردید حکایت دیگر همین حال زبانی شیخ غضنفر علی اینست که پنج روز قبل از وصال
آنحضرت در نماز صبح یوم دوشنبه مولوی محمد نور الله صاحب ایشان امام بوده خود اقتدا فرمودند و بعد از نماز
[illegible] شیخ عبد القادر ساکن دهلی که مرید میر مهدی بیدار بودند در حجره آمده استفسار مزاج حضرت

نمودند بعده ذکر خیر حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب قدس سره شروع کردند و دران وقت حضرت که دراز بودند
برخاسته نشستند و پرسیدند که شمارا معلوم هست که مولانا فخر الدین محمد صاحب بچه طور برخاستند شیخ مذکور
عرض کرد که من خورد سال بودم حضرت بیان کردند که بحکم کوتوال شهر یازده کسان میواتی جنازه فرزند شیخ
بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز بردند شیخ مذکور تصدیق نمود که فی الحقیقت آنروز چنین
هنگامه در شهر برپا بود و لهذا آنروز هیچ اتفاق بوده است بعده حضرت ایشان چهره سرخ کرده ریش مبارک از دست گرفته فرمودند
که من دیده ام که درین احاطه هجوم خلائق است و یک جنازه را مردم بطرف مسجد میکشند و جنازه بطور پرنده بالا
شده بر سر مردم جنازه فیض بدور آن احاطه گشت میکنند ذکر حکایات متعلقه لمعه اول حیات در رویای مریدین که حضرت
مولانا بجهت حیات خود بعد آنها در خواب رسیدند و آنها بعد بیداری فورا اثر آن دیدند و دیگر معاملات کشفی
که در حیات بوقوع آمدند حکایت اول محمد حسین خانصاحب میگفتند که شبی در خواب دیدم که گویا
حضرت مولانا قدس سره العزیز بر مزار سید شاه عبد الرزاق علی نبینا و علیه السلام تکیه زده نشسته اند و
چند مردم گرد و پیش از حضار مجلس اند و دران حال مرتضی خان برادر کوچک من که مرید حضور است روبرو
بیک پا ایستاده است و چنان معلوم میشود که یک پای او ماؤف است ناگاه نظر حضرت بر وافتاد زجر
فرمودند که برون شو یعنی آن آفت که در جسم مرتضی خانست او را خطاب کرده زجر میفرمایند که از بدن این کس
برون شو و این کلمه را سه کرت بکمال خشم نمائی فرمودند بعده از مرتضی خان پرسیدند که چه حالست او
عرض کرد که صحت کلی یافتم حالا هیچ اثرا در من نیست من ابعد بطرف من مظهر متوجه شده ارشاد کردند که صحبت
مردان در اینچنین وقتها بکار می آید بعده بیدار شدم صباح بمکان خود رفته از مرتضی خان مستفسر شدم
معلوم شد که پاشنه پای او متقرح شده بود از سه روز آنچنان الم داشت که تمام مردمان خانه خواب و خور
حرام گشته بود و همان شب اندر رویا تخفیف شد من اوشان را مبارکباد صحت دادم و آنچه در خواب دیده بودم
بیان کردم مرتضی خان خوشنود شده گفت که الحمد لله که صحت یافتم حکایت دوم مرزا گلن بیگ صاحب جنت
میگفتند که تخمینا عرصه بیست سال میگذرد که سید غلام مصطفی نبیره و سجاده نشین سید شاه بس صاحب
قدس سره در لکهنؤ آمده بودند از لکهنؤ به اله آباد میرفتند بسبب کمال محبت و اتحاد مرا نیز همراه خود بردند در انجا بدایره
شاه اجمل صاحب فرود کش بودیم که در پیچ ران من دنبل پدید آمد و تپ وغیره عوارض آنچنان مرا گرفتند
که اطبا جواب دادند و همه دوستان را از زندگی یاس کلی شد و مرا نیز از حیات خود مایوسی گردید

شبی در حالت یأس بحضور پیر مرشد برحق حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اکنون امید زندگانی نمانده
وقت دستگیری است همان وقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا حاضرم و یک درویش سر و پا برهنه نیز آمده
بحضور مولانا نشست حضرت مولانا بدرویش مذکور گفتند که برای این کس یعنی مظفر چیزی بخوانید اینقدر دیده
بیدار شدم صباح آن افتاده بودم و دیگر مردمان همراهی حاضر بودند که همان درویش بهمان شکل و لباس
که در خواب دیده بودم دران مکان رسیده بطرف چارپائی من نظر کرده پرسید که این کس بیمار است مردمان
گفتند که بسیار بیمار است نزدیک من آمده دست خود بر سر من نهاده چیزی خواند که بفهم و سمع من نیامد مگر
نام حضرت جنید و شبلی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخن پا برده گفت که بلای تو دفع شد
و مرض رفت همچنین سه بار کرد بعده من بدست مبارکش خود را صحیح و تندرست یافتم و همه بیماری من فوراً
زائل شد چنانکه بروز چهارم آن بلکهنؤ مراجعت نمودم حکایت سوم شیخ غضنفر علی روایت میکنند
که بعد چند سال میگذرد که من در سلطنت نصیر الدین حیدر شامل سپاهیان تیالن بر محبوس خانه شاهی
متعین بودم دران محبوس خانه بزمره قیدیان مرزا عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بعلت خون از عرصه
هجده سال مقید بود تا مروه رهائی امام بخش داروغه محبوس خانه که مرید حضرت مولاناست اوصاف حضرت
شنیده نیت کرد که اگر من از قید رهائی یابم خود را بحضور حضرت مولانا رسانیده مرید شوم بعد دو سه روز عاقل بیگ
مذکور پیش داروغه ظاهر کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی درینجا آمده فرموده که رحمان رحمان بخوان انشاء الله
تعالی رهائی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ مذکور بخواندن رحمان رحمان مشغول شد
بعد ازان میگوید که دیگر در خواب دیده ام که حضرت مولانا تشریف آورده میفرمایند که رحمان رحمان
چه میگوئی تو که حافظی یعنی سوره رحمان بخوان چنانچه من بقرأت سوره رحمان مشغول شدم داروغه
امام بخش و من غضنفر علی این حال اطلاع نموده بحضور حضرت مولانا فرستاده من بحضور حضرت حاضر شده
کیفیت مرقوم الصدر گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الاقدس شنیده خاموش شدند و مولوی ابو الحسن
مولوی که حاضر حضور بودند فرمودند که انشاء الله عاقل بیگ مذکور رهائی خواهد یافت بعد پانزده روز
[illegible] حکم سلطانی آمد که فلان قیدی حافظ کلام الله را فوراً بگذارند چنانچه مظفر علی خان داروغه
[illegible] او را طلبیده رهائی داد همان روز بحضور حضرت مولانا آمده روبروی راقم آثم مرید
[illegible] مرقوم الصدر بزبان خودش بیان کرد حکایت چهارم حضرت مولانا را هفت سال

پیش از ارتحال در پانزدهم ذیحجه عارضه سرسام طاری شده بود یکروز آنچنان غشی و بیهوشی مانده بود که
هیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در انحالت احتیاج بول براز میشد یا وقت نماز می آمد بی اختیار میخواستند
و مجوز کردن بول در طشت بلحاظ ادب مسجد نشدند و تعظیم سادات و پاس امور شرعی در عین بیهوشی
میداشتند نوبت طیاری تجهیز و تکفین شد در انحالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خانسامان
که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدوم حضرت درین شهر خدمت بسیار کرده بود عزیز دیوار مسجد
در احاطه قیام داشت بود او بحال مرشد خود با تضرع و نیاز بدرگاه خداوند سبحانه سجده کرده دعا نمود که الهی
من واقعه رحلت حضرت بچشم خود نه بینم اینقدر حضرت را شفا ده تا من روبروی حضرت بمیرم و حضرت نماز
جنازه من بگذارند بعده هفت بار گرد حضرت قربان گردید بفضله تعالی حضرت را شفا شد بنوخان میگویند
که روبروی حضرت حاضر بودم حال حمایت الله خان ذکر نمودم حضرت فرمودند که قضای ما را حمایت الله خان
برخود گرفت و خود را بر ما تصدق کرد همین که حضرت را صحت شد حمایت الله خان بیمار شد حضرت تاکید فرمودند
که ازین مکان منحوس بزودی ایشان نقل مکان کرده قریب فرنگی محل مکان گرفتند طاقت آمد و رفت
نماند حضرت مولانا بنوخان را برای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند بخوابی دیده ام که [illegible]
حضرت حاضر شدم در مسجد بستر حضرت گسترده است حضرت فرمودند که بربستر ما نشوی [illegible]
است حضرت فرمودند الامر فوق الادب بنوخان که چیپی پا [illegible] گفتند که حسب ارشاد [illegible]
برابر حضرت بربستر دراز شدم بنوخان گفتند که من مطابق آن حرف بحرف دیده ام فقط روز دیگر باز
حضرت مولانا بنوخان را فرستادند در انوقت حالت ایشان سقیم بود مگر شادان و فرحان میگفت
که حالا مرا از مرگ خود خطره نمانده است من دیده ام که حضرت روبروی درگاه حضرت مخدوم شاه مینا
قدس سره بوریا نشسته برای من سفارش می کنند من نیز در انجا وارد شدم هرگاه از انجا برخاستم پایم
لغزش کرد بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سبقت کرده دست من گرفتند [illegible]
میان هر روز که برمن حالت سکرات میشود حضرت را نزدیک نشسته می یابم همین قدر مطلوب بود
آن حاصل شد آخر آن مرحوم بتاریخ   ربیع الاول فوت کرد و نماز جنازه او حضرت ادا کردند
بعد سوم مادر حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است
که اگر بعد مرگ حال من دریافت کردنی باشد از حضرت مولانا استفسار خواهند کرد حضرت

تسلی گفته فرستادند که حمایت احمد خان نه بکمال لطف الهی است خاطر جمع دارند و نیز نبو خان روایت میکنند
که درانحالت سر سلام هر گاه مردم میگفتند که حضرت تبسم اکتفا فرمایند و نماز نشسته بگذارند میفرمودند که تا نبوس ما
باقیست انشاء الله تعالی در معمولات فرق نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب رودولوی
مولوی موصوف نقل میکنند که حافظ لباون صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبد الکریم صاحب
گنگوهی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صاحبزاده شاه عبد الکریم صاحب لکهنؤ
وارد شده بودند و مرا خبر نبود حضرت مولانا قدس سره العزیز روزی همین فرمودند که پیر شما آمده است گفتم
من هنوز پیر نگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بلی پیرزاده
هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آخر خواهند شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میروم فرمودند
در ردولی با اوشان ملاقات خواهد شد چون زمان عرس حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز رسیده بود
شاه صاحب ممدوح در ردولی رفتند من نیز در انجا رسیدم عند الملاقات معنی کلمه طیبه پرسیدم حاصل معنی
مطابق فرموده حضرت مولانا بیان کردند مرا اعتقاد بخدمت شان زیاده شد همونجا بیعت کردم و کرامت
مولانا بخدمت پیر خود حکایت کردم اوشان فرمودند که مولانا عبد الرحمان صاحب مرشد من تصور
میکرده باشند بعد مراجعت ردولی بحضور حضرت مولانا حاضر گشته حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود
شده فرمودند خوب ہے خوب اچھا ہے اچھا حکایت ششم مولوی صاحب ممدوح
نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علیخان بهادر مرا در عدالت تعلقی بود حسب افترای بعضی مفتریان
نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در ردولی فرستادند و حالت غضب حاکم حاضر شدن مصلحت
ندیده من از ردولی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوهناک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علیخان
باز در لکهنؤ رفتن محال گشت و در همین اندیشه شبی در خواب دیدم که من در لکهنؤ آمده بحضور مولانا بمسجد
حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه مسجد نشسته چیزی مشوره کرده اند هر گاه از خواب بیدار شدم فی الحقیقت
خوف و اندیشه از دلم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکهنؤ آمده اول بحضور حضرت مولانا حاضر شدم
چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مرا درون مسجد بگوشه جنوبی نشانیده کلمات تسلی فرموده همراه
خود طعام خورانیدند از ان زیاده تر تقریب بدل خود یافتم مگر بخوف و اندیشه سابق در مجالس وغیره بیلا
نمی رفتم روزی حضرت مولانا مرا بالتخصیص یاد فرموده خریزه ها عنایت کرده فرمودند که این تحفه از در آمده شد

حضرت مخدوم شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام است همین حال نشسته بجز اندیشه از دل گویا بالکلیه خواب رفت
همینکه خوردم خوف و خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه همانوقت در محفل عرس شاه نذر محمد صاحب قدس
باز کسی مزاحم حال من نشد ذکر حکایات متعلقه لمعهٔ اول بعد از وصال در بیان آنکه معاملات فیض و صرف همت حضرت مولانا
بعد از وصال زیاده از حال حیات هستند **حکایت اول** در ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۴۶ هجری راقم
آثم بجهت گم شدن تفسیر فتح العزیز از ان غلام حیدر رضا صاحب که برای نقل به کاتب داده بودم
و او آن کتاب را گروکرده روپوش شد تشویش مفرط داشتم و هرچند بنده کوشش ساخت سراغی نیافت
بحالت مایوسی بر مزار حضرت نشسته بروحانیت وی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت روای
خلائق هستند از من اینقدر تشویش رفع نمیکنند من چه تقصیر کرده ام بعد این گذارش بر بستر خود
دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر پس من اقتدا کرده اند بعد ادای نماز
عرض کردم که یا حضرت کتاب مفقود هنوز دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد و همین
سرور بیدار شده و صحن مسجد برآمده بودم که پسر چهقدادخان مع یک شخص دیگر آمده پرسید که کدام
کتاب شما گم شده است گفتم تفسیر عند الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب تفسیر اینجانب کسیرا که
نبایی میکند بنابر فروخت چپه بود الیاس الفضال قیمت بتجویز والدم ملتوی داشته یک تهان پارچه چهینی
چهار روپیه پیشش آن باو داده است حق داد خان پیش شما فرستاده است چنانچه همانوقت چهار روپیه
پیشش آن داده کتاب مذکور گرفتم و با مالکش رسانیدم و شکرانه مولانا ادا کردم **حکایت دوم**
میان غضنفر علی و پنوخان نقل میکردند که شیخ رمضان ساکن فتحپور یکی از ملازمان نواب معتمد الدوله
بهادر روزی بوقت یکپاس روز برادر همشیره زاده خود را که بعمر چهار پنج ساله خواهد بود و بمرگ مفاجات
روح از قالب او پریده بر سر و دوست برداشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا
اندرون مسجد به استراحت بودند پنوخان جی پاسکردند چون معلوم شد که در طفل چیزی باقی نیست
حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضانخان مذکور طفلی را در کنار گرفته گرد حضرت طواف کردن
شروع نمود دو بار گردیده بود که آنجناب از خود بیدار شده برخاسته نشسته و پرسیدند که چیست
پنوخان و میان غضنفر علی عرض کردند که طفل انگلیس بچه مرده شده است حضرت رضی الله عنه برو دم
کرده تعویذ از حجره مبارک دادند تا همین که از مسجد بیرون برد طفل از رمضانخان مذکور آب طلب

آب نوشانید و هوشیار شد. رمضان خان میگوید که همشیره‌زاده من از همت مولانا زندگی دوباره یافته است

حکایت سوم حسین بخش ساکن موضع رسول پور متعلقه سلطانپور سرکار لکهنؤ بتاریخ بست و پنجم
شوال سنه ۱۲۴۴ هجری بکنیم پاس شب گذشته در مسجد حاضر آمده عند الاستفسار بیان کرد که من از سی سال
مرید حضرت مولانا هستم و از سیزده سال در پلتن انگریزی باردن جنگی کمپنی چهارم نوکر بودم شست ماه است که
بمیعاد یک ماه از کانپور رخصت گرفته بخانه آمده بودم برای مراجعت دلم نخواست بخانه نشسته ماندم
و عرضی عذر هم بسرکار نفرستادم بعد چند ماه نوشته آمد که بسبب غیر حاضری توبی عذر نامت از زمره سپاهیان کلر
بدر شد هرچند اسباب من قریب صد دو صد روپیه در پلتن مانده بود لیکن بسبب خوف نرفتم اسباب را هم
صبر نمودم چهار پنج روز است که بحضور حضرت مولانا حاضر شده ماجرای خود عرض نموده گفتم که حالا لائق نوکری
سرکار نمانده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی رفته بنشینم فرمودند نوکری خبرگیری اهل و عیال نموده باشید
و یاد خدا هم بکنید گفتم نوکری هیچ عمر رفته باز بدست نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بحال شوی
عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و درین سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جا نشد فرمودند
که بر نوکری خواهیم خود بی خطره مکن گفتم در انجا سفر اخواهم یافت الا صاحب کلان بهادر لکهنؤ چٹھی بمقصوری
من نوشته و بذریعه آن میتوانم رفت حکم کردند که از صاحب کلان درخواست چٹھی بکن انشاء الله تعالی
خواهد داد هرچند که پیشتر بعد درخواست از بعضی هم مایوس شده بودم لیکن حسب ارشاد در کوٹھی رفته
عرضی دادم بمجرد دیدن آن صاحب کلان چٹھی بنام کرنیل پلتن مذکور بدین مضمون نوشته داد که این سپاهی
نزد من حاضر بود و قصورش نیست بدستور بکار نوکری بحال دارند چنانچه چٹھی بدست دارم فردا خواهم رفت
کرانی و غیره در حیرت اند که اینچنین مضمون انگریز گاهی نمینویسد. و نیز حسین بخش مذکور بیان میکرد که همچنان
مرا دو دفعه پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از میعاد گذشته بود مایوس شدم
مرشدم گفت که بلا خطر برو یا حی یا قیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد همچنان کردم
او موافق میل اراده مرا معزولی من کرد چون روبرو شدم خنده کرد و هیچ نگفت و من بحال شدم

حکایت چهارم زبانی حسین بخش مذکور است که شهر کار زمیندار یعنی انور خان زمیندار موضع
بهائین بابت سرحد موضع بهادر پور در پی هلاک من شد. و جمعیت آنها از دو هزار مردم زیاده بوده
جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بحضرت مولانا آمدم و ماجرا عرض نمودم حضرت برشت

دست زده گفتند که خدا فتحیاب خواهد کرد در ماه کنوار که ازینجا رفتم روزی من و بازخان و لعل خان و نعمت خان
همقوم من و مرزا بادل بیگ مغل در خانه ویران شکسته که متصل سهاورپور است بودیم یکپاس روز
برآمده انور خان مذکور بجمعیت دو هزار کس بلوه کرده موضع رسول پور و سهاورپور که بطور محله آباد اند محاصره
کردند بجائیکه ده وبست بست کس از روبه من بودند بمقابله پرداختند و زیاده از یکصد بندوقچی دران مکان
مارا محاصره کرده تفنگ اندازی نمودند بازخان در اول گولی کشته شد ما چهار کسان تا دو پهر مقابله کردیم
قریب دو دو پهر لعل خان و نعمت خان و بادشخان نیز تاب گولی نیاورده بحیله رفع تشنگی راه خود گرفتند
من تنها ماندم صدها گولی بر من میرسید و کار نمیکرد حتی که در شاخ باروت یعنی سنگره سوراخ شد آنوقت بدل خود
گفتم که یا مولانا حالا یک رفیق هم نمانده جان من میرود و دو پهر هم رفت بمجرد خیال اینمعنی نظر کردم که قریب
یکصد بندوقچی مددگاری من پیدا شدند و تعاقب اعدا همین کردند و اعدا رو بهزیمت نهادند سیزده کسان را
از آنها مقتول و مجروح گذاشتند تا موضع سهاپین رسانیدم و فتحیاب شدم بعده تحقیق کردم که این مردم
از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان راجه حسن پور بندوا باستماع آواز تفنگها از عقب
برخاسته و مردم همراهی او از فاصله یک کروه باین زودی رسیدند و آن جماعت کثیر از برکت نام مولانا
بمجرد دیدن مدد قلیل رو بفرار نهاده شکست فاحش یافتند مصرعه نام رحمان اینچنین یاری کند حکایت پنجم
حافظ قاسم علی صاحب ساکن ردولی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمه یکی از مریدان با اختصاص که
از چند ماه بخدمت مولانا حاضر بودند در ماه شوال سنه ۱۲۲۴ هجری روز جمعه در مسجد نشسته بودند بخاطر گذشت
که نکاح ثانی باید کرد و بمجرد این خطره حضرت مولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما
مناسب است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تهجد عرض خواهم کرد چنانچه وقت
تهجد حافظ صاحب موصوف عذر بیمعاشی و عدم استطاعت خود بیان کردند فرمودند و ما من
دآبة فی الارض الا علی الله رزقها هیچ تردد نباید کرد حافظ مذکور میگویند که جرات نکردم و نادم گشته بعد چند سال
باز استجازت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت حکایت ششم حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم شیخ طفیل علی از چند سال بطرفی رفته بودند و خبر خیریت شان نرسیده از غیبت
اضطرابی تمام لاحق حال من بود روزی بخدمت مولانا قدس سره الاقدس عرض حال خود نمودم فرمودند
که بعد هر نماز اذان گفته باشی چون بموجب فرموده بعمل آوردم خطی متضمن خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد از ان عرض کردم که اگر بعنایت حضور بدید ایشان مسرور شوم
نهایت متمنیات قلبی است فرمودند که باز از ان گفته باشی عرض کردیم چند بار فرمودند که هرقدر تسکین بیفزاید
حلاوت زیاده خواهد شد باید که همین و یکبار گفته باشی چون حسب الارشاد بعمل آوردم چندان عرصه نگذشته بود
که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مهجور را مسرور ساخت حکایت هفتم حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم مولوی قدرت علی در باب بیعت خود متردد بودند چون بخدمت مولوی مظهر علی استاد
خود حقیقت این حال بیان نمودند مولوی مذکور گفتند که در مزار حضرت شیخ العالم حضرت مخدوم احمد عبد الحق
قدس سره رفته شب بمانید انچه از انجا القا شود بعمل آرید چون برادرم حسب گفته مولوی صاحب ممدوح بمزار
حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشستند همان زمان القا شد که مرید مولانا عبد الرحمان باید شد چون
بخدمت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الاقدس تبسم فرموده بشرف بیعت مشرف ساختند
حکایت هشتم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که وقتی برادرم مولوی قدرت علی بیمار بودند و آنچنان
اشتداد مرض شد که از زندگی یاس هم رسید درین حالت بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال خود
ارسال داشتند چون عرضی بحضور حضرت مولانا گذشت بجواب آن مرقوم قلم فیض رقم شد که زود صحت
میشود هرگاه نامه عنایت آمود در روز فرموده از همان وقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امراض
مرتفع شده رو بتنزل نهاد حکایت نهم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که در قصبه رودلی کلواری متصل
خانه من دوکان می فروشی داشت از انجهت ظهور فتنه و فساد میشد و رنج تمام بخاطر داشتم بنا بر آن
روزی بجناب مولانا قدس سره الاقدس اظهار این حال نموده عرض داشتم که بنام منشی وثیق علیخان
رقعه سفارش صادر شود تا آنچنان سعی موفور بکار برند که خانه کلوار از بیخ و بنیاد برکنده شود مولانا
ارشاد فرمودند که از من نمیتواند شد که برای خانه بربادی شخصی سعی نمایم مگر خاطر جمع دارید رفع رنج شما
خواهد شد اتفاقاً چندان عرصه نگذشته بود که بچه اشیا بحضور گذشت و آنچنان تدارک بظهور رسید که
کلوار مذکور بعنایت خود از ان زمین برداشته برد و آنجا چه و سری مرزا احمد مسجد قائم کردند حکایت دهم
حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که روزی عند التذکره حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد فرمودند
که حال پیر و مرید بایست که چنانچه کشتی نشین را از رفتار کشتی آگاهی نیست همچنین مرید را از نقل پیر خود
اطلاعی نمیباشد پیر او را بمقصد میرساند اتفاقاً در زمان هفته بخواب دیدم که همراه حضرت مولانا قدس سره الاقدس

بر کشتی سوار بیم و کشتی در دریا روان است علی الصباح که بجناب حضرت مولانا قدس سره الاقدس مشرف
شدم بیان نمودم که اگر کسی خود را با پیر خود بر کشتی سوار بیند تعبیرش چیست فرمودند که بهتر است و یک پیچ باقی ماند
حکایت یازدهم مولوی عبد الغفور متوطن بنگاله از شاگردان مولوی محمد مبین مرحوم گاه گاه بحضور
حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مثنوی شریف شروع کرده بودند مولوی مبین صاحب موصوف بعبد الغفور
مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبد الرحمان گمراه خواهی شد در آنجا نرفته باشی عبد الغفور اظهار آشفتگی و حال
عقیدت خود بحضور مولانا گذارش کرد حضرت مولانا فرمودند که بحکم استاد خود عمل باید کرد آخر کار مشار الیه
درخواست بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز نمود حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب
و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نمائید عبد الغفور گفت سوای آنحضرت بر دیگری عقیدت ندارم ارشاد شد
که صاحبان فرنگی محل را توسل بحضرت سید شاه عبد الرزاق بانسوی قدس سره است بهتر آنکه در بانسه رفته
از روح پرفتوح سید صاحب استجازت و استصواب نمائی هر چه آید رهنمای شود همانجا رجوع کن چنانچه عبد الغفور
در بانسه رفته همین عرض بر آستانه فیض کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبد الرزاق قدس سره نمود
شد از حضور فیض ظهور القا شد که پیش مولوی عبد الرحمان رفته بیعت کن عبد الغفور مذکور از انجا در تحسین
مسجد آمده اظهار حال نمود بعد از آن روز دوم یا سوم مشرف بشرف بیعت شد چونکه حضرت مولانا را در
باطن آگاهی از آن معامله شده بود هیچ انکار نکردند حکایت دوازدهم شیخ غضنفر علی نقل میکنند
که مولوی خیرات علی الهآبادی مرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سبقاً
می خواندند در زمان معتمد الدوله بهادر در همراهیان فقیر محمد خان بهادر اخوندزاده محمد انور خان رامپوری
بغایت منکر مسئله وحدت وجود بود و مولوی هادی علی شاگرد مولوی ذو الفقار علی صاحب [illegible] قصبه بوده
با اخوندزاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی نیز پیش اخوندزاده آمد و رفت میداشتند و همدیگر
گفتگو در رد و قدح وحدت وجود میشد روزی اخوندزاده مذکور همراه بعضی سواران و کدام رفیق خود خوان
شیرینی بحضور حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی از مولوی هادی علی ملزم و قائل
شده از مسئله وحدت وجود و هم از مریدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا
از اشراق باطن بر سوء ظنی اخوندزاده مطلع شده خاموش ماندند و شیرینی را بمیان حضار تقسیم کنانیدند
صباح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رساله کاسرة الاسنان آمدند حضرت مولانا متوجه حال شان

نشدند و کلام نکردند مولوی خیرات علی بار بار حال می پرسیدند که امروز مزاج حضور چگونه است آخر الامر من
غضنفر علی میان خیرات علی را اندرون مسجد طلب داشته بر ماجرای دیروز مطلع ساختم مولوی خیرات علی
کمال خجل و شرمنده در پای مبارک افتاده بقسمهای شدید گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مغلوبی من
و غلبه مولوی نادر علی در مناظره و تهمت انحراف عقیدت من گفته فرستاد اگر من منحرف شده باشم
جای من دوزخ باشد والا از سمت حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گردد حضرت خاموش شدند بر فردای
آن بر اخوندزاده عتاب معتمد الدوله بهادر شد و از شهر بدر گشت **حکایت سیزدهم** در حالت جذب شیخ
غضنفر علی میگویند که پنج روز پیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بر بستر دراز بودند
و من پاکوبی میکردم و در آنوقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بر در حجره
رسیده سلام علیک کردند حضرت بحال خود مشغول بودند جواب ندادند من وعلیکم السلام گفتم آنها بعد
یک لحظه روان شدند و همانوقت حضرت بکمال سرعت برخاسته بر بستر نشستند و ریش مبارک خود را بدست گرفته
مکرر بوسه کرده فرمودند که منم که رو و پشت او برابر باشد و حالت جذبه طاری شد من حضرت را در کنار گرفتم فرمودند
بگذار تو کیستی عرض کردم که من غضنفرم فرمودند غضنفر کیست عرض کردم که غضنفر عبد رحمان فرمودند
کدام عبد رحمان ازین حالت من ترسیده گریان شدم و بدل گفتم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند بعده از لحظه
هر دو دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن منی از آن من بعده باز بر بستر افتاده مشغول باستغراق شدند
همانوقت مرزا کلن بیگ در حجره آمدند من آن ماجرا ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک باد شما
که این حالت همان بود که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طاری شده بود و در آنحالت حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها آنحضرت را در کنار گرفتند آنحضرت فرمودند بگذار کیستی عرض کردند که عائشه فرمودند کدام
عائشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند کدام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند کدام محمد الخ
حکایت چهاردهم در تصرف مولانا و تسلیک مدح و ذم زبانی پنوخان صاحب و شاه غلام ذکریا صاحب
صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شاه صفی خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره العزیز و مولوی قدرت الله
صاحب گوپاموی که مرید و مخلص و معتقد خاص حضرت مولانا بودند روزی بحضور آمده عرض کردند که حضرت
مدتی خواست اهل غرض رقعه را بنام کسی ناکس میدهند بعضی مردم از بدگمانی گنهگار میشوند و میرند رقعه
بهرا و نمی رسد چنانچه دیروز یک سید پیش غلام علی خان داروغه باورچیخانه رقعه حضرت بهر او تابعی و مرید سید احمد

صاحب است رقعه را دیده گفت که شاید این سادات چهارم مولانا سید هند بر این سخن فیما بین ما و او بسیار
مکابره شد بلکه نوبت بمجادله رسید و سید را یک حبه دستیاب نگردید این کلام شنیده فرمودند که هر چه کسی
در حق من گوید شما را بیان تکرار و نزاع نمی باید کرد نه از مدح کسی خوشنود میشوم و نه از ذم احدی ناخوش میشوم
و این حکایت بداروغه فاکور نیز رسید بعد دو سه روز یک سید دیگر برقعه حضرت پیش غلام علی خان مزبور برده
حضور گسبت پیچ و پیچ داده گفت که اگر مولانا را ذره نفسانیت می بود گاهی نام من نمیگفتند حکایت پانزدهم
در فریادرسی و همت باطنی در رهائی احمد خان میواتی که مرید بود شیخ غضنفر علی حکایت میکنند که احمد خان میواتی
برادر وهبی خان ساکن لکھنو که ترک دنیا نموده بحضور حضرت شب و روز حاضر باش بود او برای آوردن زوجه
بجنور از خویش رفته بود در انجا فیما بین او و خسر او قضیه و فساد شده و نوبت زد و کوب رسید خسر او در کوتوالی
مستغاثی شده احمد خان و داماد خود را مقید کنانید و بدست خود چنین زخم زده خون چکان بحضور حضرت مولانا
برای فریاد و آمد اهل مسجد که به احمد خان مشتاق داشتند حال وی یافته گفتند که احمد خان حضرت مولانا را همیشه
تنگ میکرد خوب شد که لبش ارسید و حضرت مولانا مرا فرمودند که پیش کوتوال رفته بگو که احمد خان را فوراً بگذارد
عرض کردم که بر گفته من نخواهد گذاشت باز فرمودند که اگر اشتباه است عرض احمد خان می آید ساعتی نگذشته بود
که احمد خان را کوتوال رخصت کرده و بحضور حاضر گردید فقط حکایت شانزدهم کرامت حضرت مولانا
در اشراف خطره زبانی منوخان صاحب مریدان ساکنه مسجد خفیه باهم گفتند که بیشتر فتوح از نقد و جنس که می آمد حضرت مولانا
حق ما مردم دانسته برما تقسیم می کنانید از وقتیکه سادات پنجاب آمده اند هر چه می آید بالکل باوشان میدهند
و خیال حق ما مردم نمیفرمایند روزی حضرت بعد نماز صبح همه ساکنه مسجد را یاد فرموده روبروی خود نشانیده
اول حکایت کردند که در خانقاه حضرت مولانای جلال الدین رومی علی نبینا و علیه السلام پانصد کسان
از طلبا و فقرا متوکلین بطور اصحاب صفه میماندند از انجمله بعضی مردم را خطره گذشت که مولانا در محل و حفظ
خدمت دنیا و اهل دنیا بدرجه کمال میفرمایند و هرگاه وزرا و امرا می آیند اخلاق و هم التفات بحال شان
میکنند و هر چه نذور و فتوح می آید قبول میفرمایند پس این فعل مخالف قول آنحضرت مولوی معنوی برین
خطره مشرف گردیده فرمودند این عالم اسباب است اگر من نذور و فتوح نگیرم سامان خوراک و پوشاک
و ضروریات شما پانصد مردم چگونه شود بعد ذکر این حکایت ارشاد شد که جواب حق تلفی شما مردم بجا
گفتن میتوانم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول الله علیه الصلوة والسلام گفتن نمی توانم

حکایت هفدهم مرید معتقد باخلاص ولی شیخ انور علی بجنوری روایت می کند چون در زمان قرب
انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بیعت مرا شده بود و بعضی صاحبان می گفتند که
بیعت در همچو حالت معتبر نیست در دل من ترددی پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارتیست نهایت مصفا
و پاکیزه و دران چهارپای مرتاض مرتب است حضرت مولانا در آنجا تشریف میدارند آنوقت بنده را طلب فرمودند
بطوریکه دستور بیعت شریف بود مکرر سرافراز فرموده معنی کلمه طیبه لا اله الا الله از من پرسیدند بنده حسب فهمید
ناقص خود عرض نمودم ارشاد شد که این معنی توحید نمیرود آخرش آنحضرت بتعلیم و ارشاد معنی نفی غیریت
بنده را سرافراز فرموده لفظ شاد باش بحق بنده فرمودند از افضال و عنایت ربانی باوجود کم علمی از آنوقت
مرا در عقیده توحید شکی و شبهی باقی نمانده حکایت هیجدهم زبانی شیخ انور علی عزیز از حافظ علیم الله
نگرامی که عالم و فاضل و مرید خاص حضرت مولانا بودند منقول است که در آنجا بیا حضرت مولانا قدس سره العزیز
بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز تشریف میداشتند من و قاضی عبد الکریم صاحب بلیو
بخدمت حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب گفتم که دل من برای مرید شدن میخواهد
ایشان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم و زهد و تقوی شهره آفاق اند یکی مولانا عبد الرحمان
دوم مولانا عبد العزیز دهلوی لیکن در علم معرفت الهی مولانای شاه عبد الرحمان بر ایشان فوقیت
دارند چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فنگی بمکان لطیف و پاکیزه برده در مکان
مذکور بزرگی اندرون پرده رونق بخش اند آنکس عرض نمود که علیم الله موجود است از اندرون پرده
حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبد الرحمان ببرید او نزد شیخ عبد القادر خواهد برد فقط چنانچه
من همان روز بخدمت حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اظهار خواب ساخته مشرف به بیعت گردم
حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اظهار ساختن خواب نیست هرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید ترا
اطلاع خواهم ساخت چنانچه بعد عرصه سه چهار ماه روزی بگوشه صحن مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
مرا علحده طلبیده فرمودند که امروز وقت بیعت تو است من عرض کردم که شیرینی بیارم فرمودند که
هیچ احتیاج شیرینی نیست چنانچه همونوقت بدون شیرینی مرا مشرف به بیعت خود فرمودند حکایت نوزدهم
زبانی میان محمد غوث صاحب که مرید خاص و معتقد قدیم حضرت مولانا اند منقول است که یکبار حکایت
فرمودند آنحضرت بروز چارم بوقت شب من تنها بر مزار شریف قیام نموده به قصیده برده خوانده

سرِ خواب بردم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را روبروی مرشدان بجز خاموشی
هیچ خواندن نشاید یعنی بخیالم هیچ نیامد شبی دیگر هم بدستور اراده خواندن قصیده شریف و دیگر وظائف خود
بر مزار شریف کردم آن شب چنان خواب بر من غالب گردید که تمامی وظیفه من قضا گردید آنوقت بر
ارشاد آنحضرت آگاه شدم **حکایت بستم** زبانی میان محمد غوث صاحب منقولست که بعد رحلت
فرمودن آنحضرت بعرصه ده پانزده روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از مزار شریف خود برآمده در صحن مسجد
استراحت میفرمایند و من بخدمت پای چپی حاضرم چنانچه ساق مبارک اندکی ضرب رسیده دیدم عرض نمودم
که این ضرب بر ساق مبارک از کجا رسید فرمودند که بروقت برآمدن از مزار من عرض کردم که
آنحضرت درینجا که مکانهای بسیار موجود اند چرا تشریف نمیدارند فرمودند که هر کس پاس شریعت [illegible]
حکایت بست و یکم در استخلاص رستم علی چیله شاه سلطان صاحب مسمی رستم علی چیله شاه سلطان
در باغ شان که بیرون شهر لکهنو متعلقه موضع ... واقع است می ماند وقت شب مردم سیتل ... موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و پهره مقید داشتند خواجه محمد شریف صاحبزاده شاه سلطان عرف
سید صاحب که معتقد حضرت مولانا بدل و جان بودند بر مزار شریف آنحضرت آمده گریه و زاری کرده
استمداد خواستند همان روز حضرت مولانا همت کردند که چیله مذکور رهیده آمد از وی پرسیدیم که چگونه رهائی
یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبد الرحمان قدس سره العزیز دران مکان تشریف آوردند
اکثر مردم خفته بودند و دو سپاهی بر پهره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت بر ایشان نیز غنودگی
طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هرگاه اندر شهر آمدند تا آندم
همراه من کردند که این راه مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شدند **حکایت بست و دوم**
روزی محمد حسین خان صاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ابتدای حضوری من
بخدمت حضرت پیر و مرشد برحق فقط از تائیدات رحمانی گردید که ناگاه ولوله شوق قدمبوسی
آنحضرت بدل پیدا شده مستفید خدمت شدم و فراوان سعادت دارین حاصل نمودم و مسمی
مرتضی خان برادر حقیقی کوچک من که معتقد و شاگرد حافظ وارث علی صاحب بوده از عقیده
توحید مثل حافظ مذکور او را هم شهرت کلی بود چه آخر گشتن مرا بخدمت آنحضرت نهایت ناگوار خاطر داشته
هر روزه بکلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب ماجرا رو داد که دران اثنا بحافظ مذکور

از زوال خود رنجیده شده از اینجا بسمتی رفته بود برادرم که محبت و عقیدت از حافظ مذکور میداشت از باعث
رنجیدن خود حافظ کمر بسته بسمت کاسهٔ پور برای تلاش او راهی شد بعد عرصه دو سه روز مراجعت کرده
بخانه خود آمد و از من گفت که طرفه واقعه بر من رو داد وقتیکه از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی پیر و مرشد
از حق همراه من بوده بانواع عنایات سرفراز فرمودند و در عرصه سه روز آنحضرت یکساعت و یک لحظه
از من مفارقت نفرمودند حالا آنجناب مرا همین وقت بخدمت حضرت مولانا صاحب تاکید نمودند چونکه او را ولوله
شوق قدمبوسی بدرجه کمال بود مرا یکساعت فرصت نداده همون وقت بخدمت حضرت آورده معه
قدمبوسی [illegible] عرض نمودن حال برادر خود از زبانش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه حاجت
چنانچه او را همون وقت بشرف بیعت خود مشرف فرمودند و خلافت و دستور داد او را اجازت خواندن تسبیحات
هفت روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با آنحضرت رسیده اند دادند و بانواع
فیوضات توحید وغیره سرفراز فرمودند حکایت بست و سیوم هم زبانی پیر خان صاحب روزی حضرت مولانا
ارشاد میفرمودند که مردی پیر سال مسمی بداد شاه بر دروازه حرم شریف مدام نشسته ناس یعنی تماکو سائیده
می فروخت [illegible] پرسیدم از چند مدت درینجا هستی گفت هفتاد و سال گذشته که همین جا می نشینم و
ناس میفروشم گفتم که مردم آیند و روند از اینجا فیض میبرند تو که از هفتاد و سال مقیم این درگاه هستی کاری
حاصل کرده یا چیزی نامعلوم [illegible] گفتا که در مدت صورت مردم هزاران هزار برای طواف کعبه
آمده و رفتند حالا یک انسان صورت بنظرم آمده او را هم هنوز زنار نشکسته انشاء الله تعالی عنقریب خواهد شکست
گمان کردم اشاره بسوی من میکند حکایت بست و چهارم اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر رامپوری رحمة الله
دستگیر که در [illegible] بودند حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریفه صاحب
قدرت و برکت بودند و حضوری رسول صلی الله علیه وسلم داشتند چنانچه یکبار بدریا غسل میکردند
داکوه مد نظر بود [illegible] مذکور یکبارگی طلا شده مردم حضار دیدند ایشان التفات بران نکردند بار دیگر نظر کردند
بحال خود گردید و نیز میفرمودند که در حالت قصیده خوانی ماری در پایجامه شان در آمد ایشان بهمان
حضور قلبی که میخواندند قصیده شریف را تمام کرده در روشنی چراغ دیدند مار مرده از پایجامه بدر افتاده
[illegible] گشت چنان بودند که من بنا بر استجازت قصیده شریف بخدمت شان رفتم پیش از درخواست
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم دی شب صورت شما نمائیده ارشاد کرده بودند که فردا انکس خواهد

ورا اذن قصیده باید داد و بعده اجازت دادند یک روپیه نذر گذرانیدم قبول کردند و پرسیدند که اراده اقامت
در بغداد وغیره ممالک حجاز در دل شما ست عرض کردم بلی فرمودند که حکم حضور اینست که در هندوستان در
هر کدام جا که پسند باشد استقامت نمایند بمجرد شنیدن این معنی خیال طرف دیگر از خاطر بدر شد و عازم هندوستان
شدم حکایت بست و پنجم بزبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب سجاده نشین که شبی حضرت مولانا و مرشدنا
در تاریکی مشغول بقصیده خوانی بودند ماری بر مصلای شریف رسید چنانچه دست مبارک حضرت بران افتاد
ا هیچ دست مبارک نکیسو کردند و بدستور بیان حضوری قلبی مشغول ماندند بعد فراغت که در روشنی چراغ
دیدند آن مار بر مصلا افتاده بود حکایت بست و ششم باظهار حاجی محمد معظم صاحب لکنوی مرید خاص
که در عهد سلطان غازی الدین شاه اوده جواهر خواجه سرا شیعه متعصب بود با سنیان عداوت قلبی داشت
خصوصاً با این عبد ضعیف که در باورچیخانه خاص ملازم بودم عناداً میخواست که بزور ترک مذهب کناند
یا بکدام حیله ذلیل و بیحرمت گرداند چنانچه چند بار بحضور سلطان زمان بدگوی کرده و موثر نشد آخر الامر روزی
بر ملا از من گفت که عنقریب شما را بیحرمت میکنم ازین هر نهایت اندوهگین میماندم روزی باتفاق شیخ
محمد عظیم چوبدار که اوشان هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم
مصباح ساکن بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت متردد است جناب مولانا صاحب پرسیدند خیر باشد من حال
تعدی خواجه سرا مذکور عرض کرده استدعا نمودم که هر اثر روزگار شاه منظور است مگر طلبیده از حضور
آبروی و ایمان سلامت ماند خواجه سرا و مزاج سلطان نهایت دخیل است و هر وقت در فکر آبروریزی
من میباشد بشنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرو کرده فرمودند که خاطر جمع دارند هر که در فکر آبروی شما
ست همانکس خراب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور رخصت شده بطرف باورچیخانه میرفتم
خبر یافتم که همانوقت خواجه سرا مذکور بغضب سلطانی گرفتار شده پا بزنجیر مقید گردید و همه خدمات مفوضه او
بیاره بغلام علیخان متعلق شد حکایت بست و هفتم در اشرف بخطره زبانی شیخ نور علی صاحب
از مریدان فاضل بیک داروغه پوشاک خاص شاهی که نهایت ذی علم و صاحب زهد و تقوی اند منقول است
که در ایام طالب علمی که ... برای نماز جمعه بمسجد مولانا شاه عبد الرحمان قدس سره العزیز میرفتم روزی
از روزهای جمعه بدل خود اراده نمودم که انشاء الله تعالی امروز بعد نماز از حضرت مولانا صاحب در معنی
کلمه طیبه لا اله الا الله بارها بسیار مناظره خواهم نمود چنانچه حضرت مولانا باراده من آگاه شده هرگاه

بعد فراغ نماز نشست و رو و قدح در معنی کلمه طیبه بخدمت حضرت مولانا نشستم ناگاه لرزه بر اندامم افتاد و زبانم اصلا
طاقت گویائی نیافت بدل خود نهایت نادم و شرمنده شدم از آن وقت عظمت و جلالت حضرت مولانا
قدس سره العزیز بدلم نشست **حکایت بست و هشتم** در کشف حضرت مولانا قدس سره العزیز میر کرامت
صاحب رئیس رای بریلی که مرید خاص حضرت مولانا هستند زبانی قاضی عبد الکریم صاحب نگرامی که اجازت
و خلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از بریلی در لکهنو آمده بخدمت
جناب مولانا حاضر بودند در آن وقت شخصی از سکنه لکهنو بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و نمی
میدانم که جناب صادق القول اند معهذا میخواهم که حضرت جواب است بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق
نگفتند جناب مولانا فرمودند که آنچه پرسیدن است بپرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت
اقرار یا انکار کشف هیچ نکردند اندک تامل کرده فرمودند که تو پریروز نیز اراده آمدن اینجا داشتی بلکه تا
فلان مقام آمده پس پا شدی و دیروز نیز تهیه اینجا داشتی شخصی ترا بجای دیگر کار برد و امروز در اینجا آمده
امتحانا سوال کردی سائل مذکور تصدیق کرد که حق همین است که بحضور مکشوف شد فرمودند یک سخن برای
بهتری خود و دیگر بشنید که بار دیگر امتحان کدام فقیر نخواهی کرد و الا خطا خواهی یافت **حکایت بست و نهم**
زبانی میر موصوف قاضی صاحب ممدوح نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم شیخ نامش یاد نمانده
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود کتب بسیار همراه داشت مقدمه وحدت وجود چند روز
بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوه جاذبه حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد معتقد
گردید و گفت که از ذخیره کتب تا چندین سال تسلی من نمی شد آنچه از صحبت حضرت در زمان قلیل تسلی
من شد الحمد لله علی احسانه خوب یاد نیست که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یا نه
حکایت سیم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جای نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز مسموع است
سید عبد الله بنگالی شهید الله ساکن ... پور بعد وفات فاتحه محبوب ... سال ... خوانده و شربت ... حضرت مولانا
می آمدند و از حضرت مولانا ... اولاد ... سید صاحب موصوف ... نکاح ...
اولاد کرده سر خود را بر پای مبارک آنحضرت نهادند حضرت مولانا ...
از آن هم ... بر پشت سید موصوف زده فرمودند که برو ان شاء الله تعالی تو صاحب اولاد خواهی شد چنانچه
بعد چند سال معلوم شد که از سید موصوف دو فرزند و یک دختر بوجود آمد **حکایت سی و یکم** زبانی خلیفه

فتح علی شاه صاحب ممدوح حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت در مسجد کلان بلده حیدرآباد
قریب نیم شب عجیب و غریب ماجرا رو داد که بزرگی از بالای مسجد مذکور بزیر آمد و بحوضی که در صحن مسجد واقع است
غسل نموده باز بر بالای مسجد پران میشود و فعات این حرکت ازان بزرگوار دیدم و مولوی رحمت بخش که در آنجا
نیز هم موجود بودند گفتم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتم که این بزرگ ابدال است که
طاقت پرواز هم دارد و بعد آن هنگامیکه من برای زیارت کعبه شریفه رفتم در آنجا همان شخص را دیدم از مولوی
سابق الذکر گفتم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترا در مسجد حیدرآباد بوقت شب
معائنه کنانیده بودم او شان گفتند که درست است **حکایت سی و دوم** شاه صاحب موصوف
نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بر طبیعتم نهایت تردد پیش آمده بود بجناب
حضرت مولانا و مرشدنا بطور عرض کردم که تا رفع تردد آب و طعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود
و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیره بخور عرض کردم که تا
رفع ملال دل خود هیچ نخواهم خورد چنانچه همو وقت شخصی دو نه پیره های تازه بدست خود گرفته و دروازه
روضه شریف کشاده بدست من داد من هیچ نخوردم و بر طاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم چیزی
غفلت بر دلم طاری شد دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیره های نمیخوری چیزی شیر بنوش
من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن اهیر که از همسایه باشد چیزی شیر معقول در ظرف گلی آورده
و دروازه مقبره شریف کشاده پیشم نهاد و شیر را نیز بر طاق نهادم و باین عنایت بغایت سجده شکر بجا آوردم
بجا آوردم و شیر و پیره های عطیه حضرت مولانا و مرشدنا خوردم بمجرد خوردن انچه تردد است بر دلم بود
بالکل مندفع گردید **حکایت سی و سوم** در تعلیم بعالم رویا **و مطابق آن** در ظاهر و حلین بیان
سید شین علی ساکن شیخ پور علاقه فتح پور هسوه نقل میکنند که در آخر زمانه سلطنت غازی الدین حیدر
شاه اوده در لکهنو آمده مشرف ببیعت حضرت مولانا قدس سره العزیز مشرف شدم و شجره چشتیه صابریه
بدستخط حضرت یافتم لیکن چیزی دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بوطن خود رفتم در موضع مسکن من
اتفاقاً خیراتی خان مرید شاه مراد الله صاحب نقشبندی سهرانچی مهمان وارد شدند وقت شب او شان
مرا دوستانه تعلیم نمودند که در مراقبه نشسته بر دل نقش الله برنگ طلائی تصور نموده ذکر خفی الله الله
میکرده باشند و خیال نمایند که در میان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن تا بالغ میرسد

مطابق گفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماده جنون در من پیدا شد و خیالات فاسده
و رغبت بطرف فسق و فجور پیدا گشت گاهی اراده زناکاری وگاه شراب خواری وگاهی غارتگری وغیره
خطرات فاسده بخاطر میگذشت و در نماز وغیره رغبت نمی شد لیکن نماز تهجد و ورد و وظائف هم میکردم روزی
وقت شب بجلسه نماز نشسته درود میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در
طبع من هیچ خیالات نبود حالا نوبت بجنون رسیده مولانا خبرگیری نمیفرمایند همان وقت غنودگی آمد بخواب
دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان فتح علی شاه صاحب وضو میکنانند من سلام کردم
حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر هستی عرض حال کردم فرمودند که بعد هر نماز یک تسبیح فلک
فی الافلاک میخوانده باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم بعد نماز صبح شروع کردم
بمجرد خواندن آن خطرات فاسده رفع شدن گرفت بعد چند روز افاقت کلی یافته در لکهنو آمده قدمبوسی
حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر بحضور عرض کردم که من مشرف بیعت شده بودم مگر چیزی شغل و اشغال
ارشاد نشده بود امیدوار تلقین هستم حضرت در حجره تشریف برده مرا در تنهائی یاد فرمودند و دروازه حجره را
بند کنانیده پرسیدند که گاهی شما را چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه باز پرسیدند و
فرمودند در خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بحالت جنون بودم ارشاد شده بود
که لفظ فلک فی الافلاک میخوانده باشی تبسم شده پرسیدند که از آن چیزی فائده بر داشتی یا نه عرض کردم
که من مجنون شده بودم بدولت آن لفظ بحضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طبیب حاذق میشود
موافق مزاج مریض تشخیص علاج میکند شغل قلبی که از آن جذبه پیدا میشود ابتدا مناسب حال شما نبود
بعده ترتیب شغل ذکر نفی و اثبات تعلیم فرمودند حکایت سی و چهارم زبانی میان کریم بخش
صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چودهری عنایت احمد مولوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا
بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مقید شدند حضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه
روزی من کریم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکهنو وارد بودند فرستاده پیغام گفتند
که آنصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده استمداد خلاصی عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من پیغام
رسانیدم روز دیگر میان غلام ذکریا صاحب پیرزاده صفی پوری را فرمودند که از طرف من بخدمت
شاه کفایت الله صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد رحم فرمایند چنانچه میان غلام ذکریا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دو روز پیش از آنکه ایشان پیام رسانند از خود گفتند که میان ذکریا آیند
یا میان یحیی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه یحیی نام والد غلام ذکریا بود اوشان را این سخن
ناگوار آمد پرسیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که یحیی نام پدرم نیز هست هر چه گفتم به پدر خود گفتم
بعده گفتند که مولوی عبد الرحمان صاحب همین جواب بگویند غلام ذکریا بحضور حضرت مولانا آمده آنچه ماجرا
گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفته از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند
و از قید بگذارند غلام ذکریا عذر کردند که میترسم که از زبان مجذوب حرفی بد در حق من بر آید فرمودند که تو
فرستاده من میروی ترا چه خطر است حسب الارشاد مکرر رفتم شاه ممدوح باز بصورت ایشان دیده پیش از
بیان پیام گفتند که تا زندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکریا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اندک
تامل کردند بعده سر از جیب بر داشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد مرگ خود خواهد گذاشت در
همان هفته شاه کفایت الله قدس سره راهی ملک بقا شدند و همان روز عنایت احمد خلاصی یافت حکایت
سی و پنجم شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی نصرت الله متخلص به ذاتی در مذهب تشیع
غالی بود اگرچه بخدمت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چندگاه معتقد شده مرید گردید و تعصب مذهبی گذاشت
تا اینکه شعری تصنیف کرده بحضور مولانا گذرانید و آن اینست ذاتیا چون شدم مسعود در شان عبد
من که رحمان را بشکل عبد رحمان یافتم حضرت پسند نموده تاج خود در صلهء شعر مولوی نصرت الله
ذاتی عنایت فرمودند سعادت فراوان نصیب او شد و خوش اعتقاد گردید حکایت سی و ششم
زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب و هم زبانی سنو خان صاحب در زمان وزارت نواب معتمد الدوله بهادر
دل تهمن داروغه عمارت سرکار نواب ممدوح غلام حسین تاجر لته نارا ناگاه طلب داشته مقید ساخت
و پالیش و رکابها انداخت چونکه غلام حسین مرید و معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب یک پاس
شب گذشته بحضور حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که مضطر نباید شد
شاید کرد الله تعالی فضل خواهد کرد قاسم علی که مرید غیر احیان بود بعرض و معروض گستاخ است گذارش کرد
که فضل خدا همین است که حضور حکم ناطق مخلصی او فرمایند و الا غلام حسین تا فردا زنده نخواهد ماند
که دل تهمن طمع گرفتن پانزده هزار روپیه از و میدارد و برای تهدید بیحرمت خواهد کرد و غلام حسین
به دست خود کارد گرفته نشسته است و عزم بالجزم کرده که یکحرف بیحرمتی خود اگر خواهم شنید در شکم خود

جریده دران مجمع رفتیم دیدیم که آنجا مردم مسلح بسیار فراهم نشسته‌اند و عند المکالمت مخالفان من در کشتی
شروع کردند بر فساد نیت شان متنبه شده اضطرابی بخاطر من پیدا شد بدل گفتم که آخر هلاک خواهی شد
اگر موت با وضو باشد بهتر است گفتم که یاران وقت نماز عصر می رود اگر اجازت باشد من ادا کرده بیایم
آنها گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عصر را ادا ساختم و بعده در سجده
رفته بروح حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اینوقت نوبت بر جان و آبروی من است بجز آنحضرت یاری
و مددگاری نیست همان وقت صورت مثالی حضرت مولانا [illegible] بر آمده گفت که هیچ اندیشه مکن ترا بحفظ و امان خدا
سپردم ازین مجمع برخیز و برو بمجرد این مشاهده دل قوی گردید بعد فراغ نماز از مخالفین گفتم که امروز رخصت میشوم
بروز دیگر فهمیده خواهد شد از رخصت مولانا هیچکس دم نزد صحیح و سالم بخانه رسیدم حکایت سی و نهم
حاجی محمد معظم صاحب ناقل اند که روزی برای قدمبوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه خود می آمدم
در اثنای راه دو خطره بخاطر گذشت یکی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چیزی عنایت
نکرده اند دوم آنکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضر حضرت مولانا مرد فاضل است مولانا اوشان را
همراه خود طعام نمیخورانند سوجیش چیست بهرگاه در مسجد رسیدم دیدم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی مسجد
نشسته تنها طعام میخورند سلام کردم فرمودند محمد معظم پیش بیا نزدیک خود نشانیده چند چلپی داده فرمودند
که بخور اداب بجا آورده خوردم و بدل خود گفتم که جواب یک خطره حاصل شد بعده فرمودند که یک حکایت
نقل میکنم بشنو چنانچه نقل کردند که پیش یک صوفی صوفی دیگر مهمان آمد وقت شب صوفی میزبان
ماحضر خود پیش مهمان داشت که بخورید مهمان دریافت که همین طعام بخانه صوفی بود که پیش من گذاشته
مبالغه نمود که شما هم بخورید و در نیت میزبان بود که من نخورم تا مهمان سیر شود آخر از مبالغه باهم نشسته
خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در آنجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که مهمان بخورد
و مهمان نیز دست کشید تا میزبان بخورد طعام همچنان نهاده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد
کردند اگر اینچنین نیت هر دو یکسان باشد آنها را باهم طعام خوردن درست است و الا بر صوفیان که
نه اینچنین نیت داشته باشند حرام است فقط ازین حکایت خطره ثانی رفع گردید حکایت چهلم زمانی
سپوتان غوثی نامی همیار جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بعرض دو سه گز در میان هر دو
و دیوار جنوبی مسجد در میان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد گشاده بود ملا غوثی مذکور در میان

دروازه می خفت و از نیم شب بیدار می ماند چتو خان روایت میکنند که شبی من در دروازه جنوبی نشسته بودم
شخصی از غوثی فریبو گفت که چرا در ڈیوڑهی افتاده میمانی اندرون خانه چرا نمی خسپی او بجواب گفت که درینجا
فائده اینست که بالای آنمکان در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب میباشند که غوث و قطب وقت اند از نصف شب
برخاسته مشغول ذکر و شغل میباشند و آخر شب اذان میگویند آواز ذکر و اذان می شنوم محبت ایشان
در دلم می افزاید منکه مردی گنهگارم شاید همینقدر سبب نجات من باشد فقط رحیم علی پسر غوثی که مرید حضرت
مولاناست میگوید که پدرم با مولانا کمال اعتقاد و محبت داشت از قدرت خدا همراهی مولانا در انعام
نیز کرد یعنی بتاریخ ششم ذیقعده روز جمعه بعد دو پهر بمرگ مفاجات فوت کرد و وصیت کرد که جنازه من
طیار کرده جلد بحضور مولانا ببرید چنانچه در طرفة العین جنازه او طیار شد از آنجا که آنروز نماز جمعه بشیر کوچه
حضرت مولانا جمع خلائق درین محله بود و گرد و پیش مسجد هزارها مردم منتظر نماز جنازه حضرت بودند ناگاه
جنازه پدرم بر داشتند هر مردم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر چهار طرف دویده مشایعت جنازه کردند
و در پیش مسجد بشرکت نماز او شدند در آنوقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد را
منور کردند همان وقت غوثی نیز دفن شد و هر خاص و عام را بر مغفرت و نجات غوثی مذکور اذعان کلی
گردید غرض اینکه صحبت بزرگان اینچنین کارها میکند حکایت چهل و یکم در بشارت جنت پیربخش نامی
سقه در اندرون خانقاه حضرت سکونت داشت ظاهرا شرابخوار و قمار باز و متصف بعیوب غیر شرعی بود
روزی حضرت مولانا بطریق سنت استنجا میرفتند بر زینه مسجد پیربخش آمده بر قدم افتاده گفت من گنهگارم
نمیدانم که سر انجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست گفت بهشتی ارشاد شد تو بهشتی دیگر چه میخواهی
این سخن از زبان حضرت شنیده سقه مذکور برا یقین کلی گردید که نجات من شد دعا و ثنای بسیار گفت
و مسرور و محظوظ گردید بعد چند ماه سقه مذکور تائب شده بخوشحالی تمام فوت کرد جنازه او در دروازه مسجد آوردند با وجود آنکه
ترشح بود حضرت بنفس نفیس خود بیرون مسجد تشریف آورده نماز جنازه او خوانده فرمودند که بهشتی است حکایت
چهل و دوم از مرزا صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز منقول است که روزی
میر رمضان علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا بودند از حضرت مولانا مستفسر شدند که جناب علی
شاه صاحب مجذوب اند یا چیزی سودائی حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب ممدوح
سلطان المجاذیب اند از حال کشف ایشان بخوبی آگاه هستم و بیان کردند که هنگامی اقامتم در سنبل

حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شخصی هر روزه بوقت دوپهر روز بر آمده آب نوشیده مخفت روزی آنکس را
در آنجا آب سهم نرسید تشنه بخواب رفت حضرت نجابت علی شاه از کشف باطن خود دریافته یک آبخوره
آب بدست یک طفل داده بقید نام گفتند که فلان را بده چنانچه طفل مذکور او را بیدار کرده آب نوشانید آن شخص
آب خورده باز بخواب رفت چنانچه همون روز من صادق بیگ معه میر رمضان علی و میان غلام ذکریا
صاحب برای زیارت بدرگاه حضرت مخدوم صاحب رفته وقت مراجعت پیش شاه صاحب موصوف
رفتم مجرد دیدن آن بجانب میر رمضان علی مخاطب گشته فرمودند که روبروی مرشد خود مرا بزرگی سودائی میگفتی
از آنوقت بر ما یان کشف اوشان ظاهر گشت بود فرموده حضرت مولانا بیقین پیوست مثل مشهور است
که ولی را ولی می شناسد حکایت چهل و سوم زبانی میان محمد غوث صاحب مرید خاص مولانا
قدس سره منقولست که در ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا قدس سره در مسجد بشدائن لکهونامی مرد یهه
مرید حضرت مولانا بدون اطلاع آنحضرت بجناب حضرت نجابت علی شاه رفته چیزی گستاخی نمود از تاثیر
شاه صاحب ممدوح در بدنش نهایت سوزشی پیدا شد نامبرده از آنجا فرار شده نزد حضرت مولانا حاضر شده
اظهار حال نمود فرمودند که چرا بجناب شاه صاحب گستاخی و بی ادبی نمودی چونکه همو نوقت حضرت مولانا غسل
نموده بودند و در سقاوه اندکی آب باقی بود فرمودند که ازین آب او را غسل کنانیده وهند بمجرد غسل
آن آتش فرو شد بعد ازان فرمودند که آینده گاهی در خدمت بزرگان گستاخی نخواهی نمود حکایت
چهل و چهارم زبانی فتح علی شاه صاحب جانشین حضرت مولانا قدس سره العزیز منقولست که روزی
در ایام برشکال در کوٹهری که سابق قریب حجره مبارک واقع بود حضرت مولانا را طعام میخورانیدم و قریب بود
که سقف و دیوار آن منهدم گردد و همراهان حاضرین از بیرون کوٹهری بالحاح تمام عرض میکردند که آنحضرت
زود از کوٹهری بیرون شوند و آنحضرت بخوشحالی و دلجمعی تمام نشسته ماندند و فرمودند که تا بودن من نخواهد افتاد
وقتیکه از طعام وغیره بخوبی فراغت کرده بیرون کوٹهری تشریف آوردند فوراً کوٹهری مذکور منهدم گردید فقط
حکایت چهل و پنجم زبانی پنو خانصاحب حضرت مولانا قدس سره العزیز تقریر فرمودند که شخصی
دزدی میکرد بدرگاه خدا تعالی او را هدایت فرمود پیش فلان بزرگ حاضر آمده توبه کرده مرید شده و بخدمت
وضو کنانیدن مرشد سرفرازی یافت شبی وقت نیم شب در خانه همسایه یک زن آه و ناله ساخت
مرید مذکور بر دروازه آن زن رفته پرسید که حال چیست دو عورت یکی پیر و دیگر جوان در آنخانه بودند آن

پیر سال گفت که پسرم زوجه خود را همین گذاشته بسفر رفته است و زوجه او اینوقت درد زه میدارد و مار روغن چراغ هم میسر نیست که در روشنی بزاید دیگر خورد و نوش چه رسد پس آن شخص رحم آمد و با خود گفت که صد بار دزدی برای نفس خود کرده یکبار بنده هم باید کرد چوب دست خود که پیکان مرشد نهاده بود برداشت و بالای سقف یکجا نه رفته اندرون خانه خرید بقدر ضروریات یکماهه روغن و جنس وغیره دزدی کرده پنهان رسانید که کارروائی خود سازند بعد ازان بکار مفوضه خود حاضر شد وقت وضو مرشد پرسید که کجا رفته بودی او حقیقت حال بعرض رسانید فرمودند که خدا ازین دزدی تو راضی شد و من نیز راضی شدم و کار تو تمام کردم آن دزد همانوقت ولی شد فرمودند که معنی اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات همین است حکایت چهل و ششم

در حکومت قطبیت حضرت مولانا ثانی بانو خان صاحب چون نواب معتمد الدوله بهادر از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند در حیات نواب سعادت علی خان بهادر بسیار کوشش جان بلی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر خفیه ساخته نائبت خود قبول کرانده بود چنانچه بعد جلوس غازی الدین حیدر معتمد الدوله نائب گردید بعد یکسال که همراه مرشد زادهٔ آفاق بنابر استقبال لارڈ صاحب تا فتح آباد رفتند و در غیبت معتمد الدوله مخالفان مزاج غازی الدین حیدر منحرف ساختند و خبر گذشت که بعد رخصت مرشد زاده معتمد الدوله دو گهڑی در تخلیه بالارڈ صاحب مشوره کرد یعنی بعد مراجعت فتح آباد معتمد الدوله معاتب شده خانه نشین گردیدند و مرزا حاجی صاحب و آغا مین علی خان و میر خدا بخش در پیش گشتند و از متعصب سب اوند و سنیان را نهایت تنگ کردند معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع معتمد الدوله بخدمت مولوی انوار الحق صاحب شد مولوی صاحب قدس سره راضی شده فرمودند که بحال شدن میتوانند بشرطیکه مولانای شاه عبد الرحمن صاحب منظور فرمایند چنانچه شاه سید گلزار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش مولانا فرستادند سید گلزار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار الحق صاحب بیان کردند که مولوی صاحب گفته اند که معتمد الدوله سیاست و از افعال ناشایسته خود تائب گشته رجوع آورده است و عهد میکنند که از تخریب زاده میر خدا بخش [illegible] تعمیرات شروع کرده اند آنهمه موقوف خواهم کرد و احدی را ایذا نخواهم رسید از [illegible] تقصیر او معاف کرده هم آنجناب نیز تقصیرش معاف کرده بحال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند که در انجه خوشی و رضای مولوی صاحب است چشم ما روشن سید گلزار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ

حضور دستخط منظوری کرده وسند ارشاد شد که مرا خوشی مولویصاحب منظور است همین نوشته خواهند داد
سید موصوف مکرر عرض کرد که مولویصاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا هیچ نخواهد شد
بران مولانا ساعتی تامل کرده فرمودند که اگر از من دستخط می کنانند بخدمت مولویصاحب بگویند گفته
که معتمد الدوله بنا تها اور بن کے بگڑ گیا اور پهر بنتا ہے اب بنا ہے بگڑ جاے گا بعد گفتن این سخن کاغذ
مرسله مولوی انتظار الحق دستخط کردند فردای معتمد الدوله باز بحال شده مختار کل زیاده از سابق گشتند
و میر خدا بخش وغیره روافض مقید شدند و پلٹن حیدری تبرائی موقوف شد و سبحان علی خان وغیره از راه
تملق گفتند که معتمد الدوله بهادر سنی شدند بنا بر رفع مظنه مردم در محرم آینده غلو بسیار کرد با همه نا نسبت
سنیان وخصوصا بر فرنگی محل چنانچه فقیر محمد خان و میدو خان سرداران اهل سنت بحضور مولانا پیام کردند
که آنحضرت در مسجد پل قید سر راه نشسته اند مناسب است که در عشره بمکان قلب مسجد دیگر سکونت فرمایند
حضرت در جواب گفته فرستادند که اگر الله تعالی را عزت عبد الرحمن داشتن است اگر در بازار خواهد نشست
کسی او را بعزت کردن نمیتواند و اگر بعزت کردن منظور خدا باشد در قلعه آهنی محفوظ نخواهد ماند بعد از آن
هرگاه معتمد الدوله بیخ کنی عمارات شهر شروع کرد و مخالفت با مرشد زاده و بادشاه بیگم برملا کرد بسیار مردم
شکوه وشکایت معتمد الدوله پیش مولانا می آوردند وعالمی در خرابی او شد مولانا فرمودند که حالا یک سوی
او هیچ نخواهد شد هر چه مرضی او باشد بکند و مکانات وغیره که منهدم میسازد بعد خرابی از سر نو معمور آباد خواهد شد
هر مقام را میکند وگویا قطب وغوث وقت کار گرفته همراه اوست هرگاه تواتر التماس پیش کردند صاف
فرمودند که معتمد الدوله وغازی الدین حیدر دو شتر چهار اند با هم پیوسته که آنرا جگ میگویند بدون موت
احدهما جاب نخواهد شکست چنانچه بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند که اقبال معتمد الدوله تمام شد
مردم گفتند که مرشد زاده زیاده از پدر خود فرمانبردار او شدند ارشاد شد که عنقریب انتزاع فرمانبرداری ظاهر
خواهد شد چنانچه بعد شش ماه نصیر الدین حیدر فردوس منزل معرفت صاحب کلان بهادر او را
مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد از ین معلوم شد که مالک عزل و نصب حضرت مولانا بودند
بعد محبوسی بعضی دولتخواهان معتمد الدوله باز رجوع کرده بودند حضرت مولانا فرمودند که پاس سیادت حضرت سبک
او نگاه داشته شد یقین است که مع مال اسباب از ینجا بدر شود فقط حکایت چهل وششم منزه اصحاب
مرید صادق حضرت مولانا قدس سره ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمد و پرسید

که تصویر ذی روح دیدن جائز است یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود
وحیا کلبی رضی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز بشکل وی نزول میکردند برای دعوت بایادشاه
کافر بطرف اسلام فرستاده بودند هرگاه وحیا کلبی پیش بادشاه رفته تبلیغ رسالت کرد بادشاه مذکور
پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بلی دیده ام بادشاه مرقعه تصاویر انبیا علیه السلام طلبیده پیش حیاکلبی
نهاد که ببین درین تصویر پیغامبر شما هست یا نه وی رضی الله عنه همه تصاویر را دیده تصویر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم برآورده نشان داد و زار و زار گریست بمجرد مشاهده تصویر بادشاه معه توابع و لواحق خود مشرف
باسلام شد بعد نقل اینحکایت فرمودند که اگر دیدن تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی وحیا کلبی که از اصحاب
جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط **حکایت چهل و ششم** مرزا صادق بیگ مذکور روایت میکند
که روزی احمد حسین خان کاشمیری بحضور حضرت مولانا قدس سره روبروی من حاضر شده عرض کرد که
تعزیه داری کفر است پس حلوا که روبروی تعزیه می نهند خوردنش نیز حرام خواهد بود و اصل تعزیه در
شرع بنسبت حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود او را باز
طلب کرده پرسیدند که چیزی از مسائل فقهی آگاهی میداری گفت بلی فرمودند من نه برای تعزیه داری
اجازت میدهم و نه منع میکنیم لیکن اینقدر میگویم که در شرع از تصویر ذی روح البته ممانعت آمده از تصویر غیر ذی روح ممانعت نیست چنانچه
نقل مکانات و تصویر کعبه وغیره می کشند همان قسم تعزیه نقل روضه است پس حلوا وغیره که در انجا نهاده
بران درود و قرآن خوانده شود دران وجه حرمت چیست فقط **حکایت چهل و هفتم** حافظ سعد الدین
صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب هستند لیکن بحضور حضرت مولانا عقیدت و اخلاص
بدل میدارند و پیر و مرشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدای ورود مولانا و مسجد مخدوم شاه
مینا صاحب قدس سره العزیز ام حاضر میشدم و نماز مغرب عشا عقب حضرت مولانا قدس سره خوانده
تا وقت استراحت حضرت حاضر مانده سعادت پاچپی وغیره حاصل میکردم و عنایت حضرت بحال من
روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من هرچه باشد
بگوئید عرض کردم که مقصود من لقای جمال باکمال و مس جسم مبارک است و بس حضرت تحسین کردند
که حسن نیت همین قسم می باید و نیز میگویند که در مراقبه مولانا قدس سره دیده ام که از نسبت قلب مولانا با سینهای
و چشم مسجد بنقش دانهٔ ... شاید دیگری هم دیده باشد **حکایت پنجاهم** زبانی حافظ سعد الدین صاحب

حافظ صاحب ممدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست
که آنچه در توحید من فهمیده ام از متقدمین و متاخرین کسی نفهمیده بود فرمودند که البته میگویم عرض کردم
که چندین علما و عرفا بدون فهمیدن توحید چگونه اولیا شدند و در قدما جامع علوم ظاهر و باطن بودند چگونه
باور کنیم که نفهمیده بودند ارشاد شد که مطلب من اینست که آنها عقیده توحید نداشته باشند بلکه مقصود
من اینست که معنی کلمه طیبه و عقیده وحدت را از قرآن و حدیث بلا تاویل از روی عبارة النص چنانکه
من فهمیده نوشته ام هیچکدام ننوشت اگر می فهمیدند البته می نوشتند حافظ موصوف میگویند عرض کردم
که من علم ندارم که دعوی حضرت را تسلیم نمایم لائق فهمیدن من ارشاد فرمایند فرمودند که در فهمید شما نمی آید سبب
نمی آید میگوئی عجب است که خدا چندین بزرگان را این فهمید نداد و باین حقیر ضعیف داد در مثال این تعجب
یک حکایت نقل میکنم از آن تعجب تو رفع خواهد شد تمهید فرمودند که خدای سبحانه حضرت بایزید بسطامی
علی نبینا و علیه السلام را خطاب کردند که ترا سلطان العارفین خطاب بخشیدیم و پیش از عطاء این خطاب حضرت
بایزید برای یک زن پیر سال هر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت
که چندین مدت شد که من برای این عجوزه طعام میرسانم گاهی در دل و نیامد که من خود رفته طعام بیارم
آن روز چند ساعت انتظارش کردند چون نیامد بعد دو ساعت خود بردند عجوزه مذکوره از دور دیده گفت
که بر و پیش من چرا آمدی حالا که تو سلطان العارفین شدی ترا از طعام آوردن پیش من ننگ آمد
نمیدانی که حقتعالی شصت و بار از من استشاره کرده بود که اگر تو بگوئی بایزید را سلطان العارفین خطاب دهیم
تا وقتیکه اجازت ندادم خطاب نداد بعد استجازت شصت و بار اذن دادم که سلطان العارفین بخشید
پس ای حافظ عنایت خدا را از حکایت فهم کن فقط حکایت پنجاه و یکم حکیم کریم رضا خان صاحب
ولد حکیم حسین رضا خان صاحب متوطن قدیم اکبرآباد و اوحال لکهنو ساکن محله کمینا بازار مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که روزی بروز جمعه باجازت والد خود مع محمد رضا برادر خورد حقیقی
خود در عیش باغ رفته بودم چنانچه برادرم زیر درختی بول نمود و بعد فراغت بول یکایک درد سر شدید
پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر بخانه خود آمدیم و درد سر برادرم هر لحظه ترقی مینمود و علی الصباح والدم بخدمت
حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال مفصل عرض نموده درخواست دعا و تعویذ کردند چونکه
دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز این بود هر کسی حاجتمند که می آمد آنرا تعویذ عنایت میفرمودند و از

برکت آن فوراً حاجت برآری او بشد لیکن از والدم حضرت مولانا قدس سره العزیز همین کلمه ارشاد فرمودند
که میان حسین رضا مالک بر جای شما راضی باشد چنانچه والدم هر روزه گذارش حال میکرد حضرت
همان جواب میدادند آخرش برادرم از ابتدای مرض بعد عرصه بیست و نه روز رحلت نمود بعد فوت شدن
دریافت شد که بر حضرت مولانا قدس سره العزیز مکشوف شده بود که رشته حیات او باقی نیست از ین باعث
همان کلمه متواتر ارشاد میفرمودند فقط حکایت پنجاه و دوم می خانصاحب خان باشی مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که سائلی رقعه سوال بنام سبحان علی خان کنبو از حضرت مولانا قدس سره العزیز
نویسانیده پیش خان مذکور برد خان موصوف بعد مطالعه رقعه را از دست خود انداخته از سائل گفت
که رقعه عبد الرحمان ابن ملجم قاتل جناب امیر علیه السلام پیش من چرا آوردی سائل از مکان خود بدر
کشانیده سائل مذکور همانوقت بخدمت حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال من وعن گذارش
نمود حضرت مولانا قدس سره العزیز متبسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعه دیگر نزد وی ببر سائل عرض نمود
که آنحضرت مرا از دست او بعزت خواهند گردانید فرمودند که انشاء الله تعالی کار برآری تو از و بخوبی خواهد شد
چنانچه حضرت مولانا قدس سره العزیز بارشاد زبان مبارک خود بایی مضمون رقعه نویسانیده داد که انچه
در حق این فقیر گفتی بجا است و درست فهمیدی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقای تو جناب علی مرتضی
علی نبینا و علیه السلام بچه قدر عنایت بحال قاتل خود مبذول فرموده بودند ترا نیز پیروی آقای خود واجب
هر گاه سائل رقعه دیگر حضرت مولانا قدس سره العزیز نزد خان مذکور برد بمجرد معاینه مبلغ بیست و پنج روپیه
باو داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبد الرحمان اصلاً نقص ندارند از اثر روز عظمت حضرت مولانا قدس سره
بر دل من شان منقش گردید فقط حکایت پنجاه و سوم شیخ حبیب الدین ناقل اند که سعدی خان
مرید حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیر و مرشد بود و گاه گاه بحضور سید اسد علی شاه صاحب مجذوب
نیز میرفت روزی نقل کرد که هرگاه پیش مجذوب صاحب میرفتم بمجرد دیدن من از فرش شیرانه میگوید
برو برو از اینجا از این سخنان تشویش میشد گفتم روزی همراه پیر بیایم که چگونه غضب و هیبت می آید چنانچه فردای
آن سعدی خان همراه پیر و مرشد نزد شاه صاحب رفتم الیه آمدن از حضرت قدس سره استجازت کردم
و اندیشه حال شان عرض نموده استمداد خواستم مولانا متبسم شده فرمودند تو خواهی رفت عرض کردم
خواهم رفت ارشاد شد بسم الله برو چهار گهری روز برآمده همراه سعدی خان رفتم شاه صاحب

بمجرد سلام کردن ما دست برداشته فرمودند برو برو در جواب گفتم ازجاییکه آمده ام برای نشستن آمده ام
نه برای رفتن بعد تامل یک لحظه فرمودند که از پیش شیخ عبدالحکیم آمدی بیا بیا بنشین بنشین چنانچه ما هر دو برابر روبروی
اوشان تا دیر نشستیم شاه صاحب بکلام مستانه خود مشغول ماندند بعد ساعتی بملایمت فرمودند که حضرت شفقت
نجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبدالحکیم می گفتند و همدیگر موافقت نبود معهذا ولی را لحاظ ولی اینچنین
می باشد حکایت پنجاه و چهارم در حال منکر توحید بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا
قدس سره العزیز بتاریخ یازدهم شهر شوال سنه ۱۲۴۶ هجری جناب حسین ابن سید محمود بغدادی [illegible]
ازاولاد سید عبدالعزیز بری فرزند قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت سید محی الدین ابو محمد
شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در لکهنو آمده بر فراز فائض الانوار حضرت مولانا فاتحه خوانده
کمترین خدام را بقدوم برکت لزوم خود سرفراز ساخته بعد تعزیت حضرت مولانا فرمودند که تخمیناً بیست سال
گذشته باشد در عهد اخیر نواب سعادت علی خان بهادر من درهمین مسجد بخدمت حضرت مولانا مستفید
شده بودم حال این بود که من مرد سیاح ام از حرمین شریفین تا ملک بنگاله اکثر بلاد شرق و غرب
گردیده بودم و فقرا و مشائخ زمانه را دیده بودم و از هر یک فقد استفاده داشتم لیکن از احدی تاثیری
نیافته بودم لهذا از صوفیان بداعتقاد شده می گفتم که مشائخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان
در باب توحید و وحدت وجود جز کفر و زندقه نبوده است و حالت وجد و طرب ایشان دروغ محض است
چنانچه بعد رسیدن لکهنو در صحبتیا باغ فروکش شده با مولوی مستعان و علمای فرنگی محل ملاقات
نمودم و پرسیدم که درین شهر کدام درویش صاحب حال هم هست مردمان بیان کردند که مولوی
عبدالرحمان در مسجد پنجا این مدعی توحید و مجاهر وحدت وجود هستند مگر بر قال و شان ما علما اعتقاد
نداریم گفتم که من پیش او رفته قال و را از روی قرآن و حدیث رد میکنم چنانچه بهمین اراده از صحبتیا باغ
همراه خواجه باقی صاحب درین مسجد آمدم هرگاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته تا بر مصلای
خویش نشانیدند و را توقف حال من این بود که هر دو دست رنگین بحنا و در دندان رنگ مسی و
موی سیه و پوشاک گوته و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چوری های طلائی و در گلو زنجیر طلائی
داشتم و در انگشتان دست و پا چهله های طلائی و نقرئی پوشیده بودم از حضرت مولانا پرسیدم
که من باینحالت رندانه آمده ام و هرگاهی ندیده بودید پس اکرام و احترام من بچه سبب است فرمودند

که من اولاد پیر دستگیر را بجای حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدانم آنوقت دانستم که
این بزرگ از راه کشف نسب من دریافتند آنوقت عزم مصمم کردم که تحقیق مسئله وحدت وجود
از ایشان خواهم کرد هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده توحید داشتند
شما را نیز چیزی از توحید رسیده است پرسیدم که آپکا حال ہے یا قال مولانا فرمودند قال گفتم پس
تو کافر ہستی پس میان دہری ہو و این گفته برخاستم و تا دروازه مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب
من کرده مرا بر پالکی سوار شدن ندادند و دست من گرفته گفتند که آپکا حال ہے یا قال پس میان دہری
ازین سخن بر قلب من آنچنان تاثیر گردید که من بر پالکی سوار شدن نتوانستم همراه مولانا باز گشتم
تا رسیدن مسجد حال من متغیر گردید عمامه من کشاده در گلویم افتاد مرا بر مصلای خود نشانیده دست بر داشتند
دو سه بار گفتند که آپکا حال ہی یا قال پس میان دہری رہو من مثل مرغ نیم بسمل در صحن مسجد می غلطیدم
مولانا در جوش آمده تکرار همان الفاظ میکردند پانزده بست کسان حضار مسجد بوجد آمدند حتی که کهاران
پالکی من بی اختیار میگریستند تا سه چار گھڑی اینحالت گرم بود بعده قدری آب طلبیده مرا نوشانیدند
بهوش آمده در قدم افتادم از آنوقت موحد کامل و معتقد صوفیان شدم و مرا الحال نیز بیاد آن الفاظ
جوشش می آید تا سه ماه درین شهر بصحبت مولانا اقامت داشته بروز دوم یا سوم حاضر میشدم بعد
پنج سال باز درین شهر آمده شنیدم که مولانا از چشم بصیر شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از آنکه
حال خود گویم باستقبال من برخاسته مرا بر مصلای خود نشانیده عزت بسیار کردند بار دوم باره اقامت
اکثر مستفید میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدم حال وصال حضرت شنیده بر مزار شریف زیارت کردم
همان تاثیر دیدم از قوالان حضار فرمایش کردم که همان بگویند که آپکا حال ہی یا قال پس میان
دہری رہو باز همان کیفیت یافتم فقط حکایت پنجاه و پنجم زبانی مولوی شمس الدین نبیره
سید حیدر شاه نامی باشنده پنجاب از اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم و تکریم شان میکردند
چون نازک مزاج بودند و اندک خلاف مرضی غضبناک میشدند مولانا دست بسته بخدمت ایستاده میشدند
و کلاه بر قدم می نهادند و بدست خود طعام میخورانیدند و در ماه صفر عرس حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره
بود میان حیدر شاه بدرگاه شاه مینا صاحب رفته حال وجد درویشان مشاهده ساخته بخدمت مولانا

گفتند که مرا حالت نمی آید این درویشان را چه حال میشود فرمودند که صاحبزاده گاوان وسگان شما را
حال خواهد آمد بروز دوم اوشان باز در مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که از خود رفتند و از انجا نوحه کنان
وگریه کنان بحضور مولانا آمده گفتند که این تاثیر حضرت بود بایندولت رسیدیم **حکایت پنجاه وششم** زبانی شاه محمد غوث
صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجمله امامین علیهما السلام امام حسن افضل اند یا امام حسین
که در اولاد اوشان تا امام مهدی علیه وعلیهم السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تامل فرمودند که هردو امامین
نور عینین پیغمبر اند علی نبینا وعلیهما السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین همچو نسبت
فضل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر انبیاے بنی اسرائیل علیهما السلام که فضائل
وکمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد امجاد وشان که اکثر نبی شدند منقسم گردید وفضائل وکمالات
حضرت ابراهیم وحضرت اسمعیل علیهما السلام در ذات واحد احمد مجتبی ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
منتقل شدند همچنین حال اولاد امجاد امامین است که فضائل وکمالات حضرت امام حسین در ائمه اولاد
شان منقسم گردید وفضائل وکمالات حضرت امام حسن تماما از طرف والد ماجد وحصه کمالات حسینی
نیز از طرف والده ماجده جمع شدند در ذات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت
ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی وعلی آبایه الکرام الف الصلوة والسلام **حکایت پنجاه وهفتم** شخصی
از مولانا سوال کرد که در حق انبیا فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
بر دیگر انبیا چه قسم بوده است حضرت فرمودند که پیغمبر ما آفتاب ودیگر انبیای مثل نجوم هستند بلکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم ودر حق اولیای امت نیز علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل آمده است **حکایت پنجاه وهشتم**
شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الهی یکسانست یا متفاوت ارشاد شد که متفاوت است چنانچه حضرت
غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام از ابتدای تولد محبوب شدند وحضرت سلطان المشائخ نظام الدین
اولیا قدس سره بست سال پیش از وصال وحضرت بندگی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دو نیم سال
قبل از وصال درجه محبوبیت یافتند وعلی هذا القیاس حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره پیش از وصال
محبوب الهی شدند فقط **حکایت پنجاه ونهم در حال اخوی شیخ سلامت علی شاه**
میان سلامت علی صاحب ساکن مادهوپور متعلقه ضلع چهپره علاقه عظیم آباد که در زمان استقامت

حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره بشرف بیعت مشرف شده بودند و در میان
اینمدت اکثر اوقات حاضر حضور فیض معمور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور مرشد نا سوال کردم که دنیا
چیست و ترک دنیا عبارت از کیست و دیگر حضار هم بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تنهائی
همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست باصرار عرض کردم ارشاد شد
که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که گویا با مادر خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود
می پرسم از اهل دنیا چه کار است آنزمان ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و
جمادات و در حیوانات ناطق زن و فرزند و یگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخل اند یعنی حب احدی
در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله مراکب از اسپ و فیل و حمار و شتر وغیره که ماکول و مرکوب اند
داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و آنچه ازان مرکب میشود داخل اند یعنی لذت هیچیکی
ازان در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و انهار
و معادن و فلزات آمده یعنی حب و قدر و منزلت هیچکی ازان در قلب جا نگیرد زیرا که سوای این چیزها
کوه و دریا و املاک و افلاک و انجم دیگر آنچه در عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اضح باد که ارشاد
حضرت مولانا که معنی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدین وجه بوده باشد
که ظاهرا عمل بمعنی مقصوده آنحضرت تکلیف ما لا یطاق است خصوصا اهل دنیا باور نخواهند ساخت
که هیچ نبی و ولی ترک دنیا بمعنی مذکور شده باشد بلکه اعتراض خواهد کرد بانیکه زیاده ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معهذا احب الی من الدنیا ثلاثة الطیب
والنساء وقرة عینی فی الصلوة ترجمه یعنی محبوب شده است مرا از دنیا سه چیز خوشبو و زنان و خنکی چشم
من در نماز و در حدیث شریف وارد است حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس کل عبادة
ترجمه دوستی دنیا سر کل گناهان و ترک دنیا سر همه عبادت است تحریر نموده اند پس از دو حال خالی نیست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بمعنی مقصوده مولانا تارک دنیا بودند یا نه اگر نبودند ابتلای نبی بر سخط ما
الانعم می آید و اگر بودند حدیث حبب الی من الدنیا ثلاثة الی آخره چه معنی دارد اگرچه جواب این اعتراض
[illegible] نمیتوان گفت که رسول صلی الله علیه وسلم تارک دنیا بمعنی همین مولانا بودند یعنی
محبت ماسوی الله از حیوانات و نباتات و جمادات در دل آنحضرت اصلا جا نگرفته بود و محبت خدا

بر هر سه اقسام مخلوقات مذکوره بل بر جمله کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و نساء و خنکی چشم
در نماز بمقتضای محبت خدا بود یعنی در آن هر سه چیز جلوه حق سبحانه میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند
بخلاف دیگر انام که آنها حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل نمی گذارند
لهذا در حق آنها حب دنیا راس الخطیات و ترک آن راس العبادات شده است پس بجز انبیا و اولیا
عشاق که در عین حیات حکم اموات پیدا کرده اند ترک دنیا حسب الارشاد مولانا مشکل بل متعذر است
فافهم فانه دقیق از توضیح مذکور واضح گردید وجه وعیدیکه در حق مظهر معنی مذکوره پیش اهل دنیا بازانی
مادر خود وش از شان مولانا بعید است بجواب آن میگوییم که این تشبیه مطابق کلام الهی است ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ترجمه آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود
مردار پس ناگوار آید بر شما و نیز بترسید از خدا و چه مناسبت درمیان مشبه و مشبه به اینست که هرگاه
اهل دنیا باستماع معنی مذکور نسبت انبیا و اولیا سوء ظن پیدا خواهند کرد و مظهر معنی مذکور مستحق عذاب
خواهد بود مثل عذاب زانی الام و وعید غیبت کننده و اظهار کننده معنی با اهل دنیا مطابق برآمد
سوال اگر کسی گوید که حقتعالی ملک و دولت و حکومت دنیا بحضرت داود و سلیمان پیغمبران خود
علیهما السلام داد و بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابه عظام رضی الله عنه و خواجه بهاء الدین نقشبند و
حضرت سلطان المشایخ وغیره اولیای کرام رحمة الله علیهم نیز اسباب دنیا بسیار از بسیار عنایت ساخت
پس آنها اهل دنیا بودند یا نه اگر بودند از راس العبادت که ترک دنیاست محروم ماندند زیراکه ترک
فرع اختیار است اگر بودند بمباشرت دنیا که راس الخطیات است عاصی شدند جواب گوییم حسب تفهیم
و معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن در قلب است نه دخل و تصرف در آن
لا بقضای الله چنانچه بعضی از آیات قرآنی که در ذکر دنیا وارد اند روشن و هویداست قال
الله تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة یعنی بعضی از شما اراده دنیا میکنند و بعضی اراده
آخرت میکنند و در آخر سوره شعرا میفرماید من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه یعنی هر که خواهد
بعمل خود کشت خیر آخرت را بیفزاییم او را در کشت خیر او یعنی خیر و ثواب عقبی زیاده کنیم و من کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب ترجمه و هر که خواهد بکردار خود نیکی دنیا را و سعی کنند
در حصول متاع آن بدهیم او را از دنیا از آنچه نوشته ازلی نصیب او باشد و نیست مر او را

دران جهان هیچ بهره و نصیبه ٭ دنیا طلبی بهرهٔ دنیاست دهند ٭ عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ٭ ونیز فرمود
قل متاع الدنیا قلیل و ما الحیوٰة الدنیا الا متاع الغرور و ایضاً بجای دیگر میفرماید انما الحیوٰة الدنیا لعب و لهو
و همچنین در حدیث الدنیا سجن المومنین وجنة الکافر الدنیا جیفة وطالبها کلاب وارد گشته پس از همه آیات
و احادیث معلوم گردید که بحکم هو الذی خلقکم فمنکم مومن و منکم کافر یعنی حقتعالی پیدا کرده است بندگان
خود را دو قسم مومن و کافر و پیدا کرد آخرت را برای مومنین و دنیا را برای کافرین و جمع کرد مومنین و
کافرین را در دنیا برای امتحان و آزمایش چنانچه انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی هر که را الله تعالی
مومن آفریده است او با وصف مبتلا شدن ناز نعیم دنیا دل بر و نخواهد بست وطالب آخرت خواهد شد
چنانچه انبیا و اولیا کلهم اجمعین اختیار آخرت کردند و هر کرا او تعالی کافر آفریده است او در لذات
شهوات و حب مال و جاه دنیا مبتلا شد از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه مشرکین و کافرین و منافقین
هر چند اعمال آنها مثل اعمال مومنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل متاع دنیا
بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و بس و غرض کفار از صدقات و خیرات شهرت
و دنیا باشد نه ثواب آخرت که بران یقین وارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه تؤثرون الحیوٰة الدنیا
علی الآخرة از ان خبر میدهد در حق آنها وعید دخول نار و عذاب وارد گشته مولوی معنوی قدس سره میفرماید
٭ اهل دنیا کافران مطلق اند ٭ روز و شب در زق زق و در بق بق اند ٭ اهل دنیا از کهین و از مهین ٭
لعنت الله علیهم اجمعین ٭ و مومنین و صالحین از اولیا و انبیا با وصف ابتلای دنیا رنج و مصائب
آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پرهیز کردند اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون در حق شان
نازل گشت هر گاه این دریافت گردید پس باید دانست که بود و باش مومنین کاملین از انبیا و
اولیاء در دنیا و دخل و تصرف آنها دران صرف بنا بر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی
خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا هم محفوظ خواهند ماند چنانچه
فرشتگان خزنهٔ دوزخ و عذاب ابد الآباد در دوزخ نخواهند ماند و مضرت دوزخ که عبارت از سوزش
نار یا سردی و گرمی طبقات یا بدبوی مقامات جهنم باشد اثر نخواهد کرد همچنین انبیا و اولیا که در دنیا
دخل و تصرف بحکم خدا کردند و نفوس شان از نفع و ضرر مامون و مصئون خواهند ماند پس بر آنها لقب
اهل دنیا نشده است چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرماید ٭ کافر از انکار دنیا اختیار ٭ انبیا را

کار عقبی اختیار به و از تحقیق مذکور حکمت و سر من کان لله کان الله له واضح گردید یعنی چون کاملین
در دنیا برای امتثال امر الهی و اجرای احکام آمدی آیند دنیا و ما فیها من المفردات والمرکبات بل من
العلویات و السفلیات کلهم تابع آنها میشود و موذیات عالم ضرر خود را بآنها رسانیدن نمیتوانند نه آتش
سوزد و نه آب غرق کند و نه باد تندی ورزد و نه درنده درد و نه گزنده گزد هر بلا اہل کار آب حیات میکند
و بالعکس ؎ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت • چون از و گشتی همه چیز از تو گشت • لمعه دوم
در ذکر بعضی خلفا و مریدین که باجازت و خلافت ممتاز شده اند یا در صحبت بابرکت حضرت فیضیاب
نعمت باطن گشته اند خلیفه جانشین اولین ممتاز بالطاف خفی و جلی شاه فتح علی صاحب
ابن محمد فاضل خان الله وطن قدیم بزرگان ایشان فتحپور هسوه و مولد شان قصبه امیتهی ده کروه
از لکهنؤ است در زمان خانساهانی مولوی رحمت بخش صاحب رفیق قدیم و محب صمیم حضرت مولانا
بعمر هیجده سالگی ملازم خدمت مولانا قدس سره شده بودند هرگاه مسجد تپه باین منهدم گردید و مولانا
از انجا نه برخاستند مولوی رحمت بخش ترک رفاقت کرده معه شمس الدین برادر زاده خود برخاست
میان فتح علی صاحب حسب ارشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحت از عارضه
سرسام ایشان و نبو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی
میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علیخان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند میان
فتح علی شاه صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میماندند و دیگر صاحبان گاه گاه آمد و رفت داشتند
الغرض حضرت مولانا از حسن خدمت و عقیدتمندی میان فتح علی صاحب بدل راضی شدند حتی
که روزی بطور مشوره از راقم آثم فرمودند که فتح علی بدل خود تمنا امیتهی میدارد که در حیات ما چیزی
درستی معاش در وطن او گردد عرض کردم که اگر همت حضور باینطرف متوجه گردد بخوبی شدن میشود
پرسیدند بچه طور عرض کردم که در سرکار بادشاه عماد الدوله میر فضل علی خان بهادر اختیار میدارند
و بدربار میر صاحب معظم الیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور دخل کلی دارند اگر
ارشاد شود از طرف حضور رقعه بنام بهادر ممدوح بدین مضمون بنویسم که یکصد بیگه پخته زمین بطریق
مدد معاش در قصبه امیتهی معاف کنانیده دهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال
نکرده ام فتح علی در صفات من محسوب است مگر عرض کردم که بر تمام عالم ثابت است که حضور

میکنند و نه میکنند غرض نفسانی نیست شب و روز برای دیگران صدها رقعه نوشته میشود میان فتح علی که
حق خدمت میدارند ارشاد شد که هرچه مرضی شما باشد نوشته دهند چنانچه بنده رقعه بمضمون مذکور بنام
سید فضل علیخان بهادر بخط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته بمیان فتح علی صاحب
حواله کردم و اوشان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانید
مولوی موصوف وعده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب باصواب حاصل کرده حاضر خواهم شد
معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان
فتح علی صاحب ارشاد شد که رقعه دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد کرده بیارند چنانچه ایشان
دویده رفتند هرچند مولوی موصوف باصرار گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب میروم و انشاء الله تعالی
امروز اجرا میکنانم مگر حسب ارشاد حضور میان فتح علی صاحب نگذاشتند و واپس آورده بدست مولانا
دادند آنحضرت فوراً رقعه را چاک کردند راقم آثم بدل گفت که درین چیزی مصلحت عمده خواهد بود همانروز
که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپهر میان فتح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید
وضو کرده بیا چنانچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان فتح علی صاحب را پیش امام کردند و دستار
از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند و خود در مقتدیان ایستادند میان فتح علی متحیر شدند فرمودند که
والضحی و الم نشرح ترا یاد است امامت بکنید حسب الحکم لرزان و ترسان نماز گذاردند و همین طور
در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان اقتدا فرمودند بعد فراغ عشا میان فتح علی
صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی فدوی را سرفراز فرمودند لیکن من ناخوانده و
نالائق محض هستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هر که مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده
عرض کرد که هر که تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جانشینی سید هم حضرت
بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مرا بسیار تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولوی
صاحب بسیار دانا اند بصحبت دانا رحمة للعالمین بعده مرزا کلن بیگ و مخدوم بخش و بچو خان و دیگر حضار
نذر گذرانیدند و مبارکباد گفتند از فجر دوشنبه حضرت مولانا خود بدستور سابق پیش امام شدند
[illegible] چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بیان آن این
[illegible] انتظام آمد ولد حکیم مهدی علی خان بهادر بنام فتح علی شاه خریده شد شهرت کوچ حضرت

حضرت سه روز متواتر ماند و دران ایام راقم آثم مامور به امامت نماز گردید و حضرت اقتدا کردند کیفیت
آن در وقائع ارتحال اندراج یافته است درین یکسال مذکور میان فتح علی صاحب ازرجحه بجاوت
نشانیده مکرر در مراقبه القای نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق دراثنای
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایت الهی صدها مردم بحلقه بیعت درآمده بمراد قلبی رسیدند و میر سید و شاه
رحمان بخش فرزند یگانه خود را نیز مرید و ولیعهد خویش گردانیدند اللهم زد و زد فی عمرهما و ارشادهما و توکلهما و
چگونه نباشد که همت حضرت بر انقطاع تعلق و تفویض امر بخدا مصروف بود چنانچه خلیفه صاحب سالک
الاوصاف ناقل اند حکایت که مرزا افضل علی خان تنخواه دار قدیم دولی در عهد سلطان غازی الدین حیدر
موقوف شده بحضور مولانا رجوع آورده فرد نذرانه معافی یکموضع بجمع یکهزار و چهار صد روپیه سالانه خرچ
باورچیخانه حضرت مولانا نوشته گذرانید حضرت آن فرد را بمن سپردند و او را فرمودند که انشاء الله تعالی
بحال خواهی شد چنانچه بعد سه روز تنخواه دار مذکور بحال شده مخلع گشته بحضور مولانا آمده دو اشرفی و پنجروپیه
نذر گذرانید و ادای شکر کرد که صرف از همت حضرت بحال شده‌ام آنوقت حضرت فرد نذرانه از من طلب
کردند من بدل خود خورسند شدم که اینقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود و بکمال فراغت
بسر خواهد شد هرگاه فرد آوردم ارشاد شد که اینخیال از دل خود بدر باید کرد رزاق ما و شما خدا است
و از مرزا افضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک سازم عرض کرد که غلام برای ایفای عده
و ادای نذر حاضر شده است اگر ارشاد شود ماهواری برسانم یا فصل بفصل خواه سال بسال
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده‌ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب ولایت انبیا
علی نبینا و علیه السلام است سجاده نشین آنحضرت اند از جمله موضع معافی شاه علی احمد صاحب و
چهار صد چهار روپیه تانجار شاه بخشش احمد صاحب نسلاً بعد نسلاً میرسیده باشد مطابق ارشاد ایشان فوت
پروانجات جاری گردید مطابق آن بدفتر معلی شاهی نیز معاف و منها گردید و انشاء الله تعالی همیشه
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین منه خان صاحب امین رحمت خان قوم افغان
ساکن محله مکینا ٹوله من محلات بیت السلطنت لکهنو از اول عمر بسرکار سلطان
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بودند اول نماز جمعه در پس مولانا گزاردند
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادرزاده او که موذن مسجد مولانا بود باذن آنحضرت

خدمت موذنی اختیار کرده سوای وقت فجر که اذان فجر بنفس نفیس حضرت مولانا می گفتند بیرون
اذان ظهر و عصر و مغرب و عشا اول وقت از سرکار آمده میگفتند بعد جلوس سلطان نصیر الدین حیدر شمول
عمله چاه پانی برخاست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر بکار پاکوبی و پادبیزن رانی
مشغول می ماندند تا ده سال بدین حال گذشت بعده مشرف به بیعت شدند چون والدین فوت
کرده بودند با دیگر اقربا ترک ملاقات نموده در صحبت پیر و مرشد قدس سره حاضر بوده اکثر صحبت و حکایات
بزرگان می شنیدند و آنرا یاد داشته همت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کردند
که شیخ المشایخ و الاولیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی نبینا و علیه السلام تا چهل سال بی غسل نماز
نگذاردند شنو خان صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار مقبول است فرمودند سبحان الله چه خوش کرم الهی
تعالی من التزام غسل هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هر کرا خدا همت دهد لیکن استقامت مشکل است
از ان روز ایشان التزام غسل هفت بار در شبانه روز شروع کردند تا امروز که عرصه سی سال گذشته یک
ناغه نکرده اند نه در صحت نه در بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که مارا هر چه خدای داد از مراقبه
و شب بیداری داده است خان موصوف از ان روز ترک خواب و التزام مراقبه نموده واجب گردانیدند
پهلو بر زمین نه نهادند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند
که مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف مدار فقر بر ترک طعام نهاده اند و فرموده اند که جمله
صفات ذمیمه حتی الکفر و الشرک از سیری شکم پیدا میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبةً کرده بودند
بعد هفته عشره وقت اذان آواز بر آمد حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز پست گردید
کسی از حضار گفت از ده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا شنیده فرمودند که تو بغیر
اذن من قصد هر یک ریاضت میکنی من ازین فعل راضی نیستم اگر تو با ما تن است هر چه میسر آید
هر روز بخوره والا از نزد ما برو از ان روز التزام طعام یکوقتی در میان عصر و مغرب کرده اند و دران هم
پابند لذیذ و غیر لذیذ و مقید خشک و تر نیستند هر چه از غیب پیش می آید میخورند و هر چه از شکم زاید میشود
بسا و است سجالی تا بر داشته بسیار علی هذا القیاس در باره پوشش از حضرت شنیده بودند که ستر عورت
در نماز فرض است بالاتر یک پاجامه و کرته کلاه کفایت میکند زیادتی بر ان اسراف است ایشان
در گرمی بر همان سه پارچه مذکوره و در سرما باضافه یک چادر اکتفا کرده اند بروز جمعه بعد نماز فجر

ته بند چادر بسته بر سر پارچه بر دریا فرستاده شوب میکنانند و پیش از نماز جمعه می پوشند. از مدت مدید بر سر پارچه
مذکور تو طیار کرده غلام حسین الله والا بر و زر سعید الفطر می آورد اکال محمد اسمعیل پسر ش می آرد کهنه را
همانوقت می اندازند هر کس که خواهد برد و در این سعید الفطر اگر نقد یا جنس یا پارچه دوخته و نادوخته
از کدام جا فتوح می آید حق سادات است پیش خود هیچ چیز نمیدارند و اگر براهی تند کدام بزرگ یا نیاز
مولانا خواه بضرورت سوال سائلی احتیاج می افتد از سادات بطور قرض سیده نا شد و هرگاه خدا میسر
ادا میکنند اینقدر صفات فنا فی الشیخ بلا تکلف ظاهر و باهر است و حال باطن هر چند از پیش است
مگر بعضی احوال زبانی منشی یحیی علی خان صاحب و باقر علیخان اخلاف منشی ثابت علیخان پسر
منشی رونق علیخان بهادر میر منشی بیت الانشار این سرکار دولتمدار بسمع راقم آثم رسیده آنرا نقل
منشی صاحب موصوف که مرید خاص و معتقد تمند با اختصاص حضرت مولا اند و در سخن ایشان ریب
کذب و فضولی اصلا غیبت تو نباشد درج میسازم منشی موصوف ناقل اند **حکایت** روزی
شه ۱۲۳ هجری پنو خانصاحب از منشی یحیی علیخان گفتند که امشب معامله عجیب دیدم که جناب مولانا کلها
مسهری خود بر سر تو می بندند و شیرینی و خرما پیش مزار شریعت انبار است آنرا تقسیم میفرمایند معلوم میشود
که متوجه شادی و خانه آبادی شما هستند گفتیم باید پرسید که کجا خواهد بود و چه صورت آن عفیفه خواهد بود
گفتند که امروز عوض خواهم ساخت شب مراقبه دیدم که جناب مولانا بمحراب نشسته وضو میکنند و پنو خان
آفتابه بدست دارند و شاه فتح علی صاحب هم حاضر اند و پس پشت عورتی ایستاده است صبح پیغام
و این حکایت را اراده کردم که از پنو خانصاحب اظهار سازم همین که قصد کردیم پنو خانصاحب خود
من شروع کنم با شما معامله شبینه بیان خواهید کرد زیرا که معائنه کنانیده داوند خاموش بوده گفتم این بار
کجا خواهد بود گفتند در دیهات و در مکان که تو را یافته چبوتره پیش دروازه بلند دارد و در جا یا گرد اگرد
آباد است و من و شما در آنجا رفته بطی آب تاله پای دگل والاشته ایم الغرض بی وقفه هم جناب
والد ماجد با استعجال تمام شادی دختر در صفی پور پیش خانه محبوب عالم پیرزاده صفوی النسب قرار دادند
و تمام امور حسب نشان یافتم و اعتقاد من بخدمت پنو خانصاحب هم زائد شد منجمله مریدان مرزا
خدا بخش خلف مرزا محی الدین بیگ قوم مغل ساکن قصبه جهونه متعلقه سرکار لکهنو است مرزا صاحب
در حین حیات حضرت مولانا در لکهنو آمده بودند با استماع اینمعنی که ملفوظ شریف پیر و مرشد نوشته میشود

از راقم اثم گفتند که ماجرای غلامی من بحضور نیز قلم بند سازند من ما نوشت قلمبند ساختم و میرزای ممدوح
کیفیت مریدی خود باین طور ظاهر کرده که من مظهر را مادر و پدرم صغیر السن گذاشته فوت کرده بودند میرزا
عصمت الله بیگ ماموی من پرورش و تربیت ساخت هرگاه این بست سالگی رسیدم خال موصوف
گفت که من در لکهنؤ پیش مولوی شاه عبد الرحمن صاحب آمد و رفت دارم از سعی و سفارش ایشان
عالمی کامیاب میشود بیا تا ترا نیز بسفارش ایشان نوکر کنانم گفتم که بهتر چنانچه همراه خال خود در مسجد
تپهٔ پایین حاضر شده شرف قدمبوس حضرت مولانا مشرف گشتم میرزا عصمت الله بیگ عرض نمودند
که حضرت برای پرورش خدا بخش نام کسی رقعه سفارش نویسانیده دهند حضرت بابالدکامن لال
فرمودند که بنام سرفراز احمد چودهری ردولی رقعه نوشته دهند در انجا نوکری بخوبی خواهد شد بعده
حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزدیک ماموی خود در مسجد در
پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزدیک طلبیده نیم نان خمیری و بالای آن قدری
گوشت عنایت کردند که بجز تسلیم بجا آورده همه بجا خوردم بمجرد خوردنش در باطن من زایت حالتی
پیدا گردید لیکن چون از معامله باطن محض بیگانه و ناآشنا بودم هیچ کیفیت آن را امتیاز نکردم و بکسی
نگفتم صباح آن بذریعه سفارش نامه حضرت مولانا راهی ردولی گشتم چودهری سرفراز احمد بمجرد دیدن
رقعه مرا بسرکار میرزا افضل علیخان چکله دار ردولی بمشاهره پنج روپیه باشرط خدمت نوکر کنانیده طعام
از خانه خود مقرر کرده دادند بدین تقریب در ردولی شریف اتفاق اقامت افتاد و در انجا درگاه شیخ العالم
مخدوم احمد عبد الحق قدس سره مرجع و ماب خلائق است من نیز بطور زیارت و دلچسپی اکثر بدرگاه
عالم پناه آمد و رفت میکردم هرگاه در آنجا می نشستم در دل خیال عظمت درویشان و تحقیقی دنیا
و اهل دنیا خطور میکرد و چون بیرون میرفتم آن خیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکهنؤ
آمده بحضور حضرت مولانا رسیده بیعت شدم حضرت برخلاف عادت خود انکار کردند و فرمودند که
برای خود مرشدی بهتر از من تلاش کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تلقین میکنم چنانچه ذکر
دوازده تسبیح که معمول حضرت بود تعلیم نموده ارشاد کردند که در صحرا رفته در تنهائی ذکر میکرده باشی
و در آن سال نیز رخصت شده بردولی رفتم و مطابق ارشاد بذکر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و
جوشش قلبی پیدا شد بعد یکسال باز در لکهنؤ آمده اظهار حال کردم و استدعای بیعت نمودم

باز قبول بیعت اقدس نموده بدل خود گفتم که هر کدام که باراده بیعت می آید حضرت فوراً دست به بیعت او
بسته‌اند آیا در من کدام عیب و قصور است که بغلامی خود قبول نمی‌فرمایند برین حسرت زار زار گریستم
حضرت تسلی من کرده اشارت تبسم کردند و گفتند که جاروب کشی درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم
علی نبینا علیه السلام سپرده باشی کار تو باسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در رودولی رفته مشغولی بدیگر و اکثر
حاضر باشی درگاه شریف نمودم ولوله عشق و عزیمت ترک دنیا بیش از بیش پیدا شد سال چهارم در [illegible]
آمدم مرا از دور دیده فرمودند بیا بیا تا ترا بیعت هم بکنم آخر وضو نموده حاضر شدم در حجره شریف نشسته
بشرف بیعت مشرف کردند فردای آن وقت صبح درس مثنوی شریف میدادند پرسیدم که راه وصول
کدام است ارشاد شد مصرع تو مباش اصلا کمال اینست و بس ؛ رو در و گم شو وصال اینست و بس
پرسیدم که فنای خود بچه طور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر درهمین معنی مشحون است که طعام
یکبارگی گذاشتن خورش انچه لوازم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز بکرودولی رفتم
چودهری سرفراز احمد گفت که شروع سال از سر نو نگاهداشت ملازمان تحصیل میشود بیا تا جایزه شما کنانیده
نام نویسانیم گفتم حالا نوکری نخواهم کرد خدای رزاق بس است بعد ترک روزگار آنچه سلاح و پارچه و دیگر
اسباب نزدم بود همه را در راه خدا تقسیم کرده لنگوٹی بستم و در مسجد چودهری مزبور نشستم و طعام بالکلیه گذاشتم
ابتدا از تا بست روز گشت جوجوش ساخته آب زلال آن بی نمک و شیرینی میخوردم بعد بست روز آنهم
متروک گردید بدین طور یک چله گذشت دران گونه صفای باطن و سبکی تن و لاغری جسم وغیره حاصل شد
لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و مشقت دیگر باقی نماند در چله دوم یک آثار
شیر مقرر کردم و در باغ چودهری مزبور سکونت اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مراقب میشدم
سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی و شور و شکوه سواری کدام امیر
جلیل القدر معلوم شد پیش پیش از سواری شخصی بر هوا پران میگذشت آواز هوا فرود آمده نزدم رسید
پرسیدم این سواری کیست گفت سواری حضرت مخدوم احمد عبدالحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند
که ازینجا برخیزد و بدرگاه ما حاضر باشی گفتم ادب من بحضور رسان و بگو که یک روز در چله باقیست از فردا
همونجا حاضر خواهم ماند چنانچه صباح روز به چودهری سرفراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام چله من سپری شد
قدری حلوا تیار کرده بفرستند چنانچه اوشان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شده قاب حلوا

برمزار فائض الانوار رفتم و اندر حجره کوچک که اندر درگاه شریف جانب مشرق واقع است صبح تا قبض نشستم
درانوقت نوری که کیفیت آن در بیان نمی آید نمودار شده در تمام حجره مستولی و محیط گردید اول بدلم
اندیشه و خوف پیدا شد در همان روشنی شخصی پیدا شد از من پرسید که این روشنی از کدام طرف نمودار شد
است گفتم از پیش رو و جانب راست گفت نور ذات و روشنی جمالی ست اندیشه مکن اگر از طرف چپ و پس
پشت ظهور میکرد روشنی جلال و محل خطر بود و بعد وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم
بحال خود روز افزون دیده بنابر اظهار حال بحضور حضرت مولانا آمدم حال شنیده فرمودند که این ک
لباس چرا کردی عرض کردم که هرچه خدا خواست شد بعده فرمودند که مبارک باد مرا نیز زیارت حضرت
مخدوم ابتدا همین طور شده بود مگر اینحال پیش کسی اظهار مکن چند روز در اینجا ماندم حضرت پرسیدند
که کدام عزیز و اقربا داری عرض کردم که حضرت یک کنیز است دیگر کسی نیست و اقربای من با دختر
عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که بانها اطلاع ده که نکاح منسوبه با دیگر هم
که خواسته باشند بکنند عرض کردم که من پیش از این بشما حضور اطلاع کرده بودم بعده باستماع شهرت شاه نهال الدین صاحب
اول رسیده رفتم یک هفته به نیت استفاده پیش شاه نهال الدین صاحب حاضر ماندم گفتند که من
برای گفتن بابای مرشد شما نیستم از من چه میخواهی بعده باستماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب
در بریلی رسیده یکماه بخدمت شان حاضر ماندم اگرچه گفتگو و بعضی صفات در صحبت شان دیدم لیکن
مقام حضرت که بذات بحث تعلق داشت از اوشان اعلی و ارفع بود لهذا شاه صاحب موصوف
فرمودند که اول مقام مرشد شما عالی ست دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمده ید و مرا حضرت
مولانا الٰهی داده اند که اینکس جای دیگر رفتن نتواند پیش ما باز گردانید پس بهتر است که بذریعه
خط است بحضور مرشد خود واپس شوید چنانچه بذریعه خط اوشان بحضور پرنور حضرت مولانا حاضر گشتم
ارشاد کردند که ترا بحضور حضرت مخدوم و پیش مرشد خود کدام خبر نیست که بطلب آن جابجا
میگردی ندامت کشیدم در همان زمان روزی بعد ظهر دیگر مراقبین را از صحبت مراقبه بر کرده
تخلیه نموده مرا روبروی خود نزدیک مصلی نشانیده توجه کردند بیچ و القای نسبت دل من بهیچ
گل شگفته مرا بیخود ساخت به پشت در افتادم حضرت سر و زانوی من مهر و دست گرفته نزدیک
خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد ساعتی بار دیگر نشاند در افتادم و بیخود شدم بعد هوشیار ـ

فرمودند که آنچه مقسوم تو پیش من بود من سپرد کردم این را ضائع مکن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا
باشد از وی دریغ مدار آینده بحضور حضرت مخدوم حاضر باشی باید کرد ترقی خواهد شد چنانچه باز در دهلی
رفتم و با مسجد درگاه شریف یک چله نشستم بست روز گذشته بود شبی در مسجد مراقب نشسته بودم شخصی
دوش من گرفته مرا متنبه ساخت که اذان بگو گفتم شما نیز مسلمان هستید خود چرا نمیگوئید در همین وقت حضرت
شاه علی احمد صاحب سجاده در اینجا رسیده فرمودند خبردار باکدام کس کلام میکنی پرسیدم کیست فرمودند
حضرت شیخ العالم هستند من بدحواس شده برخاستم و در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پرست
بر پشت من زده فرمودند شاد باش اندیشه مکن اذان بگو چنانچه حسب ارشاد اذان بآواز بلند گفتم حضرت
امام شدند من و شاه علی احمد صاحب اقتدا کردیم بعد ادای نماز حضرت متوجه درگاه شریف شدند
من و شاه علی احمد صاحب تا دروازه اندرونی دنبال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند روزی
دیگر من اندرون درگاه پیش حوض سرآب که پا انداز مرقد منور واقع است مراقب نشسته بودم
بعد ساعتی حضرت مخدوم ظاهر شده سنگ پانزده مرا متنبه کردند برخاسته آداب بجا آوردم از آن حوض
مذکور حضرت یک کتوره آب پر کرده قدری تناول فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم الغرض
که از خوردن آب مذکور بر دل جاری گردید در بیان نمی آید همین عنایت و نوازش حضرت شیخ قدس الله
چله تمام کردم در سنبهل چاندخان نامی نوجوان ساکن دهلی اکثر در اینجا سخنان انکار بزرگان
بر زبان میراند روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی تو گم کنند
انکار مطلق خوب نیست گفت اگر طاقت دارید شما بحال من توجهی کمارید او را ده پانزده روز فاقه
داده روبروی خود مراقب نشانیده توجه کردم در سه روز حالت او متغیر گردید آنچنان مست و سرشار
گشت که خبر سر از پا نماند بعد بست روز بحضرت مولانا آمدم چاندخان مذکور نیز بهمان حالت مستی و فاقه
همراهم آمده حالش بحضور عرض کردم حضرت مولانا بحالش ترحم فرموده طعام خورانیدند اندک افاقت
پیدا شد از آن بعد او از خویش و بیگانه بریده تارک دنیا شد عرصه هشت سال تا دم تحریر گذشته هنوز
بسلوک ننهاده است و انقدر همت و طاقت او را ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه من
از دهلی بطرف پانی پت می آمدم بر گاه قریب پانی پت رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان کشتیها
عبور نمیکنانیدند و اجرت میگرفتند ما نیز چند بار سوال کردیم نوبت ما نرسید و هیچ نداشتیم که بآشنا و آید

وهمانجا غش شده بود چاند خان گفت که منت این پول تا کجا کشیم همت بفرمایند تا به پای خود عبور
کنیم گفتم بسم الله ومن واو اندر دریا قدم نهادیم آب که از پاس زیاده بود برابر ساق پا آمد ملا جان
و دیگر حضار دیده حیران شدند هرگاه بحضور حضرت مولانا حاضر شد اظهار ماجرا کردم ارشاد شد که اینچنین
تصرفات خوب نیست هرچه شد شد اظهار آن پیش کسی نباید کرد و تعریف استعداد چاند خان بسیار میفرمودند
هرگاه اقامت ردولی را هفت سال گذشت برادران عم زاده من بحضور حضرت مولانا مستغاثی
شده عرض کردند که والد من میرزا خدا بخش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت
امر کردند میرزای مرحوم ترک کرد سوختش چیست حضرت مولانا فرمودند که از وی کسب نیاید هیچ نخواهد شد
خواهر خود را چرا خراب میکنند بجای دیگر نکاح کرده دهند اقربای میرزا صاحب عرض کردند که منسوبه او
بجای دیگر هرگز کدخدا نخواهد شد حضور همت فرمایند که میرزا خدا بخش راه سلوک نماید دران هنگام میرزا
خدا بخش نیز سر و پا برهنه از ردولی خاص حاضر حضور مولانا شده بود حضرت حسب التماس اقربای شان
فرمودند که خدا بخش در همونه برو و همونجا باش و حسب صلاح بزرگان خود نکاح هم بکن معزی الیه
عرض کرد که در همونه نشسته چه خواهم بخورد و منکوحه را چه خواهم خورانید فرمودند که خدا همه جا رازق است
گفت که من بر رازقی او توکل کردن میتوانم هرچه پیش آید صبر کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا
تنگ خواهند کرد و مرا هیچگونه کسب نمی آید که از آن چیزی پیدا کرده بخورانم ارشاد شد که آب چاه
و برگ املی وغیره بسیار است همان بخور و بخوران و بیاد خدا مشغول باش میرزا صاحب عرض کردند
که اگر مرضی چنین است یک مسجد پخته را انجا طیار کنانیده دهند و همت فرمایند که مسلمانان آنجا اطاعت
من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طمع مسجد و رجوع خلق وغیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن
خدا اهل اسلام و هنود و همه را معتقد تو خواهد کرد و دراینجا از سنگ ششیر خواهد برآمد برای تو بالفعل
بدیوار خام چهپر انداخته نماز بکن بنای پیچ مسجد پخته هم خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک دو رقعه
عنایت فرمایند که در بنای مسجد امداد کند حضرت یک رقعه بنام مولوی سید امانت علی صاحب
تحصیلدار موده متعلقه ضلع بانده و رقعه دیگر بنام شیخ جعفر علی ناظر عدالت جونپور نویسانیده دادند
میرزا صاحب بدست چاند خان مرید خاص خود هر دو جا فرستادند چنانچه چاند خان مذکور چهل روپیه
از مولوی امانت علی و یکصد روپیه از ناظر جعفر علی آورده داد میرزا صاحب حسب الحکم پیر و مرشد

بر حق در صومعه استقامت نموده نکاح کردند و صاحب اولاد شدند و در ابتدای حال امتحاناً صعوبات بسیار
برداشتند و در ماه رمضان المبارک آمده بحضور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب
می یافتند که هیچ صومعه باش و هرگز حرکت مکن و پیش من نیز میا و هر چه گذرد با احدی اظهار مکن و ببین
که انجام کار چه میشود و در اوائل منشی دیپ چند و رادهی لال و ماتادین و جهنتی پرشاد و لعل بهادر پسران
دیپ چند و دختر شان معه اهلیه دیپ چند و اهلیه جهنتی پرشاد و اهلیه ماتادین و دخترش قوم کایسته
سکنه آنجا معتقد شده اکثر درک صحبت کرده مائل باسلام شدند از برکت صحبت و نظر توجه شان
لاله دیپ چند منشی سرکار فقیر محمد خان بهادر رشد اقتداری پیدا کرده و امداد مصارف مرزا صاحب و معین
با تعمیر مسجد و درستی مکان وغیره شده مرید با اخلاص گردید و در پرده نماز و روزه و ذکر و شغل خدا پرستی
را اجازت یافته عامل آن شده زن و فرزند و برادران موافق رای و رنگ خود گردانید حتی که در اکل
و شرب با شاه صاحب شریک میشدند از ترغیب و تحریص منشی مذکور دیگرها مگر رفتگان از کفر و شرک بیزار
گشته مستعد اظهار اسلام در ماه رجب سنه ۱۲۵۵ هجری که مرزا صاحب ممدوح اراده نقل از عالم فانی بعالم
بقا نمودند آن هنود همه معتقدین را امر باظهار اسلام کردند و منشی دیپ چند را جانشین خود گردانیدند
باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند و مرزا فدای حسین پسر کوچک خود را که بسیار عزیز بود ولی عهد خلیفه
مذکور نمودند و رادهی لال موسوم باسم غلام محمد و ماتادین موسوم به غلام رسول
و جهنتی پرشاد باسم محمد علی و لعل بهادر باسم حسین علی مخاطب شدند هر چند منشی دیپ چند
از روی وراثت آبائی نیز ذی مقدور بود و بذات خود لکها روپیه از نقد و جنس و مکانات و دهات و
املاک منقوله و غیر منقوله درمیان اقوام داشت و در اظهار اسلام بسبب اختلاف دین محرومی از ارث
قطعی بود و کس و کو بسیار مخالف اسلام بودند لیکن از تائید الهی و همت حضرت مولانا و فیض
صحبت مرزا خدابخش صاحب عشق اسلام و محبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر و زن و فرزندان
و برادران گفت که اگر شما همه ها بر دین ما بوده شریک اسلام نمیشوید من از شما همه ها و از فیلان و
اسپان و شتران وغیره و از نقد و جنس اثاث البیت دست بر داشته لنگ بسته بگور مرشد خود
می نشینم و اگر شما همه ها شریک اسلام و متفق ما میشوید بپاس خاطر شما ترک لباس نکنم و به تدبیر
معاش بصرف اهتمام اسباب کرده میدهم چنانچه مادر و عمه و برادران شان بر دین هنود قائم

ماندند میرزا صاحب قدس سره در ماه جمادی الثانی در دهلی شریف رفته از عرس حضرت شیخ العالم
علی نبینا وعلیه السلام فارغ شدند از همه دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا نخواهد شد
چنانچه بعد رسیدن متوطن از غره ماه رجب بیمار شدند بتاریخ شانزدهم رجب روز دوشنبه بجوار رحمت
رحمانی پیوسته بتاریخ هفدهم دفن شدند در پیشگاه مسجد شان مکانی بسیار عریض وطویل لطافت
خوش فضا واقع است دران مکان مقبره شان مرتب نموده شاه محمد بخش صاحب متولی خانقاه و نشان
بکمال همت وخوش وضعی بطور مشائخ دیندار معاش میکند وخدمت صادر و وارد بخوبی مینماید
اللهم زدنی توفیقه ومعرفته ومعنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از میرزا صاحب فرموده بودند
که ترا دراینجا از سنگ شیر خواهد برآمد بخوبی ظاهر گشت که از هنود که مقابل سنگ بود کلمه لا اله الا الله
که مراد از شیر بود پیدا شد یعنی اینقدر هنود داخل اسلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان فیض
صحبت بابرکت حضرت خواجه محمد شریف معروف سید صاحب خلف الصدق خواجه
سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین مودود چشتی علی نبینا و
علیه السلام آبا و اجداد ایشان همه مرجع ملوک وسلاطین زمان بوده اند عزت و اعتبار ظاهر
و باطن در خاندان شان شده آمده است ومعاش فراقی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب والد
ایشان نیز کافی کفاف امیرانه بود لهذا سید صاحب که فرزند یگانه در خانه والد خود بودند بناز و نعمت
پرورش یافته و بلهو ولعب پرداخته بعد تجاوز چهل سال درک صحبت مولانا قدس سره کردند
سید صاحب حقیقت حال بزبان خود میگفتند که از سن تمیز صحبت با بدان قمارباز و نشه خوار و طواف
کوچه و بازار و خوش خوراکی و خوش پوشاکی بود و کشف و کرامت بزرگان را معتقد نبودیم در عهد
نواب آصف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بریلوی که سابق سالار پلتن بودند در مکان
نافروکش بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول و ذاکر و شاغل بود بحکم اینکه ع صحبت صالح
ترا صالح کند ؛ صحبت طالح ترا طالح کند ؛ در صحبت کاظم علیخان لذت ذکر قلبی پیدا شد حسن عقیدت
اولیا و فیضان صحبت درویشان در دل جا گرفت روزی بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب رفته بودند
و در مسجد حضرت مخدوم شاه سید و کتابت الله صاحب اهل شهور نشسته بودند نزد شان سلام علیک
کردم او شان در جذبه آمده ملامت و نصیحت شروع کردند که بدنام کننده خاندان مودودی است

و تماشا بینی و بد وضعی میکنند و چنین و چنان لباس میپوشند و در شوا ازینجا و برو از شهر من غم و غصه
بسیار خوردم و هیچ نگفتم تا بدل نادم شده عزم بالجزم کردم که ازین شهر بدر شوم و بطرف شاهجهان آباد
روم چنانچه از والدین خود گفتم که بسیر شاهجهان آباد خواهیم رفت و آنها راضی شده تیاری سفر کردند مگر
والده را مفارقت من ناگوار بود و تجسس کردند که بچه سبب ناگاه از شهر خسته دل شد کسی
مقوله کفایت الله شاه صاحب بآن موصوف نقل کرد والده ماجده بمعرفت میان محمد و هم بخش پیش
سید شاه کفایت الله صاحب گفته فرستادند که در بیست دو فرزندان یک سید صاحب روشنی چشم
باقی مانده است تو این را از شهر بدر میکنی اگر یک موی او کج خواهد شد بحضور رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم گریبان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که غرض من همین است که
راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند والشان بخیر و خوبی مراجعت خواهند نمود آنجناب
مطمئن خاطر باشند و مرا او از نصیحت خیرخواهی دین است بعد این رو کرد بشاهجهان آباد رفتم و
از آنجا باجمیر شریف رسیده بزیارت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده باز به لکهنو رسیدم تا حجاب
مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب
بمولوی صاحب ممدوح بود و بعد وصال شان بطرف مولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجاے
والدین این بود که برای نکاح صاحبزادی از سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن دو هزار روپیه
بدبا تندهر التعینات کردند که بعد دو چهار روز بخدمت مولانا حاضر شده سلام من برسان تا او شان
نیت من یاد مانند بدین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بچشم عنایت مرا دیدند و در دل من
طمع استغنی پیدا شد که ازین بزرگ طلب باید کرد و عرض کردم که مرا هم براه خدا هدایت فرمائند
دو سه بار خاموش ماندند یکروز اندرون مسجد تنها یافته تنگ گرفتم که از نام خدا چرا دریغ میفرمایند ارشاد
شد که صاحبزاده اگر یک لکهه روپیه میخواهی شما را بدهانم مگر خدا را طلب مکن عرض کردم که بر یک لکهه
روپیه خدا را میفروشم بشرطیکه از آن یک لکهه هر قدر صرف کنم کم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتم
پس من لکهه روپیه نمیگیرم نام خدا میخواهم فرمودند قبول کردم در مراقبه پیش نشسته شتی فرمودند عرض
کردم که از بستن چشم دل من آشفته میشود بگو چشم کشاده بحاضر خواهم ماند فرمودند که اگرچه از زمان آدم
تا اینجا هم بزرگان چشم بسته مینمایند مگر من بخاطر شما چشم کشاده خواهم داد الا اینکه انچه نسبت بالفعل

در قلب شماست خواهد رفت عرض کردم که چنان نشود که با مید موهوم موجود هم از دست رود و
خالی مانم فرمودند آنچنان خواهد شد اید الآیا و همراه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز التزام حاضر باشی
وقت مراقبه کردم بعد چند روز ارشاد شد که شما به نشه افیون عاشق هستند و در نشه بی کیف و نشه کیف
متباین است اگر مستی حق مطلوب است نشه را بگذار گفتم که دو توله افیون در شب و روز میخورم و میدانم
که در گذاشتن آن نوبت به جان خواهد رسید یک بارگی نیست نخواهد گردید فرمودند که بتدریج کمی کرده بگذار
عرض کردم اگر امداد حضور باشد یکبار بگذارم اگر جان برود مردن قبول است فرمودند انشاء الله تعالی
جان نخواهد رفت و متروک خواهد گشت مگر اسهال خواهد گردید عرض کردم که از اسهال هم ترسم
شدت دیگر هرچه شود فرمودند که در اسهال صفای میشود خطره نیست عرض کردم که متحمل اسهال
نمی شوم مگر فصد مضائقه ندارد فرمودند هرچه مرضی شما باشد از همان وقت توبه کردند و شد اما این کیفیت
هجوم کرد و نوبت باحتراق دم رسید فصدهای هر دو دست و بارات و مرات گرفتند سید شاه
سلطان صاحب بحضور مولانا آمده گریه و زاری کردند که در بست دو فرزند همین سید صاحب باقی بود
حالا زندگی او بنظر نمی آید فرمودند اصلا خطر بر جان او نیست هرچه تکلیف بود گذشت آینده خوبی
پیش خواهد آمد چنانچه بعد به در غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هرچه
صفات شهوت رانی و حرص و هوای دنیا و محبت خوش خوری و خوش پوشاکی و رغبت لهو و لعب
و تماشابینی در طبع بود زائل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب
شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر مستولی گشت و نسبت توحید جوش کرد و صفای قلب
و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم جبروت ناشی شده بود که حضرت
مولانا بجنبت شاقه مگر حجاب زنخیم ظاهری ایشان بر داشتند که به هزار شریف آمده می نشیند
هر معامله که در عالم برزخ میشد چشم کشاده میدید بدل بعضی حال آن تغیر آن را نمی گفتند چنانچه حکایت
از معاملات مشهور بلی ایشان بگوش راقم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول آنکه
بر مزار حضرت مولانا نشسته بود چشم کشاده ناگاه حضرت مولانا فرمودند که قمر الدین نبیره شما
همه متغیر گشته گشت این از تو اکنون ارشاد شد که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم که یک گلدسته
از جانب تعالی فرود افتاد و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح قمر الدین فرزند مسرت

مشاهده این ماجرا در باغ خود اند و همین فتادم میر صاحب گفتند که قمر الدین از صبح غائب شده است اوّلاً
کجا رفت یافته نمیشود خاموش ماندم دو سه گهڑی شب گذشته خبر کردند که قمر الدین بخانه آمد لیکن استغراق
شده است و مظنه سیفه میشود از میر صاحب گفتم که بر مزار مولانا رفته چیزی نذر نگذاشته شد و دعا کنند شاید
خدا رحم کند میر صاحب گفتند که پیش من روپیه کجاست گفتم صبر کنید همان شب قمر الدین جان بحق تسلیم
کرد انا لله و انا الیه راجعون صباح بدستور بر مزار آمده گفتند که هرچه شد خوب شد بر دل من غم نیست حکایت
دوم زبانی منشی محمد یحیی علیخان صاحب است ناقل اند که روزی حاضر آستانه مکرمت نشان
بودم و سید صاحب نیز بر مزار شریف تشریف میداشتند فیما بین من و سید صاحب از تصوف ذکر و اشتغال
میشد بعضی حرف گستاخانه از زبان من برآمد سید صاحب بطرف مزار مقدس اشاره کردند دانستم که روح پر فتوح
مولانا ساختند وحشت ناک شدم صبح بدربار میرفتم معلوم شد که کسی مرا برداشته بر زمین زد و صدمه
تا دست و پا رو نمود سواره بر مکان رسیدم دیدم که خواجه میر کچا صاحب برادر زاده سید صاحب آمده
نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا شد و مولانا تعرض
کرده ام الحال شما بیایند که خود معافی کنم حکایت سوم زبانی منشی صاحب ۱۲۵۵ھ بحسب
تاکید والد ماجد خود منشی ثابت علی خان باراده خدمت اخبار بنام خود بخدمت نواب شمس الدوله
بهادر که وکیل سلطنت بودند رفته جواب تلخ شنیدم و کلمات شیرین گفتم لیکن رنج برداشتم و از وقت
بخیال آمد مصرعه هم در تو گریزیم اگر گریزیم. و بر مزار حضرت مولانا حاضر شدم سید صاحب سر سینه پائین مزار
نشسته ورد میخواندند همین که حسب معمول تسلیم و تعظیم بجا آوردم سید صاحب گفتند که مکرر آداب بجا آر
دست من گرفته برخاستند سبب پرسیدم متبسم شده گفتند که اینوقت حضرت مولانا تعظیم اجابت شما
کردند و شما ایستاده اند از ینجا متحیر بودم که همان وقت آدم والد ماجد رسید که شما را نواب شمس الدوله
بهادر یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هر چند دستور بشت کنند بزودی با پدر
پسر مالک و مختار امور شود لیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا تعالی انجام حال اینها
بخیر گرداناد فقط حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف مولوی سید یوسف علی صاحب
مرید خاص حضرت مولانا در مرض الموت بخواب دیدند که مولانا میفرمایند که ای یوسف علی قبل از
عرس حضرت شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام نزد ما بیا ایشان که حساب کردند روز جمعه قرار یافت

پس اظهار اسمی از پنو خانصاحب [illegible] وند و بعد از فجر یوم جمعه انتقال گردید جنازه او شان تیار شد و قبرش
دروازه شرقی روضه حضرت کندیده شد هرگاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرود آوردند سید صاحب
گفتند معاینه میکنیم که مولانا از مرقد منور خود برآمده از راه دروازه شرقی مقبره برآمده فرمودند که سید صاحب
ببینید که حالا من به تلقین مولوی یوسف علی مرحوم [illegible] پرسیدیم که سبب اشاره شما چه بود گفتند که روزی
از مولانا پرسیده بودم شنیده ام که جناب امیر المومنین علی مرتضی علی نبینا و علیه السلام مخلصین خود
تلقین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد به تلقین مرید میرود و حضرت امیر مرشد کل اند چه عجب است
اگر تلقین فرمایند حکایت پنجم منشی صاحب موصوف راوی اند که برادرم باقر علی خان مرحوم در خواب
دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهاده است نماز جنازه میخوانیم بعد شنیدن این خواب
از برادر خود دانستم که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود و سلطان کارشان تمام کرده است
باقر علیخان همانوقت سوار شده برای عیادت سید صاحب رفت بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول مولانا
هستی بهر سلامتی ایمان من دعا بکن و نیز فرمودند که از سه روز برای من جمعه دیگر [illegible] عطا کرده اند
فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ دوم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۸۰ هجری عاشق رسول
بجوار رحمت رحمان پیوست انا لله و انا الیه راجعون حکایت ششم پنو خانصاحب ناقل اند در حین حیات
حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عم بزرگوار سید صاحب در شاهجهان آباد انتقال کرده
سید صاحب برای تعزیت شان استجازت کردند حضرت فرمودند که بهر چه شدنی بود شد و آنجا فرزندان
شان موجود اند بالفعل رفتن شما ضرور نیست فسخ عزیمت کردند بعد وصال حضرت مولانا در شاهجهان آباد
رسیده روزی بدرگاه عالم پناه حضرت سلطان المشائخ نظام الدین محبوب الهی قدس سره رفتند
همین که اندر روضه منوره قدم نهادند از مزار محبوب الهی مولانا برآمده گفتند که اینجا هم دیگری نیست
سید صاحب می گفتند که در بدن من لرزه افتاد و از عرق تر گردیدم جدا ام حضرت محبوب الهی را [illegible]
و دستار وغیره آوردند گفتم همراه بردن روضه رفتن و سید که هوش [illegible] سبحان الله زهی کمال
مولانا و چه نصیب سید صاحب قدس سرهما و مقتضای همین عشق و محبت بود که جوار بزرگان خود را
گذاشته [illegible] باغ و گل گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا زیر قدم مولانا دفن سازند و سه از
[illegible] رفتی تو باشم [illegible] خاک شوم خاک سر کوی تو باشم چنانچه پهلو [illegible] مرقد مولانا [illegible]

شرقی مقبره مرقد شریف خواجه محمد شریف گردیده است بر لوح مزار کندیده است در سنگ مر قطعه تاریخ
آن محمد شریف سید پاک ؛ نقل خود کرد زین سپنج سرای ؛ شد ز روی ولایتش تاریخ ؛ واصل حق
شد آن ولی خدای ؛ فقط سنه ۱۲۵۰ هجری یکی از خلفای راشدین مولوی ابوالحسن صاحب
رودولوی هستند بن شیخ ریاض احمد صاحب از اولاد امجاد امام همام ابی حنیفه رحمة الله علیه
جد امجد شان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المبتدی والد مولانا محمد اسمعیل والد قطب العالم
بندگی عبد القدوس گنگوهی بودند در خاندان شان دولت علم ظاهر و باطن تا مولوی ابوالحسن شده
آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی
ابوالحسن چهارم حکیم حسین علی هر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم نیز هر چهار برادران از لکهنو
کرده بودند و در مدرسه [illegible] برای تحصیل مولوی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود که طبع شان در
عنفوان جوانی راغب سلوک فقر گردید مثنوی معنوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر مشاغل
گذاشته مرید شدند بعد تحصیل مسائل مولانا و مثنوی شریف حالت جذبه بر ایشان غالب شد بطرف
رودولی رفتند و باز آمدند هر گاه در آن حالت افاقت میشد بطرف صوم و صلوة متوجه میشدند با اهل
رعایای دکان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خدمت مسافرین
میکردند در حین حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میماندند در زمان وصال آنحضرت در رودولی
بحالت جذبه بودند بروز جمعه وقت عصر در مسجد حضرت شیخ العالم قدس سره خبر دادند که امروز مولانا تشریف بردند روز سوم از خط لکهنو دریافت گردید
که همان وقت دفن حضرت مولانا بود تصرفات و کرامات مولوی ابوالحسن صاحب در رودولی بسیار مشهور اند و چرا نباشد که حضرت مولانا بارها فرموده بودند که ابوالحسن
خرقانی ثانی است بعد از وصال حضرت مولانا باز در سلوک آمده اند لیکن از جذبه باز ایشان را شیخ غلام قدس سره حقیقی شده بود و از آن جذبه شدند و
یکی در سلوک بود و در زمان حیات پیر تا حیات والده خود از رودولی تشریف بیرون نرفتند بعد وفات والده خود در سنه ۱۲۶۶ هجری از رودولی غائب شدند
احدی نشان نداد که بفلان سمت رفت الحال مسموع میشود که آنطرف گهاگره بعضی کسان
دیده اند عریان محض و سر و پا برهنه میگردند چند حکایات در حال مولوی صاحب ممدوح مولوی
لطافت علی صاحب برادر بنی عم ایشان ناقل اند حکایت اول اینکه در خانه خود و برادران خود
شیرینی وغیره هر چه که پیدا شدی برداشته تقسیم میکردند بنظر حفاظت هیچ اشیا را مردم خانه در صندوقچه
مخفی داشته در دروازه کوتهره را مقفل میکردند هر گاه ایشان را برای اطفال وغیره احتیاج شیرینی

درخانه هرکدام که آن چیز مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل
کشاده اندرون ظرف که آنچیز مخفی بوده باشد دست انداخته برآورده میبردند مردم خانه حیران میشدند
ازین معامله چنان مفهوم میشود که حاضر و غائب قریب و بعید نزد ایشان مساوی و مکشوف است حکایت
دوم اینکه محمد نظر علیخان الهابادی داروغه سابق دواب جهان پناه خلد الله ملکه در ردولی رفته
خواستگار ملاقات مولوی ابو الحسن شدند بنده لطافت علی گفت که جای ایشان تعین نیست گاه
بشهر و گاهی بصحرا میگردند مگر بنیت شما دریافته بعید نیست که در باغ وغیره ملاقی شوند همچنان شد که در باغ
ملاقی شدند اول بسیار اخلاق و پرسش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند
که تو بطرف رسولی چرا رفته بودی عرض کرد که پیش میان کریم شاه درویش رفته بودم روبرو پیش
کرده فرموده بودند که در آستانه مرشد شما کدام چیز نیست که پیش دیگران میگردی نذر علیخان پیش زنده خان موصوف هرگز قبول نکرده
خان موصوف از کشف ایشان نادم شد اخوی میان محمد غوث صاحب ناقل اند حکایت دیگر
که مولوی ابو الحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند در زمان قیام من بردولی میان حسن احمد
صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب بیمار علیل بودند امید زیست نماند همه مردم مرا پیش کردند
که از مولوی ابو الحسن صاحب بگویند من باصرار گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از
ده سهم یک سهم امید ماند از همان روز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم شد
که شاه هدایت احمد هشت برادر و دو خواهر همگی ده بودند همه مردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد
و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سه را هم نخواهی گذاشت حکایت دیگر
راقم آثم در سنه ۱۲۶۶ هجری در عرس حضرت شیخ عالم علی نبینا و علیه السلام در ردولی رفته بود در قیام
من در انجا مولوی ابو الحسن صاحب از راه شفقت اکثر اوقات پیش من میماندند در عین عرس
شنو نامی ملهری لکهنو که مرید شاه علی احمد صاحب قدس سره بیمار گردید خواستم که او را در ردولی
انداخته روانه لکهنو سازم چنانچه کهاران وغیره طلب کردم مولوی ابو الحسن صاحب گفتند که
شما خواهید رفت و اینکس همین جا خواهد ماند خیر او همین جا است همچنان شد که بیمار گذاشته آمدم
بعد ... روز همینجا مدفون گردید خلاصه اینکه سیف زبان و آینه معقول دست خدا است
پیدا و پنهان بنزدش یکی است یکی از مریدین راسخین حضرت مولانا قدس سره

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد متصل کوڑه است میان کریم بخش صاحب [illegible]
خلیفه شاه فتح علی صاحب حکایت میکنند که حرمت خان از سن تمیز متقی و پرهیزگار و فقیر دوست بود و گاه در
پلٹن بعهده جمعداری نوکر شده بود و من در پلٹن دیگر ملازم بودم در پرتابگده هر دو پلٹن جمع شدند و نوبت
با جمعدار حرمت خان ملاقات میشد. حرمت خان حکایت میکرد که من تلاش مرشد تا بالای فلان کوه
رسیدم بالای کوه جنگل لق و دق بود هیچ حیوان و انسان نبود مگر یک درویش بالای کوه در کاڑه (?)
سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب بکپاس ایستاده ماندم التفات نکرد هرگاه هر دو (?) [illegible]
سلام کردم گفت برو برو اینجا چرا آمدی شیر یا گرگ ترا خواهد خورد گفتم هرچه شدنی باشد شود حالا بهر چه (?)
گفت اینجا چه اسی (?) خورد گفتم هیچ نه بسیار تهدید کرد لیکن نترسیدم و همونجا نشستم وقت شب پوست کدام
درخت که آنجا افتاده بود برداشته در آوندگلی جوش کرد قدری از آن خورد و باقی در یک دونه گیاه
نهاده مرا داد خوردم و حیران شدم که آن لذت در هیچ نعمت دنیا ندیدم صباح گفت که نعمت تو پیش
مولوی عبد الرحمان است در لکهنو رفته مرید شو پیش من نصیب نیست جهت هدایت آن درویش
بحضور حضرت مولانا مشرف ببیعت شدم از اثر وی حب دنیا و مافیها از دلم سرد گردید چنانچه در پلٹن
آمده خواستم که نام خود از سلک ملازمین موقوف کنانم تمنا اد و اشارة (?) وغیره نمیگذاشتند و میگفتند (?)
که عوض شما خدمت و نوکری ما خواهیم کرد نوکری ترک مکن میان کریم بخش روایت میکنند که هرگاه از لکهنو
بطرف پرتابگده که پلٹن با تعینات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعدار
آنجاست با او ملاقات میکرده باشی حسب الارشاد اکثر با ایشان ملاقات میکردم پوست و استخوان
باقی مانده بود مدام چله و فاقه کشی میکرد رسول خان گولانداز و دیگر مردم پلٹن معتقد بزرگی و کرامت
خان مذکور بیان میکردند. ابتدای جدائی او از پلٹن باین طور ذکر میکردند که از پرتابگده بفاصله
نیم کروه ندی سیلانی است بطرف ندی برای غسل وغیره میرفت یکروز از پلٹن غائب شده بکنار
ندی رفته بود و بارش باران شروع گردید سه روز متواتر گذشت و حال معلوم نشد هرگاه رسول خان
وغیره بر کنار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا برپا نشسته است چون نزدیک
رفته حال پرسیدند از چشم میدید مگر چیزی گفتن نمیتوانست معلوم شد که سه شبانه روز متواتر پایش
بروی شده بود لهذا جسم او را تشنج ساخت چند مردم از آنجا برداشته زیر درخت انداختند [illegible]

کردند آن وقت حرکت و بدن پیدا شد گفت نگاه از جسم من کنید جسم سینه کرده گرم کردند و دست پا کشاده شد گفتند پلنگ پیا گفت ازینجا برخیزم
هرچند مبالغه کردند از انجا برخاست مهر و تا یک دو دستان پلنگ برای دیدن او همه بجا می آمدند خواستند که برای او
مکان آرام درست نمایند و چیزی زمین بطور باغ وغیره هرچند قبول نکرد و گفت برای من نیز زمین
جای کنده بدهند که دران دفن شوم بطور تهخانه زمین کنده حجره درست کردند و متصل آن یک چبوتره
برای نماز درست کرده گرد آن دیوار پخته بوضع مسجد قناتی تیار کرده بودند دران مستغرق بذکر و شغل
میماندند هرچند از سیاب گذه و دهیات گرد نواح مردم طعام وغیره نعمات حق آوردند لیکن او بچیزی
التفات نمیکرد آخر از فاقه کشی و ریاضت طاقت نشست و برخاست نماند و نماز وغیره متروک شد
من کریم بخش همو بجا بودم روزی گفت که لوته وضو و کتاب لطیفه من در طاق که اندر ته خانه
است بگذارند و همه بارخصت شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بحق تسلیم
کرده بود انا لله و انا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آن مرحوم کسی بیان نکرد تا ثبت کرده آید معلوم
که ازین بزرگ دیگری مستفاد شده باشد غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مخلصین
حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند ابن شیخ محمد بخش ابن شیخ امام الدین
ابن شیخ نور الحق ابن مولوی شیخ محمد خلف الصدق ملا شیخ احمد عرف ملاجیون قدست
اسرارهم ملاجیون صاحب استاد و پیش امام عالمگیر بودند و بعد عالمگیر از عهد بهادر شاه تا فرخ سیر
مقتدای انام و شیخ الاسلام ماندند بعد وفات در امیتهی مدفون شدند روضه متبرکه و مدرسه
عالیشان در قصبه امیتهی موجود است مولوی امیر علی صاحب در لکهنو تحصیل علم ظاهر نموده
بعمر هفده سالگی در ۱۲۳۶ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال و سه ماه و هفده روز
صحبت بابرکت دریافتند درس مثنوی معنوی و رساله کلمة الحق و کتاب کنه ما لا بد شیخ
محی الدین ابن علی العربی معه شرح عبد الکریم جیلی و ربع اول مشکوة شریف با شیخ عبد الحق
دهلوی از مولانا گرفتند و کتاب نور مطلق سبقاً سبقاً از راقم آثم خوانده استفاده سلوک و تصوف
بسیار کردند و در ۱۲۴۳ هجری بروز عید الضحی اشرف بیعت مشرف گشته اجازت و خلافت جمیع
سلاسل یافتند از مزاج ایشان از ایام طفلی صلاح و تقوی و همت علیا جبلی بود چنانچه حضرت
مولانا مکرر فرمودند که امیر علی کوسری سیاست مطابق ارشاد دیده شد که همت ایشان تهدیب

خلق الله و جهاد با اعدا الله مصروف گشت هزارها مردم از فیض صحبت شان توفیق صوم و صلوٰة و
ترک بدعات یافتند و صدها مسلمین بحلقه بیعت در آمده مستفید شدند هرگاه شوق بیت ربی غالب شد
بی زاد و راحله برخاستند و پیاده پا طی مراحل و منازل نموده حاجی الحرمین شدند و دو سال و ماه
در مکه معظمه و مدینه منوره اقامت ساخته اخذ فیض و برکات کردند و بزیارت عتبات عالیات انبیاء
و اولیا اثنای راه استحصال سعادت کردند و مرتبه ثانیه با قافله کثیر و جم غفیر از وطن بدین جهت رفتند
که بر هر قدم دو رکعت نماز گذرانند در چند ماه تا تول گنج که از مچهلی بست کروه است مصرعه هر خطوه
کردی دو رکعت نماز ٭ و درین سفر نان و نفقه هزارها مردم همراهی شان بی اسباب ظاهر
از غیب میشد بعده حسب ایمای حضرت مولانا راجع وطن گشته ترک دنیا بجمیع وجوه کردند و در صحرای
بیرون شهر جانب شمال یک مسجد خام طیار ساخته و از جمله قبائل و عشائر طرح بیگانگی انداخته
معتکف مسجد شدند و با احدی سروکار نداشته و از توکل میسر شد ٭ و اما بنعمت ربک فحدث ٭ دو حکایت
بیان کرده شد حکایت اول اینکه در اولاد امجاد بندگی میانجی صاحب قدس سره شاه غلام محمد
صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهید در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب که مزار شان
در گوپامئو مشهور است بیعت داشتند مردم شهر او شان طاعن شدند که احدی از اولاد بندگی میر
نظام الدین خارج از خاندان خود بیعت نکرده است و اگر کسی کرده باشد فیضیاب نشده و فی الحقیقت
شاه صاحب موصوف را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فائده ظاهر نشد لهذا باستماع
اوصاف حضرت مولانا غائبانه عقیدت پیدا کرده روزی بحضور حضرت مولانا پیام کردند که من
از چشم معذورم و استطاعت حاضر باشی حضور ندارم پس صد ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
تا آن که الطاف شما پیش نگاهی چند ٭ بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تامل کرده با مولوی
امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره العزیز مرا اجازت داده اند
که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لهذا شما را اجازت میدهم که در مچهلی رفته از طرف
من بیعت شاه غلام محمد بگیرند و این کلاه من بر سر اوشان بنهند و ببینند که چه قسم برکت میشود حسب الارشاد
حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتم و تاج بر سر اوشان نهادم بمجرد پوشیدن کلاه
عشق و محبت در دل اوشان جوش کرد و ذوق سماع پیدا شد با وصف اینکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع شنود و در عالم رؤیا بندگی میانجی صاحب رضی الله عنه خوشنود سببے نمود
ازین بیعت بیان کردند و در همان هفته مولوی اکرم علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی
صاحب با شاه صاحب ممدوح بیعت کردند و بعد ازان قریب پنجاه کسان بحلقه ارادت شان
درآمدند قریب دو سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب بکمال عشق و محبت مولانا انتقال
کردند و در الهٰ آباد دفن شدند فقط حکایت عجیب و غریب در سفر بیت الله هنگام ورود بمبئی تمام
ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبد الاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از
مشاهیر مشائخ عظام اندیار بودند و در ان نواح رجوع خلائق باوشان بسیار بود و رئیس آنجا نسبت
لیکن متکلم محض و زاهد خشک بودند و منکر وحدت وجود و مکفر سامعان غنا بودند و بدریافت اینکه
اینکس یعنی بنده خلیفه مولانای شاه عبد الرحمان موحد لکهنوی است با تباع خود میگفتند که این فرقه
دجالیه رسیده است مگر بمقتضای اخلاق عمیم دعوت اینجانب کردند و هرگاه در محفل اوشان
رسیدم واعظان زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کشادند نهایت منقبض شدم هیچ آب
کی طعام او نخوردم لیکن مولوی عبد الله چینا پٹنی برادر حقیقی میر صادق نائب سلطان ٹیپو و عبد الله
مغولی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزا جیا مدار شاهزاده دهلی مرید شاه غیاث الدین صاحب
سودودی نیز در ان صحبت شریک بودند گنجایش بیرونی شود چاره نا چار اداکم خورده بمکان رفتم و دوگانه
خود رفته بعد قیلوله برای نماز ظهر برخاستم بعد فراغ نماز دیدم که مولوی عبد الاحد صوف خوان
شیرینی بر دست خود نهاده زار و نزار گریان می آید و نزدم رسیده گفت که برای خدا مرا در طریقه
مولانای شاه عبد الرحمان صاحب مرید کن و الا ایمان من برباد رفت پرسیدم که دو گهڑی پیشتر
تو منکر بودی اینوقت کدام چیز ترا برین معامله برانگیخت عرض کرد که بعد برخاستن شما چون خفتم
در مجالس وارد شدم که در ان حضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام و مرشد من باریاب شاه حاضر
بودند چهره من مسخ گردید همه بزرگان برمن عتاب کردند که تو مرید و خطیب مولانای شاه عبد الرحمٰن
صاحب را دجال گفتی در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بر دست خلیفه اوشان توبه نکنی
و تجدید ایمان بعقیدت مولانا نکنی نجات تو ممکن نیست لهذا امیدوارم که تقصیر من معاف فرمایند
و مرا از زمره مسلمانان سازند و بعده هر روز دعوت با سماع غنا قبول فرمایند بعد ظهور این کرامت

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا نقیض افتاد و مجوز اقامت مولانا مسجد درگاه نشدند چنانچه شبی
نجابت علی شاه در معامله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد نشاندند و گفتند اینجا باش
از صباح آن حضرت مولانا در مسجد مذکور مقیم شدند میرزا عبدالله بیگ ناقل اند که بحضور مولانا عرض کردم
که نجابت علی شاه صاحب یک دائره آتشین تعمیات من کرده است هرگاه از آنجناب علیحده میشوم
محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خواهی نشست چون در
مراقبه نشستم چشم بند کردم مرا دربار معلی حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی
علی نبینا و علیه السلام برده محسوس کنانیدند چه می بینم که بحضور آنجناب بسیار اولیا حاضر اند و نجابت علی
شاه نیز دور ایستاده بطرف من بنظر قهر می بینند حضرت مولانا بحضور پرنور عرض کردند عبدالله بیگ بیعت این فقیر
کرده است و نجابت علی شاه این را نمیگذارد چنانچه در اینجا نیز حاضر است به نقیبا حکم شد که این نجابت
را از دربار بدر کنند و تاکید سازند که از این جوان غرض نکنی حکایت دیگر زبانی میرزا موصوف
میگفت که روزی بخاطرم گذشت که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد و در
اثنای راه دیگر بزرگان را باید دید شاید از کسی فائده دیگر شود پیر و مرشد من بر این خطره آگاه شده وقت
رفتن بیت الخلا دست من گرفته ایستادند و پرسیدند کسی دیگر اینجا هست عرض کردم کسی نیست
فرمودند در چه خیال افتادی اگر از شرق تا غرب مشعل گرفته تلاش خواهی کرد مثل من
نخواهی یافت در قدم او افتادم که فی الحقیقت در خاطر من اینچنان آمده بود آینده عهد میکنم
ع تا عمر بود در هوس روی تو باشم ٭ ور خاک شوم خاک در کوی تو باشم ٭ چنانچه میرزا
موصوف تا بقیه عمر در این خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ سپرشان همگان خود
برد در کمال عشق و محبت خود جان بحق تسلیم کرد تاریخ وصال شان معلوم نیست لیکن ۱۲۶۲
است انا لله و انا الیه راجعون میرزا صادق بیگ ابن خدا یار بیگ ساکن قدیم شاهجهان آباد
است مولد ایشان لکهنو است در سواران نوکر بودند در عهد غازی الدین حیدر بحلقه ارادت
مولانا در آمده مدام حاضر باشی میکردند و گاه گاه در مراقبه هم نشستند صاحب موصوف ناقل اند
که روزی خطره گذشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم نصیب نشده
در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آمده دیدم که در صحرای وسیع یک چوکی نهاده است و هجوم

بزرگان آنجاست ناگاہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنجا ایستادہ بنظر آمدند کسی مرا گفت کہ درود
بخوانید چشم وا کردید و ازعنایت حضرت نسبت توحید و فنا حاصل است فقط ومنجملہ خلفاے
راشدین **فانی نور مطلق مولوی نور الحق صاحب** خلف الصدق مولوی انوار الحق
بن مولوی عبد الحق خلیفہ بلا واسطہ قطب آفاق حضرت شاہ سید عبد الرزاق قدست اسرارہم ہستند
مولوی نور الحق صاحب فرزند کلان مولوی انوار الحق از زوجہ اولی بودند برادر حقیقی شان مولوی
علاء الدین و اسرار الحق بودند و از زوجہ ثانی مولوی انوار الحق صاحب کہ ہمشیرہ نجابت علی شاہ
بودند مولوی محمد احمد صاحب مولوی عبد الصمد بودند مولوی نور الحق صاحب شاگرد مولانا عبد العلی
صاحب خلف ملا نظام الدین صاحب قدس سرہما بودند در قصبہ سہالی متصل کالکتہ مدرسہ منشی
صدر الدین میر منشی کونسل کالکتہ تحصیل علوم نمودہ دستار فراغ پیش جد امجد ممدوح بستند بعد ازان
در لکھنؤ آمدہ تدریس جملہ کتب میکردند بسیار کسان از ایشان فارغ التحصیل شدند چنانچہ مولوی
سراج الحق و مولوی برہان الحق صاحب دو فرزند شان از جناب ایشان تحصیل کردہ بودند
بعد فراغ درس و تدریس مرید رشید مولوی انوار الحق صاحب والد ماجد خود شدند مگر ابتدا
مقلد متکلمین بودہ از خیال عقیدت وحدت وجود نداشتند مولوی انوار الحق صاحب بدلائل
ظاہر و باطن تعلیم و تلقین توحید ہمیشہ میکردند چون اطمینان کلی نشدہ بود مولوی انوار الحق صاحب
بطرف مولانا شاہ عبد الرحمان صاحب ہدایت فرمودند کیفیت آن مولوی محمد یعقوب صاحب
ردولوی شاگرد مولوی نور الحق صاحب کہ ہم طعام و ہم کلام شان بودند بمنظور بسمع کاتب الحروف
رسانیدند مولوی محمد یعقوب صاحب ناقل اند کہ روزی مولوی نور الحق صاحب از من یعقوب
گفتند کہ ہر چند من از والد ماجد خود بیعت کردہ ام لیکن میدانم کہ والدم پیش از بلوغ مرید والد خود
شدہ بودند و بیعت کہ قبل از بلوغ باشد معتبر نیست لہذا میخواہم کہ تجدید بیعت از مولانای شاہ
عبد الرحمان صاحب بکنم شما درین باب استمزاج مولانا بکنید عرض کردم کہ مولانا از راہ کسر نفسی
در اجابت آن تامل خواہند کرد اگر آنجناب خود تشریف بردہ مستدعی خواہند شد جاے عذر
نخواہد ماند چنانچہ ہمان وقت برخاستند و بندہ ہمراہ بود و بعد نماز ظہر بحضرت مولانا آمدہ مستدعی
[illegible] از والد خود مستفید شدہ اند

احتیاج دیگر چیست مولوی نورالحق صاحب اصرار نمودند مولانا دست دراز کرده هر دو دست شان گرفته
مصافحه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد در همین عرصه حمایت الله خان حاضر شدند مولانا از حمایت الله
خان گفتند که اینجانب مولوی نور صاحب را اجازت و خلافت همگی سلاسل داده‌ام شجره‌های
جمله خاندان با شما دهد بعد چندگاه مولوی نورالحق صاحب بمن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف خود
اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میدهم عرض کردم که مزید احسان حضور است والا هم از طرف
مولانا نیز بلا واسطه اجازت عامه است بعد چند سال در حین حیات مولانا مولوی نورالحق صاحب بعارضه
بعده دوازده روز بتاریخ   شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۴ هجری جان بحق تسلیم کرده پاینده از مولوی
انوار الحق صاحب قدس سره بجوار رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند
که مولوی نور صاحب سراپا نور و از والد خود فائق بودند منجمله مریدین مخلصین مولوی یعقوب
صاحب ردولوی ابن حافظ بساون بن حافظ غلام حسین از شرکاء زمینداری قصبه ردولی
است در زمانیکه حضرت مولانا در درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره
اقامت پذیر بودند مولوی موصوف بعمر بیست ساله کتاب شرح وقایه از مولانا میخواندند و هرگاه
آنحضرت در لکهنؤ آمده در درگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب
نیز در لکهنؤ رسیده در مدرسه راجه ٹکیت رای اقامت کرده سبق از مولانا شروع کردند تا نصف شرح
وقایه و قدری حسامی اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که ما را فرصت تدریس کتب درسی نیست از
مولوی نورالحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمة الحق وغیره رسائل توحید از من بخوانید چنانچه از مولوی
نورالحق صاحب شرح وقایه و حسامی خواندند و رسائل بحضور مولانا شروع کرده هر روزه حاضر میشدند
طعام هر دو وقت همراه مولوی نورالحق صاحب میخوردند و سکونت در مدرسه داشتند عند الاستدعای
بیعت حضرت مولانا فرمودند که اینچنین اخلاص و محبت شما بیعت است و از طرف ما همه وجوه اجازت
است مگر رسم بیعت بجای دیگر خواهند کرد مولوی صاحب ناقل اند که بعد چندگاه فرمودند که مرشد تو
آمده است عرض کردم که من هنوز سوای حضور مرشد نکرده‌ام فرمودند که شاه محمد غوث فرزند شاه
عبدالکریم صاحب در اینجا آمده اند مرشد تو هستند من بموافقت بتلاش اوشان برخاستم فرمودند که
در ردولی ملاقات خواهد شد چنانچه در ردولی رفته باوشان بیعت کردم و بحال عنایت حضرت

مولانا نسبت ... ذکر کردم شاه محمد غوث صاحب فرمودند که مولانا صاحب را مرشد من باید دانست
از برده لی آمده عرض کردم که حسب الارشاد رسم بیعت کردم فرمودند اچها هے اچها سلسلهٔ شاه عبد الکریم
والد ماجد شاه محمد غوث صاحب نیز بواسطه بندگی ابو سعید به قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی
میرسد در سلسله مولانا هم به قطب عالم قدس سره میرسد بالجمله مولوی یعقوب صاحب اگرچه حاصل و واصل شدند
از نسبت و فیض صحبت مولانا شده است و با پیر بیعت صحبت طولانی هم میسر نشد از عنایت الهی در
صفات فقر و فنا و تجرید و تفرید و توکل و تسلیم کمال پیدا نموده مدت پنجاه سال است که از خویش و
اقارب جدا شده آزادانه بسر میکنند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول را عرس حضرت سلطان
مخدوم سید علاء الدین علی احمد صابر علی نبینا وعلیه السلام باشناده پیشانی میکنند و بروز آن محفل مجلس
مولود شریف مینمایند و جماعه مشائخ و قوالان شهر اطعام میدهند سلمه الله تعالی وزیدفی عرفانه یکے
از خلفای حضرت مولانا سید مولوی امانت علی بن سید عباد الله نیشاپوری است وطن
قدیم بزرگانش قصبه جرول بوده است خودش در قصبه روناهی سکونت ورزیده حال خود بدینگونه
حکایت میکردند که من از سن تمیز بحضور سید تراب علی شاه صاحب قدس سره که بلا واسطه خلیفه
ارشد قطب آفاق حضرت شاه عبد الرزاق صاحب بانسوی قدس سره الاصفی بودند پرورش
و تربیت یافتم و چونکه سید تراب علی شاه صاحب جامع کمالات صوری و معنوی بودند مرا ابتداءً
تعلیم کتب فارسی و قواعد صنائع و بدائع و عروض و قوافی مستفید نظم و نثر ساختند و بعد ازان در
سلسله ... مرید ساخته سالک راه طریقت کردند دوازده سال در خدمت شان حاضر
مانده ... و جلوت مشغول اذکار و افکار و ریاضات شاقه کردم بعد وصال حضرت سید
تراب علی شاه صاحب بتلاش روزگار در لکهنو آمده برای زیارت حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره العزیز رفته بودم درانزمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در دالان محاذی درگاه
و حضرت مولانا قدس سره اندرون مسجد درگاه تشریف میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاه
رفتم آنوقت طعام تناول میکردند یک نان قدری گوشت نهاده بمن عنایت کرده فرمودند که
بیشتر ... قدری بود بخور چنانچه همه بخوردم بعد ازان اندرون مسجد رفته بدولت ملازمت
حضرت مولانا ... [illegible] ... نمودند که کیفیت توحید بر من طاری

شد که بیخود شدم و تا سه روز نشهٔ آن در سر داشتم بروز چهارم حواس درست کرده باز بحضور حاضر شدم
و بپای آنحضرت افتادم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و براهی حاضرباشی
ممتاز ساختند در صحبت حضرت اکثر حاضر مانده تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و بحقایق
توحید و اسرار تجرید مستفید میشدم هرگاه از عنایت آنحضرت استعداد کامل شد در خاندان چشتیه
بیعت از مولانا نموده اجازت و خلافت سلسلهٔ چشتیه نظامیه و صابریه و قلندریه و اویسیه یافته
بعنایت خلافت سرفراز شدم و مولوی صاحب موصوف نوشته اند که بیست و پنج شغل از مولانا
بمن رسیده اند اول ذکر دوازده تسبیحات نفی و اثبات دوم اخص الخواص سوم ذکر اسم الله
چهارم شغل هویت ذات پنجم شغل محیط ششم شغل محویت ذات فی الذات هفتم ذکر کل هشتم
علم روح نهم فنافی الافعال دهم شغل آئینه یازدهم شغل دریا دوازدهم شغل آفتاب سیزدهم شغل
آواز سلطان الاذکار چهاردهم شغل لطائف سته پانزدهم عروج و نزول جلی شانزدهم عروج
و نزول اختیاری هفدهم ذکر منصوری هیژدهم شغل حضوری نوزدهم تصور نور الانوار بیستم کلمهٔ حق
نسبت یکم شغل تشبیه نسبت دوم شغل تنزیه نسبت سوم تصور خاص نسبت چهارم شغل مع نسبت پنجم
ذکر هو حال فیض و اجرای سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مریدین او شان
باید پرسید اینقدر بلاشبه مشاهده آمده که این بزرگ استعداد قوی و عزم درست میدارند
که متوجه میشود در اندک زمان مشتاق آن شغل میگردد در رسائل سلوک مصنفهٔ آن معلوم میشود
خدا ایشان انجام بخیر گرداناد و بمقصد اعلی رساناد فقط منجملهٔ خلفای راشدین مولوی
حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم [illegible]
مولدش لکهنؤ است سید محمد وارث جد و پدر الشان مرید شاه محمد فاضل صاحب قدس الله سره
از جالنهر در لکهنؤ آمده در محله ارادت نگر آنطرف گومتی سکونت ورزیدند مولوی سید یوسف علی
درینجا پیدا شدند و آثار سعادت و نجابت شان از طفلی هویدا بود چنانچه از سن تمیز شوق تحصیل
علم پیدا شده و بنابر تحصیل علم صرف و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب رفیق مولانا می آمدند
فضل و کمال مولانا دریافته در آغاز جوانی خود مرید حضرت مولانا شدند و رساله کلمة الحق وغیره
از مولانا ناخوانده مستفید شدند و تحصیل دیگر کتب معقول و منقول از مولوی قدرت علی تلمیذ مولانا

عبد العلی صاحب قدس سره العزیز و تحصیل کتب حدیث از مولوی مرزا حسن علی صاحب ہاشمی
کردند ذہن ذکی آنچنان بود که ہر کدام عالم الشان را درس دادن ہمیشه است و از برکت مولانا زہد
و توکل و صبر و قناعت آنچنان حاصل کرده که گاہی در عمر خود با امیر و وزیر ملاقی نشدند و ہیچگونه
فکر معاش نکردند و بی اسباب ظاہر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم در سنه ۱۲ ہجری بدون زاد و راحله
بعزم کعبه معظمه برخاستند یک کلام الله و یک جوڑه پارچه ہمراه بود و محمد عظیم ماموں شان که تحویلدار
باورچی خانه شاہی بودند وقت رخصت سه عدد اشرفی در پیراہن شان دوخته بود قضا کار آن کلام الله ہم
و پیراہن مع اشرفی ہا در اثنای راه بدزدی رفت ایشان را باعتماد رزاقی رزاق مطلق و تائید
مرشد برحق اندیشه ناداری و بی اسبابی اصلا بخاطر نگذشت و ہر جا که رفتند معزز و ممتاز ماندند در
حرمین شریفین مشہور شد که مولوی یوسف علی خلیفه مولانا شاه عبد الرحمان از ہندوستان
آمده است مردم ذی علم را بعقیدت مولانا شبہات بود بخوبی رفع شبہات آنہا کردند و رد
عقائد فاسده و ہا بیان از روی کتاب و سنت کرده رساله درین باب تصنیف کردند و سعی که
فیما بین ایشان و سید احمد صاحب غازی و علمای ہمراہی شان پیش آمد حکایت آن در ذیل
مندرج است بعد مراجعت حجاز در حیدرآباد رسیدند و در آنجا حافظ سید محمد علی عرف حافظ محمد علی
صاحب خیرآبادی قدس سره العزیز رشد تمام داشتند چنانچه نائب نواب آنجا و دیگر عمائد
با ایشان ارادت و عقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی مدرسه حیدرآباد بمشاہره
ہزار روپیه برای ایشان تجویز نمودند ایشان در رد و قبول آن استخارت بحضور مولانا کردند
حضرت در جواب فرمودند که یوسف علی چرا خود را در گل آلوده میکنی صباح آن انکار مطلق کردند
حافظ صاحب سابق الاوصاف مبالغه کردند که اگر روزگار نمیکنی چندی توقف باید کرد تا از
عنایات اینجا خدمت و منفعت معقول بکنیم و یقین بود که اگر ایشان چندگاه قیام میکردند کران
ده ہزار روپیه متمتع میشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلکه بدون اطلاع و رخصت
ارکان دولت سید ست روانه شدند و خود را در اجمیر شریف رسانیده بمزار فائض الانوار
حضرت خواجه بزرگ اجمیری علی نبینا و علیه السلام یکسال سعادت حضوری حاصل کردند و مورد
مراحم شدند و در یک سال بمحنت شاقه حافظ کلام الله شدند و در رمضان ختم شنوانیدند و در سال

مکان برکت نشان رساله در جواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب و سنت تصنیف
کردند که تا الیوم احدی از علمای هندوستان آنرا رد کردن نتوانست هرگاه خبر ورود شان در اجمیر شریف
بحضرت مولانا رسید مولانا بطلب ایشان خطی نویسانیدند بعد رسیدن آن خط عزیمت بغداد شریف
ملتوی کرده بجناح استعجال در حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم شان نهایت مسرور شده فرمودند که
زمان نقل ملا از دنیا قلیل مانده است لهذا انتظار داشتم که شما چند گاه در صحبت ما حاضر باشید و آنچه
نصیب شما از ماست اخذ نمائید بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذاشته سالک راه طریقت باشید
مولوی صاحب ممدوح عرض کردند که هر قسمیکه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد شد که کتب خود بدریا اندازند
و لوح سینه را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا سطوح انوار حق گردد ایشان
عرض کردند که جرات نمیشود که سرمایه علوم که باین محنت حاصل کرده ام یکبار از دل بدر کنم فرمودند
که در طلب کردن حقیقت کار را از خدا شرم دار و شرم مدار اگر کسی ترا جاهل یا کافر خواهد گفت گفتن هیچ
نقصان تو هیچ بنسبت ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
چند ماه مولوی یوسف علی صاحب در این مسجد اقامت کرده بخدمت حاضر ماندند و استفاده میکردند
هرگاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماعت قرآن من فرمایند ختم همین جا
سازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظ غلام علی می شنیدند و ترک عادت خود و اتلاف حق او را
بیوفائی می پنداشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر نفرمودند بنا بر آن مولوی ممدوح
عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده دو ختم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بحضور
حاضر خواهم شد هر چند این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هر چه مرضی شما باشد بعد نماز
عید الفطر آمدند مگر التفات سابق و آو به حضور بحال خود نیافتند لهذا در مسجد محله خود نشسته
درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بحضور آمده شریک سماع میشدند و ذوق می یافتند
در بعد عزیمت مولوی یوسف علی صاحب بطرف بغداد شریف تصمیم یافت در حضور استجازت
کردند ارشاد شد که تا زندگی من جائی مرو بعد وفات من اختیار شماست ایشان فسخ عزیمت
کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظ غلام علی برای
گرفتن تنخواه خود در پلتن متعینه کدام محله رفته بود اراده کاشی بحروف بود که اگر اچپاتا حافظ

غلام علی نیاید در حضور عرض کرده ختم قرآن مولوی یوسف علی خواهید شنوانید از اتفاق حافظ محمد حسن خان
رامپوری که مرید صادق و عقیده‌مند ذات حضرت مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و بلال رمضان شد
و حافظ غلام علی نیامدند حضرت مولانا حافظ محمد حسن خان را بر ختم قائم کردند و در همین سال جانشینی
خلیفه فتح علی شاه صاحب هم مقرر و مسلم گردید آن زمان بر مردم واضح گردید که بشیر طلبی مولوی یوسف علی صاحب
همین مطلب شده بود مگر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در نصیب فتح علی شاه صاحب بود بعد
گذشتن عید رمضان در ماه ذیقعده حادثه ارتحال حضرت مولانا از سرای فانی بعالم باقی پیش آمد
از اثر و زور عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بجوش آمد و ناله و زهره‌ش
فانی فی الشیخ و صاحب حال شدند و مدام بسماع باشوق و لمو قوالان چون ماهی بی آب و پیچ و تاب جان خراب
و دل کباب می ماندند و ترک درس و تدریس نموده در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضور سے
شبانه روزی بر خود و احباب نگاشتند و تحریر شرح کاسرة الاسنان عرفت دندان شکن شروع نمودند
افسوس که عمر ناپایدار وفا نکرد و شرح تمام نشد و بمرض اسهال وغیره مبتلا شده بتاریخ نهم جمادی الثانی
سنه [illegible] هجری بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیوستند انا لله و انا الیه راجعون حکایت
سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بحضور حضرت مولانا مظهر شدند اینست
می گفتند که در شهر مخه قافله سید احمد صاحب غازی از جهاز فرو شده بود و من بر جهاز دیگر بودم نیز
در مخه فرود شدم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب ممدوح نیز در آنجا برای نماز
تشریف آوردند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب اقتدا نمایم سید صاحب ممدوح فرمودند که
اقتدا سے عالم البسر اهی رست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فراغ نماز
پرسیدند که نماز من در عقب شما درست شد یا نه زیرا که شما مرید و پیرو مولوی عبدالرحمان هستی
او همه چیز را جدا میگوید و سماع غنا با مزامیر میکند گفتم که تحقیق این مسئله از علمای همراهی خود چرا
نکردند که در عقب نماز گذارده از من می پرسند اگر جناب را سرمایه علم می بود جواب می گفتم
درین سخن برهم شده برخاستند و دست من گرفته به مکان فرودگاه خود که در آنجا مولوی عبدالحی صاحب
و مولوی محمد اسمعیل صاحب مشغول وعظ بودند و خلق بسیار فراهم بود بردند و از آنها گفتند که مولوی صاحب
دیگر تذکره موقوف کرده با ایشان مباحثه کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدارد و چون زان صحبت

علما و فضلای شهر و مجاهدین بسیار و من تنها بودم در آنوقت حضور را یاد کردم چه می بینم که جناب
راست من برزخ حضرت غوث الثقلین علی نبینا و علیه السلام و جانب چپ برزخ پیر و مرشد برحق
موجود است مشاهده اینحال دل من قوی گردید و بلا اندیشه با مولوی اسمعیل صاحب مباحثه شروع
کردم هر مقدمه که ذکر کردند از قرآن و حدیث جواب شافی از من یافتند آخر الامر لاجواب شده گفتند که این
نیز از قرآن و حدیث دلیل می آرند گفتم اقرار نامه بهر طرفین نوشته شود که بشنیدن عقائد جانبین کفر و الحاد جانبین
هر کدام که بفتوای قاضی و مفتی مکه معظمه ثابت شود او را بر خر نشانیده تشهیر کنند و بعد تحریر این اقرار نامه
فیصله ما و شما در محکمه عدالت بیت الله خواهد شد آنوقت بحکمت عملی کلمات صلح آمیز پیش کردند که
ما و شما اخوان اسلامیم و مباحثه و مناظره فیما بین علما از سلف شده آمده است هر چه رفت
در گذر سازند در همان محفل بیادم فلان تا چه پیش من رسید که مرکب طلبا راست و سیر قافله منتظر شما
هستند من فوراً برخاسته جازم مکه شدم و همانوقت از طرف سید صاحب پیش قاضی مکه نالش
استغنی گذشت که یوسف علی نامی مکی واجب القتل است و روبروی چندین شهود معتبرین علما و فضلا
کلمات کفر و الحاد قائل شده است این استغاثه طلبی من از طرف قاضی شد و کاغذ مشعر مضمون نالش پیش مع قافله رسید قافله مذکور نزد آن
خود و بکجا شنو معتبر ثابت گشت که مقدمه بالعکس است مولوی سید یوسف علی سید سنی حنفی خوش اعتقاد است و مرید حضرت مولانا شاه ابوالبرکات
است که از عرب تا عجم ولایت شان منهو علیه خاص و عام است فرقه ثانی وهابی العقائد اند و منکر مجتهدین اربعه هستند و با ولیا و انبیا
شرک میکنند بر اینحال حکم صحیح مطلع گشته مواخذه از من نکرد و بعده سید مکه خواستم که قاضی و مفتی مکه را بر عقائد فاسده
شان مطلع گردانم همت و خوش آمده پیش آمده گفتند که عزت ما بدست شماست منجمله مریدان
راسخ الاعتقاد و خلفای با استعداد اخوی مولوی محمد خان صاحب ابن عبد الرحمن
خلف حاجی محمد یوسف خان قندهاری است جد امجد ایشان از قندهار در لکهنؤ آمده در رساله
عبد الرحمن خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده مدتی در کاس گنج متمکن بودند چنانچه مولوی
محمد خان در کاس گنج بوجود آمدند از سن تمیز صلاح و تقوی و ذوق تحصیل علوم و صحبت علما
و صلحا در دل داشتند چنانچه اکثر کتب درسی از مولوی محمد حیات صاحب گوپاموی و مولوی
سید یوسف علی صاحب و بعضی کتب از مولوی حاجی ابو البرکات عرف حاجی شیخ تراب علی
صاحب لکهنوی مناسخه بهدایت مولوی سید یوسف علی صاحب بیعت مولانا مشرف گشتند

و بروز القطلین همیشه و بعضی اوقات سوای قطلین بحضور آنحضرت حاضر مانده استفاده فقر و فنا
میکردند و رسائل مصنفات حضرت مولانا بخدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه
راسخه در باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و شوق شدند چونکه سرمایه توکل وجه معاش
اهل و عیال نداشتند در سرکار سلطانی بعهده منشی گری در بیت الوزارت تعلقی اختیار کردند
مگر در حقیقت آزاد و بی تعلق اند که نظر بر رزاق حقیقی دارند و همچنین دنیا دنی بی حقیقت بی اعتنا
می پندارند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص
انتوی شیخ حمایت الله خان ابن خواجه هدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خانسامان
سرکار شاهی است موطن بزرگانش خطه کشمیر و مولدش لکهنو از سن تمیز بناز و نعمت آبای
پرورش یافته تحصیل علم ضروری نموده بصفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته
میل طبعی بسبب عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقرا بود از ابتدای ورود حضرت مولانا در لکهنو
باخلاص و عقیدت تمام حاضر میشد چنانچه هنگام قیام حضر مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره ادراک صحبت کرده بشرف بیعت در خاندان چشتیه مشرف گردید از بسکه مولانا
در مسجد پایین اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منتظم الدوله حکیم مهدیعلیخان
بهادر بجاییکه اکنون مزار فائض الانوار مولانا است سکونت ورزیدند اکثر اوقات در خلا و ملا بحضور حاضر
بوده محرم راز شدند و بانی مبانی ملفوظ هذا و ضبط اکثر احوال ایشان حضرت مولانا خان ممدوح
بودند کاتب الحروف را با وصف رقابت در عشق مولانا بدل و جان دوست میداشتند بعد گرفتن
اقبل نور مطلق شرح کلمة الحق این غزل گفته بکاظم علی و قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بران
نواجا میکردند غزل مطربا اسرار ما را باز گو * قصه های جان فزا را باز گو * کلمة الحق را که جان گفته
نور مطلق شرح آنرا باز گو * مستجاب آمد دعای عاشقان * ای صبا گو این دعا را باز گو * چند
خصائل ایشان مقبول پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی آنکه تواریخ وصال
پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب وصال و بار دوم روز عرس هر یک پیر
شیرینی بحضور حضرت مولانا آورده فاتحه میدادانیدند دوم آنکه در مجالس عرس هر یک پیر طریقت
حاضر شده شریک ... میگردیدند ... از نقد و جنس و پارچه هرچه میداشت نثار قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای احیا و اموات ترجیح میداد چهارم اینکه از شیخ و مشائخ
هر کدام طریق که اجازت عمل دین و دنیا میرسید آنرا بطفیل مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا
میگرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستدعی فائده دنیا نشده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود یقین
کلی داشت هیچگونه عیب و ثواب خود مخفی نمی کرد ازین وجوه حضرت مولانا نیز خان ممدوح را بجان
و دل دوست میداشتند و هیچکدام دقیقه فقر از ایشان مخفی نساختند و باجازت و خلافت جمله
سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چندسال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سرسام شدید
لاحق گردید حمایت الله خان در تدابیر معالجه طبیبان ظاهری و رجوع باطبای باطنی و قبول
نذر و نیاز و صرف زر بصدقه و خیرات دقیقه از دقائق فرو نگذاشت و شبی که حالت ردی گردید
و مایوس از حیات گردید بکمال تضرع و زاری گرد مولانا قربان گردیده بجناب کبریا التجا نمود که
مروجات مولانا نیم اگر عمر حضرت تمام شده باشد عمر من بمرشدم عطا کرده تندرست گردان و روح
من قبض فرما تا نماز جنازه من مولانا بخوانند صباح آن مولانا صحت یافتند و برملا فرمودند که
حمایت الله خان خود را برما فدا کرد و از آنوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار
عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خودش که عبارت از فنا فی الشیخ است در ایشان ظهور
گرفت چونکه هیچ اولاد نداشت یک طفل همشیره خود را یعنی غلام سادات را در فرزندی گرفته
پرورش کرده بود و در دنیا بجز او دیگری را عزیز نمیداشت قضا کار در عمر پنج و شش سالگی
او بمرض چیچک مبتلا گردید و حالت خان ممدوح از مرض او تباه شد حضرت مولانا انجام کار
دریافته سر بزور بنصیحت میفرمودند که ترا رضا بالقضا می باید داد شاید خدا رحم فرماید از ایشان تسلیم
[illegible]ل کلی نشد خواه مخواه زندگی او خواستند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا چه
[illegible]س آرد حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و راضی بقضا نمیشود آخر الامر روبروی اقدم
[illegible]ان طفل قریب بصبح پیک اجل را لبیک اجابت گفت حمایت الله خان گریبان چاک
[illegible]ته مجنون گردید و برای دفن او در احاطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجه
[illegible]ریف صاحب جا گرفته پهلوی دو قبر ترتیب ساخت یکی قبر طفل مذکور دوم برای خودش
[illegible]شت و از اندرون تمنا لیکن همین بود که زود برابر این طفل دفن شوم اگرچه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود را مرده میدانست چنانچه بعد چند ماه بعارضه
نقرس با ستهلاک شده صاحب فراش گردید بسبب ابتلای حضرت مولانا تبدیل مکان متصل فرنگی محل سکونت ساخت
تا بقای طاقت بسواری میانه حاضر میشد هرگاه طاقت نماند مولانا بنوخان را برای پرسش میفرستادند
بنوخان ناقل اند که روزی در خواب دیدم که حمایت اللّٰه خان بحالت بیماری آمده اند و حضرت
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شوند ایشان از راه ادب عذر میکنند گفتم الامر فوق الادب
آرام کنید اوشان دراز شدند بروز دیگر برای خبر رفتم حمایت اللّٰه خان گفت که من در خواب دیده ام
که بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا بر آستان مخدوم صاحب نشسته شفاعت
من میفرمایند هرگاه بیرون درگاه شدم بزرگی خواست که در ضعف دست من بگیرد مولانا برخاسته
دستگیری من کردند دل قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا بحضور مسعود عرض دارند
که من راضی بقضا شدم خاتمه بخیر میخواهم دگر هیچ بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان
برادر کوچک شما است که کدورت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارند چنان کردند
بنوخان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ هجری وقت یک نیم پاس شب گذشته
غنی احمد خان خبر انتقال حمایت اللّٰه خان آوردند و وصیت برادر خود ذکر کردند که بعد غسل کرته
و پاجامه و کلاه مرشد من پوشانیده کفن دیگر دهند چنانچه همان وقت حضرت مولانا سه پارچه
خود فرستادند بعد از استماع انتقال حمایت اللّٰه خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی آید
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان دریافتند الحمد للّٰه گفته انا للّٰه و انا الیه راجعون خواندند یکی از
مریدان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحا و ابلغ البلغا سر دفتر شعرا
کشاف غوامض فائق مولوی غلام محمد متخلص بفائق است این برگزیده کونین
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبد الرشید نبیره ملا عبد المجید
صدیقی از اولاد و امجاد زبدة السالکین شیخ کبیر الدین ترمذی متوطن قدیم توج و ساکن دیوتانه
من مضافات ضلع الٰه آباد و ساکن حال قصبه امیٹھی از توابع بیت السلطنت لکھنو تحصیل علوم
از والد ماجد خویش نموده در نظم و نثر و تحقیقات کتب فارسی عدیم النظیر بود و کیفیت بیعت
شان حسب التحریر منشی عبد الاحد خلف آخوند مرحوم بدین منوال است که والد ماجد مولوی فائق صاحب

عند الوفات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول الثقلین وحضرت محبوب سبحانی علیهما السلام
بطریق اویسیه فیض برداشته بودم لهذا انقیاد بهر دست ارادت بدامن احدی نزدم مگر شما را
وصیت میکنم که در سلسله قادریه دست بیعت بکدام مرشد کامل بدهید لهذا مولوی صاحب ممدوح
ره نورد وادی تلاش مرشد کامل بودند ودر خفا وملا از جناب حضرت غوث الثقلین استدعای
مرشد کامل میکردند چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا وعلیه السلام بطرف قطب
زمان جناب مولانای شاه عبد الرحمان علیه الرحمة والغفران هدایت یافته در سنه ۱۲۲۲ هجری به
دست بیعت قطب الزمان در طریقه قادریه دادند وباشغال واوراد ممتاز وسرفراز گشتند واز
فیض وبرکت حضرت مولانا بارشادات هدایت آیات مداومت ومواظبت نموده از صبح
تا چاشت واز ظهر تا عشا مشغولی میکردند واز همه اشغال واذکار پاس انفاس را بانتها
رسانیدند که هنگام تفویض نقد جان بمقتضای اجل همراه تنفس ذکر اسم ذات باواز بلند بسمع
حاضرین میرسید از عنایات الهی وبرکت نامتناهی مرشد محمود الخاتمت گردیدند حکایت نادر
اینکه یکی از تلامذه آنمرحوم مسمی حسن علی را در دست بیعت استاد خود خلجانی در دل بود
که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بوده دست بیعت مولوی عبد الرحمان چرا داده وبدین
وسوسه خاطر پس پشت مسجد تکیه شاه عبد النبی صاحب سهل قدمی میساخت ناگاه آوازی
بگوشش رسید که ای نادان درین کار چرا حیران هستی چون مولوی فائق از مدتی بجناب ما
مستدعی مرشد کامل بود لهذا بهدایت ما باچنین درویش کامل قائص گردید که مثل او درین زمان
نیست حسن علی مذکور باستماع این آواز چپ وراست ونشانی از گوینده نیافت آنزمان
از خطره خود منفعل گشته پیش استاد خود آمده بعد اظهار ماجرا استدعای عفو تقصیر خویش
ساخت تولد مولوی صاحب سابق الاوصاف در سنه ۱۱۶۳ یکهزار ویکصد وشصت وسه هجری
بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی ازان بر میآید ودر سال آنکه عمرشان به هشتاد وهفت سال تاریخ
بست ونهم شهر رجب سنه ۱۲۵۰ یکهزار ودوصد وپنجاه هجری واقع گردید در قصبه اشتی بمقابر آبای کرام
خویش باول منزل رسید انا لله وانا الیه راجعون منشی محمد الله صاحب خلف ارشد آن مغفور
که بحکم الولد سر لابیه جامع کمالات وموصوف بصفات والد قدسی صفات است نیز بخوبی ...

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مرخص بخاندان قادریه است اللهم زد فی احواله وکماله فقط یکی از
مریدان صادق و معتقدان واثق مولوی سید محمد آصف متوطن چهپتاپور
از توابع سرکار خیرآباد است حال حسب و نسب و کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر هذا به کاتب الحروف
معلوم نگردید مگر اینقدر بتحقیق رسید که از روسا و شرفای چهپتاپور بود اول مذهب امامیه داشتند
در زمان چکله داری منتظم الدوله مرزا مهدی علیخان بهادر بنابر عیبی میل صحبت فقرا پیدا گردید پیش هر یک
شیخ و مشایخ اعتقاد آخواه امتحانا گردید برهنمونی طالع وقت در لکهنو آمده در همین مسجد بنا بائین صحبت
مولانا دریافتند چندروز آمد و رفت کرده در خلوت عرض کردند که اگر از همت حضرت نسبت خدا
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زنم حضرت فرمودند
ان الله علی کل شیء قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشانیده توجه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی
حضرت فنای کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و بزبان خود پیش خاکسار و دیگر حضار اعتراف
نمودند که از سر تا پا از نسبت پرشدم و در بدن رعشه پیدا شد چنانچه رعشه سرتا دم مرگ نرفت همان روز
بشرف بیعت مشرف شده مجاز و مرخص گردید شنیدم که در چهپتاپور بجوار رحمت رحمان پیوست خلیفه
مولوی محمد اصف صاحب مولوی غلام الاولیا و میر فضل حسین عرف قل هو الله شاه ساکنان
چهپتاپور صاحب ارشاد شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تارک دنیا شده مدتی برکناره گنگ
علاقه یک راجه بسر کرده در چهپتاپور آمده فوت کردند و قل هو الله شاه سیاحت اختیار کرده بودند
در اضلاع شمالی همچو کیرت پور و نجیب آباد و نگینه وغیره صدها مردم مرید اوشان هستند اغلب که
در گدهی سلیم پور ضلع مرادآباد دفن شدند فقط یکی از مریدین مخلصین حاجی قدرت الله
ابن حاجی نعمت الله متوطن گوپامؤ است بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی غالبا
ابتدا اگر یا بیعت کرده اشغال و اذکار هر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیه در قلب ایشان
پیدا شد درین مسجد بنا بائین بصحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیبه میکردند بعد اثبات
حقیقت عقیده بنیت بحضور مولانا مستفید تجدید بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا
فرمودند که اخلاص و محبت با اینجانب بمنزله بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است العجب
اوشان با جازت و خلافت هم ممتاز فرمودند و حاجی صاحب [illegible] ذاکر و شاغل و صاحب حال

وطرب بستند د ایام جوانی حسن پرستی غالب بود تنها بمکان غلام علیخان داروغه مطبخ سلطانی
قیام داشتند بعده بمکان حکیم محمد شفیع قیام کرده بپسر شان مولوی نعمت علی را درس میدادند مولوی
حیات الله صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بهرایچ بودند بعد وفات مولوی
حیات الله صاحب بجای آنمرحوم مولوی قدرت الله صاحب در بهرایچ ماندند بعده محمد حسین نواسه
عوض را بران اسامی قائم کنانیده خود پیش راجه منور علیخان راجه نان پاره قیام کردند راجه مذکور
شاگرد ایشان شد و موضع محمد پور بر کناره گهاگهره معاف کرده داد شادی ایشان در قصبه کهیری بخانه
شیخ امام بخش شده بود سه دختر را اولاد خود میدارند با وصف تاهل آزاد وش میمانند در مراقبه وغیره
اکثر مشغول می باشند در سماع غناء بسیار وجد وطرب میکنند از پیری و شیخیت کناره اند باصرار بعضی مردم
چند کسان را مرید کرده اند یکی از مریدان خوش اعتقاد صفوت بنیاد مرزا حسین بیگ
متوطن لکهنو است از عنفوان جوانی در سواران رساله ملازم سرکار شاهی بود بعد بیعت بحضور
حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر و شغل شروع کرد چون لوح دل صافی و استعداد وافی داشت
اثر ذکر و شغل جلد بظهور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت
داشت و اسپ ایشان در یک مکان باورچی ٹوله میماند و سائیس پنجابی بران متعین بود
بسبب لاغری اسپ قصور خدمت سائیس دریافته اورا در خانقاه زد و کوب شدید نمودند این معامله
برانحضرت ناگوار گذشت فوراً بر مرزا حسین بیگ بظاهر صورت عتاب ظهور گرفت اسپ ایشان
مرد و نوکری از سرکار موقوف شد و ایشان در حضور استقامت کردن نتوانسته از لکهنو بدر رفت
بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال اقامت داشت و منور علی خان راجه نان پاره
خدمت میکرد و بعد فوت راجه مذکور در ملاپور علاقه خیرآباد متوکلانه اقامت پذیر اند بسیار کسان
بحلقه ارادت ایشان درآمده اند فقط یکی از خلفای با ارشاد و موحدین عالی نژاد
شاه حسین بخش خان صاحب فرخ آبادی است موطن ایشان فرخ آباد و پیشه ایشان
معلمی بود رغبت فقر وقتا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچه رساله خود مسمی
سیف الحق نوشته اند چون این فقیر طالب ایزد متعال کبیر بسلسله قادریه رحمانیه مرید گردیده
یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجودیه علیهم الرحمه والسلام درآمده خواست که اول تکمیل طریق

پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم تبعیت ادا سازد چندی در شریعت ظاهر مشغول روزه و
نماز و ورد و وظائف ماند بعده چون نظر بر تحصیل چند ساله خود انداخت از حصول مقصود مثل عوام
کالانعام مطلقاً بی بهره یافت ناچار قدم پیشتر نهاده در میدان طریقت از ذکر و فکر و شغل و زهد و
ریاضت طالب مطلوب خود گردید غیر از آهن سرد کوفتن و ریگ صحرا بانگشت شمردن ندید از
استمداد مجاهده کمر همت قوی بر میان جان بسته در وادی حقیقت در آمد البته تماشای عجائب
دشت ناسوت بنظر آمد چیزی مطمئن گردید که ازینجا بدست توان رسید از تلاوت قرآن دل برداشته
تلاوت وجود شغل ورزید که از هر ذره کائنات نوری از انوار جمال یار بر دل نیاز منزل متجلی
یا بانگ انا ذی روح وغیر ذی روح آواز مطلق بگوش میرسید لیکن وحشت دل درین مقام نیز رخصت
قرار نداد مثل مشهور است ؏ وعدهٔ وصل چون شود نزدیک ٭ آتش شوق تیز گردد ٭ قانع
به تجلی نشود سائل دیدار ٭ پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد ٭ پس بضرورت مسافر منزل معرفت
گردید چون درانجا رسید غیر حق ندید یعنی دران مقام خود را خدا دید پس از روزه و نماز و شغل
و اذکار بکلی بریغا هراست وقتیکه عابد از میان برخاست عبادت کجاست چون کار باینجا رسید
مشغله سکان دنیا لطعن و تشنیع از چهار سو بلند گردید یعنی نابینایان ازلی درماندهای بارگاه
لم یزلی چون روی مشاهدهٔ حقیقت در خواب هم ندیده بودند اسلام اینکس را منسوب بکفر و ضلالت
نمودند حجت لایعنی و تقریرات بیمعنی در حاضر و غائب آغاز نهادند فقیر در حالت تنزل تسکین
دل مسکین خود را باین بیت میکرد ؏ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ٭ چون ندیدند حقیقت
ره افسانه زدند ٭ و در حالت ترقی داد انصاف میداد که رنجش چیست و شکایت از کیست [illegible]
که ریاست انتهی بلفظه باجمله شاه صاحب ممدوح حسب اصرار عنایت حسین خان تلمیذ و مرید
سعید خود و شش برای جواب طاعنین رساله سیف الحق تصنیف فرمودند و دران معنی کلمهٔ طیبه
و روزه و نماز و حج و زکوة بطور خود نوشته اول را معنی شریعت دوم را معنی طریقت و سوم
را معنی حقیقت و چهارم را معنی معرفت قرار دادند هرچند برای تصدیق و تطبیق بعضی آیات
و احادیث و اقوال [illegible] قاسم [illegible] ما چون سرمایه از علم و تفسیر و حدیث و اصول و فروع
نشده [illegible] حضرات و دندان شکن علما نوشتن نتوانستند [illegible] اشغال اوقات عزیز خود را [illegible]

و تقریر هیچ سطحیات ضائع نمیکردند و بر طعن و لعن کوره باطنان صابر بودند و انقدر می نوشتند که ؎
هر یکی را بهر کاری ساختند ٭ مهر آن را در دلش انداختند ٭ مشیت مرید مطلق آنچه خواسته است از ما
سر زد میشود مصرعه گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را ٭ زیرا که عارف کامل و فانی شناختن را از رد
و انکار خلق چه کار در نظر شان اقرار و انکار هر دو مساوی است بقول قائل ؎ اگر باد کشی
اقرار حق است ٭ و گر منکر شوی انکار حق است ؎ دنیا کے نیک و بد سے کام ہم کو نہ از
کچھ ہمیں ٭ اپنے سے جو گذر گیا پھر اوسے کیا جو ہو سو ہو ٭ الحمد لله علی احسانه که همت والا نهمت
حضرت مرشدی و مولائی شاه صاحب ممدوح را طائر بلند پرواز و شهباز عنقا شکار گردانیده و نسبت
متعدی عطا کرده است که بفیض صحبت شان صدها مردم عارف بالله و فانی فی الله شدند و از بعضی
مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بظهور آمده و می آید اگرچه ظهور کشف و کرامات
ظاهری نزد صوفیه صافیه بجوی نمی ارزد لیکن بنظر اهل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عام نمی
میباشد فقط حکایت زبانی میر نجف علی مرید شاه حسین بخش خانصاحب شاه صاحب ممدوح
وقتی که چند سطر از رساله سیف الحق نوشته بودم مجذوبی نزدم آمد و دستم بگرفت و گفت
که این چه میکنی راز افشا خواهد شد گفتم حلوا خوردن تنها نباید آخر الامر مجذوب مذکور خاموش شد
و بعد چندی سیف الحق طیار شد و پس ازان مثنوی نکته اسرار و رساله های سبع و سعاد و
رهنما خلافت وغیره تصنیف شود روزی مریدی از شاه صاحب موصوف عرض کرد که کاش
بچشمه آب حیات رسیدی و دران غسل کردمی چه خوش بودی چنانچه در همون شب آن مخبر
پیش شاه صاحب موصوف در مراقبه نشسته بود که ناگاه محو شد در آنحالت می بیند که حضرت
خضر علیه السلام آمدند و مرا همراه خود بر چشمه آبحیات برده گفتند که درین غسل کن مرید مذکور در آن
غسل نموده بعد بهوش آمدن دو سه مریدان شاه صاحب دیدند که موی آن مرید چنان تر بود
که گویا همین وقت غسل کرده است چنانچه جمله حال بیان کرد یکی از جمله خلفای راشدین
قاضی عبد الکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمة الله علیه هستند قاضی صاحب ممدوح تحصیلدار
رای بریلی تا سال [illegible] قصبه نگرام متعلقه نظامت بیسواره بحلیه علم و فضل آراسته و بصلاح
و تقوی پیراسته بوده ابتدائه در خاندان نقشبندیه با مولوی عبد الکریم خلیفه شاه لال محمد

بیعت کرده بودند و باشغال و اذکار نقشبندیه مشغولی کرده فیض برداشتند هرگاه با حضرت مولانا
قدس سره در مقام لکهنو بمسجد شاه مینا صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد محبت و اخلاص
بجناب حضرت مولانا قدس سره پیدا گردید چنانچه در لکهنو نیز شاید مواصلت و برای تحقیقات بعضی
مقدمات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و رسائل مصنفه حضرت را نقل گرفتند
و در باب حقائق حق و تحقیق وجود مطلق همت قوی و عزم درست داشتند چنانچه روزی از
حضرت مولانا شنیدند که در مقام وحدت وجود حضرات نقشبندیه و چشتیه و قادریه اتفاق دارند
فرق اینقدر هست که نقشبندیه وحدت مطلوب شهود میگویند و دیگر حضرات بعینیت وجود قائل اند
برای تصدیق این معنی از لکهنو در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب خلیل
نقشبندیه بودند عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره العزیز فرمودند که عقیده
من و پیران ما نیز وحدت وجود است لیکن مسئله دقیق است اظهارش عند العوام نبایست
و مولانای شاه عبدالرحمان صاحب مغلوب الحال اند لهذا بر اظهارشان طعن میرسد بعد تحقیق
این معنی باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت دیگر سلاسل چشتیه و قادریه
و سهروردیه و اویسیه و قلندریه گرفتند و فیض تام برداشتند چنانچه صدها مردم از برکت صحبت
شان صاحب باطن شدند خصوصا خاندان رفیع المکان سلالهٔ اولاد علی و خلاصهٔ عترت نبی
سید غلام علی خان مغفور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه میر کرامت حسین
صاحب همشیره زاده خان موصوف میر و آنچه از فضائل قاضی صاحب و کیفیت احوال شان
بیان کردند در ذیل اندراج یافته حکایت بزبانی میر صاحب ممدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه
تهولندی دروازه در آغاز جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی
میکرد و در پلتن شاهی ملازم بود اگرچه جوان چهل ساله بود ناگاه بعارضه نزول یکبار نابینا گردید که اصلا
نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعلت کوری موقوف از نوکری گردید چون نفقه اهل و عیال
کثیر فقط به نوکری او بود در چند سال پریشان احوال و محتاج نفقه عیال گردید روزی در مسجد
مذکور برای نماز مغرب رفت بعد ادای نماز مغرب و عشا بسبب دلتنگی تنها خود را مسجد نگه داشت و در
مسجد ماند شاید بعد نماز تهجد در مسجد ما ... مرشد خود متوجه شده با عجز نالی بسیار کرده تا آخر شب

گریست ومجبوری ومعذوری نمود وتنگی اہل وعیال اظہار کرد چنانچه درہمان حالت غفلت آمده
درخواب دید که بحضور قاضی صاحب به مسجد بریلی حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجه شده
فرمودند که ای حیات علی ببین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آورده‌اند وسواری حضرت
استاده است حیات علی بی اختیار سر برداشته برخاست ودید که صبح قریب است چشم او خود بخود
بینا گردید چنانچه بدستور سابق نوکری کرد وخبرگیری اہل وعیال خود نمود میر صاحب میگویند که
من حیات علی را چند سال نابینای محض دیده‌ام وبحالت بینائی نیز دیده‌ام این کرامت از زبان
او شنیده‌ام والده ماجده سید کرامت حسین صاحب نیز مرید قاضی صاحب مغفور اند بعد ازان
درحلقه ارادت قاضی صاحب درآمده بفیض ظاهر وباطن رسیدند بتاریخ بست ودوم رجب سنه [illegible]
درعهد نصیر الدین حیدر بجنت شتافتند ودر رای بریلی مدفون شدند مرقد شان بیرون تیر کمان به
منجمله مریدان راسخ الاعتقاد وشاگردان عقیدت نهاد مولوی سید خیرات علی
ابن   الہ آبادی است ایشان درعنفوان جوانی بنابر تحصیل علم در لکهنو آمده در مسجد مخدوم
شاه مینا صاحب قدس سره بخدمت مولانا صاحب قدس سره حاضر شده سبق کدام کتاب شروع
کردند بعد چندی حضرت مولانا فرمودند که اگر طالب خدا منظور است مثنوی بخوان ایشان مثنوی شریف
شروع کردند ومرید حضرت مولانا شدند ودر مراقبه وغیره می نشستند وتقلیل غذا می نمودند ومهربانی
حضرت بحال شان روزافزون بود بعد چند سال برادر شان از الہ آباد آمده مولوی خیرات علی
را بجبر واکراه بردند شاه محمد غوث صاحب ناقل اند که مرضی حضرت نبود که خیرات علی بروند وبعد
چند سال که حضرت نقل مکان درمسجد [illegible] پائین کردند مولوی خیرات علی نیز در اینجا آمده استقامت
ساختند وخوراک از سرکار مولانا می یافتند باز مثنوی ورسائل توحید شروع نمودند وضبط اوقات
بطور سابق کردند بعد چندگاه رغبت شان بنابر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا قدس سره
مانع شدند ایشان خفیه از حضرت بجای دیگر سبق کتاب هم شروع کردند ازان هنگام استقامت
شان از خانقاه موقوف شد چند سال نوکری بطور جاگیر بخانه مرزا ولی بیگ صاحب مغفور داروغه
پوشاک خاص شاهی وچند سال بخانه حسن علی داروغه فیلخانه سلطانی کرده بعد وصال حضرت
مولانا از لکهنو رفتند شنیده میشود که هرجا که ماندند مشغول ذکر وفکر ومزاول مثنوی شریف ماندند

چنانچه مدت مدید در اکبرآباد برفاقت شیخ محمد شفیع صاحب وکیل سرکار عدالت نظامت آگره بدرس و تدریس مثنوی گذرانیدند حال مستفیدان ایشان معلوم نیست بالجمله هر که صحبت مولانا دریافت تشنه فیض عام محروم نماند ؎ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
ملا از انجمله مریدین اولین وسابقین عقیدتمند با اخلاص مولوی کرم محمد صاحب ابن   از اولاد امجاد برادر صاحب مخدوم شاه مینا قدس سره اند از زمان ورود حضرت مولانا بدرگاه مخدوم صاحب مولوی صاحب موصوف حضوری وصحبت مولانا دریافتند و در تسوید رساله حبل المتین ومفتاح التوحید وغیره محرر رسائل بودند وهمگی مصنفات حضرت را سبقا سبقا خواندند و شنیده مرید وموحد شدند واستفاده مثنوی معنوی نیز از مولانا وتحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علمای لکهنؤ ساخته جوهر قابل وناظم وناثر بی عدیل شدند بعد ادراک لذت فقر وفنا اراده ترک دنیا کردند حضرت مولانا فرمودند که حقوق اهل وعیال ذمه شماست از پابیردی قوت حلال پیدا کرده بجویند بجوزانید حسب الحکم تعلق اختیار کرده معزز ماندند چنانچه از طرف نواب ذوالفقار الدوله بهادر در اینجا مانده وکیل بودند و بعده مختار کاری حقیقی خرد محل نواب معتمد الدوله بهادر بودند در همین تعلق در لکهنؤ آمده بودند باظهار خلیفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روزی اول وقت بحضور حضرت مولانا حاضر بودند در تذکره کدام سخن که بار شاد حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا شد گریبان دریدند و آه و ناله کشیدند تا یکپاس بهوش خود نبودند خلاصه سخن اینکه با وصف تعلقات دنیاوی از برکت حضرت مولانا قدس سره طبع پرجوش وخروش داشتند واز ذکر وشغل معمولی عاطل وغافل نبودند بتاریخ   سنه   انتقال فرمودند احسن نیت شان مولوی طالب حسن وعنایت حسین وامیر حسن هر سه فرزندان شان صاحب علم وفضل هستند وزیاده از والد ماجد خود وشان عزت واعتبار وسلیقه کار پیدا کردند تذکره مریدین اهل خانقاه چونکه حضرت مولانا فانی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم میبودند از انجمله خانقاه آنحضرت مثل صفه نبوی و درویشان اهل خانقاه قائم مقام اصحاب صفه بوده اند که کفالت جمله امور شان ذمه مولانا بود ذکر خیر هر یک از ان بالاجمال مینویسیم منجمله آنها شاه محمد غوث ابن سید نصیر الدین از اولاد امجاد شاه عبد الرحمان صاحب

ولایت و بھٹی سید علوی است مولد شان قصبه و بھٹی بود گاه گاه در لکھنو آمده در تکیه شاه
عبد النبی صاحب فرود شده بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب آمد و رفت میکرد و در آنجا با حضرت مولانا
ملاقات شد میان معصوم علی سهو سهای ایشان بخدمت حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی ایشان
و هم از شاه تاج الدین و میان فقیر محمد که حصه دار درگاه مخدوم شاه مینا قدس سره بوده حاضر باش
حضور مولانا بودند احوال فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بعمر چهارده سالگی مشرف ببیعت شدند
و شجره چشتیه صابریه و قادریه که بواسطه قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی است عنایت کردند
و در اصحاب صفه خود داخل کردند که مجوز رفتن جایی نمیشدند بضرورت ملاقات والده خود به پیر نگر
میرفت چون مرضی آنحضرت نبود والده خود را نیز در لکھنو طلب داشته در باورچی محله مقیم کنانیده
در همین مسجد والده ایشان نیز به بیعت حضرت مولانا مشرف شد هر چند والده تمنا داشت که نکاح
فرزند خود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافته قبول نکردند خورد و نوش ایشان از سرکار حضرت مولانا بوده
است هر دو وقت مراقبه شریک جلسه میشد اکثر سکار و رستی کلوخ استنجای حضرت و شستن رومال
رنگین سر بروز تعطیلین مامور بود و خدمت بادبیزن رانی ذمه ایشان بود و هرگاه شیرینی وغیره لائق
تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میکنانیدند زیرا که از صفت صلاح و تقوی و امانت و
دیانت و راست گفتاری اش بسیار راضی بودند و اکثر بعنایت خلعت ملبوس خاص سرفراز میکردند
یکبار لباده عنایتی حضرت بیک سید دادند حضرت عتاب کردند و دو سه بار در حالت سماع هم
پارچه بدنی بقوالان دادند حضرت شنیده خوشنود شدند و پارچه دیگر طیار کرده دادند یکی از خصیصه
شان اینست که حضرت اجازت خوردن توشه حضرت شیخ العالم کشش نمیدادند بلکه فرمودند
الا محمد غوث که او را خوردن و تقسیم کردن توشه جائز است که او حاضر باش اینجاست و ایشان را
سوای ردولی و بانسه برای رفتن جایی دیگر هرگز اجازت نبود چنانچه یکبار همراه میرزا خدابخش
در موهنه رفته بودند نهایت عتاب شد دیگر از خصیصه شان این بود که حکم شده بود که وقت شب
در تنهائی یکبار پیش من حاضر میشده باشی و ناغه نکنی چنانچه ایشان در حاضر باشی ساعتی پا پیچ
میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جمله اصحاب صفه میرزا کلن بیگ ابن
ساکن قصبه موهنه بودند از اول عمر در سواران ملازم سرکار نیابت الملک بوده

در رای بریلی تعینات بودند و حضرت مولانا عند السیاحت در بریلی وارد شدند در انجا میرزا اکلن بیگ
ملاقات حاصل کرده بر انحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد شیخ وهم شاه مینا قدس سره
اقامت پذیر شدند در لکنهو آمده مرید شدند و فیض صحبت دریافتند هرگاه در مسجد پنڈاین آمدند در پنجا نیز
میرزا اکلن بیگ از حضار خدمت بودند هرگاه بحالت بیکاری بحضور حضرت مولانا میماندند مولانا از خانه
تحویلکه از عنایت مولوی نظام الدین ابن مولوی مدن صاحب می آمد بعضی طعام حضرت از
میدادند بعد ازانکه ایشان احمد بیگ پسر خود همراه آورده مرید کنانیدند حضرت با آنها را آرد و دو فلوس
از دوکان شیخ [illegible] اقبال مقرر کردند و هرگاه میرزا اکلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام یکبار
پرسیدند که برای بقای جان چیزی خورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرسنگی غلبه کند کنار صحرائی سبزی خورده باشی
و دیگر تکلفات که بوجه حلال میسر آید مضائقه ندارد چنانچه ایشان تا چهار سال دست نمک ندیدند
سبزی های جنگلی خوردند بعده کنار رستنی [illegible] بعده خربوزه یا تربوز سبز همی یافتند پوست و تخم
میخوردند و مدام برای مخالفت نفس مامور بودند و از عمل مخالفت نفس ایشان مرد [illegible] چنانچه
شیخ غضنفر علی ناقل اند که حضرت مولانا در حق میرزا اکلن بیگ بهان الفاظ [illegible] فرمودند که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در حق حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه فرموده بودند که هرکه مرده
را بر زمین راه رفته دیده باشد میرزا اکلن بیگ را ببیند و دیگر فرمودند [illegible] اکلن بیگ
خود را [illegible] فنا کرده است در میان من و قاتلان من حائل گردید
و حضرت پاسینه شمشیر بر خود گرفته الحمد لله که حافظ حقیقی او را هم محفوظ داشت میرزا اکلن بیگ
را هم [illegible] پیدا شده اسرار توحید و دیگر [illegible] که لائق شنیدن [illegible] بود در تنهائی
پیش میرزا [illegible] چنانچه ذکر آن در ضمن حکایات رویای آنحضرت گذشت
حکایت میان [illegible] ناقل اند که یکبار [illegible] میرزا صاحب ممدوح گذشت که لباس دیگر پیدا
کرده با بزرگان هر یک جا ملاقات باید کرد آنحضرت به خطره شان متنبه گشته فرمودند که
در چه خیال افتاده [illegible] چیزی را گذاشته بجای دیگر میرود میرزا صاحب موصوف ازان خطره
تائب شدند بعد چند سال از وصال حضرت میرزا اکلن بیگ از نان پارچه پیش [illegible]
[illegible] رابخدمت ایشان میکرد و در انجا بیمار شد از مرض الموت در لکنهو آمده

از خانقاه حضرت جانب شرق از روضه منوره مدفون شدند همین تمنا داشتند و مدام میخواندند ؎
تا بود در هوس روی تو باشم * در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم * فقط از جمله مریدین اصحاب
صفه مولوی شمس الدین ولد امان علی ابن لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که
از اولاد سلطان پیر غیب صاحب ولایت هراو آباد بودند قصبه اعظم پور متعلقه ضلع هراو آباد بود چون
شاه شاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جد مادری ایشان در قصبه ستر که متعلقه بیت السلطنت لکهنو
مدفون اند شاه کالی موصوف بود و باش ستر که ورزیده مجاوری درگاه مرشد خود اختیار کردند
و شادی امان علی شاه والد مولوی شمس الدین با دختر شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند
بوجود آمدند کلانتر از همه مولوی شمس الدین بودند ایشان را والد ایشان بعمر سیزده سالگی در لکهنو
آوردند بنا بر تعلیم و تربیت بخدمت مولانا سپرد نموده چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا بحال ایشان
روز افزون بود استعداد و صلاح و تقوی جبلی حسن عقیدت بزرگان ترقی کرد چنانچه بعمر بوده سا
مرید حضرت مولانا شده و دوام صحبت بر خود لازم گرفتند و تخم عشق و محبت بدل کاشتند و چنین صحبت
پیدا داشتند بعد وصال مولانا کی تلمیذی راقم میرزا ان اختیار کرده هر شش دفتر مثنوی معنوی رسا
کاشفة الاستار وغیره سبقا سبقا خوانده عارف بالله شدند و نوکری جاگیر وغیره هم گذاشته
ساکن بیت الرحمان شدند از تا اهل کاره بودند که در سنه ۱۲۶۳ هجری بایمای حضرت مولانا در
... کتخدائی کردند چنانچه یک فرزند باسم محمد یوسف بوجود آمده بعمر ... بارک الله
فی عرفانه و حسن احواله و افعاله فقط از جمله مریدان اصحاب صفه شیخ خیرالله ابن شیخ
بهیکاری شیخ امان الله ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ ...
در سرکار صاحب عالم ملازم بود و شیخ خیرالله از صغر سن همراه پدر خود پیش میان ... حضرت
مولانا در مسجد پایین پا تلمذ میشد در صحبت مولانا شوق مثنوی معنوی پیدا شد جناب مولانا
سبق مثنوی شروع کنانیدند بعد بلوغ ... بیعت شد و میان لاله لچهمن لال اکثر آمده و نشست
داشته ... لاله لچهمن لال دوستی پیدا کرد ... خوراک ... طلبا
... سرکار حضرت مولانا می یافت عنایت حضرت بحال ایشان از بیش بود لهذا هر شش دفتر
مثنوی از حضرت مولانا خوانده و قصیده برده بعد تصحیح حقیقتاً کرده اجازت آن حاصل کردند

ادای زکوة خدمت قصیده قرار واقعی بجا آورد و هر شب سه بار میخواند و بدولت صحبت و برکت حضرت
مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساخت چونکه کم سخن و کم گو و مسکین وش بود
حضرت عزیز میداشتند و در حق او بشارت داده که روشنی کرسی عزیز الله است عزیز الله عرض کرد
که در کرسی رشد شاه نجات الله صاحب است مرا که خواهد رسید حضرت فرمودند که پرستش تو
زیاده از او شان خواهد بود و بعد وصال حضرت مولانا عزیز الله در لکهنو بیمار شد همان سال در کرسی
رفته فوت کرد و همونجا دفن شد بعد انتقال قبرش پخته شد و ساکنه آنجا را اعتقاد عزیز الله شاه زیاده
از شاه نجات الله صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه الحال مزار او زیا
و متبرک به تاریخ وصالش تاریخ بست و دوم محرم سنه ۱۲۴۶ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی امداد علی
صاحب بپاس دوستی آن مرحوم دو روپیه مشاهره به بیوه او میدهند و شیخ مظفر علی و گلزار علی
او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند منجمله مریدین اصحاب خانقاه مولوی
حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی ابن شیخ معظم الدین مرحوم که نبسته‌اند هم جد قاضی محمد تقی
صاحب قلندر قدس سره اند نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی معین الدین عرف
قاضی مینا صاحب خلیفه شاه مینا قلندر لهرپوری قدس سره مرشد قاضی محمد تقی قلندر بودند میرسد
بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکهنو آمده چندی در مسجد خرد که ملحق مسجد بنده پاین است
اقامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میساختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب
علیه الرحمه اجازت و خلافت طریق قلندریه بود هر دو برادر را بپاس جدی قاضی صاحب قدس سره
داشته عزیز داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چندگاه بخانه حکیم فرزند حسن
صاحب جاگیر طعام مقرر کنانیدند و سبق از مولوی سید یوسف علی صاحب شروع کردند مولوی
مجید الدین بعد تحصیل صرف و نحو و تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلمی کردند و مولوی حمید الدین
صاحب که اولوا الفهم و ذکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شاگرد
مولانای عبد العلی قدس سره حاصل ساخته فارغ التحصیل شدند و در عربی و فارسی ناظم و ناثر گشتند
مولوی مجید الدین [illegible] مرید صادق و معتقد شدند و اثق حضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین
یکسال پیش از انتقال [illegible] راغب کتب سلوک گشتند و در رسائل حضرت مولانا دیگر

کتب توحید فراهم ساختند حتی که در عالم رؤیا برای تکمیل شرح ناتمام کاسرة الاسنان از حضرت مولانا
قدس سره مجاز شدند مگر بجهت پیمایش از تعلق نوکری فرصت تکمیل هنوز نیافته اند مگر طبع وقاد وسلیم
و مذاق وحدت چشیده اند انشاء الله تعالی هرچه خواهند نوشت از همت علیای مرشد خود کافی و وافی
خواهد بود و هنوز نوبت تکمیل ملفوظ هذا نرسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوف سبقت نمود
چنانچه بمرض استسقا مبتلا گردیده بتاریخ سوم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۷ هجری یوم جمعه جان بجان آفرین
سپرده بجانب شرق از روضهٔ منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط منجمله مریدین
خوش اعتقاد و معتقدین صفوت سمات محمد حسین خان ابن حاجی
محمد خان قوم غلزئی موطن بزرگانش قندهار بود حاجی محمد خان و کامران خان
جمعدار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از قندهار آمده در رساله عبد الرحمن
خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیلی بهیت ضلع بریلی سکونت
ورزیده و کامران خان در لکهنو یک دختر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان
و محمد حسن خان و مرتضی خان سه پسر پیدا شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر مرید حضرت
مولانا بودند و مرتضی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود و هیچگونه تعلق دنیا نداشت و نکاح هم
نکرد و در صحبت بزرگان مدام حاضر میماند و خدمت میکرد چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف
حافظ محرم علی صاحب تا حیدرآباد دکن سیاحت کرد و همونجا بیمار شد و فوت کرد لیکن تا دم
واپسین نماز قضا نکرد چنانچه در سجدهٔ نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خان صاحب را در عنفوان
جوانی شوق علم و ذوق صحبت علما بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ وارث علی صاحب وغیره
واعظین مدام حاضر میشدند و در مثنوی خوانان هم می نشستند و در محله بنجاری ٹوله بمکان ذاتی
خود سکونت ورزیدند و زوجه منکوحه داشتند از یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان
دو فرزند بوجود آمدند چون حاجی محمد خان والد شان نیز فقیر دوست بودند و از وعظ و نصیحت
علما ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود محمد حسین خان صاحب در ابتدا اسامی اسامی عموی
خود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر بمشاهره بیست روپیه میشد آنرا قبول نکردند در زمان غازی الدین حیدر
شاه زمن بحضور مولانا حاضر شدند اکثر مقدمات شکوک و شبهات وحدت وجود استفسار میکردند

ودرس مثنوی معنوی می شنیدند چون بیشتر وحدت وجود را کفر والحاد میدانستند و خلاف عقل می پنداشتند
در صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدیهی شدند وانچه محال بود ممکن گردید لهذا اعتقاد جازم
پیدا کرده خود مرید شدند و مرتضی خان برادر علی حسین فرزند کلان و هر دو خواهر زوجه خود یعنی والده
علی حسین خان و میر بنده علی نانای علی حسین را مرید گنانیدند. درچند سال از تاثیر صحبت مولانا لب
از تلاش دنیا بر داشتند و جمله اهل و عیال را بر توکل خود گذاشته در صحبت مولانا نشستند و آنچنان
ترک اختیار کرده که با وجود اهل و عیال و نبودن هیچ سبب معاش و وجه کفاف اصلا اضطراب بخاطر
نگذشت و افلاس و تهیدستی را نعمت عظمی انگاشتند و گاهی حال ناداری خود و عسرت عیال
خویش پیش احدی اظهار نساختند و امتحانا عسرتهای گوناگون پیش آمد و ایشان صابر و شاکر
ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت درهمین مسجد پنج ماه بیمار مانده بتاریخ چهارم ذیقعده
یوم جمعه سنه بجوار رحمت رحمان پیوستند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا زیر
درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا و تخمینا ده سال از وصال ایشان
مقتبس انوار رحمانی ماندند و هرچه از آنحضرت می شنیدند آنرا حرف بحرف یاد داشتند و بلا کمی و بیشی
لفظی بیان میکردند و لطف کلام لالی نظام حضرت آنچه ایشان بر داشتند دیگری نه برداشته باشند
هرچند ایشان را صدها کرامات و معاملات کشفی مولانا معلوم بود لیکن یک حکایت کشف و کرامت حضرت
بر خود گذشته بیان میکردند و درانزمان کاتب الحروف نیز در لکهنو ملازم بود بچشم خود آنحال دیده
بودم لهذا نوشته می آید و آن اینست که از نطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان
از یک کسبی که درخانه اوشان بود دو دختر سه ساله و چهار ساله بودند محمد حسن خان در مرض الموت
وصیت کرد که بعد مرگ من این هر دو دختر را از مادر شان جدا کرده پرورش باید کرد و بعد بلوغ
نکاح آن با هر دو پسران خود کرده و هر دو ایشان وصیت قبول کردند که انشاء الله تعالی تا زندگی
حفاظت اینها خواهیم کرد هرگاه محمد حسن خان قریب بهلاکت شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر
متفق شدند لیکن در دل متردد بودند که انمقدمه از حمایتان طوائف طول کشد و نوبت کشت و
خون رسد این صورت چه قسم است پس خواستند که درینمقدمه از مولانا استجازت گیرند لیکن بسبب خجالت
گفتن نمی توانستند روزیکه اراده نقل مکان محمد حسن خان معه دختران کردند و خلق غالب بود که

کشته خواهند شد و بروی حضرت آمده نشستند و از زبان هیچ نگفتند جناب مولانا از راه کشف
بر ماجرای پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که هر دو دختر را مالک محمد حسن خان برادر شما است
کسی که اجرت خود یافت ملکیت او بر دختران نمیرسد درینصورت شما را بر وصیت برادر خود عمل می باید کرد
وانچه خطره بر زحمت حمایتیان طوائف و مواخذه سرکار در دل تست انشاء الله تعالی کسی ضرر نخواهد
محمد حسین خان می گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و بیگانه و بیگانه بجز مرتضی خان و علی محمد خان
مرید حضرت شریک من نیست درینصورت اگر درینقدمه کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمودند
که خدا همراه تست ترا کسی کشتن نمی تواند بلا خطر دختران را از مادر آنها گرفته ببرید محمد حسین خان
می گفتند که از ارشاد حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج بادشاه خواهد آمد من مقابله خواهم
چنانچه همانوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میانه برادر بیمار را سوار کردم و هر دو صبیه را از مادر
شده گرفتم و همراه برادر خود در میانه نشانیدم و ما هر سه کسان مسلح همراه شده در مکان خود که قندهاری بازار
واقع است بردیم درانزمان ممن خان خواص سلطان نصیر الدین حیدر داروغه چکله بود
مادر صبیه ها باتفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستغاثی گشتند و داروغه به نواب نیز اطلاع
فوجی طلبیار کرد که بر قندهاری بازار تاخته دختران را رہانیده آرند و در تمام شهر تلاطم افتاد که امروز
از قندهاریان و فوج سرکار کشته خواهد شد حضرت اینحال شنیده بداروغه ممن خان رقعه نوشتند
و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سرکار رفته حقیقت حال راست راست بگو هیچ جای
اندیشه نیست ایشان در سرکار رفته راست راست بیان کردند که اگرچه نکاح نشده بود مگر دختران
از برادر ماست نمیخواهیم که طوائفان از انها کسب کنانند ما سه برادر جان خود را نثار خواهیم کرد بعد
کشتن ما سه کسان سرکار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از انها متعرض
نشود و محمد حسن خان بعد چندروز انتقال کردند و هر دو صبیه را محمد حسین خان بخانه خود پرورش
نمودند لیکن پیش از بلوغ هر دو فوت شدند نوبت نکاح آنها نرسیده بود فقط یکی از رفقای
قدیم در سفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان ساکن قدیم اورنگ آباد
متعلقه بیت السلطنت لکهنؤ است در عمر بیست سال در ترک سواران سرکار انگریزی در کانپور
ملازم شده بود بعد هفت ماه از نوکری شوق حج غالب شد نوکری گذاشته در حیدر آباد رسیده

بحضور حضرت مولانا که درینجا مدرس بودند رفیق شدند نماز و روزه وغیره امور دین آموخته همراه مولانا
روانه بیت الله شده درانوقت مولوی رحمت بخش رامپوری و حاجی مزبور رفیق بودند بعد زیارت
حرمین شریفین در بندر کچ بوجهه از جهاز فرود شدند مولانا در کچ بوجهه مقیم شدند و حاجی مذکور میگویند که هرا
در وطن خود که از انجا یک صد کروه است بنابر دریافت حال اقربای وطن فرستادند چنانچه در کوشش
تی وم وطن حضرت آمده باز در کچ بوجهه رسیده مطلع کردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والدماجد
آنحضرت بتلاش مولانا بطرف هندوستان رفتند و والده ماجده حضرت بجنت شتافتند مولانا
از بندر کچ بوجهه در وطن رسیده از مولانا مخدوم عبدالحکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان الله ایت
ماموں خود و دیگر اقربا ملاقی شده شش ماه اقامت نمودند مردم باعث شدند که شادی مولانا بکنند قبول
نکردند و از مولانا عبدالحکیم صاحب بیعت در سلسله اویسیه کردند و براه اجمیر شریف و شاهجهان آباد
در هندوستان آمده بر مزارات بزرگان استفاده ساخته در لکهنو رسیدند هرگاه درین مسجد پایین
اقامت ورزیدند حاجی غلام محمد مزبور مشرف بیعت شدند حکایت میکردند که بعد مراجعت حرمین
شریفین مخدوم عبدالحکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند که در بیان نمی آید و دیگر برادران
برای اقامت مولانا در وطن از مخدوم استدعا کردند که از ارشاد مخدوم عذر نخواهند کرد مخدوم
در جواب مستدعیان فرمودند که من برایشان حکم کردن نمیتوانم هرچه رضای او باشد بکنند چنانچه
مولانا رخصت شدند مخدوم صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر مخدوم غائب شدند آدم
را بالای درخت متعین کردند تا مد نظر خبر دهند هرگاه از بالای درخت دیده نشدند فرمودند
که زهی قسمت آن شهر که دران عبدالرحمان رونق افزا باشد چون حضرت مولانا بعمر هشتاد
و پنج سال در سنه ۱۲۳۴ هجری بجنت شتافته اند و حاجی غلام محمد موصوف بهم سن حضرت مولانا بوده
بعمر بیست سالگی رفیق شده بودند وقت تحریر این سطور حاجی صاحب مزبور یکصد ساله تخمیناً
شده باشند و درین کبر سن همت بحال است که در هر ماه از اورنگ آباد پیاده پا آمده حضوری
حضرت مولانا حاصل میکنند و حاضری عرس و عیدین وغیره گاهی قضا نکرده اند سلمه الله تعالی

منجمله مریدین این خانقاه شیخ امام علی ابن   صفی پوریست از اقامت مولانا
در مسجد پایئن مرید شده تند و دوام صحبت یافتند در ایام جوانی در پلٹن تخبیان ملازم سرکار

شاهی بود بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد توکل دادند از برکت صحبت
آنحضرت در طریق فقر و فنا راسخ دم و ثابت قدم بوده با وجود افلاس و تهیدستی از اهل دنیا
التجا نکرد صبر و قناعت و غنای نفس داشت راقم آثم بعد معذوری شیخ امام علی از مصاحبه
ظاهری خواسته بود که نام ایشان در مستحقان نویسانیده از صدقه جاریه سلطان نصیر الدین حیدر
که برای مساکین معذورین یکهزار روپیه مشاهره خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کمپنی را منظور
آن کرده رفته اند چیزی مشاهره مقرر کنانیده دهم شیخ موصوف اقبال نساختند که رزاق مطلق
بس است برای حیات مستعار چند روزه پیش انگریز نخواهم رفت چنانچه همان حالت رضا و
تسلیم بتاریخ   ماه   سنه ۱۲۶۶ هجری برحمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زیر درخت
املی دفن گردید هادی علی پسر ایشان بجای پدر سکونت گرفتند در پلٹن ملازم سرکار گردید
انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین سابقین و معتقدین راسخین شیخ کریم بخش
ابن   صفی پوری است ایشان نیز دوام صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی
مرید شده بود نسبت فقر و فنا کماینبغی حاصل کردند چون عیالدار بودند در جوانی نوکری هم کرده
بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هرچند تکلیف و احتیاج اکثر لاحق حال
میماند پیش آمد اظهار احتیاج باکسی نمیسازد و قانع و صابر میباشد یکی از مریدین راسخ الاعتقاد
و خادمین صادق الوداد مسمی کریم خان قوم افغان ساکن بهوپال بود بطور
سیاحت در لکهنؤ آمده مرید شد و یک حجره از حجره های خانقاه باو عنایت کردند در آن سکونت
داشته به روزه و نماز و ذکر و شغل مشغول میماند چون حقه کش بود خدمت حقه برداری و آبنوشی
خانقاه ذمه خود کرده حقه های متعدد و تماکو و گل و انگشت وغیره سامان حقه مهیا داشته
بتواضع صادرین و واردین میکرد و خصوصا در ایام عرس شریف اهتمام سبیل آب و حقه و پان
و تماکو قرار واقعی میساخت پانزده بیست روپیه را تماکو در هر یک عرس خرچ میکرد از پیر و مرشد خود
پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین مشرب است
و بس ٭ دیگر فرمودند که درمیان بنده و خدا یک قدم راه است کریم خان پرسید که آن کدام
قدم است فرمودند که قدم بر طبع بنه و بخدا برس کریم خان همین روش اختیار کرد و تمام عمر [illegible]

از کسی سائل وطامع نشد و راحت رسانی خلق شعار خود ساخت که هرکه را بیمار یافت معالجه او میکرد
و دوا و غذا میرسانیدش و هرکه مقید میشد استخلاص او می ساخت و هرکه به تهمت گرفتار میشد ضمانت او میکرد
از همچو مصارف للّهی و از سوزو سازا دویه و کشته وغیره برای دفع امراض مردم را گمان کیمیاگری
براو بود چنانچه در پیشگاه نواب معتمد الدوله بهادر که مبتلای شی اکسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمودند
که الحق سخنی انچه راست باشد بلا خطر خواهی گفت هیچ ضرر بتو نخواهد رسید خان مذکور پیش نواب
ممدوح راست براست ظاهر کرد که اکسیر هرا نمی آید مگر کشته ادویات تیار کرده بمرضا امید بهم رسانی
یافت بعد دوازده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رای بدست او
آمده بود دران بدست خود چاه تیار کرده و زمین کند یده ترکاری وغیره می کاشت و فند بهر و هم
میداد و رهان محنت بیمار شد و لبرسام مبتلا گشته انتقال کرد و بجوار پیر و مرشد خود مدفون گردید
انا لله وانا الیه راجعون منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت و عاشق حضرت
مولانا شیخ خادم حسین ابن ساکن موضع متعلقه باڑی است ایشان
بعد ورود مولانا قدس سره العزیز در مسجد بنابر تحصیل علم آمده سکونت ورزیدند و خوراک از سرکار
حضرت مولانا می یافتند و بشرف بیعت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد بشنیدن اسم ایشان
فرمودند الاسماء تنزل من السماء اینکس اسم بامسمی است یعنی خادم بدان است بمقتضای سعادت
ازلی و بهمین ارشاد حضرت مولانا میان خادم حسین خدمت باد بیزن رانی حضور و آبکشی مصلیان و
کاه شماری مستحقان بر خود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون دران زمان میان اسد الله
صاحب شیخ تبریزی صاحب مثنوی معنوی میخواندند و بعضی کسان رسائل وحدت وجود و
کجکول وغیره ایشان سماعت سبق هریک میکردند و دایما مقتبس انوار رحمانی بودند بمشاهده حسن حالت
وصدق نیت و خلوص عقیدت نظر عنایت حضور بحال ایشان مبذول بود چنانچه در چند سال
بمرتبه رسیدند که تسمیه حضور لقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله
لکهن لال مندرج است الغرض از برکت صحبت پیر و مرشد برحق نسبت فقر و فنا در ایشان
راسخ گردید و تهذیب اخلاق و تبدیل صفات رذیله بحمیده شد لهذا مقبول الخدمت و منظور
نظر حضرت گشتند تا حین حیات پیر و مرشد برحق جانی نرفتند و بعد وصال آنحضرت نیز بتجدید

خدمات مذکوره احیاناً و در ایام عرس شریف التزاماً قائم و دائم هستند بنظر خدمت والده ماجده خودشان و
ادای حقوق اہلیه وغیره بعضی اوقات نوکری هم کرده بودند لیکن از ذکر و فکر و مراقبه و عبادت فرائض
در اوقات مقرری و معمولی باقتدای پیر و مرشد خود عاطل و غافل نشده اند و مدام با برزخ شیخ عشق
می بازند و حظها می بردارند اللهم زد فزد یکی از مریدان الوالعزم و قوی الہمت انور شاه خان
ولد احمد خان ابن مهر بزخان قوم افغان ساکن کوروائی که از بھوپال سه منزل است پدرش با نواب
ولیل خان داییز خان والیان بھوپال قرابت قریبه داشت جدا و ولایت زا بود و بخدمت میر سید خان
که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند انور شاه میگوید که در
خاندان ما یک کس از اولاد مست و مجذوب شده می آمد چنانچه جدم و نور خان عم من مست و مجذوب
الحال بودند درگاه شان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سه فرزند بوجود آمدند نام برادر کلان
ولیل خان و برادر اوسط بازید خان و برادر کوچک انور شاه خان بعمر بست سالگی معه چند آدم
بهوطن در گوالیار آمده در فرقه سواران نوکر شده بودم در آنجا نجم الدوله پسر مظفر علیخان نیز نوکر
بودند با اوشان ملاقات و دوستی داشتم از لکهنؤ خبر رسید که بجای غازی الدین حیدر شاه زمن
نصیر الدین حیدر مرشد زاده بادشاه شد باستماع این خبر نجم الدوله مذکور معه دوازده سواران که در
فن سپه گری و نیزه بازی وغیره کمال داشتند در لکهنؤ رسید شامل آن سواران من انور شاه
ساکن کورائی و روشو خان و کابل خان و ساسو خان سه برادر و پرویز خان پسر کابل خان سکنه
راٹ گڈه بودند که در سرای معتمد الدوله بهادر فروکش شدند و بتقریب نجم الدوله ملازمت نصیر الدین
حیدر شد و ملازمان سلطان امتحان سپاه گری و تماشای نیزه بازی وغیره فرموده یک فیل
و دو هزار روپیه انعام دادند و فی سوار دو دو روپیه یومیه مقرر کردند و منشاء ارادت من بحضور
حضرت مولانا این بود که در وطن ما یک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند که اکثر
زن و مرد خاندان ما مرید شان بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتم که بدون ہدایت غیبی
و دیدن صورت مرشد خود مرید نمی شوم اوشان یک درود تعلیم کردند که آنرا خوانده استخاره کن
صورت مرشد بنظر خواہد آمد چون استخاره کردم در خواب صورت مولانا و ہم صورت پیرزاده هم
پرسیدند که صورت ما دیدی کدام دیگر گفتم صورت بزرگ دیگر دیده ام فرمودند که نصیب تو پیش همان بزرگ است پیش من

نیست چنانچه بروز رسیدن لکهنؤ درین مسجد آمده صورت حضرت شناختم که همین بزرگ را در خواب دیده بودم
لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف به بیعت شدم و بعده بعد بس رودلی رفتم بعد مراجعت از انجا در سرای
مذکور از دست سرور خان پسر کابل خان بچهار ضرب شمشیر مجروح شدم بعد صحت بسبب بد خلافی سپه گیر
نوکری گذاشته بحضور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتم و میخواستم که عوض خود از افغانان ساکن
رات گده بگیرم و از مولانا استجازت کردم حضرت مولانا منع فرمودند که اراده قتل کسی مکن انتقام
خود بر خدا بگذار حسب الارشاد حضرت صبر کردم بعد یکنیم سال آنجا نیز نوکری گذاشته در بهوپال رسیدم
یک سید را بر قابت طوائف قتل کردند در قصاص او نواب بهوپال هر چهار کسان را قتل کنانیده
به پیروی حضرت مولانا مدام صائم می بودم و بشب خدمت باد بیزن رانی وغیره حضرت مولانا
مشغولی میداشتم و اجازت عمل تسبیحات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعده حضرت
اذن عام دادند که از طرف ما اجازت است از مادر و خواهر وغیره اقربای خود بیعت خواهی گرفت
بعد مشغولی ذکر و شغل مستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جذبه غلبه کرد آمد و رفت
بیرون مسجد متروک شد و طبع راغب چله کشی گردید بعد وصال حضرت در شش یا هفت چله
صرف شربت نوشیدم و هیچ نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدم بعد اتمام
چله ها هرگاه افطار میکردم سه چهار سیر پخته وقت افطار میخوردم و علی هذا القیاس در نوبت چهار
پنج دفعه نوبت ده سیر سیر رسید و بوقت روز صائم میشدم و بوقت شب به همان وضع خورش
میکردم تا چهل روز گرسنگی با این کثرت میماند الغرض در انو رشاه مذکور از ریاضت پوست و
استخوان میماند معهذا هفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب میکشید از کیمیای صحبت مولانا ا هکیس
چند چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر رزاقی رزاق مطلق که سوال نکرد دوم قدرت بر ادای
صوم و صلوة و غسل وغیره با وصف نخوردن ماه تا سوم صدق مقال چهارم طلاقت زبان
و کثرت مقال پنجم ذهن و ذکا و فهمید نکات تصوف ششم یقین صادق عقیده وحدت وجود
هفتم بدون کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسیب وغیره هشتم
موزونیت طبع بشعر و سخن اگرچه بسبب ناخواندگی آشنائی به لغات هیچ زبان نیست و ادای
حروف از مخارج و قدرت به تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد مگر در هر چیز که اراده میکند دخل کردن میتواند فقط

یکی از مریدین صادق الوداد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مینائی اند
که ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سره العزیز بدرگاه مخدوم شاه مینا قدس سره اخلاص
و محبت پیدا کرده مرید شدند و بعد آمدن این مسجد نشیب پائین نیز روزانه تا نماز عشا حاضر میماندند از مولوی
رحمت بخش تحصیل کتب درسی هم میکردند و بخدمت مولانا حاضر می ماندند و با وصف پیرزادگی صاحب[illegible]
در کار و خدمت صادر رو وارد هیچ عیب نمی دیدند و بذکر و فکر تعلیمی حضرت مولانا مشغولی کرده و به عقیده
وحدت وجود ایمان آورده موسسته بضرورت عیالداری و هم بخیال گوشه نشینی از مدت مدید
بتقریب معلمی و مدرسی پسران پاتهک سیتارام در موضع سرسند عزلت گرفته مرد باخدا و متقی و پرهیزگار
اند در ایام عرس حضرت مولانا و مخدوم شاه مینا صاحب خواه نخواه می آیند و دیگر ایام بسبب ضرورت
یکی از عقیدتمندان خاص و مصاحب و مقرب با اختصاص شاه تاج الدین احمد
ابن شاه برهان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی الله عنه
وارد حال قصبه باون سرکار خیرآباد ایشان نیز از ابتدای قدوم حضرت مولانا درین شهر ملازم صحبت
و حاضر خدمت بوده اند اگرچه پیش از ملازمت مولانا دست بیعت بحضرت شاه کریم عطا صاحب سلونی
داده اند لیکن هرگاه کمال اتفاق و وفاق فیما بین مولانا و شاه کریم عطا صاحب دریافتند و از پیر اجازت
بیعت یافتند که مولانا را پیر و مرشد خود دانند لهذا شاه صاحب ممدوح از صبح تا اشراق و از عصر تا عشا بلکه
تا استراحت مولانا حاضر بوده شریک حلقه مراقبه و سماعت فوائد می شدند و هر که مرید میشد شجره
تحریر شجره بر شاه تاج الدین احمد میشد اجازت قصیده و غیره اعمال مجرب از حضرت یافتند بعد وصال
حضرت مولانا از اقامت لکهنؤ دل برداشته در قصبه باون در مسجد خود نشستند و [illegible]
عمر ایشان سپری شد بتاریخ   سنه   بجوار حق پیوستند و همونجا مدفون شدند انا لله و انا الیه
راجعون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطف علی صاحب
ردولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاه صفی حنفی است ایشان در زمان
غازی الدین حیدر بادشاه مشرف به بیعت شدند اول برای تحصیل علم در لکهنؤ آمده شاگرد مولوی
ابوالرحم صاحب شدند تا هدایه خوانده در عدالت دیوانی سلطانی ملازم گشتند بنظور که ایشان
[illegible] بحضرت حاضر باشی بوده اند و ذکر شکایت بیکاری و بیمعاشی خود ظاهر کردند حضرت مولانا فرمودند

که در عدالت اینجا سعی کرده نوکر شوند عرض کردند که کدام مربی خود اینجا نیست لهذا توقع ندارم ارشاد
که توکل بخدا کرده آمد و رفت باید کرد و در یکهفته بیمار شدند از نصرت و همت مرشد برحق مولوی ولی الله
صاحب داروغه عدالت نام ایشان در عمله نوشته ایشان را خود بخود طلب کردند عذر بیماری گفته فرستادند
مولوی نعیم الله صاحب پالکی خود فرستاده پیام کردند که نام شما در عمله عدالت نوشته شد سوار شده در بخشیگری
مهره خود نولیسانیده و سپند از آن روز تا حال ملازم عدالت اند مولوی ابو الحسن برادر خرد ایشان از پیشتر
ملازم صحبت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران
حقیقی مولوی ابو الحسن نیز مرید شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت و متقی و صالح شدند مولوی
نجف علی صاحب در مدرسه راجه تکیت رای انتقال کردند تا دم آخرین ذاکر کلمه و مشاهده مرشد خود بودند
و منجمله مریدان راسخ الاعتقاد و طالبان عقیدت نهاد مولوی قدرت علی [illegible]
برادر خرد حافظ قاسم علی صاحب رودولوی هستند اول برای تحصیل علم در لکهنو آمده از مولوی
مظهر علی صاحب بخوانده کتب مافوق از مولوی عبد الواسع صاحب خوانده فارغ التحصیل و حفظ
کلام الله شدند بحضور حضرت مولانا بیعت کرده درس و تدریس میکردند و رساله کلمة الحق وغیره از حضرت
مولانا خوانده موحد و صوفی و متشرع شدند از علم طب نیز دستگاه وافی پیدا کردند چنانچه در جونپور بمکان
مولوی سخاوت علی مدرس مانده مدتها استقامت داشته تدریس میکردند از آنجا که در بنارس سرکار
راجه آنجا نوکر بودند بعمر چهل سالگی در بنارس انتقال کرده در باغ مولوی عبد القادر خان مرحوم مدفون
شدند انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین با همت و معتقدین با عصمت بی بی خانم عرف
الله والی بنت غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن بزرگانش شهر سنام بود پدرش با دیگر
اقربا همچو غلام ربانی وغیره در بانس بریلی آمده سکونت ورزیده میان چهو و قادربخش از برادران
غلام مصطفی [illegible] آمده و [illegible] کوتهی جرنل ماکین صاحب بهادر شدند شادی مراد علی خسر بوده
قادربخش با الله والی شده بود لهذا از بریلی در لکهنو آمد از بطن الله والی دو فرزند بوجود آمدند یکی آغا
و دوم لال محمد [illegible] شوهرش در بریلی بمرد [illegible] او معه پسران خود در لکهنو آمد شادی الهی بخش
پسر خود با [illegible] قادربخش [illegible] در محله [illegible] بود در آن سکونت میداشت
بعد [illegible] که [illegible] از پسران [illegible] اقربای خود ترک [illegible] گماشت

پرخه زنی قوت حلال پیدا کرده بخورم و بعبادت حق مشغول باشم در عمر پنجاه سالگی به بیعت حضرت مولانا
مشرف شده بذکر و شغل متوجه شد سوای نماز پنجگانه به تهجد و اشراق و چاشت وغیره نوافل صوم و صلوٰة
مداومت میداشت و بدریافت اینکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالک هم در طریقت نیز ترک
لذات ساخت و بنان خشک بی نمک قانع شد تا مقدور در ادای نذر و نیاز پیر و مرشد کوتاهی نکرد و [illegible]
در ایام عرس و انتهاء اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالاخانه خلیفه صاحب که پیش روضه منوره
سجده‌گاه واقع است اقامت ورزیده نظاره مزار شریف و صحبت مردانه با مرشد خود عشق می باخت فقط
٥ نه هر زن زنا ست و نه هر مرد مرد ؛ خدا پنج انگشت یکسان نکرد ؛ و تعلیم و تلقین بمقامات فقر و فنا
اورا از طرف حضور میشد گاه گاهی بیراقم الحروف اظهار میکرد و چون افشای آنرا ممانعت کرده بود
لهذا القلم نمی سپارم اینقدر میدانم که از برکت حضرت مولانا الله والی تا دم واپسین بر عقیدت وحدت وجود
راسخ هم و بطریق فنا فی الشیخ ثابت قدم بوده است مقوله او بود ٥ تا عمر بود در هوس روی تو باشم
در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم ؛ آخر الامر بمرض تپ مبتلا شده بتاریخ   جان بحق تسلیم
کرد حسب تمنای خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد مدفون گردید رحمة الله تعالی علیها و برکاته هر دو
پسرانش روبروی آن مغفور فوت کرده بودند مولوی فخرالدین نبیره آنمرحوم یعنی پسر الهی بخش حی القائم
است به نیابت نبی بخش پسر قادر بخش کاردار وجگی کوتھی مذکور میکنند فقط یکی از مریدین با اخلاص
کریم داد خان ابن شهباز خان قوم افغان ساکن کمال نگر متعلقه صفی پور است از سن شعور
در فرقه سپهگری نوکری میکرد چنانچه در عهد نواب سعادت علی خان بهادر ملازم شده متعلق [illegible]
ثابت محل بود و از طرف ایشان به تحصیل نواب گنج و دیهات آن متعلق بود و در مواضع شهاب پور
زمینداری شیخ مسعود رسالدار اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در ایام
مریدان شاه امام بخش صاحب اشتغول صوم و صلوٰة و ذکر و شغل دیده رغبت مرید شدن پیدا شده
شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته مرید کرده اند صبح ذکر این خواب
از اهل [illegible] صحاف که در بنگالی باغ میماند و معتقد حضرت مولانا بسیار بود ذکر کردم [illegible] همراه خود آورده
مرید کنانید [illegible] مولانا تعلیم تسبیحات ذکر وغیره کردند بران عمل کرده ذوق مییافتم در [illegible]
میماندم [illegible] مکان جن از قدیم میماند و در حالت مشغولی فیما بین من و جن [illegible] گاه گاه [illegible]

میشد و گاه من ته و بالا میشدم آخر جن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوٹھری آویزان ساخت و در آن وقت
فوراً حضرت مولانا حاضر شدند و در آنجا رسیده یک طمانچه بر روی جن مذکور زده او مرا گذاشته گریخت عشق
و صحبت حضرت در دلم افزود از شهاب پور در لکهنؤ آمده خواستم که احوال شبینه بعرض رسانم حضرت فرمودند
که احتیاج اظهار نیست عرض کردم که من نوکری میگذارم فقیر خواهم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند
آخر حضرت مرا همراه مرزا کلن بیگ و مولوی ابو الحسن صاحب بر ڈیوڑھی ٹاٹ محل فرستادند که اینکس
نوکر شما بود الحال فقیر شده است و نوکری میگذارد بیگم صاحبه از پس چلمن مرا فرمودند که ما خدمت معاف
کردیم پنج روپیه مشاهره تو بحال خواهد ماند هر جا که مرضی باشد بیان حضرت مولانا حکم کردند که تعیناتی تو در
شهاب پور بود همونجا اقامت ساخته در یاد خدا باش چنانچه بیگم صاحبه تا حیات خود دوازده سال بلا
شرط در ماهه پنج روپیه دادند و من حسب الحکم در شهاب پور مانده چله کشی شروع کردم در ده دوازده چله
صفای قرار واقعی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید صدها مردم در رامپور و بانسه و بهرائچ و بلگرام
و بنارس و جونپور مرید هستند بعده حسب ارشاد حضرت اتفاق نکاح با یک سیدانی در سلون شده دو فرزند
بوجود آمدند باسم عبد الواحد خان و عبد التواب خان موجود هستند فقط یکی از مریدین مخلصین شاه
امام بخش صفی پوری از اولاد امجاد مخدوم شیخ صفی اند ایشان از ابتدای عمر در
صحبت شاه صاحب مخدوم پیرزاده صفی پوری تعلیم و تربیت یافتند هم تحصیل علم کردند و هم سالک
طریقت شدند بطور سیاحت در موضع شهاب پور علاقه نواب گنج زمینداری شیخ مسعود رسالدار
رفته اقامت پذیر شدند و از آنجا آمده با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافته سلسله
ارشاد جاری کردند در شهاب پور و دیهات گرد و نواح صدها مریدشان شدند تاثیر صحبت شان
چنین بود که هر کدام را در پیش می نشانیده توجه میکردند در وجد و طرب می آمد و خود هم مشغول میماندند
و هم توجه بطرف ایشان [illegible] بود رجوع خلائق برای دفع امراض و آسیب بسیار بود و کریم داد خان
[illegible] حضرت [illegible] در عهد نواب سعادت علیخان بهادر ملازم سرکار بودم در نواب گنج
تعیناتی بودم در موضع شهاب پور وغیره در تحصیل من بودند بدین تقریب در شهاب پور با شاه
امام بخش صاحب ملاقات میشد تاثیر صحبت شان و تصرف از عمل عزیمت وغیره و هم همت
[illegible] بچشم دیدم و زبانی شان شنیدم که اول مرا ارشاد عباد اقدس صاحب مرید حافظ جمال

صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توجه و القای نسبت بر من کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج
سال در شهاب پور سکونت داشته فیض ظاهر و باطن بمردم گرد و نواح رسانیدند تاریخ یازدهم
رمضان سنه   در حین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در صحن آبادی مکان مسکن خود
دفن شدند گرد قبر پخته چار دیواری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس او شان میکنند
مگر کسی را خلیفه و جانشین خود نکرده اند مجرد بودند عقب خود نگذاشتند فقط یکی از مریدین خصوصیت
دستگاه و تلمیذان عقیدت پناه میان اسد الله ابن تاج محمد ساکن لکهنو محله نخلبندان است
انکس تحصیل کتب فارسی نموده بعد سن بلوغ در سرکار شاهی ملازم شد چون ذکی الطبع و سعادتمند
ازلی بود شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقرا داشت در آغاز جوانی بحضور حضرت مولانا رسید
سبق مثنوی معنوی شروع کرده بخوش الحانی میخواند و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود بر سبق
وقت میکرد حضرت مولانا نیز بتوجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید هر روز
بعد اشراق سبق مثنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مفوضه خود مشغول میگردید بعد نماز عشا
باز حاضر شده بخدمت تا صبح مستفید می گشت چون قوت و توانائی جوانی و عشق و محبت روحانی داشت
خدمت او مقبول مقبول الهی افتاد بدل گفت ؎ غرض ز دنیا و عقبی قبول خدمت تست
بر ذخیره پاک است اگر پسند توام معاً آمد دستور حضرت بود که بعد نماز عشا لنگ بسته و پوشاک از جسم
مطهر علیحده ساخته بر بستر خواب دراز می شدند میان فتح علی شاه و نوخان و این خادم درگاه
و میرزا محمد بخش و غیره حضار مانند پروانه ها بگرد شمع جمع گشته مشغول چپی دست و پا کوبی میشدند و
شاه تاج الدین احمد و شیخ حمایت الله خان و غیره مصاحبین در آن وقت بطور راهنمائی حرفها و حکایات
میگفتند بنیت آنکه حضرت استراحت فرمایند لیکن چشم حضرت بانتظار میان اسد الله و چار می ماند
و هرگز بخواب آشنا نمی گردید همین که میان اسد الله آمده قدمبوس میشدند مسرور میشدند شاباش شاباش
آب آمد تیمم برخاست همه صاحبان رخصت میشدند میان اسد الله کمر بسته بطور حمامیان مشت مال
میکردند حضرت از آن راحت یافته بی اختیار الفاظ دعا خوبی دین و دنیا بر زبان می راندند و آنچه
ایشان را تحقیق مسئله دین یا نکته علم و یقین یاد می آمد تحقیق آن میکردند تا آنکه بر چشم ظاهر آنحضرت
خواب غلبه کند و دل بیدار مشغول استغراق شود یکنیم پاس شب گذشته و گاهی یک دو گهری کم و بیش

میان اسد اللہ ذخیرہ این سعادت عظمی اندوختہ بخانہ خود میرفتند این دستور العمل دائمی بود کہ یکروز
قضا نشد مصرعہ زہی سعادت آنکس کہ شہ کند یادش ٭ فی الحقیقت اینکہ ہمچو خدمت منقولہ بہ کس را
از مریدین و مخلصین میسر نیامدہ کہ اول ہر روز کہ مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق مثنوی متوجہ
افاضہ می بود اینکس مخاطب صحیح و طالب صادق بودہ استفادہ تامہ می برداشت و شبانہ تا استراحت
آنجناب خوشنود میساخت کہ دیگران غبطہ برا و میکردند کہ کاش یکروز ہمچو اینہمہ رضا و خوشنودی پیر و مرشد
را میسر آمدی طرفہ اینکہ حضرت را با وصف کمال استتار کشف و کرامت خود منظور بود کہ بیان یا کمال
یا از چشم باطن اینکس محجوب مستور نمانند لہذا در ضمن حکایت دیگران آنجناب سخن نادر و رمز دقیق
می گفتند کہ عقل فلاطون بآن نمیرسید مگر اینکس بحال ماضی یا مستقبل خود منطبق کردہ موافق
کرامت عظمی میشنید چنانچہ میان اسد اللہ پیش این کمترین خدام حکایت کردند کہ در عمر دوازدہ سالگی
سروی کہ حضرت سیدنا را صورتم ندیدہ بودند و چشم من نیز منور بجمال حضرت ہنوز منور نشدہ بود وقت شب
در خانہ خود در خوابگاہ خویش دراز بودم و والدین در خانہ موجود بودند و با نفس خود حدیث میکردم
کہ از قدرت خدا بعید نیست کہ مرا علم و ہنر نصیب شود و در جوانی مالحتاج میسر گردد و وقت خوش پیش آید
لیکن در انوقت والدین کجا خواہند بود تا دل آنہا خوشنود گردد و از خدمت من راضی شوند د...
ہمین خیال و تصور محبت والدین دل من بجوش و نالہ در خروش آمد و چندان گریستم کہ از آب
اشک بالین نیز تر گردید و آواز گریہ من مادرم شنید و مرا در کنار کشید و پرسید کہ خیر باد حال
چیست گفتم ہیچ نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد پانزدہ یا بیست سال از این
ماجرا اتفاق بود وقتیکہ بہشت سالی من حضرت صورت من دیدہ تبسم کردہ میفرمودند کہ طفلی بر پالنگ خود
افتادہ خیال میکند کہ وقت جوانی و خوشحالی من مادر پدر کجا خواہند بود تا از خوشحالی من خوشنود
شوند و من خدمت آنہا کنم بہ تخیل چنان گریہ کہ تکیہ زیر سر از آب چشم تر گردد شنیدن آنکلام
مرا ماجرای طفلی ہمہ بیاد آمد و بدل گفتم کہ این علم لدنی و کشف ازلی پیر و مرشد است کہ آن واقعہ
ماضی مرا از بیان حکایت میکنند کہ گویا آنوقت مشاہدہ میفرمایند فقط سبحان اللہ کجا رفتند منکرین
علم غیب اولیا تا شنیدن این حکایت ایمان آرند و اصلاح عقیدہ فاسدہ خود نمایند و صد ہزار آفرین
بر ذہن و ذکای میان اسد اللہ کہ اشارہ حضرت را بہ علم غیب آن حلیم خبیر بر ماجرای طفلی

خود بیاد آورد و مثل مشهور راست آمد مثل هندی هونهار بروا کے چکنے چکنے پات حکایت دیگر
متضمن مزید عنایت حضرت بحال ایشان در زمانه اخیر میان اسد الله ناقل اند که مرتبه اول مثنوی
شریف هر شش دفتر از ابتدا تا انتها سبقاً سبقاً از حضرت مولانا خوانده‌ام و بوقت فهمیدم بار دیگر بطور
قند مکرر بحضور گذرانیدم هر جا که سهو و نسیان رفته بود رفع کردم و مرتبه سوم بوقت سبق معمولی تلاوت آن
بحضور شروع کردم یعنی باواز بلند بخوش الحانی میخواندم و حضرت پیران خط بر داشته بحال توجه
توجه میکردند بعد اتمام مرتبه سوم حضرت فرمودند که ترا احتیاج دیگر نیست بخانه خود میخوانده باشی چون
سینه را هر مرتبه فائده جدید حاصل شده بود و بیقین دانستم که حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا
جلال الدین رومی قدس سره السامی هستند کرت چهارم نیز بوقت معمولی کتاب در بغل بحضور حاضر
شدم ارشاد شد که من گفته بودم که دیگر احتیاج سبق نیست بخانه خود میخوانده باشی بکمال گستاخی
عرض کردم که کتاب خود از اصل مثنوی صحیح میکنم در خانه من اصل مثنوی کجاست حضرت به
حاضر جوابی من تبسم شدند و من از اول باز آغاز کردم دفتر سوم تمام نشده بود که حضرت متوجه عالم بقا
شدند انتقال نیز هرگاه به مرقد منوره نشسته اشعار مثنوی میخوانم همان اثر عنایت و التفات در
دل عقیدت منزل خود می یابم سه ۵ هنوز آن ابر رحمت در فشان است ؛ خم و خمخانه با مهر و نشان [نسبت]
میان اسد الله مع والدین حسین بخش و امام الدین و کریم الله برادران حقیقی و زن و دختر خود
حلقه بندگی و غلامی در گوش داشت حتی که اهلیه و دختر ش بجوار رحمت رحمان خلد مکین شدند
و خود و ش متمنی همین جنت است و بس فقط یکی از مریدین پخته کار و معتقدین خدمت شعار
محمد جعفر ابن و میان ظهور علی ابن طیا خان در محله باورچی ٹوله که
متصل از مسجد پایان است سکونت میداشتند و در مطبخ شاهی ملازم بودند اکثر بخدمت حضرت
مولانا میگذاردند و محبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چندگاه هر دو کسان مرید حضرت مولانا شدند
محمد جعفر با ظهور علی اگرچه محبت عاشقانه داشت و یکدیگر را دیده نمیگذاشت لیکن محبت پیر و مرشد
غالب آمد و اکثر اوقات حاضر باشی حضور میکرد و تیاری دوا و غذا که جزو بدن حضرت شود و نیز
محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و باد پنکه رانی وغیره اکثر محمد جعفر
حاضر باش بود و تمام مرد و زن خانه این هر دو کسان مرید فدای حضرت بودند [illegible] جمیع

بعد از وفات مولانا هر چه پخت طعام وغیره میشد دران این هر دو کسان معه عزیزان خود مصروف
می شدند و دیگهای وغیره ظروف مسی و ضروریات متعلق باورچی خانه هر قدر که درکار باشد ذمه
آنها بوده است وسوای خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت و شاغل کسب او سلوک
است و نسبت با برزخ پیر و مرشد برحق میدارد و فقط یکی از خلفای راشدین مولوی عبد الله
ابن الشیخ فرید الدین از شیوخ کرام و روسای عظام بلده شاه آباد متعلقه سرکار آره بوده اند تحصیل علم
کتب مروجه از پدر حقیقی خود مولوی محمد صالح نمودند که مولوی محمد صالح ممدوح از عهد نواب سعادت علیخان
بهادر تا جلوس محمد علی شاه فردوس منزل ملازم سرکار شاهی بودند و داروغگی کتب خانه سرکار
متعلق ایشان بود بجهت تعلق شان و بنابر تحصیل علم بود و باش هر دو برادر در بیت السلطنت لکهنؤ
اتفاق افتاد در محله تکیه شاه عبد الجلیل صاحب منشی محمد صالح باغ و مکان تیار ساختند در آن مکان
هر دو برادران معه اهل و عیال سکونت میداشتند در عرصه بیست سالگی اوصاف حضرت مولانا شنیده
باتفاق جمال الدین و شمس الدین [illegible] اینجا بحضور مولانا [illegible] آمده ملازمت حاصل نمودند
در اول صحبت حالت تحیر و آشفتگی دل عارض شد که تشنه جوی معلوم میشد روز جمعه آینده
آمده مرید شدند و شجره چشتیه صابریه بواسطه حضرت شاه نور الهدی و قادریه بواسطه حضرت افاق مطلب
شاه عبد الرزاق صاحب قدس سره الاصفی یافتند مجاز و مرخص خلافت شدند ایشان را
درخواست برای حاضر باشی دائمی بود حضرت فرمودند که روز جمعه و مجلس سماع است آمده
باشند مطابق آن گاهی تا [illegible] سال موافق معمول هر جمعه بیست مجلس [illegible] قرار نمودند
مولوی صاحب ممدوح دو حکایت [illegible] بیان کردند اول اینکه محمد حسین نامی برادر
کوچک من از من آزرده شده جای رفته بود [illegible] متوحش شده [illegible] طعام گذاشته
بطرف عیش باغ رفتم و بخانه نرفتم از انجا بحضور مولانا آمدم و نیت کردم که بدون استفسار
حضرت هیچ اظهار نکنم حضرت از راه کشف اندوه خاطرم دریافته دست مبارک بر دوش من
نهاده پرسیدند که چرا ملول هستی آن وقت حال برادر خود عرض کردم فرمودند بخانه برو طعام تجویز
[illegible] او می آید چنانچه همان وقت بخانه رفتم منشی محمد صالح [illegible] پیش من نهادند [illegible] دست بطعام
[illegible] گفتم که طعام [illegible] محمد حسین [illegible] آمد [illegible]

حکایت دوم اینکه روز پنجشنبه قریب مغرب بحضور حضرت صاحب بودم حضرت پرسیدند که والدهٔ شما
حیات اند عرض کردم که از فضل الهی والدین حیات اند فرمودند که حال والده میدانم والده را سپردیم
بعده سکوت فرمودند روز پنجم خبر رسید که در ساعتی که حضرت حال والده پرسیده بودند همان وقت
والدهٔ احقر در شاه‌آباد انتقال کردند عرصه پانزده سال است که منشی محمد صالح تیر در لکهنؤ فوت کردند
و در باغ خود مدفون شدند حکایت سوم کرامت حضرت نقل کردند که برادرم مولوی محمد صالح
بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوی آزاد مزاج از طفلی بود اکنون مرید جناب شده از کار
ما رفت ارشاد شد که او از کار شما نخواهد رفت شادی هم خواهد کرد و اولاد خواهد شد و خوش و خرم
خواهد ماند مطابق ارشاد بعد نکاح در وقت اتفاق شد یک دختر و دو پسر از بی بی هاشمی بیگم هستند
و بعد وفات ایشان دو زوجه در لکهنؤ نکاح کرده‌اند که آنها نیز صاحب اولاد اند با وجود اینکه سبب
معاش و جاگیر ندارند و نوکری کسی نکرده‌اند و محتاج خود گاهی در مانده نشده‌اند و ظریف طبیع
و لطیفه گو آنچنان هستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا و هم بی ظرافت و لطافت لباسے
گشته خواهد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض و بسط من در سکوت و تکلم است یعنی با آنکه
کلام ظرافت و لطافت بر زبان من جاری می‌ماند بر دل من بسط میماند و در سکوت قبض میشود
یکی از مریدین مخلصین خاص و معتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ
امان علی ساکن قاسم گنج از احاطه میر جان متصلات لکهنؤ است ایشان و مولوی حاجی حسین علی
صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای در دو حضرت مولانا درگاه و مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره مرید شده بودند تحصیل علم صرف و نحو وغیره از مولوی تراب علی صاحب و علم طب از حکیم آغا محمد
شاهجهان آبادی کرده و مثنوی شریف از حضرت مولانا سند کردند و نیز اجازت قصیده وغیره اعمال
و اشغال از مولانا گرفته عمل میکردند و کمال عشق و محبت با مرشد خود میداشتند اگرچه مکان بر فاصله
بود لیکن هر روز تعطیلی شغل خواه مخواه حاضر میشدند و اگر خبری هیچ مرض بلا زمان حضرت میشنیدند
هر روز حاضر میماندند دوا از دکان عطاری خود میفرستادند و این التزام حاضرباشی و خدمتگزاری
بعد وصال آنحضرت نیز از ایشان ناغه نشد عاشق سماع بودند و در فن موسیقی هم دخلی داشتند لهذا
قدردانی کلاونت و قوالان کامل فن خوب میکردند و مقید در سلوک هم قاصر نمی شدند بعد

هیجده سال از وصال حضرت مولانا بمرض فالج وغیره مبتلا شده بتاریخ ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۶۲
فوت کرده بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا لله وانا الیه
راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان نیز ذی علم و نکاب و بار و نیا هوشیار اند و شیخ
عنایت علی از حضرت مولانا بیعت سیار و فقط یکی از مریدین اصحاب صفه عبد الله خان
ابن احمد خان رامپوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه زمن در لکهنو آمده در خانقاه حضرت
مولانا سکونت ورزیده لشرف بیعت مشرف گردید موافق دیگر مریدین ذکر و شغل آموخته مشغولی میکرد
و نماز پنجگانه همراه حضرت مدام میخواندند و تقسیم شیرینی وغیره تبرک اختصاص یافت و محض توکل
بسر اوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت تهجد تا نماز فجر ملازم مسجد است و از برکت صحبت وقت
شناسی آنچنان حاصل شده که گهریالیان و اهل توپخانه در وقت فجر غلطی میکنند و انکس بر وقت
صبح خبر میدهد و غلطی نمیکند دیگر اینکه بعد از نماز فجر پیش از دیگر زائرین بر مرقد شریف حاضر شده تا وقت
اشراق مراقب میماند و در صبر و توکل ثابت قدم و راسخ دم است که از احدی گاهی سوال نمیکند
و از قوت بازوی خود خوش گذران میکند و عیال و در رام پوربی معاش بسر میکنند مفصل
در تذکرة المریدین که در حین حیات و هم بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مصروف
خدمتگذاری و هم عرس وغیره همیشه میشوند منجمله مریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد
نذر علی خان بهادر است مولد و مسکن قدیم ایشان موضع چندر متعلقه صوبه الهآباد و الد شان
محمد رمضان علی رفیق نواب وزیر الممالک یمین الدوله سعادت علیخان بهادر از وقت صاحبزادگی
که در بنارس بودند همراه آقای نامدار ممدوح در لکهنو آمده داروغه اصطبل سرکار وزیر الممالک بهادر
شده منجمله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس نواب وزیر الممالک بهادر مغفور الیه متعلقان خود را از
الهآباد طلبیده استقامت لکهنو کردند محمد نذر علی و رجب علی و خیر علی سه پسران شیخ رمضان علی
نیز ملازم سرکار شدند منجمله آنها محمد نذر علی خان بعد تحصیل نوشت خواند فارسی در عهد والد خویش
متکفل کار شد بسبب تیزی طبع و زیرکی عقلی آنچنان انتظام کار و بار سرکار کرده که بجای پدر خود در سرکار
ممتاز و ذی اعتبار گردیده حتی که بعد جنت آرامگاه یعنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه زمن سرفراز شده
سوای اصطبل دیگر دو اسب نیز از ایشان متعلق گردید یابی مسمی امام بخش داروغه اصطبل که مقرر کرده

نواب معتمد الدوله بهادر بود حالات فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بحضور حضرت حاضر شدند بدریافت
حسن طویت و خلوص نیت ایشان عنایت رحمانی مبذول حال خجسته مآل خان مذکور شد چنانچه بعد
چند روز مرید شدند بعده والده و برادرانش نیز آمده مرید گشتند و یوماً فیوماً در عقیده و اخلاص ترقی کردند
و از برکت و همت حضرت و اختیار و اقتدار ایشان نیز ترقی گردید بروز تعطیلین در محفل سماع هرگاه
می آمدند نذر علی خان معه برادران خود نذور میگذرانیدند و معمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر روپیه
خواه اشرفی وغیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که همت حضرت بر سلوک قوالان
مصروف است در هر یک جلسه سوای نذور روپیه های بسیار بقوالان میدادند از همین معنی محبوب و
مقبول حضرت رحمان شدند تا اینکه بعد شش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد منزل نواب معتمد الدوله
بهادر مقید شدند و خلد منزل انتظام امور سلطنت حسب رای خود کردند و از عنایت حضرت مولانا
خان مذکور مصاحب و مقرب سلطانی گشته بخطاب خانی و بهادری سرفراز شدند از آنجا که خان مذکور
عقل سلیم بود هر کار و خدمت که تفویض ایشان شد با آن خوبی و اسلوبی انصرام کرد که بشنیدن آن
نصیر الدین حیدر عاشق شدند و مرکوز خاطر اقدس داشتند که اگر انگریز مستعفی شود مدار المهام کل
گردانند چنانچه در محل بحالت خوشنودی مزاج پرسیدند که نذر علی خان بهادر هرچه درخواست کنی قبول
عنایت کنم ایشان همین گفتند که غلام بجز حضرت هیچ نخواهد مصرعه لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی
[illegible] هرچند در آن وقت دریای جواهر و روپیه و اشرفی [illegible] مقربین جاری بود و اگر
ایشان طمع میکردند از لک ها روپیه [illegible] لیکن خان مذکور را از برکت همت مولانا آنچنان استغنای
نفسی حاصل شده که مطلق چشم طمع نکشاد و سوای آنچه از سرکار مقرر بود پای بحرام آلوده [illegible] نهاد
و با وزیر و امیر و جمله ارکان سلطنت آمیزش نکرد و بخانه احدی نرفت و با صحبت [illegible]
[illegible] سلطان و وزیر و جمله ارکان سلطنت [illegible] صدوق المشرب ماند و بدین وجه در چشم
همگنان خار بود [illegible] ساعی ذلت و زوال دولت ایشان بود لیکن از اقبال [illegible]
و همت پیر ارشاد احدی [illegible] کج کردن نتوانست قضا کار در ۱۲۴۳ هجری [illegible] شهر
ذیقعده حضرت مولانا شهید سفر آخرت کرده مستغرق ذات بیکیف شدند وقت صبح نذر علی خان
آمده ازین کمترین خدام حال پرسید گفتم که پیر و مرشد آفتاب عالمتاب قریب بغروب است [illegible]

احاطه که دران مدفن حضور تجویز است از مکانات پخته وخام ونشیب وفراز آنچنان خراب است که در
یکماه نیز هموار ولائق مزار نخواهد شد فکر اینکار مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود کمر بسته
مستعد گردید وقریب دو صد کس از بیلدار ومزدور وملازمان خود را درین کار شریک گردانیده
در عرصه چهار پاس جمله مکانات پخته وخام را کنده وچوب وخشت آن علحده انبار کرده وچه بچه ها
انبار شته وقد آدم نشیبها را از گل پر کرده برابر صحن مسجد زمین هموار ده تخته گلزار ساخت اگرچه این هم
از کرامت حضرت مولانا بود چنانچه درصدر ملفوظ حال آن مندرج گشته است لیکن بچشم ظاهر آنچه
از همت ومشقت خان مذکور در یکروز شد از دیگری در یک هفته نمیشد کیفیت تفصیلی آن در وقایع
ارتحال باید دید دیگر کمال عشق ومحبت ایشان نیز در پیر پرستی باید شنید که خلد منزل را بدون نذر علیخان
یکدم قرار نبود وممکن نبود که ایشان ساعتی غیر حاضر شوند لیکن سقیم الحالی ظاهر پیرومرشد خود دیده باوجودیکه
وقت را ترک کرده وصاف گفته فرستاده که خانه زاد حاضر شدن نمیتواند هرچه باد اباد حکایت دیگر درجواهر
ایشان در پیر پرستی اینست که هرگاه نوبت طیاری سامان تجهیز وتکفین رسید وهنوز حضرت
بقید حیات بودند نواب معتمد الدوله بهادر که بمکان خود مقید بودند باعظم علیخان داروغه خویش
گفتند که یک گتهری پارچه نفیس وپانصد روپیه نقد برای تجهیز مولانا بفرستند ومقبره وخانقاه کما ینبغی
طیار کرده شود هر قدر که روپیه صرف شود چنانچه اعظم علی خان یک گتهری کلان از تهانهای پارچه
نفیس وپانصد روپیه نقد بدست مردم خود همراه محمد اشرف داروغه باورچیخانه پیش خلیفه شاه
فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل اعظم علی خان دو هزار روپیه برای طیاری مقبره
برآورده داشته اند واجازت معتمد الدوله بهادر تا ده هزار روپیه گرفته اند سپرده وهم اینجا آن نذر علی
خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب آمده زار زار گریست وگفت که نام من از زمره غلامان
مولانا برکنند ومن از همین وقت رخصت میشوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج وملال
پرسیدند گفت نمی خواهم دیگری در کار تجهیز وتکفین وطیاری مقبره واخراجات وصال پیرومرشدم
دیگری شریک شود ومن محروم باشم اگرچه برابری معتمد الدوله بهادر از من محالست لیکن هرچه
از اینجا تا الله آباد در قبضه قدرت من است تا لباس وزیور اهل وعیال خود همه قربان پیرومرشد
شود وخواهم کرد هرگاه از من نخواهد شد شما را اختیار گرفتن از دیگری است بیان فتح علی شاه صاحب

گفتند که اگر خوشی شما درین است که آنچه نواب معتمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد بلی بعد آن
شاه صاحب محمد اشرف مذکور را طلبیده روبروی خانه موصوف پانصد روپیه و گنهری پارچه رنگین و اسپ
دادند و محمد اشرف برد آنوقت نذر علی خان آنخان راضی شد گویا دولت دو جهانی یافت حال اشتیاق
جبلی و استقلال نسبت استقامت دینی که از برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معرکه عظیمه
که بتاریخ هفتم یا هشتم محرم در تهیه خلد منزل پیش آمده بود از حکایت مفصله ذیل باید دریافت
حکایت چون خدمت میرتزکی و اهتمام سواری بادشاه نیز متعلق به نذر علیخان بهادر بود و در محرم
دستور خلد منزل بود که همراه علما و دیگر اهل تعزیه سر و پا برهنه از امام باره محل سرا بدر آمده تا دروازه جلو خانه
میرسانیدند و همراه علمهای سلطانی علمهای بیگمات و ارکان دولت در گشت میرفتند و نواب [illegible] الدوله
وزیر الممالک بهادر و دیوان راجه سوارام وغیره امرا نیز پیاده پا بهر کاب بودند و باوجود آنکه بتاریخ مذکور
برای تبرای اذن عام میشود و حکم است که کدام سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از اجتماع تبرا دم نه زند
چون اهتمام نذر علی خان بحکم بادشاه بود از خوف و رعب ایشان زبان معاندان و اکابر مومنین از
تبرا بسته بود و در دل خود هزاران پیچ و تاب میخوردند و می گفتند کاش این شخص هم شیعه میشد قضارا هرگاه
در صحن کربلا رسیدند آنجا یک جوان چیله الهٔ سلطانی از جمله همراهیان من خیثات بود و او را
گفته بودم که بحکم شما چنانست که کسی تبرا گفتن نتواند و انتقام از زبان کسی از همراهیان علم
راجه سوارام حرف تبرا برآمد آنجوان نشنیده من مخالفت کرد و مستعد گرفتاری و شکستن دستار او شد که
آواز شور شنیده محمد نذر علیخان اسپ دوانیده آنجا رسیده رفع فساد خواستند و او را می رهانیدند
باز رهانیدند آنوقت چوبی که بدست داشتند بر سر افسر ملازمان راجه سوارام زدند چون هزارها جماعت
مذهب [illegible] بودند از زندگی خود مایوس شدیم در آنوقت طرفه معجزه حضرت مولانا دیدم که این
هزارها مردم از جان دادن مقابله کردن نتوانستند لهذا مشاهده شاید در نظر آمد فوج کثیر همراه
من متخیل شد تا آنکه راجه سوارام بحضور خلد منزل رفته بسیار عاجزانه کرد و گفت که نذر علی خان
اینچنین بیحرمتی من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گواهی زیاده
نذر علیخان دادند و خواستند که نذر علیخان گرفتار شود و در مذهب سلطانی شکایت کرد و میگویند که خلد منزل
فرمودند که [illegible] همه شیعه مذهب همراه علمها بودند و یک نذر علیخان سنی بود تدارک آن

بوقت کردن نتوانستند من نیز هیچ تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار مجتهد الزمان و نواب وزیر وغیره
معرفت چوبدار حکم رسانیدند که نذر علیخان بدون طلب حضور بدربار نیاید نذر علیخان آنقدر غیور بود
که از آن روز بخانه نشست و مطلق التجای بادشاه و وزیر نکرد و از خود در خدمات مفوضه خود مداخلت
نگذاشت نواب روشن الدوله بتبدیل بعضی مواخذه و بعضی محاسبه وغیره طلب کردند و ایشان نرفتند
و ایشان عرضداشت محرر و صندل حکمی نموده از طرف بادشاه حسین بخش وغیره افسران فوج فرستادند
و محاصره مکان کردند و مشهور شد که حکم بادشاه است که از توپها بپرانند نذر علیخان با ده پانزده
رفقای خود مسلح شده بالای مکان خود بکمال استقلال نشسته ماند و هرگز خوش آمد و التجا السلطان
و وزیر نمیرد آخر الامر حکم بادشاه رسانیدند که محاصره و مواخذه او موقوف نمایند مقابله و محاصره موقوف شد
مگر بجای نواب روشن الدوله یک پهره سپاهیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت
راجه شیودین سنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی ذمه خود ندارم پس پهره بر
دروازه من بچه علت است و تنخواه چرا عنایت نمیشود روشن الدوله پیام کردند که اگر از اینجا اراده
رفتن خانه خود باشد تنخواه رسانیده آید ایشان گفتند که متعلقان خود را از اله آباد [illegible]
منزل رت و چهکره های باربرداری و تنخواه بیباقی تا امروز بفرستید از عنایت مولانا [illegible] آید
چنانچه ایشان با جمله اعمال و اثقال و عیال و اطفال بکمال جاه و اقبال از اینجا روانه وطن شدند
بعد خلد منزل شدن ظهیر الدین حیدر و جلوس فردوس منزل درین شهر باز آمدند [illegible]
اگر مقدر خواهد بود بادشاه وقت خود یاد خواهد فرمود اطلاع خود و یا التجا طلبی کردن ضرورت نیست
سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و ایشان [illegible] بتوکل [illegible]
بیکار و معطل ماند یا نجابت خان مذکور به فوز خستگی رسانیدن روپیه و پارچه نواب [illegible] الدوله [illegible]
تجهیز از قسم پارچه و عطر و بخور و سرچنازه و شیشه های گلاب و کیوره و ضروریات تجهیز [illegible] سلطان
و نماز گذار مهیا ساخته و شعادی در وسطی که جای نشست حضرت بود [illegible] مرقد [illegible] ساخته
بیان شامیانه [illegible] سبز ایستاده کردند و در همان مقام کندیدن قبر [illegible] کرده
خشتهای قبر را از آب چاه شسته بر هر یک خشت سه سطر کلمه طیبه [illegible] خوانده
انبار کردند و چون از گلاب و کیوره سرشته و خمیر ساخته معماران با وضو بحالت درود [illegible]

کرده مرقد شریف از اندرون ته خانه تا بالای زمین از پخته خشت و چونه مرتب کردند الغرض آنچه سلطان المشایخ
محبوب الهی با مزار حضرت شیخ المشایخ والاولیا خواجه فرید الدین گنجشکر علی نبینا وعلیهما السلام در
پاک پتن اهتمام کرده بودند همان عقیدت و اهتمام نذر علیخان بمرقد منور حضرت مولانا تعمیر کنانیده
بنای روضهٔ مقدسه از خشت و کیفیت عمل اسقاط و تدفین و طیاری سوم و اطعام طعام خاصه
از قسم پلاو و قورمه و مزعفر و شیرینی و فیرنی و شیرمال و کباب و اچار و مربای نفیس برای خلایق خواص
و عوام شهر روز سوم و دهم و بستم و چهلم در وقایه ارتحال خواهند شنید با بجا آوردند و از روز وصال تا یوم
عرس شریف خان موصوف بدل و جان مصروف مانده مقبره با کلسهای طلائی و جهاڑ ها و دیوارگیری
و هانڈی شیشه آلات و ساز و سامان و روشنی های از قنادیل و کنول و بتی های مومی آراسته ساختند
و سائبان ها و شامیانه های چهاپی و شطرنجی های چاندنی فرش فروش تمامی مکانات خانقاه
و مسجد بعنوان شایسته و بایسته موجود و مهیا کردند و بسال دوم یا سوم مسهری نقرگی بالای قبر
شریف طیار کنانیدند و آنچه از مال طیب و زر حلال در کیسه خود داشتند در طیاری مقبره و این همه
ساز و سامان شاهانه بکمال خوشنودی و طیب خاطر در کار خیر صرف شده باختند و والدین ایشان
و رجب علی و خیر علی برادران حقیقی و تمامی زن و مرد و اطفال خورد و کبار خاندان خود را بعلاقه
حضرت فرمودند مرید کردند آنحضرت به پیری و خوش اعتقادی که از نذر علیخان بظهور آمد از دیگری
کمتر شده باشد و بسبب همین حسن عقیدت و خدمات خان موصوف مقبول آن مقبول الهی چنان
گردید که مرتبه مولانا در خواب و بیداری پیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشد چنانچه شکر گذاری
حضرت و یاوری آنحضرت در حیات و بعد وفات همیشه کرده آمده اند و میکنند از انجمله چند حکایت
از زبان ایشان مسموع گردید حکایت اول خان مذکور ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا در وقتی
حاضر شدم که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان با دال مونگ
از انگشت خود بدهن من نهادند لذت آن در هیچ نعمای سلطانی نیافتم و تا حال لذت آن از
دل نمیرود بعد فراغ از طعام یک نان و دال نهاده دیگر مرا عنایت کردند عرض کردم که این را
بکجا برده بکنیزان و غلامان حضرت خواهم داد فرمودند شما بخورید شاباش هرگاه رخصت شده
بر اسپ سوار شدم در اثنای راه معامله عجیب و غریب دیدم که در بیان نمی آید شاید همچنین عنایت

او هر دو دست بر دو شانه ام آنچنان مستحکم گرفت که حرکت کردن و آواز بر آوردن نتوانستم و در آنحالت
بدلم القا شد که سوره اخلاص بخوانم چون خواندم آن شخص شانه های مرا گذاشته از سینه ام برخاست
رو گشاده دیدم که بلای عظیم الصورت مهیب که پایش بر زمین و سرش بالای سقف مکان است و ریش
سیاه کلان و دندان و ناخنهایش همچو مشعل یا لعل سرخ درخشان اند پیش من ایستاده و متصل
دوشش راست من حضرت مولانا بر پلنگ من نشسته اند بمشاهده جمال با کمال پیر و مرشد قدس سره خوف
از دلم رفت فورا شمشیر کشیدم که او را قتل کنم همچو برق گریخت و من شمشیر برهنه بدست تعاقب او کردم
او از آنجا گریخته به مکان دیگر در گوشه خزید من تیر در آن گوشه خزیده خواستم که شمشیری بزنم او غائب شد
تا آنوقت بحالت بیداری بچشم سر میدیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند بعد این معامله حضرت
نیز از نظر غائب شدند اینچنین معامله عنایت و حمایت در حیات و بعد وفات اکثر دیده ام سبحان الله
فیض تو چمن چون فزای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پرورده تست فقط از جمله مخلصین قدیم
و معتقدین صمیم لاله لچمن لعل قوم کایسته ساکن قدیم لکهنؤ خویش راجه جهاؤلال داس که
سرکار وزیر الممالک نواب آصف الدوله بهادر عهده امتیاز آن با اعزاز داشته بوده است و غایت
عقیدت و حاضر باشی ایشان در اوائل ملفوظ هذا اندراج یافته است اکنون دو کس یعنی بابو
بشن دیال فرزندانش که شکر عنایات حضرت مولانا در زمین حیات و هم بعد از وصال بالخصوص
ادا کرده نمی توانند بزبان خامه عجز نگار می آید هر دو برادر مع عیال و اطفال و خدم و حشم خود مدام
حاضر باش اند و هر روز گلهای گلزار شان بر مزار فائض الانوار برای نثار می آید و بتاریخ بست و ششم
هر ماه که تاریخ وصال حضرت است شیرینی ختم می آید و بروز تعطیلین سه شنبه و جمعه که محفل سماع میشود
شریک انصرام و اکرام قوالان میشوند و در ایام عرس اهتمام مرمت خانقاه و سامان روشنی و فرش
و فروش مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گاگر و غیره عرس دو روزه و دو شب و محفل سماع
و مصارف آن بر ذمه خود گرفته اند و گنبد سابق روضه مقدسه که شکسته شده بود آنرا از سر نو بکمال استحکام
طیار کنانیده اند بالجمله عقیدت و خدمت شان روز افزون است اقبال و دولت روز افزون باد حکایات
چند متضمن کرامت و عنایت حضرت مولانا که از طفلی بجان منشی رام دیال مبذول شده در ذیل
نگاشته می آید حکایت اول روزی لچمن لال که از خادمان خاص آنحضرت قدس سره العزیز

بود حسب عادت خود بحضور فائض النور مقتبس انوار فیض بود که رام دیال خلعت شان بعمر هشت سالگی
بزیارت حضرت عالی بمشورهٔ شیخ مسیح رسیده بود که حضرت رضی الله عنه از مکهن لال ارشاد کردند که منشی ما
می آید چون قریب رسیده و سلام کرد ارشاد شد مرحبا مکهن لال این الفاظ نسبت او شنیده آداب بجا آورد
چون او بعمر سیزده سالگی رسید نزد مرزا عبد الله بیگ برادر منیژه خان بهادر رسالدار مرحوم که [illegible]
سلاطین بود و در آباد [illegible] بهرایچ وغیره از سرکار ممتاز بودند و امیر کبیر بودند بعهدهٔ منشی گری در حین حیات حضرت
رحمة الله علیه ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس از آن به نیابت مرزا مذکور سرفراز شد که بحضور
وزرا و جمیع عمائد و اکابر بلقب منشی مشهور است حکایت دوم زبانی منشی رام دیال صاحب منشی
چون بعمر دوازده سالگی رسید از کتب فارسیه میخواند و هدایت النحو از مولوی رحمت بخش
مرحوم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو و دیگر علوم نظیر خود نداشتند میخواندند روزی برای سبق
مولوی رحمت بخش مغفور میرفت و کتاب در دست داشت همین که بحضرت سلام شد ارشاد کردند
اینجا بیا چه میخوانی عرض کرد که سکندرنامه و هدایت النحو فرمودند که پیش من بیا هر دو کتاب بیاورد
آنحضرت بعد تسمیه سکندرنامه از آغاز مناجات اولی که ؎ خدایا جهان پادشاهی تراست ؛
ز ما خدمت آید خدائی تراست ؛ تا مناجات دوم باین اشعار ؎ بزرگا بزرگی دها بیکسیم ؛ توئی
یاوری بخش و یاری رسیم ؛ نیاورده ام از خانه چیزی نخست ؛ تو دادی همه چیز و من چیز تست ؛ شعر
خواندند و او را فرمودند که تو هم بخوان و خواند و من بعد خطبه هدایت النحو خوانده ارشاد فرمودند که ترا
در فارسی و عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید والد تو عبث شکوه میکند منشی
رام دیال از آن روز هر کتابی که از علوم بدرس می آرد میگوید که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده ام
بیمن و عنایت مرشدی ذهن پاکیزه وی تا قیامت گردید و از روز تعلیم آنحضرت سینه اش معمور گشت
و میل او بنظم شد بعد از آن عصر غزلی در مدح آنحضرت گفته پیش از نماز صبح که آنحضرت بعد فراغ از
معمولات المشتمل وظیفه و [illegible] تشریف آورده نشسته اشعار مناجات میخواندند حاضر شد و آن غزل را
بحضور حضرت قدس سره الاقدس شنوانید ارشاد فرمودند که من مستوجب شنیدن این مدح [illegible] کرد
که شنیدن مدح مشهور است ارشاد شد که شاباش شاباش اکنون صلهٔ آن نزد من چیست که بدهم
جز این که خلق و دنیا و عقبی ترا عطا فرماید و دست بدعا برافراشته فرمودند که باقی او سلام کرد از حضور

سوم اولی که بروز و تاریخ معین یک روز و شب وابستگان آن بزرگ می کنند کمترین خدام عرض کرد
که منکرین را درباره عرس چند وجوه اعتراض و انکار است و میگویند که اصل آن بالکل اصلاً مولد
شریعت و در شریعت ثابت نیست و هرچه اینچنین باشد شرک و بدعت سیئه است نباید کرد اول اینکه
عرس رسول صلی الله علیه وسلم که هر سال در ربیع الاول می کنند و اعراس دیگر مشابهت دارد با کفار
و در علم اشعی کسینا و من تشبه بقوم فهو منهم وارد است دوم اینکه عرس و ده روزه امام حسین
علیه السلام و تعزیه داری ایجاد روافض است از ائمه معصومین ثابت نیست پس تقلید فرقه مخالفت
اعراس بزرگان رواج یافته است و تقلید بی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکه تعیین روز و تاریخ
برای امری در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی وغیره برده آنجا فاتحه خواندن نیز بدعت است
چهارم اینکه برای روشنی بر قبور در حدیث نهی آمده است و اعراس بزرگان خالی نمی باشد از آن پنجم اینکه
تزئین قبر از غلاف و چادر و گل و گلدسته و فرش و فروش مقبره موجب تقبیل و تعظیم قبور میگردد و نوبت
سجده و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم اینکه بر مزار و مقابر اولیا نذر و نیاز
می گذارند و نذر لغیر الله حرام است هفتم اینکه حکم شارع برای زیارت قبور بنابر استغفار و دعای مغفرت
اموات است نه برای طلب حاجات هشتم اینکه در اعراس سماع غنا با مزامیر میشود و حرمت مزامیر
اتفاقی فقهای شریعت است پس اولیاء الله باوصف زهد و تقوی اینهمه ممنوعات بچه سبب روا
داشته اند و اگر اصل وجواز امور مذکوره در شرع هست پس برای اسکات منکرین سند آن
از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا بعد استماع معروضات مذکوره فرمودند که منشای اعتراضات
مذکوره جهلا را ناواقفیت قرآن و حدیث است و علمای واقفین که دیده و دانسته انکار می کنند
تقاضای حق است والا در شرع جواب هریک موجود است بخوبی شما مجیب شدن می توانید جواب
اعتراض اول اینکه تهنیت و عرس موالید انبیا از ملت سابق شده آمده است چنانچه نصاری نیز
روز تولد مسیح علیه السلام عرس کلان میکنند و در اسلام هم در شرح شرعة الاسلام تصنیف حسن ابن الیعه
در فصل بیست و ششم ذکر عرس رسول علیه الصلوة والسلام مندرج است و شارح مذکور از تفسیر
زاهدی نقل کرده است که امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه ربیع الاول روز عرس
رسول صلی الله علیه وسلم بکمال شرح خواجه سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة

و اکمل التحیات داده بودند از وقت خلفای راشدین تا این زمان در حرمین شریفین عرس آنحضرت
اولاً در ربیع الاول و ثانیاً در رجب که ماه معراج شریف است معین و مقرر است و دیگر تقریبات شادی
و سرور مولد شریف بلا تعیین تاریخ در روز دو شنبه اکثر روز دو شنبه رائج است و من تشبه بقوم فهو منهم در رسوم
مختصه کفار که در اسلام اصلاً نباشد وارد است والا در رسوم و امور دنیا که درمیان کفار و اهل اسلام
مشترک باشند همچو سوی تمام سر داشتن و ریش گذاشتن و صبح و شام برای عبادت معین کردن تشبه
ممنوع نیست تا بالتشبیه مولد شریف آن سرور صلی الله علیه وسلم را با مولد کنهیا مشابه گردانند و جواب
اعتراض ثانی اینکه بنای عرس امام حسین علیه السلام با خلق از آنجا باید داشت که جبرئیل علیه السلام
وحی متواتر شهادت آن امام مظلوم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و آن سرور و اهل بیت با
امام علیهم الصلوة والسلام بران واقعات مطلع گشته دل کباب و چشم پر آب شدند و راه بر صبر و تحمل
پیمودند و بعد وقوع شهادت حادثه که بالا ظاهر حضرت ذو الجلال خود اهتمام آن فرمود که خون از
آسمان انقدر بارید که بیهقی و ابو نعیم محدث روایت میکنند که هرگاه شهید شد حسین علیه السلام خون
بارید آسمان پس صبح کردیم ما بحال که خمها و سبوها و هر ظرفی که از آن ما بود پر از خون گردید و
تا بیت المقدس و عراق و شام زیر هر سنگ خون تازه بود و در بعضی روایت تا هفت روز
آسمان گریست و حدوث ظهور این تعزیه داری و نوحه گری معین ساخت آنچه اهتمام از طرف
خدای سبحانه از روی احادیث صحاح ثابت است پس هیچ تعجب که در ثقلین یعنی در جن و انس
در عشره اول محرم اثر آن باقی مانده باشد و تعجب نیست که این ماتم و تعزیت تا قیام قیامت تمام
نشود پس چونکه مهتمم آن خدا و رسول باشد از بند کردن کسی بند نخواهد شد اگر عرس بزرگان مثل
همچو عرس باشد خوشی لسعادت علاوه بران شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب ما ثبت
من السنة فی ایام السنة مینویسد بعبارت عربی که ترجمه آن اینست اگر کسی گوید که آیا هست برای
این عرف که شائع و رائج شده است در دیار ما در حفظ اعراس مشائخ در ایام وفات اینها اصلی
یا نه گفتم در جواب سوال مذکور که من همین سوال از شیخ و استاد خود امام عبد الوهاب المتقی
المکی کرده بودم پس جواب داد امام اعراس کذائی از طرق و عادت مشائخ کرام است و برای آن
در سنت آن بیان طویل است باز گفتم چگونه باشد تعیین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

ضیافت در شریعت مسنون است قطع نظر از تعیین یوم باید کرد و نظائر آن در شرع بسیار اند
چنانکه مصافحه بعضی مشائخ بعد از نماز و همچو سرمه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعت است
از جهت خصوصیت آن یوم بعد از ان گفت امام و استاد ما که بعضی متاخرین از مشائخ مغرب
ذکر کرده اند که روز یکه اولیاء الله بجناب عزت و حظائر قدس میرسند و رانده ز خیر و برکت و فیض و
نورانیت اکثر و افزون میشود به نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل از مستحسنات متاخرین است
و الله اعلم انتهی ترجمه کلامه و آنچه میگویند که بر طعام شیرینی وغیره دست برداشته فاتحه خواندن و آنرا
بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که این طریق در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه ثابت نبود
اینهمه دروغ محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب اثر جندی تصنیف ملا علی قاری که محدث
معتبر است مرویست قال کان یوم الثالث من وفات ابراهیم بن محمد صلی الله علیه وسلم
جاء ابو ذر عند النبی صلی الله علیه وسلم بعذق تمرة یابسة ولبن الناقة وخبز الشعیر فوضعها عند النبی صلی الله
علیه وسلم فقرأ النبی علیه الفاتحة مرة وسورة الاخلاص ثلاث مرة وقرأ اللهم صل علی محمد انت لها
اهل وهو لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فأمر ابا ذر ان یقسمها فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ثواب هذا الاطعمة لابنی ابراهیم انتهی ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم پسر محمد
صلی الله علیه وسلم که آمد ابوذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت همراه او خرمای خشک و شیر ناقه
و نان جوین بود پس نهاد آنرا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند آنحضرت بر آن سوره
فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار و این درود خواند خدایا رحمت الخ رست بر محمد آنچنان رحمت که
تو اهل آن هستی و آنچنان رحمت که محمد اهل آن هست پس برداشت هر دو دست مبارک را
و مسح کرد هر دو دست را بر روی خود و فرمود ابوذر را که تقسیم کن این را چنانچه بعد از ان فرمود
که ثواب این طعامها برای پسر من ابراهیم باد فقط پس الشاء الله تکذیب که در اهل اسلام همین کیفیت
فاتحه بعینه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه وسلم از چه قدر
افترا و بهتان است علمای وهابیه اینچنین حدیث صریح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کننده
را مشرک و مستحق نار میگویند نعوذ بالله من علم لاینفع ومن قلب لایخشع فقط جواب اعتراض سوم
اینکه دعوی انجمعی که تعیین یوم برای هیچ کار در شرع ثابت نیست پس تقرر یوم بدعت سیئه باشد

باطل است بدو وجه اوّل آنکه دلیل وہابیہ بر بدعت احداث تقرر یوم برای عرس وغیره بدعت انگاشتن
آنرا حدیث ہذا است ایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثۃ بدعۃ وکل بدعۃ ضلالۃ ترجمہ بچاؤ آپکو اور
نئے کاموں کو یعنی پرہیز کرو اونسے پس ہر نیا کام بدعت ہے و ہر بدعت گمراہی ہے و معنی احداث
در حدیث دوم تصریح نموده اند من احدث فی امرنا ہذا ما لیس منه فهو رد ترجمہ جسنے نیا نکالا کام بیچ
کام ہمارے کے جو یہ ہے یعنی دین اسلام وہ کام جو نہیں اوس میں سے پس وہ کام رد ہے از ہر دو حدیث
تخصیص محدث بدعت سیئه تحقیق گردید که آنرا شارع گمراہی و مردود میفرماید مراد آن احداث چیز
است که در دین اسلام نباشد اکنون علمای وہابیہ بفرمایند که تقرر یوم از قسم ما لیس منه چگونه است زیراکه
ذکر کام تعین ایام تشریق از فاذکروا الله فی ایام معدودات شده است و در حدیث صحیح است بارک [فیه]
یوم السبت و یوم الخمیس و تعین پنجشنبه و جمعه و شنبه و دوشنبه برای زیارت قبور گشته است چنانچه
در مشکوٰۃ شریف مرویست عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی صلی الله علیه وسلم قال من
زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعۃ غفر له وکتب برا دوم اینکه نزد محدثین مدار بدعت سیئه و بدعت حسنه
که آنرا سنت الہدی میگویند بر بودن و نبودن امر محدث است و آن بر ازمنه ثلاثه یعنی زمان رسالت
و خلافت و تابعین منحصر نیست بلکه از آدم تا ابد هم حکم کلی و اذن عام شارع است هر که ایجاد کار نیک
خواہد کرد بران اجر خواہد یافت که آن سنت الہدی و بدعت حسنه است ہمچو جماعت و تراویح
و ہر که ایجاد کار بد کند بران سزا خواہد یافت ہمچو قتل ہابیل قابیل را و بموجب این حدیث من سن
سنۃ حسنۃ فله اجرها و اجر من عمل بها ومن سن سنۃ سیئۃ فله وزرها و وزر من عمل بها وسوای آن
حکم عام است ما راه المؤمنون حسنا فهو حسن عند الله پس مشائخ کرام و صالحین عظام اہل اسلام
که تعین روز برای سیوم و دہم و بستم و چہلم و برسی اموات مومنین مقرر کردند دران احداث
چیزی شر و بدی نکرده اند که بدعت سیئه باشد بلکه احداث خیر و برکت کرده زیراکه قرأت قرآن
یا خواندن درود و کلمه یا اطعام مساکین یا ارسال ثواب شیرینی و طعام و قرآن وغیره بارواح اموات
سراپا خیر و ہدایت است نه چیزی دیگر پس تقرر یوم بنا بر تقریبات مذکوره داخل سنت الہدی
و بدعت حسنه و باعث اجر عظیم شد و در ممانعت اینچنین حسنات مانع الخیر شدن است نعوذ بالله
منها و آنچه علمای و[ہابیه] ... تعریف بدعت بمسائل خود ما نوشته اند که بدعت آنست که بعد از

پیغمبر و خلفای و تابعین احداث شده باشد این تعریف بغلط و خلاف واقع و مخالف کلیات قرآن
و احادیث صحاح است زیرا که هر دو قسم بدعات حسنه و سیئه پیش از زمانه رسول صلی الله علیه و سلم
و در عین زمان آنحضرت و هم در عهد خلفای راشدین و هم در عصر تابعین و تبع تابعین ساخته آمده است
احداث بدعت حسنه چون جماعت تراویح و ترویج اعراب قرآن و تصانیف کتب و احداث بدعت سیئه چون عقاید
روافض و خوارج و تفریق امت به هفتاد و سه فرقه و آینده هم ایجاد و احداث بدعتهای نیک و بد جاری
خواهد ماند و حکم احکام کلی خدا فاعملوا الخیر لعلکم تفلحون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره و من سن سنة حسنة فله اجرها کما مر جواب اعتراض چهارم اینکه نهی چراغ افروختن بر قبور
در ابتدای اسلام بجهت تضییع مال بود و بجهت اینکه قبور را بطور یهود و نصاری مسجد و سجده گاه نکنند
و بجهت کراهت یا حرمت در آن وقت خطائر و مقابر کجا بود که در آن روشنی و فرش و غیره تکلفات
کرده شود و در زمانه اخیر که تعمیر مقابر و مشاهد اولیا و علما و احترام و اهتمام بزرگان شد بنظر اعلای
شان و بجهت اتقیا و اهل ایقان این امور را مستحسن متاخرین گردیده چنانچه از زمانه صحابه تا حال
روشنی شمع و قنادیل در روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر مرقد مقدس حضرت فاطمه
علیها السلام و در بیت المقدس که قبور صدها انبیا آنجاست همیشه میشود و در جنت البقیع در روضه
حضرت امام حسن ع و حضرت عثمان رض و دیگر شهدا و اولیا هر شب جمعه معمول است همین جهت در کتب
فقه متاخرین نیز رخصت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب قدوة المتاخرین شیخ عبدالحق
المحدث رحمة الله علیه در شرح سفر السعادت نوشته اند که بعینه نقل کرده می آید از ابن عباس
آورده اند که گفت لعنت کند خدا تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند و آن کسانی را که قبور
را مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است
که در وی هیچ فائده ای نیست چنانچه نهی از مساجد گرفتن قبور بجهت تشبه است چه در صحیح
آمده که لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و نماز گذاردن در سوی آنچه
قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه داشته اند انتهی آنچه مصنف ذکر کرده حق است و احادیث
صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود لیکن
بعد از آن این تکلفات در مقابر پیدا شده و مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و آخر زمان

سبب اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مقابر و مقابر مشایخ اسلام بدین چیزها افزوده‌اند
تا آنجا است و شوکت اهل اسلام و آداب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین
از هنود و کفار بسیار اند و در ترویج و اعلای شان انتقامات باعث رعب و انقیاد ایشان و تبرا
اعمال افعال و اوضاع که در زمان سلف مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته و اگر
جهال عوام چیزی کنند یقین که از رواج بزرگان از آن راضی نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان
منزه است از آن و دفن در جوار قبور صلحا و اتقیا مقصود و مشهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت
و نورانیت و مناسبت و زیارت مقابر متبرکه و دعا در آنجا متوارث است امام شافعی گفته است
که قبر موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت
قبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و آداب همان حکم است که در حالت حیات بود
قال الطیبی و در بعضی از این امور مذکوره به بعضی وجوه در کتب فقه متاخرین توسعی و ترخیصی میتوان یافت
فقها و علی هذا القیاس جواز انداختن گل و سبزه و غیره تر و تازه بر قبور از جواب استفتا محرره حاجی
مولوی میرزا حسن علی صاحب محدث هاشمی مغفور و مولوی ابو البرکات معروف مولوی تراب علی
صاحب حاجی الحرمین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم نحریر و جامع معقول و منقول ثابت است
و آن اینست بدانکه جواز انداختن شجره و گل بر قبر از حدیث و فقه ثابت است و علمای حرمین
شریفین بران اتفاق دارند فی المشکوة مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی
کبیرة اما احدهما فکان لا یستتر من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرس فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا انتهی
مختصرا شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در ترجمه افاده فرموده که تمسک کنند جماعتی باین حدیث
در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور انتهی و فی شرح الصدور قال الخطابی هذا عند اهل العلم
محمول علی ان الاشیاء ما دامت علی اصل خضرتها او خلقتها و طراوتها فانها تسبح حتی تجف
رطوبتها او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غیر الخطابی فاذا خفف عنهما بالتسبیح فکیف
اذا قرء المومن القرآن قال و هذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور انتهی و فی البحر
الرائق یکره قطع الحطب و الحشیش من المقبرة الا اذا کان یابسا ولا یستحب قطع الحشیش

الطیب انتهی وفی العالمگیریة وضع الورد والریاحین علی القبور حسن انتهی ؛ پس لبیب پوشیده مباد که
از حدیث مذکوره بدلالت النص صریح لائح میشود که انداختن اشیاء تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب
و تفریح روح اهل قبور میشود انتهی ؛ و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور انبیاء و اولیا شرک
است برای این دعوی هیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارند بجز قیاس یعنی که اموات هیچگونه حس و
ادراک ندارند بلکه مردگان و قبور شان جمادات بمنزله اصنام هستند و سجده و طواف اصنام
شرک است پس سجده و طواف قبور آنها نیز شرک باشد باید دانست که ممنوعات شرعی سه قسم اند
یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد همچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه وغیره
بالنص خدا که مباشر آن مومن فاسق است دوم کفر همچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام بحکم ومن یبتغ
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مگر توبه از آن مقبول است سوم شرک که بحکم ان الله لا یغفر ان یشرک به
ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وحکم آن محروق عامه دنیا و خلود نار در آخرت است و این شرک
نقیض توحید است که منحصر است در عبادت غیر خدا باعتقاد الوهیت معبود اکنون بر حکم سجده آنچه
در شریعت است گوش باید داد اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مسجود است این را سجده تعبد
میگویند سجده تعبدی برای غیر خدا موجب کفر است نه شرک انسان باشد آن مسجود خواه حیوان
و جماد مرده باشد خواه زنده مثلی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مسجود نیست
آنرا سجده تحیت و تعظیم میگویند و سجده تحیت و تعظیم برای غیر خدا موجب کفر نیست بلکه جواز آن در شریعت
ثابت است در قرآن مجید اول اندر سوره بقره دوم سوره اعراف و سوم در سوره حجر و چهارم در سوره
ص امر است برای سجود ملائکه مر آدم علیه السلام را بقوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین ترجمه یاد کن که گفتیم فرشتگان را تا سجده کنند برای آدم
پس سجده کردند همه ملائکه مگر ابلیس که انکار کرد و سرکشی نمود و پس از کافرین شد پنجم در سوره یوسف
الله تعالی حکایة میفرماید ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا ترجمه یعنی بر داشت یوسف علیه السلام
والدین خود را بر تخت و پیش او افتادند آنها سجده کنان برای یوسف علیه السلام و جمله مفسرین سوای
بیضاوی اتفاق دارند بر اینکه سجده ملائکه مر آدم را سجده تحیت و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ
اسجدوا سجده تعبدی مراد گرفته گفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سمت قبله بود

قول قاضی را و دیگر مفسرین رد کرده اند که اگر سجده برای خدا می بود ابلیس از سجده چندان کاهی انکار نکرده
بل تمام روی زمین تا شش هزار سال سجده کرده است با آنکه خطا از ابلیس چنین شد که سجده تحیه را
سجده تعبدی پنداشت و آنکه میگویند که در ملت سابق سجده تعظیم جائز بود و در ملت محمدی حرام و منسوخ
شده است جواب آن اینکه ناسخ قرآن خود قرآن میشود یا حدیث متواتر نزد حنفی و نزد شافعی حدیث
متواتر نیز نسخ قرآن کردن نمی تواند کدام آیت ناسخ این حکم در قرآن شریف نیست و نه حدیث متواتر
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شتر سجده کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه استجازت
کردند که ما هم سجده بکنیم آنسرور علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنم والا امر
میکردم زوجه را برای سجده زوج خود ازین حدیث ممانعت ثابت نمیشود بسه وجه اول اینکه حدیث
احاد است و از احاد در هیچ مذهب ثابت بالقران منسوخ نمیشود دوم اینکه لفظ امر نمیکنم دلیل عدم
جواز است والا از امر رسول صلی الله علیه وسلم واجب می شد سوم اینکه در حدیث لا تسجدوا لفظ
نهی نیامده و نه وعید در حق ساجد غیر خدا وارد شده و فقهای غیر اصولیین که منسوخی آیت بحدیث کرده
فتوی داده اند بر فقهای اصولیین تخطیه ایشان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است نزد حنفیه
نه احاد و ممانعت بعضی علما برای سجده تعظیم بنا بر مصلحت انتظامی است که عوام فرق نمیدانند مبادا
گمان برند که سجده تعبدی نیز برای غیر خدا جائز است والا دیگر فقهای محققین در کتب خود تفصیل
هر دو قسم نوشته اند چنانچه در فتاوی فصول عمادی که بسیار معتبر است درین باب انچه مرقوم
در ذیل نقل کرده می آید فی مجموع النوازل واما اذا سجد لهولاء فقال الفقیه ابو جعفر رحمة الله
من قبل الارض بین یدی سلطان او امیر او سجد له فان کان علی وجه التحیة لا یکفر ولکن کان
اثما مرتکبا للکبیرة وتکلموا فی ان سجدة الملائکة کانت لمن قال بعضهم کانت لله تعالی ولاکن التوجه
الی آدم علیه السلام تشریفا وتکریما له کالقبلة لنا فی الصلوة فان صلوتنا لله تعالی والتوجه الی الکعبة
کان تشریفا لها وقال بعضهم لا بل کانت السجدة لآدم علیه السلام علی وجه التحیة والاکرام ثم
نسخت بقوله علیه السلام لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها وانما اثم علی وجه
التحیة لانه ارتکب ما هو محرم ومنهی عنه دلت علی ذلک مسئلة ذکرها فی واقعات الناطفی رحمه
ما اذا قال اهل الحرب لمسلم اسجد للملک والا قتلناک فالافضل ان لا یسجد وان اراد ان یسجد

فنية التحية فالافضل له ان سجد فهذه المسئلة يوید ما ذکرنا فمن سجد للسلطان علی وجه التحیة انه لا یکفر
بهذا اذا سجد بنیت التحیت وان سجد بنیة العبادة للسلطان او لم یحضره النیة کفر بهذا الکلام
فی السجدة ۱۲ و مانند سجده تحیت و تعظیم حال تقبیل قبور صالحین است زیرا که در کتب معتبر بالاتفاق
نوشته اند که کیفیت زیارة القبور مثل زیارت اهل آن در حال حیات است یعنی هر قدر و هر قسم
تعظیم و تکریم صالحین که در حیات شان شخص بجا می آورد همان قسم معامله بعد وفات شان
با قبور صالحین بکند موافق روایت مفصله ذیل کیفیة الزیارة کزیارة ذلک المیت فی حیاته
من القرب و البعد مختار الفتاوی من کتاب الکراهیة وکذا فی جامع الرموز وکذا فی فتاوی
عالمگیری قال العلماء اعلم ان زیارة المیت کزیارة فی حال حیاته لیستقبله بوجهه وان کان فی الحیاة
اذا زاره یجلس منه علی البعد لانه تعظیم فانه کذلک فی زیارة قبره یجلس علی البعد وان کان یجلس منه
علی القرب یجلس القرب مرقاة المصابیح شرح مشکوة المصابیح لا انزعت وضع الید علی المقابر
سنة ولا مستحبا ولا نری باسا بکذا وجدنا من عبرنکیر من السلف عمدة الاحکام فی کتاب الکراهیة
بوسه بر قبر درست باشد که بمنزله مصافحه است کذا فی برهان عارفین لا باس بتقبیل قبر والده لما ذکر
فی کفایة الشعبی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی حلفت ان اقبل
عتبة الجنة والحور العین فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان تقبل رجل الام وجبهة الاب فقال
یا رسول الله لو لم یکن لی الوان فقال قبل قبرهما قال حط خطین والواحد منهما قبر الام والآخر قبر الاب
فقبل بهما فلا تحنث فی یمینک و در فتاوی کفایة الشعبی مرویست که مردی آمد نزد رسول صلی الله
علیه وسلم و گفت یا رسول الله من قسم خورده ام که بوسه بهم آستانه جنت را و حور عین جنت را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را فرمود که بوسه ده بر پائے مادر و بر پیشانی پدر خود باز گفت
سائل وگر مادر و پدر نباشند فرمود پس بوسه ده قبر والدین را عرض کرد نشان قبر
آنها کجا است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی بر زمین کشیده نشان دو قبر باز
ونشیت کن که یکی قبر او است و دیگر قبر پدر پس بوسه ده آن هر دو مقبر و قسم را تا حانث نباشی در
یمین خود پس جائیکه بقول نبی صلی الله علیه وسلم از بوسه دادن آن زمین قسم حضرت شرعی
رفع میشود پس چه جائیکه آنبیا و اولیا اندران مدفون باشند و تعظیم نکنیم و منع نمود از بوسه دادن

که نزدیکه بوده برآمدند باز چون دران مطلب نیافتند ازان کوه فرود آمده در نشیب میدان دویده بر
کوه مروه آمدند همین قسم هفت بار گردش کردند حقتعالی معیت ناصره خود بایشان ظاهر نمود و آب زمزم
از غیب جوشید و اثر آن معیت شد که هر که بآن بلازدگان اقتدا نمود در میان این هر دو کوه بدستور
آنها برآید و فرود آید و سعی دو دو نماید مقبول جناب خداوندی میشود و ازان باز هر دو کوه که بتخانه کفار بودند
و پرستش صنم اساف بر صفا و نائله بمروه میشد محل اجابت دعا گردیدند تا بحدیکه هر دو کوه حالا
من شعائر الله یعنی علامت و نشان رسیدند نزد خدا فقط حاصل شان نزول آیه کریمه از روی لاالتفهم
اینست که هرگاه بمجاورت و برکت صابرین و شاکرین و متحملین مصائب در چند روز کوهستان بحقیقت
و کهستان یهود و نصاری از شعائر الله گردید مقاماتی که دران عشاق الهی در جهاد اکبر نفوس خود را
فانی ساخته و به ترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خویشتن را در بلاها و مصائب انداخته باشند
و در انتقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشند دران مقامها ست چه قسم ظهور معیت خداوند و نزول رحمت
رحمان خواهد بود پس مقابر و حظائر اولیاء الله الصابرین الفانین فی الله والباقین بالله بلا شبهه
از شعائر الله است فلا جناح علیهم ان یطوف الزائر بها تطوعا ارادت الهی بنسبت صفت طواف بغیر از
بعض اولیا علی الدوام والاستمرار لیل و نهار میباشد که مانند کعبه که یکساعت در شبانه روز خالی
از طواف نمی باشد و بر قبر بعضی در ایام عرس اجتماعانه مدام میماند لهذا فقهای محققین این طواف
را از آداب زیارة القبور داخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع البرکات نقلا عن مطالب المؤمنین
مرقوم است ویقوم عند وجه المیت ویضع یده الیمنی علی تربته ویقول اللهم اغفر له
فانه قد افتقر الیک وان کان قبر صالح ویمکنه ان یطوف حوله ثلاث مرات فعل ذلک
ترجمه وایستاده شود زائر مقابل روی میت وبنهد دست خود را بر تربت وبگوید بارخدایا بیامرز
این میت را اینطریق زیارت عامه مسلمین است و اگر قبر صالح باشد و ممکن باشد طواف گرد او
پس باید که طواف سه بار همچنین است در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم
که در مقدمه عدم جواز استغاثت و استمداد از انبیا و اولیا و شرک بودن نذر و نیاز آنها ست اینکه
فرقه وهابیه چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفهمیده اند همچنان معنی عبادت و استعانت
و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفهمیده در غلطیها افتادند و برخلاف قرآن و حدیث در کتب و رسائل

خود ہا نوشتند چنانچہ در تقویت المسلمین منسوب بہ کراتینی صاحبزادون اور مرادون کے واسطے نذرین دینی
اور پیغمبرون کی ماننی اسلام ترک شرک سے چھڑکے تانے کے واسطے قرآن شریف اترا اور پیغمبر
کافرون سے لڑے اور قرآن مین ہزارون جگہ اسکا بیان ہے فقط برای اثبات این دعوے
از قرآن یا حدیث ہیچ نصّی بدین مضمون درکار بود کہ دران حکم صراحتہ باشد کہ نذر و نیاز انبیا و اولیا
و استمداد و استعانت از ایشان شرک است کسی نکند لیکن ہمچنین نص در کتاب و سنت کجاست کہ
بیارند ناچار از قیاس ہیچ بدین دعوی استدلال میکنند بدینطور کہ آیات قرآنی کہ در شان مشرکین
و عابدین اصنام و معبودی و بی اختیاری بتان وارد اند گویا مصداق آن آیات انبیا و اولیا
نیز ہستند چنانچہ اکثر در آیہ کریمہ لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک وکذا لا تدع مع اللہ الٰہا آخر
ترجمہ میکنند ان معبودان غیر خدا را کہ نفع برسانند نہ ضرر و ہمچنان ہمراہ اللہ الٰہی دیگر را سوا حق
و در دیگر آیات کہ ہمین مضمون نازل اند حق تعالی بمعنی از دعا و ندای نفع و ضرر از الفاظ من دون اللہ
گرفتہ است چون انبیا و اولیا در من دون اللہ داخل اند پس ہر قدر احکام و آیات کہ در شان
اصنام اند شامل انبیا و اولیا علیہم السلام نیز شد و نذر و نیاز و استمداد و استعانت از اصنام شرک است
پس ہمچنین شفاعت از انبیا یا استعانت و حاجت از اولیا نیز شرک خواہد بود باید دانست کہ این
استدلال و قیاس انبیا و اولیا بر اصنام غلطی است بچند وجوہ اولا معنی شرک نفہمیدند چنانکہ
آن گذشت ثانیا معنی عبادت و استعانت نفہمیدند ثالثا معنی دعوت و اتخاذ و جعل کہ درین
آیات مذکور است از محاورہ حدیث و تفسیر ندانستند لاجرم از اصطلاح شرعی در معنی الفاظ
مذکورہ عرف قوم میگیرند و بعد ازان معنی آیات کہ دران قیاس و نہی جاری کردہ اند واضح خواہد شد
مجملش اینکہ توحید عبارت است از اعتقاد و اقرار وحدانیت خدا در صفت معبودیت پس
شرک کہ نقیض او ست عبارت شد از اعتقاد یا اقرار معبودیت غیر خدا فقط نذر و نیاز و غیرہ چون مقدمہ
را دران دخلی نیست بقولہ تعالی لا الٰہ الا اللہ و انما اللہ الٰہ واحد و انبیا علیہم السلام صرف برای
دعوت ہمین اعتقاد توحید و ابطال شرک بمعنی مذکور مبعوث شدہ اند و کلام اللہ شریف نیز برای
ہمین مطلب نازل شدہ است و جہاد و قتال کفار بجہت اینکہ با کلمہ طیبہ شدہ بودہ باشند
چنانچہ قولہ تعالی و اذا قیل لہم لا الٰہ الا اللہ یستکبرون و بقولہ صلعم امرت ان اقاتل الناس

معنی بقول لا اله الا الله پس باطل شد دعوی اینمعنی که حاجتین اور مرادین پیر او پیغمبر کی مانتی اسکا
نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اوترا او پیغمبر کافرونسے لڑے فقط وجہ غلطی
در معنی عبادت و استعانت بدین سبب است که عبادت عبارت است از نہایت تعظیم با اعتقاد
استقلال معبود در حکومت و قدرت و خلق ہر شے بحکم آیہ کریمہ لا اله الا ہو خالق کل شیء فاعبدوه
ترجمہ یعنی نیست ہیچ معبود مگر الله تعالی که خالق ہر چیز است پس ہمان را عبادت کنید پس تعظیم که
باین اعتقاد نباشد برای ہر چیز که کنند عبادت نخواہد بود و ہرگاه معنی عبادت متحقق نشد در تعظیم غیر
خدا شرک لازم نیاید چنانکه تعظیم انبیا و کعبہ شریف و صفا و مروه وغیره شعائر الله بامور شرعی است و معنی
لغوی استعانت طلب یاری و مددگاری است از کسی که باشد صفت عام است مر خدا و غیر خدا را
یعنی خدا این صفت را مثل عبادت بذات خود مختص نساخته بلکه اجازت آن بہر کس داده بقوله
تعالی تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ترجمہ معاونت کنید یکدیگر را در کار
نیک و پرہیزگاری و معاونت مکنید بر گناه و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید واستغفر لذنبک وللمومنین
والمومنات ترجمہ یعنی طلب آمرزش کن از خدا برای گناه خود و برای مومنین و مومنات درین
آیت حکم اعانت است پیغمبر را برای مدد مومنین در مغفرت و در آیت دیگر است ولو انہم اذ ظلموا
انفسہم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لہم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ترجمہ اور جو کبھی یہ
کہ ظلم کیا انہوں نے اپنی جانوں پر تیرے پاس آویں اور اللہ سے معافی چاہیں اور رسول
بخشش چاہے انکی ہر آئینہ پاؤگے تم اللہ کو توبہ قبول کرنے والا اور رحم والا درین آیت
تصریح است باینکه قبول توبہ خاصہ و یافتن بخشش آنہا منحصر بر رجوع آنہا طرف پیغمبر و مرضی پیغمبر است
و در آیت دیگر میفرماید و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی
ولیومنوا بی لعلہم یرشدون ترجمہ اور جس وقت سوال کریں بندے میرے مجھسے پس میں نزدیک
ہوں قبول کرتا ہوں دعا پکارنے والے کی پس چاہیے کہ ایمان لاویں ساتھ میرے شاید کہ راه
پانے والے ہوویں درین آیت تعلیم است که ای محمد بندگان ما برای اجابت دعا
از من نزدیک ... و در آیات سابق مذکور است که بندگان من برای آمرزش گناه و حصول
حاجت خود رجوع بتو نمایند ... استغفار کنی ... مومنین و مومنات ... الله تعالی بحکم استغفار

واستشفا بتوسل وتوسط پیغمبر صلعم وا و وخود پیغمبر صلعم طریق دعا از خدا یاست خود تعلیم فرمود چنانکه در
حصن حصین است ومن آداب الدعاء ان یتوسل الی اللہ بانبیائہ وبالصالحین من عبادہ
جمیع انبیا وصالحین وعباد احیا واموات شامل شدند زیراکه در عالم حیات نبی سوای یکی نبی باقی
نبود انبیا سابقین که اموات اند در توسل شامل شدند و بدلیل این یک حدیث که در جذب القلوب منقول است
که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر فاطمہ بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب
شده برای توسیع قبر ومغفرت فاطمہ دعا کرد و فرمود اللھم بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی اغفر لہا
و وسع مدخلہا الی آخرہ پس استعانت وتوسل با انبیا سابقین که اموات بودند از قول وفعل آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ثابت گردید وتوسل بعباد صالحین در حدیث سابق گذشت و آنچه میگویند که ندا
بلفظ یا با انبیا واولیا شرک است پس یا شیخ عبد القادر برای رواین زعم دو حدیث نقل میکنیم که سر آ
حجاب است و دستور العمل مقرر کرده رسول است صلی اللہ علیہ وسلم اول طبرانی از رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم روایت میکند اذا ضل احدکم دابتہ او اراد عونا وھو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا
عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عبادا لا تراھم ودر مظاہر علی
شرح حصن حصین مرقوم است فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب کوئی کچھ چیز گم کرے
یا چاہے مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ کوئی انیس اور ہمنشین اوسکا نہیں پس
چاہیے کہ کہے یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالی کے بندے ہیں کہ تم انہیں نہیں دیکھتے ہیں شیخ
نے بعض علمای ثقات سے نقل کیا ہے کہ یہ حدیث حسن ہے اور محتاج ہیں اسکے تمام مسافر
اور مشائخ سے روایت ہے کہ یہ مجرب ہے اس مقصد میں اور نزدیک ہے ساتھ اسکے فتح
مقصود کذا ذکرہ القاری والعلی انتہی ۔ حدیث دوم در جذب القلوب منقول است که ضریر البصر از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم شفا خواست رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را تعلیم فرمودند که وضو کرده دو رکعت نماز
بگذارد و آنچه دعا خوان او خواند فورا بینا گردید دعا این است اللھم انی اسئلک واتوجہ الیک بنبیک
محمد نبی الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک الی ربک فی حاجتی ہذہ لتقضی لی اللھم فشفعہ فی
ہذا حدیث حسن صحیح وکذا البیہقی ترجمہ دعا اینست خدایا بدرستیکه من سوال میکنم ترا و
مشتوجه میشوم با استعانت تو بوسیله نبی تو که محمد نبی الرحمۃ است ای محمد تحقیق من

بسوی رب تو در حاجت خود که اینست تا قضا کند الله تعالی انجاحت را برای من خداوندا قبول کن
تو سفارش پیغمبر را در حق من **سوال** اگر کسی گوید که در معنی عبادت آنچه نوشته شد که تعظیم بعنوان
برای هر کدام که کنند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و مسجود باشد عبادتست و کردن آن قسم تعظیم برای غیر خدا
شرکست لیکن آن به اعتقاد برای انبیا و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد آن
تحیت و تکریم است و عبادت نیست و کردن آن برای غیر خدا جائز است اعتقاد الوهیت معظم الیه
در عبادت بکدام دلیل شرط می کنید **جواب** گوییم که دلیل ما برای اشتراط مذکور در کلام الله قصه
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است که نصاری و یهودیان هر دو تعظیم حضرت مسیح میکنند زیرا که
یهودیان در قرآن میخوانند که حضرت عیسی نیز از جمله انبیای اولوالعزم هستند که در روز میثاق برای ایمان و
نصرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان کرده اند چنانچه خدا خبر میدهد از ان در آیه که میدهد و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم ترجمه یعنی یاد کن ای محمد
چون گرفتیم ما از پیغمبران عهد ایشان را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم الی اخره
پس چه سبب است که خدا یهودیان را بتعظیم عیسی مومن کرد و نصاری را بسبب تعظیم عیسی علیه السلام
کافر خوانده در قول سبحانه تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند
کسانیکه قائل شدند باینکه تحقیق خدا همان عیسی پسر مریم است و بجای دیگر میفرماید لقد کفر الذین قالوا
ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند کسانیکه گفتند یعنی معتقد شدند که خدا سوم از ارواح
ثلاثه است یعنی عیسی و مریم و جبرئیل علیهم السلام پس ازین قصه بغور تامل نمایند که تعظیم یک
شخص است و هر دو تعظیم داشته و احدا است مسیح علیه السلام پس بچه سبب یهودیان مومن پاک شدند
و نصاری در همان فعل کافر شدند علت کفر ایشان نیست مگر اعتقاد الوهیت و مشهور عیسی علیه السلام
فرق همین است که نصاری الوهیت را در عیسی حصر کرده و مقید را تعظیم تعبدی می کنند لهذا کافر شدند
و یهودیان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تحیتی میکنند لهذا مومن شدند **سوال** اگر کسی گوید
چنانکه نصاری حضرت عیسی را عین خدا دانسته عبادت می کنند موحدین خاصه نیز عیسی را عین خدا
میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا باشد و بقول شما عین عبادت است **جواب** گوییم اعتقاد وحدت وجود
بحکم لا اله الا الله برای هر دو مرتبه تقیید و اطلاق است یعنی مطلق و مقید هر دو است و اعتقاد

معبودیت بحکم لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه مقید است بقید اطلاق یعنی هر مقید با وصف عبدیت
معبودیت چنانکه شمس و قمر غیر خدا نبوده بلکه عین او نیستند نهی آمده برای سجده شان در قوله تعالی
لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن فانهم فانه بمنزله اقدام الموحدین الجاهلین ترجمه سجده مکنید
آفتاب و مهتاب را بلکه سجده کنید خدای را که خالق آنهاست یعنی آفتاب و مهتاب فقط و هو غلط
ورنه فهمیدن محاوره شرع اینست که لفظ دعوت و اتخاذ و جعل هر جا که در قرآن و حدیث آمده است
مراد از آن اقرار مع الاعتقاد است الوهیت مدعو له نه صرف خواندن و آواز دادن قال الله تعالی
و من یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم ترجمه یعنی هر که اعتقاد کند از فرشتگان که منم اله سوای
خدا پس او را جزا خواهیم داد به دوزخ و همچنین لا تقولوا ثلثة و لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ترجمه یعنی
اعتقاد مکنید سه خدا و معبود مگیرید دو خالق را که نیست خالق مگر خدای واحد و همچنین در من یدع مع الله
الها آخر مراد از دعا اعتقاد اله آخر است نه صرف آواز دادن اگر محاوره شرعی و معنی الفاظ مذکوره
وهابیه می فهمیدند نمی گفتند که در آیات مذکوره اولیا و انبیا در من دونه شامل اند بسبب انکشاف وجوه
ثلثه مذکوره واضح گردید که استدلال علمای اینها از آیات مذکوره بشرک فهمی استعانت و شامل
کردن انبیا را در خطاب اصنام باطل است بوجوه شتی اول اینکه اگر بالفرض انبیا و اولیا در لفظ
من دون الله داخل باشند لیکن مدار نهی و منشاء شرک در آیات مذکوره بر دعوت و اقرار با اعتقاد
الوهیت مدعو له است زیرا که یهود و نصاری اصنام خود را اله و معبود میگفتند گو شفیع عند الله میدانستند
چنانکه الله تعالی مقوله آنها میفرماید ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و هؤلاء شفعاؤنا عند الله
وجه شرک در آنها اقرار الوهیت اصنام و عبادت آنها بود نه چیزی دیگر لیکن کدام مسلمان است
که برای انبیا و اولیا اقرار الوهیت میکند تا نهی لا تدع مع الله الها آخر مسمی او شود دوم اینکه
الله تعالی در آیات مذکوره معبودان کفار لا ینفعهم و لا یضرهم میفرماید اگر مصداق این آیات انبیا را
گردانند معلوم شد که انبیا نیز لا ینفع و لا یضر هستند حالانکه انبیا رحمة للعالمین و شفیع المذنبین هادی للضالین و سراپا
خیر و برکت و دافع ضرر و مضرت اند انبیا را لا یضر و لا ینفع انگاشتن چه قدر بی ایمانی و بدبختی است
سوم اینکه منطق عجز و مجبوری همه مستلزم انکار نبوت است زیرا که حق تعالی اصلاح و انتظام عالم
بدست انبیا سپرده بدون قدرت تام و تصرف عام چنانست که در خدا کار نبوت راست نمی آید

از اراده و تصرفشان دریاب آن عالم برپا میشود و از اراده و همتشان در ساعتی ملک ویران آباد میگردد

چنانچه از قصص معجزات و واقعات قوم نوح و هود و عاد و ثمود و موسی و فرعون کالشمس مشهور

است پس چه اینها وجه انکار استعانت و استمداد از انبیا و اولیا هست که در ارواح کاملین و ناقصین

فرقی نمیکنند پس باید که خدا در عالم قدرت خیر و شر و نفع و ضرر بدست خود داشته است و هیچکدام جن و

انس و فرشته و نبی و ولی را اصلا قدرت و اختیار امری نداده است چنانچه مصنف نصیحة المسلمین در

فصل اول میفرماید که اوسکی یعنی خدا کے روبرو سب عاجز بے اختیار ہین پیر ہو یا پیغمبر ہو

فرشتہ ہو یا شہید ہو کسی کو کچھ اختیار نہین و یا بجای دیگر میفرماید کہ مجبور و بے اختیار ہونے مین

خدا کے آگے پیغمبر اور بت برابر ہین این دعوی فرقه وهابیه خلاف کتاب و سنت و اجماع امت

است زیرا که از لفظ اختیار اگر حصول قوت ذاتی انبیا و اولیا مراد است که از طرف خدا نباشد این معنی را

هیچکدام مسلمان بلکه کفار هم قائل نیستند و اگر اختیار و قوت و قدرت بخشیده خدا مراد است

انکار آن خلاف عقل و نقل است چه بدیهی خلاف مخیلات است و قوت و قدرت و اختیار

تصرف او عز و جل دریابانکه [illegible] آن از شرق تا غرب میکنند و ملائکه [illegible] گاهی آب و گاه آتش

و گاه باد و گاه خاک میشود و در حکم انسان و مردم و دیگر حیوان میکند و علی هذا القیاس تصرف دیگر

ملائکه مقربین مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در خدمات مفوضه آنها ملاحظه شود و تصرف و قدرت

بندگان خاص خدا از انبیا و اولیا از جن و انس هم مشهور است چنانچه قرآن شریف بیان ناطق

قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی آصف وزیر حضرت

سلیمان که ولی بود تخت بلقیس را از مسافت دو ماهه در طرفة العین [illegible] آورده روبرو نهاد و علی

هذا القیاس حضرت مریم ولیه بود از کرامت ایشان بود که در حجره بیت المقدس میوه موسم

گرما در سرما و میوه سرما در گرما موجود میشد چنانچه خدا تعالی میفرماید کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها

رزقا ترجمه یعنی هرگاه داخل میشد حضرت زکریا علیه السلام نزد مریم در محراب می یافت پیش مریم

[illegible] روزی [illegible] کرامت اولیا در کلام الهی [illegible] حضرت رسالت پناه

[illegible] است و چونکه این قدرت و تصرف در بندگان خاص خدا بخشیده حق تعالی است

[illegible] انکار کرامت اولیا است که در کتب عقائد [illegible] نوشته اند

لوازم نبوت قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر از نا واقفیت معنی ولی و کرامت و خوارق
عادات است پس بر منکرین واجب است که بر انواع کرامت و خوارق عادات و بر معنی ولی و صالح
وقوف پیدا کنند مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس می نویسد انواع خوارق عادات بسیار است
چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار مستور و مغیبات و شرائع ظاهری و اجابت دعا و قطع مسافت
بعیده در مدت اندک و اطلاع بر امور غائبه از حس و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد در اماکن مختلفه
و احیاء موتی و اماتت احیا و استماع کلام از نباتات و جمادات از تسبیح و غیره و انقیاد طعام و شراب
در وقت حاجت بی اسباب ظاهره و دیگر اعمالیکه خلاف قیاس و مخالف واهمه باشد مانند آنکه در اسپ ساعت
در هوا پریدن و تسخیر حیوانات وحشی این کراماتی عام اند اما الخاصة منهم العنایة الالهیة الحق
و سیتهم التوفیق حتی یخرقوا عوائد انفسهم فتلک الکرامة معتبر و مفتنا در تفسیر فتح العزیز مولانا شاه عبد العزیز
قدس سره در معنی صالح و ولی می نویسند صالح آنکه بر دو قوت نظریه و عملیه و از مرتبه کمال انبیا
پست تر افتاده لیکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از
اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه دور داشته از یاد حق انقیاد نکرده باشد که گنجایش چیزی دیگر در آن
نماند و نام ولی هرچند شامل این هر سه گروه است لیکن تخصیص این لفظ بر صالحان اصطلاح گردیده
و بر چیزیکه شامل این چهار فرقه است یعنی انبیا و صدیقان و شهدا و صالحین از علامات ولی آنست
که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و تکفل رزق ایشان میفرماید بهمچنانکه ممتاز از دنیا
باشند و از اعدای خود ایشان را محفوظ میدارد و انیس ایشان می باشد و در غیبت و در نفوس
ایشان غرق میدهد که بسبب آن عزت صحبت ملوک و امرا راضی نمیشوند و همت ایشان را
بلند میفرماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقاذورات دنیا آلوده گردند و لباس ایشان را مشهور میسازد
پس ایشان را خبر یا معلوم میشود که تغیر ایشان از ارباب نظر و فکر بآن نرسند مگر تهمید شد یا وسعت
طویل و سینهای ایشان را کشاده میسازد پس تختهای دنیا و مصیبتهای آن و مردن اقارب و دیگر
تکلیفات و شدائد تنگدل نمیشوند و تیر سرایی ایشان بهیچ میدهد که در قلوب سرکشان و جباران
تاثیر میکند و برکت در کلام و در افعال و در انفاس و در مکانات ایشان و در بسیم صحبتیان ایشان
اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگرداند و نزد خود ایشان را

جاہی و مرتبہ می بخشد کہ دعای مستجاب میشود بالک ہر کہ در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا
نگردد و خصوصیات و علاماتی کہ ایشان را در عالم برزخ بواقعت قیامت و در عالم ملکوت میدہند
از ان قبیل نیست کہ عوام مومنین بان استدلال توانند کرد الا بعد از مشاہدہ آن عوالم انتہی و گمان
تشکک در نذر و نیاز بدین سبب است کہ فرق درمیان نذر اللہ و نذر غیر اللہ نکردہ اند حالانکہ تفصیل
ہر دو قسم در کلام اللہ موجود است و فقہا نوشتہ اند چیزیکہ بدان تقرب الی اللہ بلا واسطہ منظور
باشد ہمچو روزہ و نماز و اعتکاف و حج و تلاوت قرآن این قسم نذر عبادت است و مخصوص باللہ
و برای غیر خدا البتہ جائز نیست بحکم قولہ تعالی وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان اللہ یعلمہ وما
للظالمین من انصار ترجمہ جو خرچ کرو گے کوئی خیرات یا قبول کرو گے کوئی منت سو اللہ کو
معلوم ہے ف مولوی عبد القادر در ترجمہ قرآن فائدہ می نویسند یعنی منت قبول کی تو
واجب ہو گئی ادا نکرے تو گنہگار ہے پس اقسام او بچہار نوع منحصر کردہ اند یکی نذر الطاعة ہمچو صوم
و صلوة و اعتکاف کہ ادای آن واجب است دوم نذر المعصیة مثل کاریکہ شرعا حرام است ہمچو
سرقہ و زنا وغیرہ ایفای آن واجب نیست سوم نذر مکروہ مانند ترک نفل وغیرہ فعل مباح چہارم
نذر مباح و این قسم نذر مباح را فقہا پنج صورت نوشتہ اند و بجواز آن بالاتفاق فتوی دادہ اند
یکی اینکہ شخصی بدل خود نیت کند کہ اگر اللہ تعالی فلان مراد من برارد اینقدر روزہ یا نماز نفل
ادا کنم یا فلان قدر جنس بنام خدا صرف نمایم دوم اینکہ بگوید یا اللہ اگر بحرمت رسول خود یا ببرکت
فلان ولی دوست خود کار من درست کنی اینقدر طعام نذر تو بفقرا بدہم سوم اینکہ متوجہ بروح
نبی یا ولی شدہ بگوید یا نبی اللہ یا ولی اللہ ہمت نما و از اللہ مراد من بخواہ اگر مطلب من برآید فلان
قدر نقد و جنس صدقہ کردہ ثواب آن بتو خواہم بخشید چہارم اینکہ بگوید کہ اگر مراد من بتوجہ
فلان بزرگ حاصل شود بفقرای فلان بزرگ و مجاوران درگاہ او اینقدر نقد و جنس خواہم داد
یا فلان قسم طعام خواہم خورانید حکم ہر چہار صورت در شرع اینکہ نذر صحیح است و ایفای آن واجب
اگر ادا نخواہد کرد نذر کنندہ گنہگار خواہد شد بحکم ما للظالمین من انصار ترجمہ خدا دوستان
خدا امداد نخواہند کرد پنجم اینکہ بگوید یا اللہ اگر حاجت من برآید بامر و فقرای درگاہ فلان بزرگ
را طعام بخورانم یا برای روشنی مسجد یا خانقاہ او روغن نفیس یا بوریا وغیرہ فرش مسجد یا خانقاہ

فلان ولی خریده دهم یا فلان قدر شیرینی یا حلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم و درین صورت اختلاف است
بعضی فقها میگویند که شرط اول یافته نشد یعنی بودن نذر از جنس واجبات باشد و رسانیدن طعام
یا شیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فرش خانقاه شرعًا از قسم واجبات نیست پس نذر صحیح نباشد
و واجب الادا نخواهد بود که هیچگونه گناه معصیت هم لازم نمی آید و بعضی میگویند که در صورت مذکوره نذر
لله و نفع برای فقرا است و ذکر ولی و درگاه و خانقاه برای مصرف صدقات است پس نذر صحیح است
و ایفای آن واجب ششم اینکه بدرگاه کدام بزرگ قند غلاف فرا را و بر داشته بطرف روح او
متوجه گشته بگوید که اگر مرا فرزند ولی یا فلان حاجت من برای این قدر نقد و یا جنس نذر تو ادا نمایم
این قسم نذر بالاجماع حرام است و ادایش لازم نمی آید و اگر ادا کند خوردن شی منذوره هم غیر جائز
مگر بحالت اضطرار فقیر محتاج را و بر اغنیا قطعًا حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبره فقهی موجود
است کما فی بحر الرائق پس فرقه وهابیه برخلاف حکم شارع میگویند که نذر و نیاز مطلقا حرام است
و نذر کنندگان مشرک اند این دعوی ایشان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام مباح یعنی نیاز
و هدیه و مناجات و استعانت است و در آن تقرب الی الله بواسطه انبیا و اولیا منظور میباشد و در قسم
نذر شی منذور را تحفه و هدیه و شکرانه میگویند و این قسم نذر و نیاز را الله تعالی برای رسول خود مقرر نموده
تاکیداً می فرماید یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر
لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور الرحیم ترجمه ای ایمان والو جب وقت مشوره کرو تم یعنی جی
کی بات کہو تم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقہ کہ یہ تمہارے واسطے بہتر ہے اور پاکیزگی
ہے اور اگر نہ پاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو اللہ بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق ہمین حکم
دستور قدیم شده است که هرگاه کسی حاجت خود بحضور نبی یا ولی در پیش نموده استعانت و استمداد
در آن خواهد لازم است که خالی نباشد چیزی بطریق نیاز و هدیه پیش کند یا شکرانه آن بعد حصول
مراد قبول نماید و بعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لیکن ادب نیست که تقرب الی الله
را از دست نهد و بگوید که اگر کار من درست خواهد شد در شکرانه آن این قدر طعام یا نقد و جنس
مصرف کرده ثواب آن بروح فلان بزرگ خواهم بخشید و مطابق ما قلنا است آنچه مولانا
شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب مستفتی نوشته اند. در هدیه بعبارت نذر اولیا که

قضای حوائج معمول ومرسوم است اکثر فقها بحقیقت آن پی نبرده وآنرا بر نذر خدا قیاس کرده حکم
مردود برآورده اند که اگر نذر باستقلال برای ولی است باطل است واگر برای خداست وذکر ولی
برای بیان مصرف است صحیح است لیکن حقیقت آن نذر آنست که ایصال ثواب واداء
طعام وانفاق ونفقت مال بروح میت که امری است مسنون واز روی احادیث صحیحه ثابت است
مثل ما ورد فی الصحیحین من حال ام سعد وغیرها نذر بصورت ملتزم میشود پس حاصل این نذر آنست
که این ثواب مثلا هذا ثواب هذا الی روح فلان وذکر ولی برای تعیین محل منذور است
نه برای بیان مصرف ومصرف این نذر برای ایشان متوسلان ولی میباشند از اقارب وخدمه
وهم طریقان وامثال ذلک همین است مقصود نذر کنندگان بلاشبه وحکمه انه صحیح یجب الوفاء لانه
قربة معتبرة فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال یا شفیع غالب بر خدا اعتقاد
کند این عقیده او منجر بشرک وفساد میگردد لیکن این عقیده چیزی دیگر است ونذر چیزی دیگر انتهی
بجواب بلفظه وآنچه میگویند که اموات لیاقت تملک ندارند تا چیزی نذور وصدقات بگیرند این سفها
اینقدر تامل نمیکنند که حقتعالی کجا محتاج نذور وزکوة وصدقات است که برای خود خمس وزکوة ونذور
وکفارات مقرر ساخته مقصود ازان غربا پروری وفقرا نوازیست همچنین انبیا واولیا را نظر بنفع
خلق است نه فائده ذاتی خودها پس چونکه دران نفع فقرا ومساکین است وخدا ورسول آنرا بیان
کرده باشند گمان شرک دران شومی نفس نافهمان است وپس فقها فصل در جواب دلائل
منکرین باید دانست که علمای وهابیه تبر عقائد فاسده خود از آیات قرآنی استدلال میکنند
منجمله انکار استعانت بدلائل قوله تعالی ایاک نعبد وایاک نستعین می نمایند کیفیت استدلال
شان ومنشای غلط فهمی حصر استعانت در ذات خدا در لمعه اول از رابع فصل تقسیم یافته
مجالس دریجا هم باید شنید که آیات وعبارات مسطور گشته که بجز صفت عبادت هیچ امر صفت
خدا نیست که الله تعالی نسبت آنرا بدیگری شرک کرده باشد پس منجمله صفات غیر مختصه اوست
مددگاری نیز هست که او تعالی در کلام خود تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان
را برای اعانت واستعانت اذن فرموده ومعنی حصر که از تقدیم ایاک نستعین مفهوم میشود
از وامت بنده است او سبحانه تعالی ارشاد فرموده با تناسب شان عبودیت اینست که بندگان

مناجات در نماز همیشه باین مضمون تمنا میکرده باشند که اگرچه استعانت از غیر تو میتوانند شد لیکن باز هم
از غیر تو مستعین نشویم این کلام مثل آنست که نوکر و چاکر با آقای خود گوید که اگرچه من بنده بادشاهی
مرا چون تو خواجه نباشد کسی، بالجمله مضمون اختصاص طلبی از طرف خدا نیست زیرا که اختصاص
طلبی را دو چیز ضروراست یکی امر تعیین آن فعل خاص برای خدا دوم نهی از آن فعل بغیر خدا چنانکه
در عبادت امر فرمود لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه و نهی هم فرمود برای عبادت غیر در قوله تعالی
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا ترجمه سرد و تفسیر گذشته است
پس جهلا در مجالس بغلط خلط میکنند در عبادت و استعانت که هر دو یکجا واقع اند و قاعده اختصاص
طلبی که شرط توحید است بفهم ایشان نیامده لهذا در قیاس خود عبادت و استعانت را یکسان پنداشته
و ندانستند که در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نهی و برای استعانت از غیر خدا امر وارد است
فقط علی هذا القیاس بر انکار شفاعت انبیا و اولیا در دنیا و آخرت استدلال میکنند بآیه من
ذی الذی یشفع عنده الا باذنه میگویند که ازین آیه معلوم میشود که هرگاه در قیامت پیغمبر را اذن
خواهد داد که سفارش فلان کس کن آنوقت برای شفاعت آن کس دعا خواهند کرد بدون اذن
سفارش کسی کردن نمی توانند نه در دنیا و نه در عقبے و هیچ شفاعت بالاذن عام است تخصیص
انبیا چیست یعنی در قیامت برای صالحین و حافظین و شهدا و اطفال صغار که مرده اند اذن خدا
خواهد شد و بعد اذن شفیع میتوانند شد و برهمین قیاس بر نفی هدایت عام دلیل میگیرند قوله تعالی
انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهتدین ترجمه تحقیق تو
هدایت کردن نمی توانی آن کس را که خواهی اما خدا هدایت میکند هر کرا خواهد که او داناست از
راه یابندگان صفحه پنجم نصیحة المسلمین مین لکھا ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ جناب پیغمبر
کے دو کام ایک تو دنیا مین ہدایت دوسرے آخرت مین گنہگارون کی شفاعت سو
ان دونون مین بھی اللہ نے حضرت کو بالکل اختیار نہین دیا اور صفحہ چھٹے مین لکھا ہے
اور اس زمانے کے نادان لوگون مین ایسا عقیدہ بیجا انبیا اور اولیاء کے ساتھ کیا ہے
کہ اللہ کی بڑائی اور مالکی جیسی چاہیے دلون مین نہین ہے و دنیا کی مرادین انسے
مانگتے ہین اور آخرت مین بھی امید شفاعت انہین سے رکھتے ہین فقط و دلیل بطلب اختیار

در هردو کار مذکور آیه مسطوره را آورده اند خلاصه کلام شان دران کتاب همین است که هرگاه پیغمبر
بی اذن در دنیا و آخرت هیچ اختیار ندارند و بعد اذن هر یک ماذون سوای پیغمبر نیز شفاعت کردن
میتوانند شد و پیش از اذن امید شفاعت در جای استعانت در دنیا شرک است پس رجوع مسلمانان
با چنین نبی غیر مختار بجز ابتلای شرک سودی نیست یا معشر المسلمین حذر کنید ازین نصیحت که ازان
انکار شفاعت مطلقه و ایذای پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم آید و در حق موذی پیغمبر و منکر شفاعت
الله تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا الیما
ترجمه تحقیق کسانیکه ایذا دادند خدا و رسول را لعنت میکند خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است
عذاب درد دهنده جواب آیه من ذی الذی یشفع عنده اینست که آیه مذکور در حق مشرکین وارد
شده است که شفاعت در حق آنها ممنوع است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در قرآن مکرر حکم شده است
که برای مشرکین استغفار مکن بقوله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ترجمه اگر برای
مشرکین استغفار خواهی کرد هفتاد مرتبه هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را و بجای دیگر میفرماید و ما کان
للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم
ترجمه اور نهین پهونچتا ہے نبی کو اور مسلمانون کو کہ بخشش مانگین واسطے مشرکین کے اور
اگرچہ وہ ناتے والے ہون جب کھل چکا اونپر کہ وہ دوزخ والے ہین واگر مورد آیه مذکوره
مشرکین نباشند پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شفاعت مطلقه برای امت خود در دنیا و آخرت و انبیای دیگر
هم در آخرت ماذون شده بودند شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محتاج باذن جدید نیست بلکه
در حق مشرکین و آیه دوم یعنی انک لا تهدی الی آخره در حق ابیطالب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وارد است مولوی شاه عبد القادر صاحب قدس سره شان نزول آن نوشته اند که آنحضرت صلعم
[illegible] کرده که وقت مرگ کلمه بگوید او قبول نکرد این آیت نازل شد یعنی هرچند تو میخواهی
که عم تو ایمان آرد لکن در علم الهی او از هدایت نیست کار تو هدایت و رهنمائی بود تو آنرا ادا کردی
از عدم قبولش غمگین مباش و همین معامله مثل حضرت نوح علیه السلام است قال الله تعالی ونادی
نوح ربه رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسألن
ما لیس لک به علم ترجمه هرگاه ندا کرد نوح رب خود را که ای رب پسر من اهل من است و وعده

وحق است فرمود خدا ای نوح پسر تو اهل تو نیست بلکه عمل وی غیر صالح است پس سوال مکن مرا از چیزیکه
نیست ترا علم بدان یعنی پسر تو مهتدی نیست غم مخور همان قسم تسلی خاطر حبیب خدا درین آیت منظور است
نه ممانعت بلا اذن زیرا که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشند تصریح فرموده است
قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً وداعیاً الی الله باذنه وسراجاً منیراً
وبجای دیگر وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وبجای دیگر انما انت منذر ولکل قوم هاد واین همه آیات
دلالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای ثقلین مقید باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب
بطرف نبی باشد آن بمعنی اراءة الطریق یعنی رهنمایی است نه ایصال علی المطلوب وهدایت که
منسوب الی الله می باشد آن بمعنی ایصال علی المطلوب است پس در آیه انک لا تهدی نفی هدایت
موصله است والا هدایت بمعنی رهنمایی در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسلوب نیست ونخواهد
کسانیکه در علم الهی سعید ومهتدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند وکسانیکه شقی وغیر مهتدی در
علم الهی اند و آنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم
ترحماً میخواست که برحمت عامه وهدایت تامه همه کافه جن وانس را مومن گرداند وگردن ایشان
از ربقه کفر وشرک برآرند لیکن حقتعالی عنان مرکب آن هادی الثقلین کشیده فرمود افانت تکره الناس
حتی یکونوا مومنین ترجمه آیا اکراه میکنی خلق را که همه مومن شوند لعلک باخع نفسک الا یکونوا
مومنین ترجمه شاید که تو هلاک خواهی کرد نفس خود را برینکه آنها ایمان آرند بعد این نصیحت حقتعالی
بمشیت ازلی خود مطلع ساخت لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً ترجمه اگر میخواست
رب تو هر آینه ایمان می آورد هرکه در زمین است همه ها لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل
من یشاء ویهدی من یشاء ترجمه اگر میخواست خدا هر آینه میگردانید شمارا گروه واحد ولیکن گمراه
میکند هرکرا میخواهد وهدایت میکند هرکرا میخواهد دیگر حجت منکرین استعانت اینست که اموات
سماع کلام احیا نمیکنند پس رجوع بآنها برای استعانت واستمداد بیفائده است ودلیل عدم سماع
قوله تعالی است وانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ترجمه پس هر آینه
تو نمیتوانی شنوانید مردگان را ونمیتوانی شنوانید کران گوش را آواز خواندن وقتیکه روی بگردانند
پشت داده جوابش اینکه این آیت در حق کفار احیا وارد است الله تعالی کفار را تشبیه میدهد

با موافقت وکران گوش یعنی چنانکه اموات کلام میشنوند وعمل نمیکنند همچنین حال ایشانست که توقع عمل
از انها نیست پس وعظ ونصیحت پیش آنها چنان است که پیش مردگان در این آیت نفی سماع
اموات کجاست بلکه نابودی عمل آنها ست ومراد از استماع استماع سمع قبول ست چنانچه در آیت
دیگر است الهم اذان یسمعون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم قلوب یعقلون بها ترجمه از استفهام
نفی گوش وچشم ودل در کفار مفهوم میشود لیکن در واقع آنها گوش وچشم ودل همه داشتند مگر آن
دیده وشنیده چون مفید آنها نبود آنرا بمنزله کوری وکری شمرد ظرفه اینکه خدا تعالی در آیت مذکور نفی
استماع میکند واستماع صفت پیغمبر است نه صفت مخاطب که کفار بودند از نفی استماع نفی سماع اموات
فهمیدن نادانی است لهذا عقیده اختلاف کتاب وسنت ومخالف اجماع امت است محدثین
وفقهای محققین برای اثبات سماع اموات وامداد واعانت آنها مثل عالم حیات کتب ورسائل
مرتب ساخته اند درین زمانه متاخرین درین باب کتاب سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف
زبدة العلما حاجی ابو البرکات حضرت مولوی تراب علی صاحب زید رشده کافی ووافیست بنابر
اسکات منکرین چند احادیث وآیات که بر سماع اموات صریح الدلالة اند نقل کرده می آید قال
الله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما
اتهم الله من فضله ترجمه نگوئید مر کسیکه کشته میشود در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه
زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند ودر انحال که خوشنود هستند به نعمتهای
که داده است آنها را خدا از فضل خود اتفاق هست جماعه علما را بر اینکه این حکم خاص برای شهدا
نیست بل شامل است جمله صالحین واولیا متقین را که مجاهده اکبر نفس شهید گشته اند وبحکم
ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلبون من دار الی دار ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند اما
ایشان نقل میکنند از دار دنیا بطرف دار برزخ واز عالم برزخ بعالم آخرت واز جمله احادیث
که یکی اینست روی احمد ابن ابی الدنیا وطبرانی فی الاوسط وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یعرف من یغسله ومن یحمله ومن یکفنه ومن یدلیه
فی حفرته ترجمه تحقیق مرده می شناسد کسی را که او را غسل میدهد وبر میدارد وکفن میدهد وپیدا و
داخل میکند او را در قبر وروی عن ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من

عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و رد علیه علیه السلام کذا فی خزانة الروایات و احیاء العلوم
واخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس ورد علیه السلام حتی یقوموا ترجمه
فرمود رسول صلی الله علیه وسلم نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر
آرام میگیرد اهل قبر بوی و جواب سلام میدهد بوی تا آنکه استاده شود زائر وعلی هذا القیاس صدها
حدیث وارد اند درین باب بلکه سماع اموات کلام احیا را با اولیا مخصوص نیست بلکه اموات کفار
نیز می شنوند مگر جواب نمیدهند بهترین مطالب دال است گفتگو رسول صلی الله علیه وسلم با کفار کشته
شده بودند در جنگ بدر که آنحضرت بر سر ایشان ایستاده هر یک را بنام و بنام ولدیت که ای فلان
وای فلان آیا یافتید آنچه بشما وعده کرده بود رب شما تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه استفسار نمودند
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اتکلم اجسادا لا ارواح لهم ترجمه یعنی یا رسول الله آیا کلام میکنید
از جسدها که نیست جان برای آنها یعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فائده دارد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع منهم لما اقول ترجمه یعنی قسم خدا است که جان محمد
در قبضه قدرت اوست نیستند شما سامع تر از ایشان مقوله مرا لیکن جواب نمیدهند فقط این حدیث
طویل الذیل در صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است و همچنین دیگر احادیث که در باب زیارت قبور
واحترام و تعظیم اهل آن مثل احترام و تعظیم آنها در حین حیات در کتب صحاح وارد اند جواب سوال
هشتم که مستفسر را طعن بر اعراس بزرگان بجهت سماع غنا و مزامیر است اینکه فی التحقیق در عرس
بعضی بزرگان سماع غنا و رقص طوائف وغیره بوضع غیر جائز نیز میشود لیکن عذر آن بچند وجوه شده است
می تواند اول اینکه بزرگان برای امور نامشروع وصیت نکرده اند تا مورد طعن باشند ثانیاً
احکام جواز و عدم جواز شرعی در حق احیا است در حق اموات نیست ثالثاً همت بزرگان را فائضه
خلق مبذول است فیض دنیا کسی گیرد یا فیض عقبی و اهل حاجات در درون هر دو قسمی باشند
بعد حصول مراد خود ها اگر ارباب نشاط وغیره برای ایفای نذر و نیاز خود میرسانند اصل آن در حدیث
موجود است در صحیح ترمذی عن بریدة ابن الحصیب الاسلمی رضی الله عنه مرویست قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما جاء من بعض مغازیه جاءته جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت

نذرت ان ردک الله سالما ان اضرب بین یدیک بالدف واتغنی فقال لها ان کنت نذرت
فاضربی والا فلا مختصراً ترجمه از بریده ابن حصیب اسلمی رضی الله عنه روایت آمده که بدرستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هرگاه مراجعت کرد از بعض غزوه خود آمدش کنیزکی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا
بدرستیکه من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند خدا ترا تندرست دف زنم روبروی تو و سرایم پس فرمود
او را رسول صلی الله علیه وسلم اگر نذر کردی بزن والا نه و در شرح حدیث شیخ عبدالحق محدث دهلوی
رحمة الله علیه و دیگر علما در ترجمه این حدیث نوشته اند که حکم بایفای نذر دلیل است بر اباحت مطلقه
چه اگر غنا و دف زنی حرام بودی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ایفای نذر بدان امر نکردی
بل بنابر کفاره نذر ارشاد فرمودی چرا که کفارۀ یمین و نذر حرام منصوص بنص قرآنی ست حکمی بخلاف
آن از پیغمبر خدا امکانی نداشت این حدیث از صحاح طویل الذیل است هر خلفای راشدین رسماع
این زن مضمون بقبول شریک مانده اند بعد تشریف آوری حضرت عمر رض برخاست کرده بود برای
اثبات جواز غنای زن بنابر ایفای نذر اینقدر مختصر نقل کرده شد حدیث دیگر روی الحافظ محمد بن
طاهر فی کتاب صفوة التصوف بسنده الی عبدالله ابن ملیکة ان عائشة رضی الله عنها حدثنا انه
کانت عند النبی صلی الله علیه وسلم امراة تغنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالقت
الدف وقامت فدخل عمر والنبی یضحک فقال بابی انت وامی ما یضحکک یا رسول الله صلعم فذکر
الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع ترجمه روایت کند
حافظ محمد بن طاهر در کتاب خود که صفوة التصوف است باسناد خود بشکل که مسلسل است
تا عبدالله ابن ابی ملیکه گفت بدرستیکه عائشه رضی الله عنها حدیث کرده است او را که تحقیق بود
زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر ابن الخطاب رض
پس بینداخت مغنیه دف را و برخاست و پس داخل شد عمر رض در آنحال که نبی صلی الله علیه وسلم
ضحک میکرد پس گفت عمر ابن الخطاب قربانت شود پدر و مادر من یا رسول الله چه چیز بخنده
آورد ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت حال پس گفت عمر رض نخواهم رفت
تا که بشنوم از آن قسم که شنیده شده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پس شنید چون ازین حدیث
ثابت گردید که حضرت عمر رض باین اصرار بحضور النبی سماع غنا با دف که بقول حضرت صدیق اکبر

بمزامیر الشیطان معبر بود کردند و در آن وقت هیچ کدام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان و غیره مشروط نفسانیه بود
پس در ان مقدمه حرمت و معصیت اصلا نمانده پس هر که سماع حضرت را انکار میکند گویا تکذیب این احادیث
صحاح مینماید فویل یومئذ للمکذبین و اگر منکرین باین چنین احادیث صحیحه ایمان نیارند فبای حدیث بعده
یؤمنون هرچند بهای اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که در وقت بعض از آن مطلق است احادیث مذکوره
کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار از ان نمیرسد اما جواب طعن منکرین بجهت مزامیر است باقی ماند
تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق مولفه راقم الحروف به بیند افاده ثالثه باب حرمت
در اقسام و احکام معازف و مزامیر است در نغمه عشاق مفصل است مختصر او اینجا نوشته می آید
بدانکه تعداد اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین اینکه کدام ساز از کی ایجاد
شده و فائده اش چیست و موجدش کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما درینجا ایراد اجناس اربعه
آن که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرور افتاد واضح باد که عقلا اجناس ساز
از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از روده یا ابریشم خواه آهنی و برنجی اهل هند آنرا
تتری گویند همچو بین و طنبوره و رباب و قانون و مثل آن دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود
از چرم هر دو طرف یا یکطرف و آنرا اندگویند مثل نقاره و طبل و مردنگ و دائره و دف سوم آنکه
تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و نوازند یا آنرا مجوف داشته اندرونش چیزی
بنیاز زند که بحرکت آن آواز دهد و آنرا گهن گویند همچو صنج یعنی جهانجه و منجیره و گهونگرو و گهنته یا اندرونش
اهل صناعت چرخی دارند که بقوت آلات و اجزای درونی باندک حرکت آواز دهد چون ارغنون
که در انگریزی ارگن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدهان نوازند و آنرا سکهر خوانند مثل
نی و شبابه و سرنای و قرنای و نفیری و غیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معازف
و مزامیر و اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور اینست که ملاهی و مزامیر مطلقا
کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و تردد و آبیه شرک است و این شهرت را
بمنزله اجماع می پندارند و این حکم کلی نزد محققین و محدثین و فقها غلط است و منشای غلط
و تابعین و مدعیان اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور است اول آنکه معنی حرام مطلق
و حرام قطعی نفهمیدند دوم مطلق آنست که جمیع اجناس و اقسام آن بحکم نصاً منصوص باشد

سماع آن وتار وتار همه مزامیر و معازف را بقول خود داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و شبابه
را که مصرح الاباحة بالاتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن حزم (و عبد الله ابن عمر و عبد الله
ابن جعفر و ماوردی و رویانی و ابن طاهر و حلیمی و رافعی و خطابی و محمد یحیی و حاتمی علیهم الرضوان
مستفاد میگردد و اتفاق اهل مدینه بران نقل میکنند اینست که عود حلال است و صحیح نشده است در
تحریم آن حدیثی و بحسب قول اهل لغت چنانکه در شرح احیا است عود شامل است ساز را و تار را و تار
شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که بخصوص آن حدیث نهادن نبی صلی الله علیه
وسلم هر دو انگشت را در گوش ورود یافته و همچنان نیز هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاوی و ابن همام
مصنف بحر الرائق که هر یک از ائمه مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد یقین
خواهد دانست که جمیع آلات با غنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران ناهنجار نواخته شود
حرام است و سماع غنا چنانکه در محافل صوفیه صافیه بلا اقتران منکرات شرعی حلال است لما مر من
قول الحاوی من ان الملاهی انما حرام العود و الطنبور و المعزفة و المزمار و الطبل و ما الیه صوت مطرب
اذا انفرد او مکروه و هو [illegible] به الغنا طربا و لم یطرب منفردا کالشیخ و القصب یکره مع الغنا لا
وحده انتهی و کذا من قول العمرانی المحرم هو المطرب من غیر غنا کالعود و الطنبور و الطبل و المزمار و الرباب
و ما اشبهها ترجمه برای آنچه گذشت از قول حاوی که از قدمای فقهاست اینکه تحقیق که آلات لعب
یا حرام است مثل عود و طنبور و معزفه و طبل و مزمار و آنچه در لهو آرد یا از طرب دهنده و وقتیکه تفرد
کنند بضرب آن نی بغیر غنا و از تقسیم دوم مکروه است و آن اینست که زائد میشود بدان سرود
از روی طرب و طرب نمی [illegible] بغیر غنا مطرب نمی باشد چنانکه چهار چوبه و بانسلی مکروه است
با غنا نه بغیر غنا تمام شد قول حاوی و همچنین است از قول عمرانی که فقیه معتبر است حرام از قسم لهو آنها
باشند که مطرب و بغیر غنا مثل عود و طنبور و طبل و مزمار و رباب آنچه مشابه باشد بانها یعنی این
اهتمام بغیر غنا اگر نوازند حرام است و سماع الغنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که وتار مزامیر
مخصوص باهل ملاهی است و اختصاص اهل شرب دارد پس بجهت تشبه آن قوم نیز حرام گفتن
می باید جواب اختصاص اینها باهل شرک و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و بیع و شری آنها
مسلمین را جائز است و با ملاحظه آن سماعات در شریع لازم می آید بحسب روایات مفصله ذیل قال

ابن همام مصنف فتح است نه بحر الرائق

صاحب الهدایة وقال ومن کسر لمسلم بربطًا او طبلًا او مزمارًا او دفًا او اهرق له سکرًا او منصفًا فهو ضامن وبیع هذه الاشیاء جائز وهذا عند ابی حنیفة وقالا لا یضمن ولا یجوز بیعها وقیل الاختلاف فی الدف والطبل الذی یضرب للهو فاما طبل الغزات والدف الذی یباح ضربه فی العرس یضمن باتلافه من غیر خلاف من باب الغصب فی شرح الوقایة هم وضمن بکسر معزفة واراقة سکر ومنصف شی المعزف آلة اللهو کالطنبور والمزمار ونحوهما وهذا عند ابی حنیفة رحمه الله وعندهما لا یضمن و لا یجوز بیعها وعند ابی حنیفة رحمه الله انما یضمن قیمته ففی الطنبور یضمن الخشب المنحوت واما طبل الغزات والدف الذی یباح ضربه فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمه شارح مختصر وقایه میگوید که معزف آله بازیست چنانکه طنبور ومزمار ومانند آن ضامن میشود انسان بشکستن آن نزد امام ابو حنیفه و صاحبین میگویند که ضامن نمیشود وجائز نیست بیع همه اشیا امام صاحب میگویند که در شکستن طنبور قیمت چوب تراشیده را ضامن میشود لیکن بشکستن طبل غازیان و دف که مباح است نواختن آن در عرس وشادی ضامن میشود باتلاف آن باتفاق امام وصاحبین وفی المغنی ابن قدامه الملاهی نوعان محرم وهو الالات المطربة بلا غناء کالمزمار والطنبور ونحوه لما روی ابو امامه رض انه علیه السلام قال ان الله بعثنی رحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والنوع الثانی مباح وهو الدف فی النکاح وما فی معناه ما کان من حادث سرور ویکره غیره فتح القدیر من باب من لا تقبل الشهادة ترجمه ودر کتاب مغنی تصنیف ابن قدامه است که آلات لهو دو قسم اند یکی حرام وآن مزامیر مطربه اند که نواخته شوند بغیر غنا چنانکه نی وطنبور ومثل آن برای حدیثی که روایت کرده است ابو امامه رض تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تحقیق الله تعالی برانگیخته است مرا رحمة برای عالمین وحکم کرده است مرا برای محو کردن معازف ومزامیر ونوع ثانی از آلات مباح اند چنانکه دف در نکاح وآنچه در معنی نکاح باشد از قریب حادث که موجب سرور باشد ومکروه است غیر آن روایت میکند آنرا صاحب فتح القدیر در باب من لا تقبل الشهادة سوال اگر کسی گوید که از احادیث واخبار که در دلائل اباحت ذکر کرده شد سماع دف از آنحضرت وسماع عود وبربط وطبل غزات ودف از صحابه وتابعین باختلاف اقوال ثابت گشته اما دهل وطبله ومردنگ وپکهاوج وسارنگی وستار وطنبوره وغیره آلات مخترع

اہل ہند که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شود اباحت آن چگونه ثابت شد جواب گویم که موافق
مذہب حنفی اباحت آن محتاج دلیلی نیست زیرا که بضابطهٔ حنفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت
هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بود دلیل در خصوص آن چنانچه علمای حنفیه در حدیث ان کنت نذرت فاضربی
و اعلنوا النکاح بالدفوف تصریح نموده اند که امر برای استحباب و سنیت دف زدن است و الا اباحت
غنا و دف زدن محتاج امر نبود اما بر مذہب شافعی رحمة الله علیه که نزد وی اصل در اشیا حرمت است
احادیث مذکوره و فعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که
بود دلیل در باب فرد اباحت مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزامیر که نص شرعی در حل و
حرمت آن وارد نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای حنفیه موافق اصول خود برای اباحت آن
قائل شدند و بعضی ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیزی که از جنس دف و
طبل و عود و شبابه یافتند باباحت آن تصریح نمودند و در آنچه نهی یافتند مثل کوبه و طبل مخنثین که آنرا
ڈگی و ڈور گویند آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند پس مقدمهٔ مزامیر مثل غنا مجتهد فیه برآمد
و نیست انکار در مجتهد فیه سؤال آنچه نوشتند که مزامیر مقترن با منکرات شرعی حرام است و بغیر
اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام کدام که در محافل صوفیه نباشد جواب مقصود از
اقتران منکرات اینست فعل الاصل نیز باسباب محرمه و عوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت
نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت به نیت ریا و سمعه معروف و مشهور است پس غنا که
حال اباحت و نسبت آن ثابت گردید باسباب محرمه و عوارض ممنوعه حرام میگردد و محرمات
غنا را در چهار انواع منحصر کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در مغنی و مستمع باشد مثل سرائیدن زن اجنبیه
روبروی نامحرمان بلا حجاب که آنانرا بخوف فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جائز نباشد
بحکم حدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حرم القینة وبیعها وثمنها
وتعلیمها والاستماع الیها ترجمه روایت می کند ابوامامه رضی الله عنه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا حرام کرده است زنان سرود کننده را از روی
پیشه چنانکه دوسنی یا کسبیان سی باشند و حرام کرده است خرید و فروخت
قینات را و قیمت آن را و حرام است تعلیم آنها و شنیدن سرود آنها بوجهیکه

مذکوره شنیدن غنای طرا القان و دیدن رقص و صورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال اجنبیه در پس حجاب سرایند یا مسکوحه خواه جاریه مملوکه یا عجوزه که خوف فتنه و نظر شهوت بر و نباشد بلا حجاب نیز بسرایند سماع آنها حرام نخواهد بود کما نقل عن فتاوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تغنیان فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار ترجمه در فتاوی البیان مرویست از حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه دو کنیزکان که می سرایندند پیش وی بشب پس هر گاه وقت سحر میشد میگفت آنها را که حالا سکوت کنید این وقت استغفار است و در کتاب کشف القناع عن اباحة السماع مذکور است که اول ترمذی بضعف حدیث اشارت کرده و بر تقدیر صحت او از فتنه جاریه است که بسرایند برای رجال در مجلس شراب خوار و اما غنای جاریه برای مالک خود و همچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قائل نیست کسی بدان بتحریم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجه حرمت در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرایده شود مشتمل باشد بر معشوقی که سماع آن شرعا حلال نیست همچو مدح آن حسینه جمیله معینه وصفت شراب که بیان رغبت انگیز بسوی شراب خواه شعر باشد مسموع مذکور پر اهانت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا چنانچه در فتح القدیر است ان التغنی المحرم ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة المراة المعینة الحسنة و وصف الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجاء لمسلم او ذمی اذا اراد المتکلم هجاءه لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد او لیعلم فصاحته و بلاغته ترجمه تحقیق غنائی حرام آن است که باشد در الفاظ چیزیکه حلال نیست شنیدن آن شرعا چنانکه تعریف آن خوبصورت معینه و وصفت شراب که برانگیزد سماع آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه و بتخانه یا هجو مسلم یا ذمی وقتیکه اراده کند متکلم بان هجو را نه خواندن شعر برای مثال و استشها و یا برای تعلیم فصاحت و بلاغت قسم سوم اینکه وجه حرمت در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعا روا نباشد سماع غنا کند تا تقویت سماع آن هوای حرام و نفس وی بیفزاید چنانکه شرابیان خمر ذوق شراب و زانیان بشوق جماع و عشاق فساق بیاد معشوقان مجاز و کفار و مشرکین در معابد بتخانه می شنوند در همین اقسام غنا و ملامت در حدیث شریف نهی آمده که نادانان آنرا دلیل حرمت غنای مطلق و مزامیر مطلق می پندارند حالانکه آن خاص اوقات مشاغل شراب و غیره است عن ابی امامه رضی الله

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی رحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر
والاوثان وامر الجاهلیة الی آخره ترجمه گفت ابو امامه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه
برانگیخته است خدا مرا رحمت برای عالمین و حکم کرده مرا برای دور کردن معازف و مزامیر و اصنام
و رسوم جاهلیت کفر و شرک پس این حدیث دلالت میکند بر حرمت غنا و معازف و مزامیر که در مجالس
شرب خمر و زنا و غیره منکرات باشد نه مطلقا بدلیل آنکه فقهای محققین نیز در روایات خود ها همین
اسباب حرمت نوشته اند چنانچه در شرح بزدوی مسمی بالنوری تصنیف ابو القاسم محمد ابن عبد الله دمشقی
مرقوم است اعلم ان السماع الذی یختلف علمائنا فی حده هو ما کان علی سبیل اللهو واللعب کما یسمع الفساق
وشاربی الخمر وتارک الصلوة فاما من یسمع الغناء وهو صائم والم الصلوة لا تارک له و وقرائت القرآن
فانه حلال بلاخلاف بلا فی الشرح الکافی ترجمه بدانکه تحقیق سماع غنا اینکه اختلاف کرده علمای
آن غنا همانست بطریق لهو و بازی باشد چنانکه مردم فساق و شراب خواران و بی نمازیان میشنوند
ولیکن کسی که صائم و نماز گزار و [illegible] باشد و تارک نماز و تارک ورد و تارک تلاوت قرآن نباشند
پس سماع برای او حلال است بلاخلاف همچنین حکم است در شرح کافی قسم چهارم آنکه وجه حرمت در
استعمال آلات غنا باشد و آن بنظر می شود که رباب و چنگ و ستار و طنبور و بربط و سارنگی
و دهل وغیره مزامیر بقیه غنا نوازند چنانکه رسم کفار و مشرکین از شعائر عرب در ابتدای اسلام بوده است
که بوقت طعام و شراب خواری صرف مزامیر می نواختند و احال نیز در نصاری و سلاطین هند فرق است
که بوقت طعام روشن چوکی می نوازند و همراه آن غنا نمی باشد موجب حرمت اینکه بجهت تحریم
شراب آنچه لوازم و رسوم شراب خواری بود آنهمه را حرام کردند چنانچه ظروف شراب که نقیر و مزفت
و دبا یعنی جام و صراحی وغیره اسباب شراب همه حرام شده بود و مشغول آن زدن مزامیر بغیر غنا چنانکه
رسم کفار در ایام جاهلیت بود حرام کردند تا بملاحظه آن شراب یاد نیاید و ذوق و طرب مزامیر
رغبت بشراب نه انگیزد و بعد ترقی اسلام که حرمت و نجاست شراب در ذهن مسلمین مستقر گردید حکم
کراهت ظروف وغیره تشبیه شراب حرام شده بود و دران حرمت ذاتی نبوده است فاستعملوها
پس استعمال کنید لیکن مشابهت بهیئت کفار نباشد چنانچه در کتب فقه اباحت اوانی خمر بعد تحریم آن
مگر استعمال آن در مباحات نیز اگر مشابه بوضع میخواران باشد ممنوع شده قال صاحب الهدایه [illegible]

لو رایت جماعة مجالسا واحضروا آلة الشراب واقداحه وصبوا فيه السكنجبين ونصبوا ساقيا يدور عليهم ويسقيهم
ويجيب بعضهم بعضا بكلماتهم المعتادة بينهم حرم ذلك ترجمه گفته مصنف زواجر و برای همین تشبیه بهیئت میخواری
است اگر ببینی تو جماعت مسلمین را که در مجلس حاضر کرده اند ظروف شراب خواری را همچو جام و گیلاس
وغیره و بیندازند در ان سکنجبین و شیر وغیره چیز مباح را و قائم کنند یک ساقی که دور کند بر ان مسلمانان
و جواب دهد بعضی آنها بالفاظیکه عادت میخواران بود حرام است نوشیدن شیر وغیره نیز برای
تشبیه کفار علی هذا القیاس اگرچه در مجلس شراب نباشد و مزامیر بغیر غنا نوازند چنانکه می نواختند
وقت شراب خواری پس شاید بمزید احتیاط و برای تشبه بان هیات در مجلس غیر شراب نیز اذن مزامیر
بلا غنا حرام کردند في الفوائد استفتي الامام عين الدين عن سماع صنع في زماننا مع الالات
قال انه مباح وقال مجتهد العصر والزمان امام فخر الدين شيرازي رحمة الله عليه
المزامير موجد للاصوات الموزونة فهو بالنظر الى نفسه مباح وذكر الامام انما الحرمة
لعلة اخرى وهو التذكر عند شرب الخمر كما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم
اذا حرم الخمر حرم المزامير اذ الناس يضربون وقت شربه فحرم ضربه لتذكره ايضا و
هو قبيح لمعنى في غيره فاذا كانت هذه المفقودة يفقد الحرمة ايضا ولهذا يباح ضرب
الدف في الحرب والعرس وضرب الصنج للاوقات الخمس بحيث ان الحكم يتغير بتغير
العلة واذا كانت النفس متوجهة بالصوت وانها مشتاقة لمشاهداته تعالى
فاصوات المزامير داعية من الكدر الى الصفا ومرفعة من السفل الى العلى
اذ الصوت الحسن وهو قوة الارواح وقوتها في عالم الملكوت

ترجمه در فتاوی فوائد مرقوم است که از امام عین الدین استفتا کرده شده بود از سماعی که رواج
یافته در زمان ما مع آلات مزامیر گفت امام تحقیق مباح است و گفت مجتهد العصر والزمان امام
فخر الدین شیرازی رحمة الله علیه که مزامیر موجد است برای آوازهای موزون پس آن بنظر ذات
خود مباح است و ذکر کرده است امام که حرمت در مزامیر بعلت عارضی است و آن تذکر است
نزد شرب خمر چنانکه روایت کرده اند ثقات از نبی صلی الله علیه وسلم که حرام شد خمر حرام کرده شده
مزامیر زیرا که مردم میزدند مزامیر را وقت شرب خمر پس حرام کرده شد نواختن آن بجهت یاد دهی

نغمه پس مزامیر قوی است بهانی که یافته میشود و غیر آن که شراب است پس قضیه آن علت مفقود خواهد شد
حرمت نغمه و تلحین است مباح است دف زدن وقت دفع قراد و در شادی و زدن طبل برای وفات خمسه زیرا که
حکم متغیر میشود به تغیر علت [illegible] هرگاه که باشد نفس متوجه یا واز نیکی آماده شود برای مشاهده حق تعالی پس
اصوات مزامیر باعث اند نفس را از کدورت بطرف صفا و ارفع است آنها از پستی بطرف بلندی
زیرا که صوت حسن غذای روح است و قوت آن در عالم ملکوت و مطابق روایت مذکوره در
احیاء العلوم امام محمد غزالی زوال حرمت عارضی از مزامیر بعدم وقت شراب خواری مذکور است و
همچنین در فتاوی ابراهیم شاهی و در فتاوی غیاثیه مرقوم است در نقل عبارت نظر به طوالت
دانسته گذاشته شد سوال اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه امارد خوبصورت و بیرون ریش می سرایند
والاطفال اند مشهور است پس باید که بجای امارد بطور قسم اول حرام باشد جواب پس اینکه الامرد
کالنساء در حکم تحریم نظر شهوت است یعنی چنانکه نظر بد بطرف نساء حرام است همچنان نظر بد بطرف
امرد حرام است اما نه از استماع صوت امارد و شنیدن آواز و بنظر پاک دیدن خوبرویان وارد
بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس منسوب شد که شیخ روزبهان بقلی قدس سره
در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوبرو بود که عارفان در مجمع سماع
بجهت ترویح قلوب سه چیز محتاج اند روایح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح و مطابق آن امام غزالی
رحمة الله علیه در کیمیای سعادت نوشته که آواز زنان عورت نیست هیچ روی کودکان لیکن
نگریستن در روی شهوت که جائیکه بیم فتنه باشد حرام است انتهی الحمد لله علی احسانه که محفل سماع
حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معرا و شرائط ملزومه شریعت و طریقت آراسته
و متحلی میباشد لهذا مستوجب رحمت رحمان است آمدم بر عرس سراپا قدس حضرت مولانا قدس سره
این بود سال اول در ماه شوال بین الاصحاب شورای اجتماعی شد که مولانا قدس سره العزیز
اقسام ثلاثه عرس بیان کرده اند برای عرس شریف کدام قسم اختیار کرده شود اکثر یاران گفتند
که چون حالا توکل است و سجاده والی وارث مولانا نیست در یحالت بجز قسم ادنی که یک روز
شود دیگر صورت [illegible] یکی از خدام گفت که برای قسم اولی و اعلی اقبال شناید و اغلب که
پسند حضور نباشد و قسم ادنی برای امام حسین علی نبینا و علیه السلام است اندرین حال

بر خیر الامور اوسطها عمل باید کرد علاوه بر حکم حدیث دران تقلید پیران پیر حضرت خواجه بزرگ اجمیری
علیه التحیة والسلام است که از یکم رجب تا ششم روز وصال در اجمیر شریف ایام عرس مقرر اند و حسن اتفاق
اینکه تاریخ وصال حضرت مولانا نیز ششم ذیقعده واقع گشته پس از یکم تا ششم ایام عرس قرار داده
رقعجات بطور اشتهار از شاهجهان آباد تا الهٰ آباد و بنارس ارسال تا آنکه بسبیل یافت و بعد نماز
جمعه که اکثر مریدین ساکنه لکهنؤ حاضر بودند اعلام کردم که حضرت مولانا بمقتضای کمال توکل کار حیات
و وفات خود را بسپرد خدا فرموده اند مصرعه خدا خود میر سامانست ارباب توکل را لیکن بانقضای
نقصان بشریت و لازمه بشریت مستحسن مینماید که آنچه مریدین و مخلصین شهر بروز معین فاتحه و نیاز حضرت
مرگوز باشد آنمقدار حسب مقدور خود بدوکان شیخ هنگا و محمد بخش مودی سرکار رسالت جمع ساخته
تا اتمام عرس لیل و نهار حاضر مانده یکجا خورده و نوش نمایند تا اختتام عرس لنگر و مطبخ رسالت
بر عام و خاص جاری ماند و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانروز هنگامه سماع گرم باشد
اخوی خلیفه فتح علی شاه صاحب و اکثر خیراندیشان این رای پسند فرمودند و بعضی عقلا گفتند
که در حالت توکل و بی سامانی دعوت عامه و محفل مستمره تا شش یوم شبانروز از قسم محالات
عقلیست و بعضی صاحبان بدگمانی بردند که مولوی نوزاده و خلیفه صاحب بتدبیر جمع کردن وجه
برای خود ما کرده اند لیکن دریافت کردم که تجویز مذکور رهنمون مرشدنا و مولانا پسند و منظور
گردیده گفتم سه غرض ز دنیا و عقبی قبول خدمت تست و بر و غیره پاک است اگر پسندید تواهم
شتابا لله بطور فهرست لقبیه اسمای مریدین طیار کردم هرکدام مرید مخلص باشند و شهر
بهر چه تا هم عرس آورده در آن کتاب نوشته از دست خلیفه صاحب بدوکان مودی مذکور جمع
نمایند هم از شیخ مودی گفته شد که عیش تخمینا دو صد روپیه یومیه گرفته خواهد شد و سوای مصرف
سه روزه تا مال سه هزار روپیه سرمایه دوکان داشته باشی چون شیخ هنگا نیز مرید و معتقد بود
و سامانات تا باقی مسجد در عین ایام عرس از نزد خود طیار کرده هر صد من پنج نفیس و مائده وارد
شکر و روغن و غیره [illegible] داشته اول بنام او که هر قدر صرف شود برای خوشنودی
حضرت ما تا ده پیشانی صرف نمایند از عنایت مولانا همچه موجود دادم چون خلیفه
شهر چند کسان ذی مقدور و باهمت نیز بودند آنها صد ما روپیه برای جمع کردن در دوکان مذکور

آورند دران زمره محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاجر لشهنا و قاسم علی و حسن علی و یوسف علی
وغیره اقربای او و منشی رام دیال و کشن دیال پسران لاله لکهن لال سابق الذکر و چودهری
سرفراز احمد رئیس ردولی و سید کرامت حسین صاحب همشیره زاده سید غلام علیخان بهادر از روسای
عظام رای بریلی و مولوی حافظ کرم احمد صاحب خیرآبادی میر منشی بیت الوزارت شاه اوده
از جمله معتقدین با اخلاص که از ده دوازده سال شریک عرس میشوند بعقیدت مریدانه مدام
حاضرباش درگاه عالم پناه است مسماة چهوٹی خانم عرف چهوٹے صاحب قوم افغان است وطن
قدیم بزرگانش پیشاور و مولدش شاهجهان آباد و بعد فوت شوهر مقدم خود از شاهجهان آباد براه
سیاحت عظیم آباد وغیره دیار مشرق سیاحت کرد و با مستر [illegible] نامی انگریز جلیل القدر اتفاق مناکحت
افتاد و از و فرزندی پیدا شد که ملازم سرکار کمپنی است و مبلغ روپیه مشاهره دارد و شخص
سید بعد فوت شوهر ثانی مذکور تارک الدنیا شد در کوته جهان آباد با سید بدر الدین شاه قادری
عقد بیعت نمود و چندگاه استفاده برداشته حسن نیت و صدق طویت صحبت اولیا و فقرا پیدا کرده
و پارسا گردید چنانچه از زمان ورود لکهنو در سر دو درگاه حضرت مولانا و جناب مخدوم شاه مینا
صاحب قدس سرهما همیشه حاضر میباشد و مبلغ یک یک صد روپیه در هر دو عرس نذر میکند و سوا
آن در هر سال دو سه محفل عام و بذل طعام بخوبی تمام میکند و مشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل
درویشانه معمول الاوقات است عاقبتش محمود باد فقط بخدمت صاحبین مذکورین گفته شد
که تجویز فراهمی نذور برای کسانی بود که مصارف یک روز برداشت کردن نمی توانند و شما بر ایت از
فضل الهی استطاعت عرس مستقل میدارند برای شما مصلحت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب
گذاشته دیگر پنج روز را با یکدیگر تقسیم کرده حسب دلخواه انصرام سعادت عرس نمایید چنانچه شش روز
اول میان غلام حسین مذکور و تاریخ دوم و سوم لاله لکهن لال و چهارم و پنجم محمد نذر علی خان
نامزد خود ساختند و دیگر صاحبان در تاریخ ششم شریک خلیفه صاحب شدند در تاریخ اول غلام حسین
هر روز سه مجلس معمول اهل شد فهرست ضروریات مفصله ذیل نوشته داده
طعام جا برای اقسام در یک وقت [illegible] برای روشنی بهار و باتی موم [illegible] بار کندن قنادیل [illegible] چراغان [illegible]
[illegible] برای سادات [illegible] برای مشایخ [illegible] [illegible] معمار [illegible]

امامت نماز فجر دو شنبه بهزار وقت ادا فرمودند بعد ازین حسب معمول قصد درس مثنوی شریف و
کلام الله مجید کردند مگر حواس و اعضا در قابو نبودند باز در حجره بر بستر استراحت افتاده کلمات یاس
از زندگی بزبان مبارک راندند و آب شوربه خواستند چون مرحوم نظر ورم و استسقا تامل کردند مضمون
سه بیار باده که مینای عمر لبریز است ه هر لعین را دم آخر چه جای پرهیز است ه بر زبان مبارک شنیده
قطره تنها لب گشته که دو شنبه نزد حضرت محبوب ترین ایام است شاید امروز روز کوچ باشد لیکن زبان
از گفتگو در بسته مشغول بذکر قلبی شدند اسهال و حمی اشتداد گرفت و ورم رو بکمی آورد و بیهوشی
ظاهری غلبه کرد معهذا هرگاه وقت نماز می آمد نام نماز شنیده بر می خاستند وضو یا تیمم کرده رو بقبله نشسته
ادا آنها بادای رکوع و سجود آخر به اشارت هر یک رکن می پرداختند و برای امامت نماز ظهر دو شنبه کمترین
غلام محمد نورالله را امر کردند از وقت نماز جماعت از آنحضرت ادا شدن نتوانست و نماز باطن که
معراج المؤمنین است مستغرق شدند تا صبح آن روز دو شنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله
[illegible] مبلغ ده هزار روپیه خریده شده بدستور سابق بود یعنی اندرونش چند قطعه مکانات پخته و خام
و در هر یک قطعه چاه واقع و زمین آن از صحن مسجد بقدر دو نیم بالشت در بلندی و پستی داشت مرضی
حضرت بود که همگی مکانات احاطه از بیخ و بن برکنده زمین آن هموار و برابر صحن مسجد کرده شود و [illegible]
بود لیکن بوجه صرف در تعطیل کم از عشره امکان نداشت از کرامت آنحضرت آن روز دو شنبه محمد علی خان
سپاهی داروغه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده به
کندیدن مکانات مذکوره معین ساخت و خود نیز بدان خدمت کمربسته استاده [illegible] امروز
مزدوران مذکور [illegible] در بیکار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات را از بیخ و بن
برکنده چوب و خشت آن علیحده نموده و چه چه تا آب رسیده زمین برابر صحن مسجد هموار کرده تخته ها درو
و چمن آراستند باغبانان شهر از خود دویده بیلچه ها کشیده تمام زمین را آئینه رو ساختند و سقه های
بیشمار دوریده آبپاشی تمام واقعی کردند و محاذی در وسطی مسجد مکان قبر شریف تجویز نموده بر آن
شامیانه نافه سنبل ایستاده کردند و در عرصه وقت عصر آمد چون برای نماز عصر تشریف [illegible] پرسیدند
که امروز پنجشنبه است سوال عجیج قدرت الله بیگی انچه نیاز حضار عرض کرده که امروز دو شنبه بود
آخر گردید شب سه شنبه آغاز شده بود سکوت فرموده نماز عصر به اشارت گذاردند [illegible]

همگنان را الیقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید درین ایام غلبهٔ استغراق حضرت مولانا در ظهور رسید
که موجب حیرت حضار گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مرحوم که از مریدان قدیم و مخلصان
صمیم اند به بالین مبارک حاضر بودند بدل خود گفتند که من قصیده برده حفظ کرده بودم افسوس است که
استفادهٔ سماعت نیافتم که بسمع مبارک حضرت رسانیده اجازت مکمل بگیرفتم حضرت مولانا بعد استحالت
تشوشی بر خطره شان مشرف شده فرمودند که مرزا کلن بیگ گر قصیده یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم حسب الارشاد
مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند ارشاد شد چنانچه به ترتیل و تدریج بخوانید که من بخوانم چنانچه
بیت اول قصیده تبرکاً بکمال تأنی و ترتیل خوانده نشان دادند و عند القرات هر جا که غلطی بود تصحیح کردند
بعده ارشاد کردند که اجازت قصیده طیبه با ایشان و اولاد ایشان و جمله مریدان و طالبان و دوستان
بوده و هم اجازةً کاملةً و شاملةً مستمرةً الی یوم القیامة دوم اینکه مریدان شب مرزای ممدوح حضور
عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت بر زبان مبارک می رانند که اجل ما در رسیده است و بدست
ما غلامان چنین است ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛
فرمودند بلی ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما و این مصرعه تا دیر مکرر بر زبان مبارک رفت میان اسد الله
صاحب مرید و تلمیذ خاص که چند سته چپی بسته و پاکوبی اختصاص کلی داشتند بخوش آوازی خوبی غزل
حافظ علیه الرحمه غزل ساقی بنور باده بر افروز جام ما ؛ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ؛
خواندند به تکرار ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ؛ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ؛
کیفیتی ماند که ما و انیم و دل ؛ و چنان مفهوم شد که حضرت ناصبوری عشاق در مهاجرت خود دریافته
افاضت تسلیه و تسکین و ایجاد قوت تحمل و تمکین بر قلوب حضار می کنند حقا که بغیر وقوع واقعه هایلهٔ نهمت [?]
علیای آن قطب الواصلین مهجورین بیقرار و مریدین سوگوار را دستگیری فرمود و الا کسی را هیچ
اختیار نداشت ؎ ہو سکے نہ حول و قوۃ اگر تیرے درمیاں ؛ جیسے ہو سکے سو نہ ہو سکے
[illegible] ؛ سوم اینکه بروز سه شنبه در حجره تشریف داشتند بوقت زوال و بهتر تغیر حال مفهوم شد
کمترین خدام مجیب نوازش گذارش کرد که پیر و مرشد را خوب معلوم است که در مرض الموت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام با خالق اکبر سبحانه بتوسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و با و اسکه
از طرفت است خود اطمینان کلی حاصل نکردند تا قبال نقل از دنیا لم نه فرمودند پس قبله و کعبه ما که بر قدم

از مرحوم همراهی پرسید که سواری کیست گفتند رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم برای دیدن محمد کو
عبد الرحمان تشریف آورده‌اند منشی مذکور میگوید که باستماع این خبر در مکان مذکور بطرف شرقی دویدم معاینه
کردم که بالای سنگ ره چبوتره شرقی مسجد است حضرت مربع نشسته‌اند و از تابانی چهره مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوالی چبوتره روشن و تابان گردید خواستم که خود را زیر قدم مبارکش
اندازم فوراً از نظر غائب شدند چنانچه منشی مذکور از خواب فوراً برخاسته در مسجد آمده به غایت
تحیر داشت دوست مرحوم عنان گرفته نشان مدّ او کرد والله بالله همین وقت حضرت صلی الله علیه
وسلم [illegible] اینجا نشسته دیده‌ام فقط اطبا و حکمای شهر هی آمدند اینحالت و نبض ملاحظه کرده تحیر
میشدند که نبض [illegible] مثل صحیح البدن و روح شادان بی رنج و برگ است بی اختلال حواس
ادراک ظاهر راست چون مرحوم حضرت را خیال نماز بود و استقبال قبله هر وقت منظور داشتند
لهذا بستر خواب شرقاً و غرباً گسترده شده بود تا به پهلو برخاست رو بقبله نشستند لیکن حضرت برای بستر
خواب نکردند با وجود بیهوشی از نماز مغرب تا عشا نشسته ماندند بعد فراغ عشا خواستیم که به بیجان
حال دراز شوند هر مرتبه که غلطانیدم باکشیده برخاسته سبب آنکه پا بطرف قبله دراز میشدند آخر کار
بستر را جنوباً و شمالاً گستردیم استراحت به اطمینان فرمودند آخر شب حفاظ گرد گرد نشسته تلاوت
سوره یسین و سوره ملک وغیره تا وقت اشراق کردند باستماع قرآن سکوت از ذکر جهر گردید
معلوم داشتند که روح منتقل شد چون نبض بدستور بود دیده در گاه چشم نور افتد در گوش با واز بلند عرض کرد
که روز جمعه است تهیه غسل و نماز هست یا نه از کمال بشاشت چشم وا کرده فرمودند که مرا برخیزانید
و هر دو دست بالا کرده اراده نشست نمودند باونی اعانت چنان سبک و شاداب برخاسته نشستند
که گویا همین وقت خفته بوده‌اند و آب برای وضو طلب کردند کلوخ تیمم پیش نموده شد آن را دست
زده اشارت بطلب آب فرمودند چون طشت و آب وضو آوردند خواهش مسواک معلوم شد
چنانچه چوب نو [illegible] مسواک پیش کرده شد بترتیب و استیعاب تمام وضو میکنانیدند و ادعیه ماثوره با آواز
بلند میخواندند و کلمه شهادت حضرت بزبان خود میگفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده
باز مستغرق گشتند و به [illegible] الالات اشارت رفت تا کلام حمد و ثنا و نعت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم تا یک پاس روز برآمده سرائیدند بعده قرار کرده ایستاده سوره قرآنی با سجان تمام تا دوم

میخواندند بعد نماز جمعه شاه هدایت احمد صاحب نبیره شیخ العالم قدس سره و مولوی محمد احمد جانشین
مولوی انوار الحق وغیره مشائخ کرام گرد حضرت بطور حلقه نشسته ذکر جهر شروع کردند در نیم ذکر جسم مبارک
تیز تر شد تا ذکر قلب و حرکت نبض بدستور جاری بود در این حالت کفن بدن و قبر و طیاری مکان غسل
وغیره شروع کنانیده شد همه مردم موافق و مخالف را خطره ای شد که تصور کردید که حضرت رضی الله عنه
انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود بعد ظهور این خطره بر هر دو چشم وا کرده خمیازه گرفتند شعله نورانی
بر چهره مقدس مستولی گردید که نظر بینندگان تاب دیدنش نیاورده چشم حق بین از کسب باز کرده
زیر لب لفظ الله گفتند نظم این گفت و زگفتگو خموش شدند ؛ از شربت وصل جرعه نوشیده ؛ حیف
از جور استقامت افتاد ؛ طبع از روش سلامت افتاد ؛ ابر زمین سیاه برخاست ؛ گرد سینه برتن
برخاست ؛ روزم ز فراق بسر آید ؛ کین روز به بخت من در آمده ؛ در خاک نشاند روزگارم ؛
افتاد خزان بنوبهارم ؛ تو بگذری و مرا گذاری ؛ اینست طریق دوستداری ؛ هرچند جهان همه
خیال است ؛ در خواب و خیال مانسال است ؛ خود گو که بخیال چون شکیبم ؛ خود را بخیال چون فریبم
بی وصل تو زندگانیم چیست ؛ صد خنده مرگ بر چنان زیست ؛ نقش همه قسمت در سرشتم ؛ کز آب
چه کند نبیر نوشتم ؛ آن را که شد این فسانه در گوش ؛ شد خواب ز دیده اش فراموش ؛ ای جان
صد هزار چو ما وقف جان تو ؛ هر دم هزار تحفه ما بر روان تو ؛ بمجرد رجوع روح بعالم قدس که یکپاس روز
باقی مانده یوم جمعه و ششم ذیقعده سنه ۱۲۴۵ هجری اتفاق افتاد عالم ته و بالا گردیده و صدای فریاد
و فغان بعرش برین رسیده بخوف هلاکت و بنا بر حضار جسد مطهر را معه بستر خواب بعجلت برداشته
در حجره خاص بردیم بعد تغسیل و تکفین بر سر جنازه نهاده خواستیم که درون مسجد نماز خوانده بر قبر
که درون احاطه و بیرون صحن مسجد طیار بود بریم جنازه بلند از دستها شده بطرف شرق که در انجا
قریب ده هزار مردم مشتاق قدمبوس و دست بوس ایستاده بودند روان گردید هرچند ما مردم
بطرف مسجد مبارک کشیدیم ضبط و اعاده آن هیچکس قدرت نیافت بطرفة العین در تمام احاطه
و گرد قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب رسید و الله بالله که این حرکت قسری خلاف مراد ما همه
حاملین جنازه بود و در این حرکت کمتر کسی باشد که دست او بر سر جنازه یا چادر که بالای آن بود رسیده باشد
بعد نماز جنازه و عمل اسقاط مرقد و ضریح انسپردن جسد مطهر مصفی و منور ساختند و سوای جمعا

ولایت حضرت مولانا دیدم بسته شد اصلا طاقت گویائی در خود نیافتم بر جرأت خود نادم شدم و از توقف
عظمت حضرت مولانا بدلم منقش گردید هر چند از باعث موانع چند در چند در حین حیات حضرت مولانا
از شرف بیعت محروم ماندم لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا بشرف بیعت خود مشرف
فرمودند تفصیل برین منوال است حکایت مرزا موصوف میگویند که بعد رحلت حضرت مولانا
از جهان در عالم رویا دیدم که من در مسجدی وضو نموده در تهیه گذاردن نمازم که ناگاه حضرت مولانا
از حجره مبارک تشریف آورده و بکمال عنایت دستم بید دست مبارک خود مستحکم گرفتند گویا
بیعت میگیرند عرض نمودم که بطفیل آنحضرت مغفرت حقیقی امیدوارم فرمودند که تو کثرت درود شریف خوانی
می داری مفید مغفرت است بعد از آن ارشاد گردید که شخصی قصیده در تعریف پادشاه وقت
گفته است چیزی صله آن یافته است یا نه عرض نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه همین آن جمله حال را
از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم مسیان مرزا آغا جان و مرزا جان همکانم
سکونت میدارند بیان کردم او شان گفتند که کمال عنایت رحمانی بر حال شما مبذول گردید که
حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از آن روز برکت مولانا عقیدت وحدت وجود
بدلم منقش گردید و هیچ شکی باقی نمانده لهذا محبت حضرت مولانا روز بروز در باطنم می افزاید
غرضکه مرزا صاحب موصوف شب و روز اوقات خود را بیاد حق و محبت و عقیدت پیر و مرشد
بر حق بخوشحالی تمام بسر می نمایند و مرزا آغا جان پسر کلان و مرزا جان پسر دوم فرزند مرزا صاحب
موصوف سعادتمند ازلی وقتی علم و استعداد تا قلم و از تأثیر عنایات رحمانی بطور والد بزرگوار خود
اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت صادق با حضرت مولانا میدارند یقین است که بوقت موعود
داخل سلسله عالیه رحمانیه شوند حکایت رویای صادقه مرزا آغا جان خلف رشید
مرزا فاضل بیگ صاحب روزی مسمی تحسین علی خان خواجه سرای شاهی از امجد علی شاه
عرض نمود که آنحضرت با وجود چنین اتقا پوشاک از دست سنی می پوشند مرا حکم فرمایند که اورا
داخل مذهب امامیه معصومین نمایم چنانچه خواجه سرا مذکور بهانوقت نزد والدم آمده از طرف پادشاه
باین نوع پیام کرد که پادشاه تربیت شما بسیار نموده میفرمایند که فاضل بیگ مذهب ما حق میدانند
یا باطل اگر حق میدانند خوشی ما است که آنرا اختیار سازد و در حق او عنایت بیشتر خواهد شد در جواب آن

و جاگیر شدند منجمله شان نواب مکارم خان بهادر و نواب شمشیر خان بهادر بهمراهی نواب تهور علی خان
بهادر صفدر جنگ هرگاه بعنایت صوبه اوده رونق افزای این ممالک شده بودند درین ملک آمده
جاگیردار خالص پور و بختیار نگر و غوث گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان بهادر و نواب مکارم خان بهادر
نسبت تا نتهالی و نواب مراد شیر خان بهادر مالک قصبه گنج مرادآباد نسبت دادو نالی میرسد از آغاز
ورود این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقتدار بودند
در زمان اخیر وزیر الممالک و ضبطی ملک و جاگیر احتیاج روزگار افتاد بعمر هفت ساله بوده باشم
که والد ماجدم انتقال کردند والده ماجده بکمال ناز و نعمت پرورش نمودند باندیشه اینکه رنج و مشقت
تحصیل علمی بر خاطرم عائد نگردد در مکتب و مدرسه نفرستاد تا اینکه سیزده ساله شدم و بطور خود آمد و رفت
بلکهنو بوضع سیر و تماشا شروع کردم اتفاقاً شهره درویشی حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره
بگوش رسید روزی در مسجد پنداین حاضر شده نماز در عقب مولانا گذاردم و در دل لذتی یافتم
رغبت حضوری پیدا شد چنانچه هرگاه در لکهنو می آمدم اکثر بحضور حاضر میشدم روزی مولانا از بنده
پرسیدند که از چند مدت نماز میگذاری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آنوقت خدای تعالی حضرت
مولانا را متوجه عنایت نمود یک دو ته باشه بار و برو نهاده بود فرمودند بیا تا ترا مرید کنیم من دست دراز
کردم بعد ایجاب و قبول چند تباشه از آن دونه برداشته از دست مبارک بدهان من نهادند و خوردن
کیفیتی در رگ و ریشه من سرایت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل و جان پیوست عند الطلب
شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من نشسته باشی چشم بند کرده و زبان بکام
چسپانیده گوش باید کرد که دلم چه میگوید هرگاه آواز الله الله از دل بگوش برسد در تسبیح دم
در افزایش آن باید کوشید یعنی در یکدم هر قدر تکرار اسم ذات که مسموع شود در دم دیگر بران
باید افزود و ازان کیفیت فنا و بیخودی پیدا خواهد شد چنانچه چندان کردم در تحصیل آن محویت و بیخودی
آنچنان مستولی میگردید که در اعضا و قوای ضعف و طاقت تحمل آن نمی یافتم بحضور پر نور عرض حال
نمودم ارشاد شد که انشاء الله تعالی بتدریج طاقت تحمل آن حاصل خواهد گردید در صحبت چند ماه حال
من متغیر گردید بطبیعت دنیا و مافیها التفات نماند ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید همین حال
در خانه خود رفته بودم والده ماجده حال دیده بسیار رو[illegible] و گفتند پسرم از صحبت مولانا از کار دنیا

رفت عاجز نالی بسیار نویسانیده عرضی خود بدست مبارک نامی سفید یافت بخدمت حضرت مولانا فرستاد
حضرت بعد ملاحظه عرضی زبانی قاصد مذکور گفته فرستادند که او را پیش من بفرستند فردای آن مادرم
سواری یابو همراه مبارک مذکور بحضور مولانا فرستاد حضرت مولانا بعد استفسار خیریت فرمودند که والده شما
بسیار زاری نالی کرده میخواهد که شما سعی باطن گذاشته بطرف دنیا ساعی باشند لهذا میگویم که شغل ذکر
باید گذاشت و در کار دنیا مستعد باید شد عرض کردم که من بعلم ولی بهره محض هستم و مطلق عقل معاش
ندارم از من کار دنیا هم نخواهد شد ارشاد شد که هر که دنیا خواهد داد عقل معاش و استعداد هر گونه نیکی خواهد داد
بعد ارشاد هر یک نان دال مونگ شاه داده عنایت کردند که بحضور مبارک خوردن آن ذوق و شوق که در
دل بود ذکر از هر یک اعضایی شنیده میشد دور گردید و طلب و تلاش دنیا پیدا شد [illegible]
دنیا نیز از امداد و اعانت حضرت پیر و مرشد برحق شده بود از آغاز لغایت حال هرگاه بحالت
اضطرار در حیات و بعد وفات بروح مقدس رجوع کرده ام و میکنم فوراً فریادرسی میفرمایند
تفصیل آن بسیار طول و طویل است مگر چند حکایت برخود گذشته متضمن کرامت و همت علیا
حضرت قطب زمان بحکم ما نحن فیه بطور مختصر بیان می نمایم حکایت اول آنکه در آغاز تلاش
روزگار یکصد و بست و پنج روپیه بر سانیده بمحمد عثمان خان رساله دار داده اسامی یک سوار
مقرر کردم بعد چند روز رساله دار [illegible] نموده خواستگار و هم صد روپیه شد حضرت مولانا
ایجال شنیده فرمودند که یکصد و بست و پنج روپیه واپس بگیر خدا اشتهار بلا صرف روپیه اسامی سوار
خواهد داد و همچنان کردم بعد چند روز حضرت مولانا رقعه خود بنام محمود خان قندهاری رساله دار عنایت
کردند که همراه اسامیان سوار کرده سرکار یافته اند یک اسامی حسین علی خان بدست محمود خان
بسپرد و ملاحظه رقعه بلا صرف چیزی اسامی سوار بنام جاری کنانید حکایت دوم آنکه در زمان [illegible]
نواب معتمد الدوله بهادر فقیر محمد خان رساله دار مرا با بیست و پنج سوار نموده بمنصری تحصیل
بدیع الدولت سرحد [illegible] فرستادند از مولانا اجازت گرفته دو سال تحصیل محال مذکور کردم
از سرکار بحال حسن انتظام وصول نمودم و دو هزار روپیه را متمتع شدم در بین اثنا معتمد الدوله
متغیر گردید و فقیر محمد خان و جمله متوسلان او تغیر و تبدیل شدند بسبب هم از علاقه منصری برخاست شدم
بحضور مولانا رجوع نموده عرض کردم که فقیر محمد خان [illegible] من بود او از تغیر نواب معتمد الدوله

برجوع و ثوقی حاصل آید و بهر آنکه نباید بجمیع درآید غزل محمد حسین علیخان بهادر متخلص بجویا

اب فیض سے بہت ہے ساقی گلفام ہمارا
کر سکتی ہے کیا گردش ایام ہمارا

بیہوش کیا شربت دیدار پلا کر
بہتر ہوا آغاز سے انجام ہمارا

آسودہ ہیں ہم خواہش دنیا نہیں رکھتے
لبریز ہی عشق سے ہے جام ہمارا

بھیجا بھی جو اوسکو تو ہوا ہے وہ ایسا
قاصد کو رہا یاد نہ پیغام ہمارا

اگر روز تو صحبت میں ہمیں اپنی بلاؤ
ہوتے ہیں کہ نام آپکا اور کام ہمارا

مقصود جو عنقا ہے تو ہم ڈھونڈ نکالیں
مشہور ہے جویا ہے صنم نام ہمارا

غزل دیگر

اے بتو مظہر خدا ہیں ہم
کفر و اسلام سے جدا ہیں ہم

الم و درد و غم اوٹھاتے ہیں
اسلیے تیرے آشنا ہیں ہم

اپنی محفل میں درد جو رکھتے ہیں
مرض عشق کی دوا ہیں ہم

درد لذت رسائی کی
دیکھیے ایسے نارسا ہیں ہم

دلسے خادم جو ساقی ہیں
گو کہ ظاہر میں پارسا ہیں ہم

بت پرستی مدام کرتے ہیں
کہنے کو بندۂ خدا ہیں ہم

زاہدو ہمکو جانتا ہے خدا
کیا کہیں منہ سے اپنے کیا ہیں ہم

ہمسا دیکھا کہیں نہیں عیار
ایک زمانے کے آشنا ہیں ہم

پاس جاتا ہے تو رقیبوں کے
کہنے کو تیرے آشنا ہیں ہم

نار دوزخ سے کیا ڈریں جویا
دلسے مداح مصطفی ہیں ہم

غزل دیگر

لطف حاصل ہے زبان کو صفت یار میں کے
آج اعجاز مسیحا تری گفتار میں ہے

کیوں لگاتا ہے مرے زخم جگر پر جراح
سبزۂ خط میں ہے جو مرہم زنگار میں ہے

تیرے کشتوں کو جلا دیگا [illegible]
ایک ہنگامۂ محشر تری رفتار میں ہے

زلف میں گوشہ ابرو میں [illegible] میں
دل گرفتار ہوا صاحب [illegible] دو چار میں ہے

بلبلین کہتی ہین سب آگیا شاید گلچین | اتنو صیاد کو جب دیکھیے گلزار مین ہے
جور کے وصل مین بھی ہوگی نہ ایسی لذت | تو جزہ مجکو پہ بیرو تیرے انکار مین ہے
غیر ممکن ہے دلا ما نکلنے جانا لب تک | راہ سدہی ہے مگر آہ شب تار مین ہے
آپ مشتاق گلا کاٹتے ہین ای قاتل | یہ نئی طرز کا جوہر تری تلوار مین ہے
سے ابھین حشر مین ہاتھ آگیا کچھ گویا | گل بخشش جمین احمد مختار مین ہے

غزل دیگر

گر غرور ناکسان سے آشنا ہو جائینگے | زاغ کو سے زعم مین اپنے ہما ہو جائینگے
مرگ تو ہے خواب راحت پر غضب ہے اسکے بعد | کیسے کیسے آشنا ہمسے جدا ہو جائینگے
لوگ کہتے ہین کہ روزہ ہے مسافر پر حرام | گر یہی ہے تو ہمیسے سب روزے قضا ہو جائینگے
منع کیون کرتے ہو یارو آہ و زاری سے مجھے | مجھسے کسدن خوش تھے وہ جو اب خفا ہو جائینگے
خاکسارون کو بچشم کم نہ دیکھا چاہیے | آج ہین محتاج کل حاجت روا ہو جائینگے
ہے رجوع مرکز اصلی جسے کہتے ہین مرگ | آب و آتش خاک جو یا سب ہوا ہو جائینگے

خاتمہ در فوائد جلیلہ کہ در صحبت بابرکت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بکمترین مستر شدین محمد نور اللہ حاصل شدہ از انجملہ تحقیق علم روح است قال اللہ تبارک و تعالی ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ترجمہ می پرسند سیو تراای محمد از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و دادہ نشدید شما از علم مگر اندک و مراد از علم قلیل ہمین است کہ اینقدر ہر کس میداند کہ روح از حکم رب چیزیست کہ ہرگاہ در بدن ذی روح می آید زندہ میشود و چون برمیرود مردہ میگردد بسبب کمی استعداد سائلین خدا زیادہ نفرمود بعد ازان انبیا را کہ استعداد کامل میداشتند علم کثیر بدان عطا فرمود و بوراثت انبیا علم آن باولیا نیز رسید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنیم فصل اول در بیان عالم امر و عالم خلق قال اللہ تعالی الا لہ الامر والخلق تبارک اللہ رب العالمین ترجمہ فرمود خدای پاک آگاہ باش کہ برای خدا عالم امر است و عالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کیمیای سعادت میفرمایند کہ عالم امر عبارت از چیزہا است کہ مساحت و مقدار در گنجایش را بدان راہ

نیست و خلق در اصل لغت بمعنی تقدیر و اندازه است و دل آدمی را مقدار و کمیت نیست و
قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بودے روا بودے که در یک جانب وی علم بودے و بجانب
دیگر جهل بودے و او در یک حالت عالم بودے و هم جاهل و این محال است و این روح
با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است و خلق آفریده شده را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند
پس بدین معنی از جملهٔ عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است نه از عالم خلق پس کسانے که
پنداشتند که روح قدیم است غلط کردند و کسانے که گفته اند که روح عرض است هم غلط کرده اند
که عرض را بخود قیام نبود و تبع بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض
چگونه باشد و کسانیکه گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست
اما آن روح که ما آنرا دل میگوئیم محل معرفت خدا تعالی است و بهائم را این روح نباشد
و این نه جسم است نه عرض بلکه گوهریست از گوهر فرشتگان و حقیقت شناختن او دشوار
و در شرح رخصت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آید انتهی . اکنون باید دانست که
حق تعالی وجود را در عالم امر یعنی تنزیه و عالم خلق یعنی تشبیه جلوه نموده است و از اجزای عشره
هر دو عالم نسخهٔ جامع مرکب کرده است آن پنج جز که از عالم امر اند آنها قلب و روح و سر و
خفی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد و
مجموعه این را [illegible] بجهت جمعیت اجزای هر دو عالم امر و خلق انسان بعالم
صغیر موسوم گشت و عرش و مافوق آنرا عالم کبیر گویند اگرچه انسان کامل از عالم کبیر حقیقة اکبر است
چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف فرموده اند ؎ گر بصورت عالم صغری
تولی ؛ پس بمعنی عالم کبری توئی ؛ لیکن مافوق العرش را عالم کبیر بدین جهت میگویند که
آن عالم بمنزلهٔ اصل افتاده است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب انسان
از ان واقع شد فوق العرش هستند و تجلی حق بر آن اصول در عالم امر می افتد و عکس
و ظلال آن اصول بر لطائف ستهٔ عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه
در خاندان حضرات نقشبندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سته یعنی قلب و روح و سر
و خفی و اخفی و نفس میکنند و انتها و سیر اصول لطائف عشره می نمایند چنانچه اصل اصل نفس

اصل قلب است و اصل اصل باد و اصل روح است و اصل اصل آب اصل سر است و همچنان
تا اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل اینکه لطائف خمسه عالم امر ظلال
اسمای الٰهی اند که تعبیر ازان بولایت صغری می کنند و اصل لطائف خمسه خلق انوار ظلال اسما هستند
لهذا اصل لطائف امر اصل الاصل لطائف خلق شدند اگر تفصیل محلات لطائف مذکوره در جسم
انسان و تشریح الوان آن و طریق مشغولی بهر یک مطلوب باشد حضرت مولانا قدس سره در مکاتیب
حواله فرموده اند بخوف اطناب درینجا مندرج نساختیم **فصل دوم** در ذکر مخلوقیت روح و کیفیت
آفرینش آن که در شرع ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا ارواح متعدده و اشتقاق آن
چند است باید دانست که امام محمد غزالی رحمة الله علیه در دقائق الاخبار نوشته اند قد جاء فی الخبر
ان الله خلق شجرة ولها اربعة اغصان فسماها شجرة الیقین ثم خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم فی حجاب
من الدرة البیضاء ومثاله کمثل الطاوس ووضعه علی شجرة الیقین فسبح علیها مقدار سبعین الف سنة
ترجمه تحقیق آمده است در حدیث که تحقیق الله تعالی بیافرید درختی را که برای آن چهار شاخ
بود و نام کرد آن را شجرة الیقین پس پیدا کرد نور محمد صلی الله علیه وسلم را در حجاب سپید
و متشکل کرد آنرا بصورت طاوس و بنهاد آن را بر شجره یقین پس تسبیح کرد آن نور بران شجره هفتاد هزار
سال ثم خلق مرآة الحیاء ووضعها باستقباله فلما نظر الطاوس فیها صورته رأی احسن صورة
وازین هیئة فاستحیی من الله تعالی فسجد خمس سجدات فصارت تلک السجدة فرضا موقتا فامر الله
تعالی بخمس صلوة علی محمد وامته والله تعالی نظر الی ذلک النور فعرق حیاء من الله تعالی
فمن عرق راسه خلق الملائکة ومن عرق وجهه خلق العرش والکرسی واللوح والقلم والشمس والقمر
والحجب والکواکب وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الارواح الانبیاء والرسل والعلماء
والشهداء والصالحین ومن عرق ظهره خلق البیت المعمور والکعبة والبیت المقدس ومواضع المساجد
ومن عرق حاجبیه خلق امته من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ومن عرق اذنیه
خلق ارواح الیهود والنصاری والمجوس وما اشبه ذلک ومن عرق رجلیه خلق الارض من المشرق
الی المغرب وما فیها ترجمه پس پیدا کرد خدا آئینه حیا را و بنهاد آنرا بروی آن طاوس
نظر کرد طاوس دران آئینه بصورتے حسین تر و شکلی مزین تر پس حیا کرد از الله تعالی و سجده

کرد پنج بار پس گرد یدهان سنت فرض پنجوقتی پس حکم کرد خدا یتعالی نماز پنجگانه بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم و امت
و نظر کرد اللہ تعالی بطرف این نور پس عرقناک شد از حیای خدا یتعالی پس آفرید خدای سبحانہ از عرق
سر وی فرشتگان را و از عرق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پردہ ہای عظمت و
ستارگان و ہر چہ در آسمان ہست و آفرید از عرق سینہ ارواح انبیا و رسل علیہم السلام و علما و شہدا
و صالحین را پیدا کرد از عرق پشت بیت المعمور و کعبہ و بیت المقدس و جاہای مساجد را و از عرق
ابروہای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیدا کرد امت و پیدا از مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
و از عرق ہر دو گوش پیدا کرد ارواح یہود و نصاری و مجوسی را و آنچہ مشابہ آنست و از عرق ہر دو پای
مبارک پیدا کرد زمین را از شرق تا غرب و ہر چہ در انست ثم امر اللہ لنور محمد صلی اللہ علیہ وسلم
انظر الی امامک فنظر نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرای من امامہ نورا و من ورائہ نورا و عن یمینہ
نورا و عن یسارہ نورا و ہو ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم اجمعین ثم سبح سبعین الف سنۃ
ثم خلق نور الانبیا من نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم ثم نظر الی ذلک النور فخلق ارواحہم فقالوا لا الہ
الا اللہ محمد رسول اللہ ثم خلق قندیلا من العقیق الاحمر یری ظاہرہ من باطنہ ثم خلق صورۃ محمد
صلی اللہ علیہ وسلم کصورتہ فی الدنیا و وضع فی ہذا القندیل قیامہ کقیامہ فی الصلوۃ ثم طافت الارواح
حول نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم فسبحوا و ہللوا مقدار مائۃ الف سنۃ ثم امر الارواح لینظروا الیہ کلہم فمنہم
من رای راسہ فصار خلیفۃ و سلاطینا بین الخلائق و منہم من رای جبہتہ فصار امیرا عادلا
و منہم من رای عینیہ فصار حافظا لکلام اللہ الی آخر الحدیث ترجمہ پس حکم کرد خدا یتعالی
برای نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ نظر کن بہ پیشگاہ خود پس دید صلی اللہ علیہ وسلم روبروی خود
نوری و بطرف پشت خود نوری و بجانب راست خود نوری و بجانب چپ خود نوری
و ہر چہار نور کہ بود نور ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم بود پس تسبیح کرد آن نور ہفتاد ہزار
سال پس آفرید خدا نور انبیا را از نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم پس نظر کرد اللہ تعالی بطرف نور مذکور
پس آفرید از آن نور ارواح انبیا را پس گفتند آنہا مضمون کلمہ طیبہ را یعنی نیست معبودی غیر خدا
مگر علیم و اقرار کردن کہ محمد رسول اللہ است پس آفرید خدای سبحانہ قندیلی از عقیق سرخ چنان شفاف
کہ دیدہ میشد حال باطن آن از ظاہرش پس آفرید صورت شخص محمد صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ بود

صورت وشکل وشمائل آنحضرت در دنیا پس شما و آن تصویر شریف را در قندیل مذکور هیچ صورت تمام
دیدی صلی الله علیه وسلم در نماز این طواف کردند ارواح انبیا گرد نور محمد صلی الله علیه وسلم پس تسبیح
و تهلیل می کردند یعنی سبحان الله و لا اله الا الله در طواف میخواندند تا صد هزار سال پس امر کرد خدا تعالی
ارواح جمیع بنی نوع آدم را تا بنظر اطراف تصویر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نظر کردند کل ایشان پس هیچ
صورت وی علیه الصلوة والسلام پس بعضی از ایشان دیدند سر مبارک آنحضرت را پس او در دنیا
خلیفه و سلطان شد و بعضی از ایشان دیدند پیشانی مبارک وی را علیه السلام پس او در دنیا امیر عادل شد
و بعضی از ایشان دیدند [illegible] وی علیه السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی هذا القیاس و بقیه
مذکوره اصناف انسان از قبیل پیشه و ملال آنها مذکور است بخوف اطناب بر اینقدر اقتصار کردیم
از این مضمون حدیث شریف ثابت گردید که خلقت روح مطلقا از نور محمدی است صلی الله علیه وسلم
و نور محمدی عین نور الله است تبارک و تعالی و همین است مراد از امر رب در آیت قل الروح من
امر ربی بعد از تحقیق خلقت روح باید دانست که آدمی را سه روح است یکی نباتی که موجب نشو و نماست
دوم حیوانی که بسبب آن حس و حرکت دارد سوم روح انسانی که عبارت از نفس ناطقه است
و این روح هیچ موجودی با وی شریک نیست بخصوصیت [illegible] این روح را بخود اضافت کرده فرموده است
نفخت فیه من روحی و علو درجه آدمی از سائر موجودات و عجائب و غرائب که از وی واقع میشود بواسطه
این روح است و گرنه اکثر موجودات بلکه اکثر حیوانات از حیثیت جسم از وی زیاده اند و روح
نباتی و حیوانی که از جسم متولد شده بعد فنا و بدن فانی میگردد و نفس ناطقه ابدی است تا و اینکه
جسم عنصری فاسد نشده در این بدن تصرف و تدبیر میکنند و علاقه او با جسم ورای خروج و دخول
و اتصال و انفصال است چنانچه معیت خدا تعالی با اشیاء لهذا نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است
من عرف نفسه فقد عرف ربه از این نفس که در حدیث واقع شده مراد همین روح است و شیخ علی الفر
و فتوحات مکیه میفرماید که اهل تحقیق در بیان کیفیت روح دو فرقه اند گروهی بر آنند که روح در اصل
یکی است که آن را روح کل میخوانند و اول از واجب بغیر واسطه این روح صادر شده است و این
[illegible] معدوم و مجهول الکیفیت است و این روح بنا بر اختلاف عبارات اسامی مختلفه دارد
[illegible] از آن بحقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم تعبیر میکنند و گاهی عقل اول و تعین کل و قلم اعلی گویند

الی غیر ذلک و طریق تعدد ارواح جزئیه از آن اینچنین است که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت پرتو از آن
روح کل بر این جسم می افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسم صیقلی مثل آینه وغیره
بمقابله آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است
و هر چند روح کل مجرد و بسیط است و تجزی و تبعیض را در وی راه نیست مگر باعتبار تعدد اجسام متعدد است
چنانچه پرتو نور آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزی ندارد و تبعیض و باعتبار
اماکن است و چون میان زمین و آفتاب تقابل نماند که شرط انارت و اضاءت است شعاع آفتاب باصل
خود رجوع میکند همچنین ارواح جزئیه بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است واصل میشود
و در آنجا ارواح جزئیه را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلا در ظروف متعدده بنید از ند آب
مذکور باعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکنند و آب به بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین
تفصیل را مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف میفرمایند ع متفرق شد آفتاب جانها ۞
در درون روزن ابدانها ۞ چون نظر بر قرص داری خود یکی است ۞ آنکه شد محجوب ابدان شکی است
تفرقه در روح حیوانی بود ۞ نفس واحد روح انسانی بود ۞ گفت حق رش علیهم نوره ۞ مفترق
هرگز نگردد نور او ۞ روح انسانی که نفس واحد است ۞ روح حیوانی مثال جامد است ۞ عقل خر
از رمز این آگاه نیست ۞ واقف این سر بجز الله نیست **فصل ثانی** در بیان آنکه مقر ارواح
پیش از تعلق ابدان کجا بود و بعد از انتقال قرارگاه آن تا یوم النشور کجاست محققان کامل
ارباب کشف و شهود اند و کشف ایشان مقتبس از مشکوة نبوت و بر وجدان ایشان ثقات و گواه
صادق اند کتاب و سنت آنکه ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصر یافتیم مطلب این روح را
دو بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قابل خرق والتیام نیست
تا در نشاءه دنیاست باین بدن تعلق میدارد و بعد از فنا این بدن بآن بدن مثالی لطیف
متعلق است الا ماشاء الله و در قیامت چون حشر ابدان شود باز ببدن عنصری تعلق گیرد
چنانچه قبل ازین داشت و این معنی بذوق [illegible] پیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواب می بینند
مقرر است که بدن عنصری معطل میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و بحالت
روح تدبیر بدن میکند اگر ترک تدبیر بدن عنصری بکند فاسد میشود و قابل تدبیر نمی ماند چنانچه

موت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را سکته میشود که آنرا ایشان سنهدی ادهار
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و عجائب عالم ملکوت می بیند و علاقه او بدین بدن با نسبت
تا فساد نه پذیرد و قابل تدبیر بماند بعد از آن رجوع ببدن عنصری میکند فائده در ذکر اینکه روح بعد
حیات انسان از این بدن عنصری منفک میشود اند و یا نه کمل اولیاء و حکما را حالتی است که آنرا انخلاع و
انسلاخ روح خوانند و این موت اختیاری است که بریاضت حاصل میشود که ارواح بعضے ایشان
تا ده روز یا یک ماه زیاده ترک بدن کرده در تصرف و تدبیر جسم مثالی میمانند و موت و احوال آن
برایشان و طائفه بسیار آسان است و این را موت اختیاری خوانند و حدیث موتوا قبل ان تموتوا
متوجه همین است و کمال و نقصان آدمی مبنی بر اختلاف استعداد این روح است چنانچه
بعضے بمرتبه ولایت و نبوت رسیدند و بعضے در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان راجع
باختلاف استعدادات ارواح است و گرنه از حیثیت ابدان باهم مساوی اند فصل یا دهم
در ذکر اینکه آفرینش ارواح مقدم بر هستی بدن و تخلیق جسم میشود یا پیش از پیدایش جسم قال
فی ملخص کتاب الروح لابن القیم اختلفت فی تقدیم خلق الارواح علی الاجسام و تاخیرها عنها علی قولین
ترجمه گفته است در کتاب الروح تصنیف ابن قیم اختلاف کرده شده است در تقدیم خلق ارواح
بر ابدان و تاخیر آن بدو قول گروهی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند دلیل آنها قوله تعالی
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا ترجمه آیا گذشته است بر آدمی زمانه از
دهر که نبود هیچ شی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر ترجمه و هر آینه تحقیق پیدا کردیم از گل خشک پس گردانیدیم آنرا نطفه در قرارگاه
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی پاره گوشت پس گردانیدیم مضغه را
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس بیافرینیم آنرا بخلق دیگر این هر دو
آیت دلیل تقدیم خلق اجسام بود بر ارواح و دلیل قول ثانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از
قرآن مجید آیة اخذ میثاق است واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی
انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخره چنانچه مذکور که معنی آن در شرح مظهر گذشت و از حدیث

عمر بن عبسه مرفوعا ان الله تعالی خلق ارواح العباد قبل العباد با لفی عام فما تعارف منها ائتلف
وما تناکر اختلف ترجمه تحقیق الله تعالی آفریده است ارواح بندگان را پیش از اجسام آنها دو هزار
سال پس آنهائیکه شناختند یکدیگر را در ازل اتحاد و انس گرفتند درین عالم و آنهائیکه نشناختند
یکدیگر را در آن عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه و حدیث دلیل تقدیم خلق ارواح است بر
ابدان و همین طرف رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی میفرمایند بیت
از حال ارواح خبر میدهند ٥ طوطئی کاید ز وحی آواز او ؛ پیش از آغاز وجود آغاز او ؛ اندرون تست
آن طوطی نهان ؛ عکس او را دیده تو بر این و آن ؛ میبرد شادیت را تو شاد ازو ؛ می پذیری ظلم را
چون داد ازو ؛ ای که جان را بهر تن تو سوختی ؛ سوختی جان را و تن افروختی ؛ باید دانست که روح و
عقل و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدی و قلب و جوهر نورانی متحد بالذات اند و تفاوت
بالاعتبار اند و بطرف اختلاف مراتب اعتباری اشارا المولوی معنوی قدس سره ٥ این تفاوت
عقلها را نیک دان ؛ در مراتب از زمین تا آسمان ؛ هست عقلی همچو قرص آفتاب ؛ هست عقلی کمتر
از ذره شهاب ؛ هست عقلی چون چراغ سرخوشی ؛ هست عقلی چون ستاره آتشی ؛ ای خنک
آنکس که عقلش نر بود ؛ نفس زشتش ماده و مضطر بود ؛ وای آن عقلی که او ماده بود ؛ نفس زشتش
نر و او ماده بود ؛ لاجرم مغلوب باشد عقل او ؛ جز سوی خسران نباشد نقل او ؛ عقل دو عقلست
اول مکتسبی ؛ که در آموزی چو در مکتب صبی ؛ از کتاب و اوستاد و ذکر و فکر ؛ از معانی در علوم
خوب و بکر ؛ عقل تو افزون شود بر دیگران ؛ لیک تو باشی ز حفظ او گران ؛ لوح حافظ باشی اندر
گشت ؛ لوح محفوظ او ست کو زین در گذشت ؛ عقل دیگر بخشش یزدان بود ؛ چشمهٔ آن در میان
جان بود ؛ چون ز سینه آب دانش جوش کرد ؛ نه شود گنده نه دیرینه نه زرد ؛ گر ره منفش بود بسته
چه غم ؛ کو همی جوشد ز خانه دم بدم ؛ عقل تحصیلی مثال جویها ؛ کان رود از خانها در کویها ؛ راه
آبش بسته شد شد بی نوا ؛ از درون خویشتن جو چشمها ؛ **فصل رابع** در ذکر آنکه مستقر الارواح
از ابتدای پیدایش تا یوم البعث عالم برزخ است و تحقیق عالم برزخ و بهشت و دوزخ آن باید دانست
که شیخ اکبر محی الدین علی العربی قدس سره درین باب رساله نوشته مشتمل بر احکام دار برزخ و احکام
آخرت و تحقیق دوزخ و جنت اندرونی کتاب و سنت و مکاشفات اهل کشف و

نوشته اند اگرچه بعبارت عربی دقیق است لیکن درینجا بنابر سهولت طالبین خلاصه آن بعبارت
فارسی نوشته می آید بدانکه حقتعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت این
عوالم ثلاثه بملک و ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملک و برزخ از ملکوت و
آخرت از جبروت است و چون اگر وانسان را از مجموع هر سه عوالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملک
شهادت و نفس را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و نام نهاد مجموع این هر سه جز را با انسان لیکن چون
تا وقتیکه انسان در عالم دنیاست حکم بر جسم ظاهر او است و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی هر سه اجزاء
یعنی نفس و روح بواسطه جسم پس حقتعالی تعینات کرده است برای نقل روح از هر یک عالم
یعنی روح با هفت و اینها تعیناتی او در دنیا بقدر مقدر مخصص میباشد بعده از عالم او را نقل کنانیده
بجانب عالم برزخ تا روز حشر و نشر در آن عالم خواهد ماند بعد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ بجانب
عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت در بهشت و اهل نار در دوزخ ابدالآباد خواهند ماند
پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل موکل ساخته است که قبض نفوس ارواح
از جسم میت کرده در دار برزخ میرسانند درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم عنصری میشود چنانچه در
آیه کریمه بلا قادرین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون ازین اشارت برزخیه اخبار است
و دار برزخ یک عالم مستقل است درمیان عالم دنیا و عالم آخرت و آن نیز دو قسم است یکی آنکه
همه ارواح بعد خلقت ازلی در آن عالم موجود اند و از آن عالم بعد آفرینش جسم بدنیا نقل کرده
متعلق جسم میشوند تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد نقل از عالم دنیا در آن عالم فراهم
میشوند تا یوم النشور و از آن عالم نقل بعالم آخرت خواهند کرد نظر بدنیا و دو برزخ ثانی بهشت
و دوزخ اند سوای بهشت و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فرق در جنت و نار برزخیه
و آخرویه همین است که تعذیب و تنعیم برزخیه را انتهایی است ما دام السموات والارض و بعد فنای
زمین و آسمان و قیام قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه بعالم آخرت نقل کنانیده خواهد شد
چنانچه در آیه کریمه فاما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربک مراد از جنة همین جنت برزخیه است و همچنین در آیه ثانی و اما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک مراد از نار همین نار برزخیه

است نه دوزخ اخرویه و علمای ظاهر درین آیات و هرجا که ذکر جنت و نار در قرآن است جنت و نار اخرویه
می فهمند و حال عالم برزخ و وجود جنت و نار برزخیه بر ایشان مکشوف نشده است شیخ اکبر قدس سره درباب [illegible]
درین مقدمه متفرد اند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بجانب شیخ
اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت و نار در کلام الهی دو قسم است اجتماع ایشان
او صاف در جنت و نار آخرت نمیتواند شد پس اختلاف احکام و آثار دلالت میکند بر اختلاف نار
و جنت در عالم برزخ و آخرت مثلاً تعذیب و تنعیم اشقیاء و سعداء را تا مادامت السموات و الارض
مشروط کردن دلالت میکند بر اینکه بعد فنای السموات و الارض آن حکم منقضی خواهد شد پس این حال
در جنت و نار دار برزخ خواهد بود نه در آخرت که حکمت انجا دائمی است و همچنین قوله تعالی و لهم رزقهم
فیها بکرة و عشیا و کذا النار یعرضون علیها غدوا و عشیا دلالت میکند بر بودن صبح و شام در آن جنت
و در دوزخ و در جنت الآخرة وارد است لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا یعنی در جنت آفتاب و
سردی زمهریر که از لوازم زمین و آسمان دنیاست نخواهد بود پس صبح و شام هم نباشد و باین قیاس
بی مغایرت جنت و نار برزخیه از بهشت و دوزخ اخرویه قصه حضرت آدم و حوا علیهما السلام است که ایشان
بحکم یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة سکونت فرمودند در جنت تا نشست بعد از ان اخراج آن
هر دو بحکم فاخرجهما مما کانا فیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین و
قوله فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما دلالت میکند بر اینکه ایشان [illegible] در جنت اخرویه نبوده است
زیرا که صفت جنة الآخرة وارد است اکلها دائم لا مقطوعة و لا ممنوعة یعنی میوه آن دائمی است
و ممنوع نخواهد شد و از خوردن میوه آن ممانعت نخواهد شد و بعد دخول آن خروج نیست و در آن
استیلای زوال و بیرون نخواهد شد و شیطان در آن داخل شدن نمیتواند و آن دار الکرامة [illegible] الخلود
است که طیار شده است برای محمد صلی الله علیه و سلم و حرام است بر دیگری قبل دخول آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و معاملات که با حضرت آدم و حوا شد همه بر خلاف احکام جنت اخرویه اند هرچند
این مسئله بسیار طویل و عریض است اما برای ترجیح قول شیخ اکبر و تحسین رای حضرت
مولانا قدس سره مطابق لباب التفاسیر و احادیث درین مقام نقل کردن واجب افتاد
قال ابو السعود ان خلق آدم علیه السلام کان فی [illegible] الارض ثم اسکن

عليه عزيز من دوستی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل وعلا پیش از خلقت واحد فرد صمد
و قیوم بود و هست ارادت چون خواست کرد وحدانیت آشکارا کند اول روح پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیافرید و نور دل نور خدای عز وجل است قال النبی صلی الله علیه وسلم انا من نور الله تعالی والمومنون
من نوری یعنی که من از نور خدای تعالی ام و مومنان از نور من اند فاما از پیش این نور دل ز ملک
و هشتاد هزار سال درازی بود و صد لک و هشتاد هزار سال پنهان بود چنانکه حق الله تعالی میفرماید
لا یسعنی فی الارض ولا فی السماء ولکن یسعنی فی قلب عبد المومن ازین مراد وسعت نور دل است
چنانچه خدای تعالی میفرماید اینست فراخی قدرت من در دل بنده مومن که این نور دل است حضرت
عزت این دل را هفت هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش میداد و گفته [illegible] میخواند
که یا عبدی انت عاشقی و انا عاشقک یعنی ای بنده من تو عاشق منی و من عاشق توام [illegible]
و در نه صد هزار سال نظر کرامت و کشف انوار تجلی میکرد و بعد از نه صد هزار سال از قبضه قدرت
جدا گردانید این نور دل التماس کرد الهی سیدی و مولائی بنده را طاقت فراق نیست چندین هزار
سال بعشق و محبت خود پرورش دادی اکنون جدائی نتوانم شد فرمان حضرت رسید که ای بنده
مومن ترا برای خواست خود کاری نیست فاما برای اظهار وحدانیت خود آفریدیم بعد از ان نور دل
از درد فراق نه صد هزار سال دیگر در عالم تحیر مشغول ماند بعد از ان در فراق و جدائی از نظر رحمت
جدائی چندان آب از دیده ریخت که دریا گشت آنرا بحر الحیوان گویند حضرت عزت تازیانه قهر نور دل را
[illegible] قهر یاد داد آتش پیدا شد و از سختی تازیانه زدن آتش محبت یکی نور [illegible] دوم گندم
پیدا شد بعد ازین نور دل نه صد هزار سال چرخ می زد و اجزای نور دل ذره ذره میشد بعد از ان
اجزای نور دل را حضرت عزت سه قسم گردانید اول سرها آفرید و از قسم دوم جانها و از قسم سوم نورها
آفرید [illegible] نور دل را امثال گردانید فرمود انا عند المنکسرة القلوب لاجلی حضرت جل جلاله [illegible]
[illegible] بعد از ان حق تعالی بقیه اجزای نور را گوهر دل گردانید و گوهر دل را [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] تا مقام فراموش کرد و حضرت عزت باز دیگر بقیه اجزای نور دل
دو گوهر گردانید [illegible] هزار سال دیگر در نظر حکمت پرورش داد اول از ان
گوهر آسمانها و زمینها آفرید و از دوم گوهر عرش و از سوم گوهر کرسی و چهارم لوح و از گوهر پنجم قلم و

واز گوهر ششم بیت المعمور واز هفتم گوهر دوزخ واز هشتم گوهر بهشت واز نهم گوهر سما واز دهم گوهر قمر
آفریدگار عالم جل جلاله ازین ده گوهر ها دل آفریده است چنانچه در خبر است قلب المومن اکبر من العرش
واوسع من الکرسی یعنی چنین باشد که دل مومن بزرگتر است از عرش وفراختر است از کرسی
این گوهر را از جهت دو معنی اکبر خواسته یکی آنکه ده گوهر گنجینه این گوهر اند دوم حضرت عزت این گوهر را
گنج خویش گردانیده ودرین گنج هفت گنج دیگر است ودر هر گنجی گوهر ها نهاده است گوهر اول گنج عشق
است ودوم گوهر محبت است سوم گوهر سر چهارم گوهر روح پنجم گوهر معرفت ششم گوهر فضل هفتم
گوهر ذکر حضرت جل جلاله این گنج گوهر دل را چندین هزار سال در عالم غیب پنهان داشت تا گل
خاک آدم جمع گردانید وخمیر کرد چنانکه من الله تعالی خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا حق تعالی
گل آدم را بید قدرت خویش چهل صباح خمیر کرد بعد از ان ترکیب قالب کرد ودر قالب سینه آفرید
واین گوهر گنج دل را الطاق سینه نهاد وجمله اسما را معلوم گردانید وعلم آدم الاسماء کلها مهتر جبرئیل
علیه السلام بحکم فرمان رب العزت این دانه گندم را در بهشت نهاد وبمجرد نهادن فی الحال درخت
خوشه دار گشت که هر یک خوشه مثل سر کلان وهر دانه مثل بیضه مرغ بود ودرون گندم مثل شهد
وشیر نهاد واین برای حجاب آدم صلوة الله علیه را نهاده اند تا گوهر عشق بجنبید وگوهر محبت جلوه
گر دید وگوهر سر بجمیع علوم آگاه گردانید وگوهر روح در تحیر ماند وگوهر معرفت حق را بخود شناخت
وگوهر قصر سلطنت خود روشن نمود وجمله اعضا در تحرک آمدند وعطسه زدند وگوهر ذکر وثنای حضرت
وحمد باری تعالی بجا آورده وهفت گوهر خاصه را آشکار گردانید

[illegible]

دیل اکمل او [illegible] رکعت یازدهم ودوازدهم

خداوندا بحق مرسل پاک
شفیع هر دو عالم شاه لولاک
بحق شیر حق شاه حق آگاه
علی مرتضی مخصوص درگاه

بحق مردم رخشنده بهره
حسن بصری بصر افروز [illegible]
بحق عبد واحد واحد [illegible]
فضیل ابن عیاض [illegible]

بحق حضرت ابراهیم ادهم
[illegible]
بحق [illegible]
بحق [illegible]

بحق شاه دین علو ممشاد
که بو اسحاق [illegible]
بحق اسعد ابدال [illegible]
[illegible]

بحق خواجه دینور [illegible]
که شد [illegible]
بحق [illegible]
[illegible]

آنحضرت بعضی بعضی مریدان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد آن افطار میکردند و بسیار
تقلید آنحضرت در افطار کرده همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت از اوشان
بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر کدامی چیز معین نبود گاهی از خرمه یا از شربت و گاهی از نان غیره
و این الفاظ بر وقت افطار بر زبان مبارک میگذشت

بعد افطار روزه بلا تامل نماز جماعت مغرب ا
ادا نموده تناول طعام میفرمودند بعد دو گهری شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت فرض عشا
بنفس نفیس خود ادا نموده بعد ادای دو رکعت سنت باقتدای حافظ غلام علی صاحب که از مریدان
حضرت بودند در بیست رکعت سه سیپاره قرآن شریف سماعت میفرمودند بعد آن سه رکعت نماز وتر
بجماعت ادا نموده استراحت میفرمودند دستور دی قدس سره این بود شب دهم از سوره والضحی
تا سوره فاتحه که بیست دو سوره میشوند برای شب یازدهم که شب ختم قرآن مجید می بود می گذاشتند و ارشاد
میشد که ختم قرآن شریف بشب طاق بهتر است و علاوه آن سامعان را از باعث ختم قرآن مجید و
خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی و غیره تا سیاقی فراغت میشود و طریق ختم قرآن حسب تجویز آنحضرت
اینست که بیست دو سوره در بیست رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول
در رکعت اول سوره والضحی والم نشرح و در رکعت دوم فقط سوره والتین و در رکعت سوم و چهارم
سوره اقرء و انا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و ششم سوره لم یکن الذین و اذا زلزلت و در رکعت هفتم
و هشتم سوره والعادیات والقارعه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الهاکم و والعصر و در رکعت دهم سوره
ویل لکل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم تر کیف و لایلاف تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و
چهاردهم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون
و اذا جاء تسبیح پنجم در رکعت هفتدهم تبت یدا و در رکعت هژدهم بعد سوره فاتحه بسم الله تمام خوانده
سه بار قل هو الله احد خوانده و در رکعت نوزدهم و بیستم سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و از شب دوازدهم بنفس نفیس بیست رکعت تراویح پنج روزی و مستعدی تمام ادا میفرمودند و طریق خواندن
نماز تراویح آنحضرت به طریق طریق اول تسبیح اول در شفع اول سوره الم تر کیف و لایلاف و در
شفع دوم صرف سوره اخلاص در شفع سوم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در شفع چهارم صرف

سوره اخلاص و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم صرف سوره اخلاص و در شفع
هفتم تبت یدا و سوره اخلاص و در شفع هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع نهم صرف سوره اخلاص و
در شفع دهم سوره معوذتین طریق دوم در شفع اول سوره الم ترکیف و سوره اخلاص و در شفع دوم
سوره لایلاف و سوره اخلاص و در شفع سوم سوره ارایت الذی و سوره اخلاص و در شفع چهارم
سوره انا اعطینا و سوره اخلاص و در شفع پنجم سوره قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم
سوره تبت یدا و قل هو الله و در شفع هفتم هشتم و نهم صرف سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین
طریق سوم ایشان از اول شفع تا نهم شفع سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب بیست یکم
و بیست سوم و بیست پنجم و بیست نهم در نه شفع انا انزلنا و سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب
بیست هفتم در نه شفع انا انزلناه و در شفع دهم سوره معوذتین می خوانند و بعد هر ترویح یک مرتبه این دعا
سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لا یموت سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح خوانده بر میخاستند. اللهم اجرنی من النار
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانده بنیت شفع سوم مقرر بودند بعد فراغ از ترویح دوم دعای معمولی خوانده
بر میخاستند و این دعا میخواندند اللهم اعتقنا من النار یا معید یا معید یا معید و بعد فراغ تسبیح ترویح
سوم اللهم اعتقنا من النار یا مغیث یا مغیث یا مغیث و در ترویح چهارم و پنجم اگرچه دعای دیگر بود
لیکن تصریح و تصحیح الفاظ آن بهم نرسیده و در قیام همین دعای مرقوم الصدر می خواندند و قنوت
[illegible] و آخر بعد فراغ تراویح دست بدعا میشدند و سه رکعت وتر بجماعت ادا می فرمودند و طریق
ادای قرأت وتر حضرت مولانا در رمضان شریف گاهی الم نشرح و قل یا ایها الکافرون و سوره
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی والعصر و انا اعطینا
و قل هو الله همین معمول بود بعد استراحت می نمودند در ایام گرما بعد نصف شب و در ایام سرما از سوم
حصه شب [illegible] برخاسته تهجد [illegible] تسبیحات سجده و غیره فراغت کرده قدری شیر خواه
شیر برنج خواه از قسم دیگر قریب یک گهری شب باقی مانده تناول فرموده باز بوظائف معمولی مشغول
می شدند و گاهی چنین اتفاق می افتاد که قریب دو گهری شب باقی مانده قدری آب نوشیدند
[illegible] برای خوردن سحر اجازت داده اند اگر از ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عجزت عن ادراك كنهه عقول العقلاء و
تحيرت في بيداء الوهيته اوهام العلماء و نشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له الموصوف بالفضل و العطاء
و ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء و نشهد ان محمدا
عبده و رسوله افضل الانبياء و الاولياء وصلى الله عليه
وسلم و على اله الاصفياء و اصحابه الاتقياء خصوصا على
اول الصحابة و افضلهم بالتحقيق امير المؤمنين ابي بكر
الصديق و على اعدل الاصحاب امير المؤمنين عمر ابن
الخطاب و على جامع ايات القران امير المؤمنين عثمان
ابن عفان و على اسد الله الغالب امير المؤمنين علي ابن
ابي طالب و على الامامين الهمامين السعيدين الشهيدين
اميري المؤمنين ابي محمد الحسن و ابي عبد الله الحسين و على
امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء و على عميه المكرمين
بين الناس حمزة و العباس و على سائر المهاجرين و

الانصار والتابعين الابرار الاخيار الى دار القرار وسلم
تسليما كثيرا ۔ ايها الصائمون رحمكم الله قد بلغ
المرسلون ۔ ووعظ الواعظون وعن هذه المصيبة انتم
غافلون قد فاتكم الشهر المبارك شهر رمضان انا لله وانا
اليه راجعون الوداع الوداع يا شهر رمضان الوداع الوداع
يا شهر السرور والفراق الفراق يا شهر الفضل والامتنان الوداع
الوداع يا شهر امة النبي اخر الزمان السلام عليك يا شهر
الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام عليك يا شهر
الايمان السلام عليك يا شهر القران السلام عليك يا شهر
الانوار السلام عليك يا شهر الغفران السلام عليك يا شهر
الدرجات والنجاة عن الدركات السلام عليك يا شهر القانتين
العابدين السلام عليك يا شهر العارفين فاتقوا الله يا
اولي الالباب لعلكم تفلحون انه تعالى جواد كريم
ملك بر رءوف الرحيم ۔ اجلسكم ۔ الحمد لله نحمده و
نستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه و

نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا
من یہدہ اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ہادی
لہ تیقنوا قلوبکم بالآیات وصلوا علی محمدن المصطفی
صاحب الشفاعات ان اللہ وملٰئکتہ یصلون علی
النبی یا ایہا الذین اٰمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما
اللہم صل علی سیدنا محمد وعلی اٰل سیدنا محمد بعدد
من صلی وصام اللہم صل علی سیدنا محمد وعلی اٰل سیدنا
محمد بعدد من قعد وقام وصل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین وعلی الملٰئکۃ المقربین وعلی عباد اللہ
الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین اللہم انصر
من نصر دین محمد واخذل من خذل دین محمد
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم عباد اللہ ان
اللہ یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی و
ینہی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
اذکروا اللہ الجلیل یذکرکم وادعوہ یستجب لکم

ولذكر الله تعالى اعلى واولى واعز واجل واتم واهم واكبر

خطبة عيد الفطر

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد

سبحان من نور قلوب العارفين بسراج الهداية والعرفان

ورجح خلوف فم الصائمين على نسيم المسك والزعفران

وشرح صدور الصائمين بنور المعرفة والايمان واكرم

عباده المؤمنين بصيام شهر رمضان وبشرهم في الجنة

بالحور والقصور ونعيم الالوان الله اكبر الله اكبر لا اله

الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من فتح على

الصائمين ابواب الرحمة والرضوان وانعم عليهم من

اقسام نعم الجنان ووعدهم بلقائه جزاء للصائمين

افضل انواع النعم بالفضل والاحسان الله اكبر الله

اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من

وعدهم بدخول باب من ابواب الجنان [illegible]

نبیِّ اٰخر الزّمان اِنّ للجنّة بابًا یقال له الرّیّان لا یدخله
الّا الصّائمون شهر رمضان واوجب علی ذاته جزاء
صیامهم بالکرم والامتنان اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله
الّا اللّٰه واللّٰه اکبر اللّٰه اکبر ولله الحمد سبحان من انزل
الفرقان علی نبیّه فی اشرف لیلةٍ من لیالی شهر
رمضان وجعل قیامها خیرًا من قیام الف شهرٍ بلا ظنٍّ
وحسبانٍ وارسل فیه الملٰئکة بتبلیغ السّلام علی
کافّة اهل الاسلام والایقان اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله
الّا اللّٰه واللّٰه اکبر اللّٰه اکبر ولله الحمد سبحان من شرّف
یوم العید والموسم الجدید علی سائر الازمان و
الاکوان وبشّر الصّائمین بادخال الجنان والاعتاق
من النّیران ونشهد ان لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک
له ونشهد انّ محمّدًا عبده ورسوله اعلموا انّ یومکم
هذا یوم عید الفطر یوم عظیم شریف عظّم اللّٰه تعالٰی
بتکریم الصّیام وشرّف بالقیام فانّ صدقة الفطر

واجبة على كل مسلم ومسلمة عن غني ذي نصاب
وقال النبي عليه السلام صوم المرء معلق بين
السماء والارض حتى تؤدوا صدقة الفطر عن انفسكم
وعبيدكم وامائكم واولادكم الصغار من كل نفس
صاع من بر او صاعا من شعير او صاعا من زبيب
او قيمة ذلك وتجب الصدقة من اول صبح يوم
العيد حتى تؤدوا صلوتها والافضل اداؤها قبل
خروج الشمس وقال النبي عليه السلام من صام
شهر رمضان من اوله الى اخره خرج من ذنوبه كيوم
ولدته امه ليس العيد لمن لبس الجديد بل العيد
لمن عفي الخطايا والذنوب بارك الله لنا ولكم في
القران العظيم ونفعنا واياكم بالايات والذكر
الحكيم انه تعالى جواد كريم ملك بر رؤف رحيم
جلسه كنك الحمد لله نحمده ونستعينه
ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور انفسنا

وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ
مَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُصُوصًا عَلٰى أَوَّلِ الْخُلَفَاءِ بِلَا رَيْبٍ وَأَفْضَلِهِمْ
بِالتَّحْقِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعَلَى النَّاطِقِ
بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَلَى جَامِعِ
آيَاتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَعَلَى أَسَدِ
اللّٰهِ الْغَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الْإِمَامَيْنِ
الْفَائِزَيْنِ أَمِيرَيِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
الْحُسَيْنِ وَعَلَى أُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَّيْهِ الطَّاهِرَيْنِ
مِنَ الْأَرْجَاسِ سَيِّدَيِ الشُّهَدَاءِ بَيْنَ النَّاسِ أَبِي عُمَارَةَ حَمْزَةَ
وَأَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ وَسَلِّمْ
تَسْلِيمًا وَعَظِّمْ تَكْرِيمًا كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى تَسْلِيمًا
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ صَلّٰى وَصَامَ

اللّٰھم اغفر لی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین و
المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین فرود آید۔
اللّٰھم شید ارکان الدین المبین بخلود سلطنۃ سلطان
ھذا الزمان اللّٰھم وفقہ لما تحب وترضی واجعل استقلالہ
فی امور الدین والدنیا اکمل واوفی اللّٰھم انصر من نصر دین
محمد واخذل من خذل دین محمد عباد اللّٰہ ان اللّٰہ یأمر
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینھی عن الفحشاء
والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون اذکروا اللّٰہ تعالٰی
العلی العظیم الجلیل الجبار یذکرکم واشکروہ علی نعمائہ
یزدکم ویھدکم وادعوہ یستجب لکم ولذکر اللّٰہ تعالٰی
اعلٰی واولٰی واحرٰی واعز واجل واھم واکبر

خطبۂ عید الاضحٰی

بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم

اللّٰہ اکبر اللّٰہ اکبر لا الٰہ الا اللّٰہ واللّٰہ اکبر اللّٰہ اکبر وللّٰہ
الحمد الحمد للّٰہ الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن لہ شریک فی

الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا الله اكبر الله اكبر
لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من جعل
قبلة للمصلين الكعبة البيت الحرام الله اكبر الله اكبر لا اله الا
الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد سبحان من شرف الحاج والمعتمر بالسعي
والرمل في الاحرام الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر
الله اكبر ولله الحمد سبحان من عظم الكعبة بطواف الانبياء
والرسل والملئكة وسائر الانام وجعل المسلمين عمرتهم مغفرة
للذنوب والاثام الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر
ولله الحمد ايها الناس اعلموا ان يومكم هذا يوم شريف ويوم
اراد فيه ابراهيم خليل الله ذبح ابنه لامتثال العزيز الحكيم
فقال وفديناه بذبح عظيم اعلموا ان الاضحية واجبة من
كل مسلم حر مالك نصاب في يوم العيد الاضحى عن نفسه
لا عن اولاده الصغار فاذبحوها عن كل واحد منكم
شاة او معزا او عن سبعة بدنة او بقرة من غير نقصان
فاحش في اعضائهن ولا يجوز لاهل الامصار الذبح

حتی یصلی الامام صلوٰۃ العید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سمنوا اضحایاکم فانہا علی الصراط مطایاکم وعن علی
کرم اللہ وجہہ لیس العید لمن لبس الجدید ولکن العید
لمن امن من الوعید ولیس العید لمن رکب علی المطایا
لکن العید لمن غفر عن الخطایا ان احسن الکلام و
ابلغ النظام کلام اللہ الملک العزیز العلام من عمل صالحا
فلنفسہ ومن اساء فعلیہا وما ربک بظلام للعبید بارک
اللہ لنا ولکم انہ تعالی جواد کریم ملک بر رءوف رحیم

جلسہ کند الحمد للہ الحمد للہ نحمدہ حمدا کثیرا
کما امر ونشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ ارغاما
لمن جحد بہ وکفر ونشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ سید
والبشر صلی اللہ علیہ وعلی الہ واصحابہ وسلم ان اللہ وملئکتہ
یصلون علی النبی یا ایہا الذین امنوا صلوا علیہ وسلموا
تسلیما اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد من صلی علیہ
اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد من لم یصل و

ثم السلام من الحق الحقيق على الخليفة العتيق الامام على التحقيق
قاتل الكفرة والزنديق امير المؤمنين ابي بكر الصديق رضي الله عنه
ثم السلام من الملك الوهاب على الفاروق الاواب الذي كان رأيه موافقا
للوحي والكتاب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه ثم السلام من
الملك الديان على امير الامان ذي النورين والبرهان امير المؤمنين عثمان ابن
عفان رضي الله عنه ثم السلام من الملك الولي على الامير الوفي قالع خيبر
ابن عم النبي اسد الله الغالب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب رضي الله عنه وعلى
الامامين الهمامين السعيدين الشهيدين اميري المؤمنين ابي محمد الحسن وابي عبد الله
الحسين رضي الله عنهما وعلى امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء رضي الله عنها
وعلى عميه الكريمين بين الناس الحمزة والعباس رضي الله عنهما وعلى الستة
الباقية من العشرة المبشرة رضوان الله عليهم اجمعين وسائر الفرق المهاجرين و
الانصار والتابعين الابرار الاخيار الى دار القرار وسلم تسليما تسليما اللهم
انصر من نصر دين محمد صلى الله عليه وسلم واخذل من خذل دين محمد صلى الله عليه
وسلم ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر و
البغي يعظكم لعلكم تذكرون واذكروا الله العظيم الجليل يذكركم ولذكر الله تعالى
اعلى واولى واعز واجل واكبر

تمت